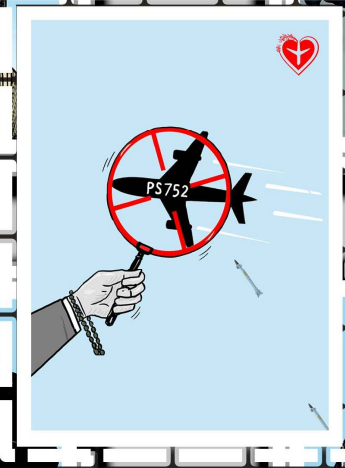
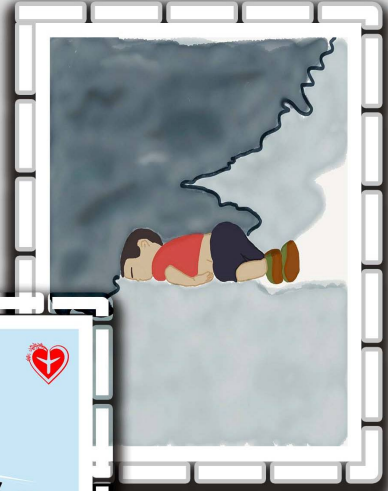
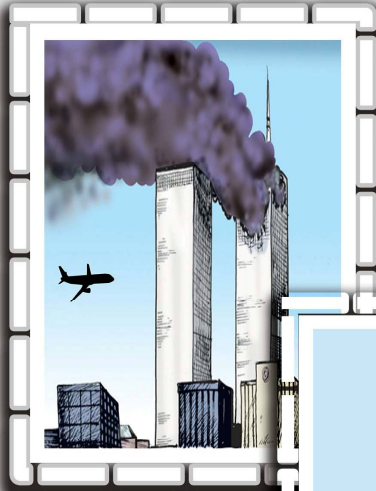


# مسلمانی

وگرفتاری هایس



بلوچک



# مسلمانی و گرفتاری هایش

بلوچک



نشر آواکی بوف ۱۴۰۰

© AVAYE BUF - 2021



[AVAYeBUF.com](http://AVAYeBUF.com)

[avaye.buf@gmail.com](mailto:avaye.buf@gmail.com)

## Being Muslim and Its Challenges

By: **Blue Jack**

Edit: Ghasem Gharehdaghi

Publish: Avaye Buf

## مسلمانی و گرفتاری هایش

نویسنده: بلوجک

امور فنی و انتشار: قاسم قره داغی

انتشارات: آواي بوف



ISBN: 978-87-93926-84-4

©2021 Avaye Buf

[avaye.buf@gmail.com](mailto:avaye.buf@gmail.com) - [www.avayebuf.com](http://www.avayebuf.com)

سرشناسه	: بلوجک ، --
عنوان و نام پدید آورنده	: مسلمانی و گرفتاری‌هایش / [کتاب] / مولف: بلوجک؛ ویراستار: رامین .
مشخصات نشر	: دانمارک: نشر آوای بوف ۱۴۰۰ ،
امور فنی و انتشار	: قاسم قره داغی
مشخصات ظاهری	: ۳۴۸ ص.؛ ۲۱×۵/۱۴ س.م.
شابک	: نشر اینترنتی: ۹۷۸-۸۷-۹۳۹۲۶-۸۴-۴
فهرست‌نویسی: بر اساس اطلاعات فیپا	978-87-93926-84-4
موضوع	: تاریخ / نقد / ادیان / اسلام / زبان فارسی
DK5	: ۲۹,۷
شماره کتابشناسی ملی	: 87-93926-84-7

- نام کتاب: مسلمانی و گرفتاری‌هایش
- تألیف: بلوجک
- ویراستار و صفحه آرا: رامین
- چاپ اول: ۱۴۰۰
- تیراژ: نشر اینترنتی
- ناشر: انتشارات آوای بوف - دانمارک
- شابک: ۹۷۸۸۷۹۳۹۲۶۸۴۴
- قیمت: رایگان
- قطع: PDF + EPUB

کلیه‌ی حقوق محفوظ است. بازنشر به هر شکل، با ذکر منبع بلامانع است.

جهت هماهنگی برای استفاده به هر شکل و نحو( تکثیر، انتشار و ترجمه و هرگونه استفاده‌ی دیگر) لطفاً به ایمیل زیر پیام ارسال کنید:

[AVAYE.BUF@gmail.com](mailto:AVAYE.BUF@gmail.com)

لینک دسترسی آنلاین به کتاب: [www.AVAYEBUF.COM](http://www.AVAYEBUF.COM)



آغوشی بی اندازه بزرگ برای دوست خوبم [رامین](#)، به خاطر ویراستاری نگارشی

مفید خواهد بود اگر پیش از خواندن این اثر، نوشته‌های قبلی یعنی «**خدا: اولین نظریه**»  
و «**دنیایی که می‌شناسیم**» نیز مطالعه شوند.

## فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۵	مقدمه
۱۰	سرآغاز داستان
۱۲	و خداوند فرمود
۵۴	همه‌گیری جهانی
۸۷	اسلام واقعی
۸۹	معنا و مفهوم
۹۷	ابعاد بحران
۱۲۵	وضعیت امروز
۱۵۲	شعارهای خیلی واقعی
۱۵۵	کتاب الهی
۱۹۰	زبان کامل
۱۹۸	دین صلح
۲۱۴	علم اسلامی
۲۴۱	حقانیت ۲ میلیاردی
۲۵۱	حقایق تلخ
۲۵۴	حقوق زنان
۲۷۸	دموکراسی و حقوق بشر
۲۹۶	کتابی ناکافی
۳۰۷	سرانجام رویا
۳۲۰	ضمایم
۳۳۶	منابع

## مقدمه

شکی نیست که دین اسلام به‌عنوان یک پدیده تاریخی، بخشی انکارنشدنی از تاریخ بشر به حساب می‌آید و در نتیجه، طبیعی است که تاکنون آثار زیادی به زبان‌های مختلف در مورد آن به نگارش درآمده باشند. با این حال، با توجه به ابعاد و اثر قابل توجه اسلام بر دنیای امروز، کم بودن تعداد نوشته‌های مستقل به زبان فارسی و البته اهمیت آگاه‌سازی نسل جدید، به‌خصوص با ادبیاتی امروزی، نیاز به نوشتن آثار جدید هنوز احساس می‌شود. نسل جوان ما بیشتر از آن که بداند، عصبانیست، آن‌هم خشم و عصبانیتی طبیعی و روزافزون از وضع موجود. موضوعی که مرا بر آن داشت تا جسارت کنم و در این زمینه دست به قلم برده و چیزهایی بنویسم. البته که مخاطب این اثر صرفاً جوانان نیستند و دیگران هم می‌توانند از مطالب آن بهره ببرند.

پیش از خواندن این اثر باید به چند نکته بسیار مهم توجه شود. نکته اول در مورد منابع ما از دوران پیش از اسلام، صدر اسلام و پس از آن است. در واقع، غالب آن‌چه که ما امروز به‌خصوص از دوران صدر اسلام می‌دانیم، نه از طریق منابع تاریخی مستقل و موثق که ناشی از قرآن و نوشته‌های خود مسلمانان است. قرآن اگرچه مهم‌ترین منبع ما در مورد اسلام است اما جزئیات بسیار کمی در آن آمده و اشارات آن نیز پراکنده و غالباً مبهم است، به‌طوری که مسلمانان هر طور دلشان بخواهد آن را به نفع خودشان تفسیر می‌کنند. علاوه بر

این، قرآن از لحاظ وثوق تاریخی هم اثبات‌پذیری ندارد. یعنی نمی‌توان به‌صورت مستقل و بدون تکیه بر منابع اسلامی، مطمئن شد که قرآن امروزی دقیقا همان حرف‌هایی است که فردی به نام محمد گفته و مثلا دست‌کاری، کم و زیاد یا اساسا توسط دیگران جعل نشده است. در مورد روایت‌های اسلامی هم که مهم‌ترین نقش را در ساختن طرز فکر ما از شکل‌گیری اسلام و زندگی محمد دارند، آن‌هم نقشی حتی مهم‌تر از خود قرآن، باید گفت که همه آن‌ها نهایتا به نقل قول‌ها و خاطرات شفاهی برمی‌گردند. واقعیتی که سبب می‌شود، اعتماد کامل به چنین منابعی غیرممکن باشد. در واقع، با فرض صحت آن‌ها و همچنین عدم هر نوع دست‌کاری یا حذف بخش‌هایی از واقعیت توسط آن‌ها که خود مورد بعید است، اعتماد به احادیث اسلامی تقریبا شبیه آن است که تنها منبع ما از اتفاقات هولوکاست، یکی از نوادگان قربانیان آن باشد که خاطرات پدربزرگش را در کودکی شنیده است. بنابراین، تقریبا تنها منابع ما از محمد و دوران صدر اسلام، چیزهایی است که در قرآن نوشته شده توسط مسلمانان آمده یا در روایاتی دیده می‌شود که خود آن‌ها نقل کرده‌اند. از همین‌رو، نمی‌توان بر روی صحت و وثوق تاریخی منابع اسلامی حساب خاصی باز کرد چرا که به قول معروف «هیچ ماست‌فروشی نمی‌گوید ماست من ترش است!».

از طرفی دیگر، روایات اسلامی که مهم‌ترین نقش را در بازسازی تاریخ اسلام برای ما دارند، بسیار ناهمگون و مشکوک هستند. به این صورت که در مورد برخی از بخش‌های زندگی محمد، مخصوصا دوران زندگی او در مدینه، جزئیات فوق‌العاده ظریفی را می‌دانیم که گویی خود نویسندگان، دقیقا در کنار محمد می‌زیسته‌اند اما در مورد مسایل مهم‌تری صرفا کلی‌گویی شده یا این‌که برای برخی از بازه‌های زمانی اصلا چیزی ارایه نکرده‌اند. مثلا ما مدل موها یا توصیفات چهره محمد را می‌دانیم اما درباره جزئیات دقیق موارد بسیار مهم‌تری مثل زمان تولد و مرگ او و فرزندانش، نحوه الهام شدن قرآن بر او و بسیاری از موارد دیگر، اطلاعات قاطعی در دست نداریم. یک نکته برجسته در مورد نادانسته‌های ما، به دوران ۱۵ ساله مربوط به بازه سنی ۲۵ تا ۴۰ سالگی محمد مربوط می‌شود. دورانی که برای اتفاقات به‌وقوع پیوسته در آن، به‌جز اطلاعات بسیار پراکنده و ناچیز، عملا با یک صفحه سفید خیلی بزرگ روبرو هستیم که این موضوعی به‌شدت عجیب است!

مسلمانان بیش از یک قرن پس از مرگ محمد، شروع به نگارش زندگی‌نامه او کرده‌اند. با این حال، هرچند به صورت محدود اما می‌توان در نوشته‌های غیرمسلمانان معاصر با محمد، اشاراتی درباره او را ملاحظه کرد. نوشته‌هایی که حتی زودتر از نوشته‌های راویان مسلمان در مورد زندگی محمد به رشته تحریر درآمده‌اند. به عنوان اولین منبع غیراسلامی که به صراحت به نام محمد اشاره کرده است، می‌توان از نوشته‌های کشیشی سوری به نام توماس نام برد. نوشته‌هایی که قدمتشان به سال ۶۳۴ میلادی و ۲ سال پس از مرگ محمد باز می‌گردد. در واقع، نوشته‌هایی مانند این هستند که باعث می‌شوند ما فرض کنیم که کلیت وجود فردی به نام محمد، اساساً افسانه‌ای ساخته و پرداخته شده توسط ذهن مسلمانان نیست.

به هر روی، آنچه به صورت کلی می‌توان گفت این است که به احتمال فراوان، فردی به نام محمد در طول تاریخ وجود داشته اما این که خود او (نه آن‌هایی که پس از او و تحت نامش، چیزی به نام اسلام را توسعه دادند) دقیقاً چه کارهایی کرده و چه ادعاهایی داشته است، به صورت تاریخی و البته مستقل از مسلمانان، قابل اثبات نیست. اگرچه مسلمانان مدعی رسالت او از طرف الله و آورده شدن دینی به نام اسلام از جانب او هستند اما برخی از واقعیت‌های تاریخی وجود دارند که بر بخش‌هایی از این ادعا، سایه‌های تیره‌ای می‌افکنند. آن‌هم به صورتی که ما را به این شک می‌اندازند که آیا محمد اصلاً چنین ادعاهایی را از خود بروز داده یا این که کلاً مساله پیامبری و آوردن دین جدید عملاً چیزی است که پس از مرگ او و در قرن‌های دوم و سوم هجری توسط مسلمانان سرهم شده و شاخ و برگ‌های لازم به آن افزوده شده است. مخصوصاً که می‌دانیم تا چندین دهه پس از مرگ او، جمع‌آوری احادیث ممنوع بوده و پس از آن هم، جعل و دست‌کاری احادیث رونق فراوانی داشته است.

از طرف دیگر، اگر خواسته باشیم در مورد زندگی محمد و اتفاقات صدر اسلام صحبت کنیم، چاره‌ای جز رجوع به این روایات و منابع اسلامی نداریم اما باید این را به خاطر داشته باشیم که هرچه بیان می‌شود، لزوماً کاملاً دقیق یا برابر با تمام واقعیت نیست. علاوه بر موارد اشاره شده و این واقعیت که در این اثر سعی شده تمام موارد مهم، با ذکر منابع دقیق مشخص

شوند، باید تاکید شود که این اثر یک نوشته تاریخی نیست و هدف اصلی از نگارش آن هم، مرور دقیق و موشکافانه تاریخ نبوده است. در واقع، علت حضور اشارات، ارجاعات و سیر تاریخی نوشته شده در این اثر، بیشتر برای نشان دادن روند کلی تغییر و تحولات رخ داده در دنیای اسلام در طول ۱۵ قرن گذشته و مشخص کردن مبنای نتیجه‌گیری‌های انجام شده بوده است. در مجموع این‌که، این اثر به دنبال اثبات روایت‌های تاریخی مسلمانان نیست و بیشتر سعی می‌کند بر اساس آنچه به لحاظ تاریخی موجود است و آنچه غالباً در قرآن و زندگی‌نامه خود محمد یافت می‌شود، به برداشتی منطقی از اسلام و مشکلاتش برسد و نشان دهد که ریشه مشکلات امروز مسلمانان در واقع از کجا سرچشمه می‌گیرد. از طرف دیگر، یک مسلمان معمولی به دنبال وثاقت تاریخی و خواندن نظرات مورخان مستقل در مورد اسلام نیست و آنچه که می‌داند و به آن عمل می‌کند، تقریباً به صورت کامل، ناشی از همین روایت‌های اسلامی است که مروجین اسلام برایش خوانده‌اند. آن‌ها نیز این دانسته‌ها را بدون هیچ مطالعه، جستجو یا حتی تفکر عمیق، نسل به نسل به فرزندان خود آموخته‌اند. در نتیجه مهم بوده که در زمان نگارش این اثر، روایات اسلامی را کاملاً رها نکرده و تا جایی که مقدور باشد، گوشه چشمی هم به آن‌ها داشت.

نکته دومی که اشاره به آن ضروری به نظر می‌رسد، این مورد است که تمامی آیات قرآن استفاده شده در این اثر، با ترجمه فارسی واحد (ترجمه فولادوند) ارایه شده‌اند. با این حال، مترجمین فارسی قرآن عادت دارند که برای کاهش ابهام ذاتی آیات آن، با باز کردن قلاب و پرانتزهای متعدد، به ترجمه مستقیم آیات افزوده یا معنای کلی آن‌ها را توسعه دهند. به زبان خودمانی‌تر، این کار مترجمان رسماً نوعی گذاشتن حرف در دهان قرآن به حساب می‌آید. به هر حال، در این اثر سعی شده تا آن‌جا که مقدور بوده، تمامی ترجمه‌های ارایه شده، بدون هرگونه قلاب یا پرانتز بیابند تا معنای آیات قرآن همان‌طور که خوانده می‌شوند، برداشت شوند.

نکته سوم و آخری که باید پیش از خواندن این اثر به آن دقت شود، این واقعیت است که نویسنده همانند یک مسلمان معتقد، شخصیت محمد را به صورت پیش‌فرض، به عنوان فرستاده خدا و پیامبری الهی در نظر نگرفته است که در ادامه صرفاً به دنبال ویژگی‌های

خوب و بازگو کردن تعاریف مسلمانان از او باشد. روشی که در میان نویسندگان مسلمان رایج است. در زمان نوشتن این اثر سعی شده است که برای درک تاریخ اسلام و شخصیت محمد، در مرتبه اول به منابع تاریخی مستقل و غیراسلامی رجوع شود و سپس با توجه به ناچیز بودن چنین منابعی، به منابع دیگری همچون قرآن و زندگی‌نامه محمد که توسط خود مسلمانان نگاشته شده توجه شود. در نتیجه، شما به‌عنوان خواننده این متن، پیش از شروع آن باید بدانید کجای داستان قرار دارید. اگر فردی غیرمسلمان هستید که احتمالاً مشکل خاصی حداقل از لحاظ عقیدتی با این نوشتار نخواهید داشت، چرا که احتمالاً بخش‌هایی از آن را می‌دانستید و بخش‌های دیگر آن را هم قرار است به آرشو دانسته‌هایتان اضافه کنید. با این حال، اگر مسلمان هستید، قبل از شروع به خواندن این نوشته، باید تکلیف خودتان را با این موضوع مشخص کنید که می‌خواهید آن چه مطابق اعتقاداتتان است را بشنوید یا آن چه که از مطالعه اسناد تاریخی، قرآن و زندگی‌نامه محمد دریافت می‌شود. اگر به دنبال مورد اول هستید، خواندن این اثر درد زیادی از شما دوا نخواهد کرد، جز این که در بهترین حالت بتوانید آن را تحمل کرده و یک‌بار به آخرش برسید. آن هم به شکلی که دایم لب‌های خود را گزیده و ابروان خود را در هم کشیده‌اید. با این حال، اگر به دنبال مورد دوم هستید، این اثر که بخش کوچکی از حرف‌هایم در مورد اسلام است، مشتاق چشمان شماست.

پاییز ۱۴۰۰

با مهر - بلوجک



@BlueJakk



اسلام بدون شک دارای کمترین میزان جذابیت در میان ادیان مبتنی بر یکتاپرستی است. مجموعه‌ای که بر اساس قرض گرفتن مفاهیم بنیادین خود از ادیان قبل از خود یعنی یهودیت و مسیحیت بنا شده است. خط روایی کلی آن که غالباً به دعاها و نزاع‌های قبیله‌ای خسته‌کننده می‌پردازد، محدود به منطقه‌ای بسیار کوچک است. روایت‌هایی که اسناد اصلی هیچ‌کدام از آن‌ها امروز موجود نیست و تقریباً تمام آن‌ها بر مبنای خاطرات شفاهی، آن هم به زبان عربی هستند.

- کریستوفر هیچنز، خدا بزرگ نیست

## سرآغاز داستان

برای دیدن سرآغاز این داستان سراسر درد و پریشانی، این قصه پر از آب چشم، که بیشتر به افسانه می‌ماند، باید مطابق آن‌چه مسلمانان روایت کرده‌اند به اوایل قرن هفتم میلادی و جایی در منطقه حجاز، واقع در کرانه غربی شبه‌جزیره عربستان برویم. به زمانی که فردی به نام محمد ابن عبدالله که احتمالاً حتی در نوشتن نام خودش هم ناتوان بوده، طی تجربه‌ای مخصوص، احساس می‌کند که حالا وقت آن است که دیگران را هم به بهشت مورد علاقه خود ببرد. به‌واقع که او چنین کرد اما شاید زمانی که او در مکه به سر می‌برد و آیاتی مانند «و این‌گونه قرآنی عربی بر تو وحی کردیم، تا ام‌القری (مکه) و کسانی که اطراف آن هستند را انداز کنی...»<sup>۱</sup> را می‌خواند، حتی در رویاهای خودش هم نمی‌دید که افکار او روزی بتوانند سرتاسر شبه‌جزیره عربستان را در برگیرند، چه برسد به این که از شبه‌جزیره خارج شده و عالم‌گیر شوند. آن‌هم به شکلی که حدود ۱۴۰۰ سال بعد، فضانوردی مالزیایی مانند شیخ مظفر شکور با سرعت ۲۷ هزار کیلومتر بر ساعت در حال گردش به دور زمینی تخت<sup>۲</sup> باشد اما بزرگ‌ترین معضلتش، نه خود پرواز که پیدا کردن سمت و سوی قبله و خانه کعبه باشد.

<sup>۱</sup> سوره شوری، آیه ۷

<sup>۲</sup> سوره بقره، آیه ۲۲؛ سوره ذاریات، آیه ۴۸؛ سوره نوح، آیه ۱۹؛ سوره غاشیه، آیه ۲۰؛ سوره جن، آیه ۳۳

از قضا، بودن محمد در مکان و زمان درست، موجب شد که سرانجام کارش به جایی برسد که در واپسین روزهای عمر، حتی به فکر حمله به سرزمین شام هم بیافتد. سرزمینی که در آن زمان تحت سلطه امپراتوری روم شرقی (بیزانس) بود. اگرچه بیشتر بخش‌های مهم شبه‌جزیره عربستان، در زمان مرگ محمد تحت تسلط او قرار داشت، با این حال، تعداد قابل توجهی از قبایل ساکن در این قسمت‌ها که ظاهراً مطیع او بودند، بلافاصله پس از مرگ محمد، نافرمانی کرده و دست از پیروی از او و آموزه‌هایش کشیدند. گفته می‌شود که شدت این نافرمانی‌ها به گونه‌ای بوده که در گوشه و کنار شبه‌جزیره، برخی حتی ادعای پیامبری نیز نمودند. مُسَیْلَمَه از قبیله بنی‌حنیفه، طلیحه ابن خویلد از قبیله بنی‌اسد، لقیث ابن مالک از قبیله آزد، اسود عنسی از قبیله عَنَس از جمله این مدعیان جدید پیامبری بودند. در واقع، برخی از بخش‌های شبه‌جزیره، مخصوصاً بخش‌های بادیه‌نشین، صرفاً در مقابل محمد تسلیم شده و گفته‌هایش را به صورت ظاهری پذیرفته بودند. این عدم پذیرش قلبی نیز به قدری واضح بوده که نه تنها خود محمد متوجه آن می‌شود، بلکه قرآن هم در آیه‌ای اختصاصی به آن اشاره می‌کند.

**سوره حجرات:** «بادیه‌نشینان گفتند ایمان آوردیم بگو ایمان نیاورده‌اید لیکن بگوئید اسلام آوردیم و هنوز در دل‌های شما ایمان داخل نشده است و اگر الله و پیامبر او را فرمان برید از کرده‌هایتان چیزی کم نمی‌کند الله آمرزنده مهربان است (۱۴).»

به هر حال، با روی کار آمدن ابوبکر، هرچند که او به‌عنوان جانشین محمد، دیگر ادعای پیامبری نکرد اما در نقش رهبر اعراب توانست در طول حکومت ۲ ساله خود، تحت یک سری جنگ، موسوم به جنگ‌های رَدّه<sup>۱</sup> یا ارتداد، نافرمانی‌ها را سرکوب کند. ابوبکر نهایتاً موفق شد که با تصرف کامل شبه‌جزیره عربستان، عملاً اعراب را به یک قدرت محلی منسجم و تهدیدی جدی برای سرزمین‌های دیگر تبدیل کند. پس از او، عُمَر ابن خطاب در نقش امیرالمومنین، به صورت کاملاً واضحی موفق به خارج کردن آموزه‌های محمد از شبه‌جزیره عربستان شد. توسعه این آموزه‌ها در زمان او، عثمان و البته خلفای بنی‌امیه، در نهایت به

<sup>۱</sup> حُرُوبِ الرِّدَّة

جایی رسید که سرزمین‌هایی مانند عراق، ایران، آذربایجان، ارمنستان، گرجستان، سوریه، اردن، فلسطین، لبنان، اسرائیل، مصر و حتی بخش‌هایی از افغانستان، ترکمنستان و پاکستان امروزی به حکومت اعراب ضمیمه شدند.

اوج توسعه حکومت اعراب در زمان خلافت بنی‌امیه به وقوع پیوست. دورانی که در آن حتی اسپانیا و پرتغال هم فتح شدند و مساحت تحت امر حکومت اعراب به بیش از ۱۱ میلیون کیلومتر مربع رسید [۱]. با این حال، با روی کار آمدن عباسیان و حکومت‌های پس از آن، دیگر خبری از آن وسعت نبود و سرزمین‌های تصرف شده که تحت حکومت واحد اعراب قرار داشتند، به صورت تدریجی، شروع به تکه‌تکه شدن کردند. به طوری که پس از اتمام حکومت عباسیان و روی کار آمدن حکومت‌های پس از آن، هر قسمت از این سرزمین‌ها در دست فرقه و گروهی قرار داشت. در نهایت، در سال ۱۹۲۴ و دو سال پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی، در حالی که بزرگ‌ترین تکه از سرزمین‌های اسلامی تحت امر آخرین خلیفه اسلامی یعنی عبدالمجید دوم قرار داشت، او از سمت خود خلع شد و به نظر، داستان خلافت اسلامی برای همیشه به پایان خود رسید. هرچند در سال‌های بعدی شاهد تلاش فرقه‌هایی مانند احمدیه و یا اخیراً داعش برای زنده کردن خلیفه‌گری اسلامی بوده‌ایم اما عملاً هیچ کدام همراهی جمعیت زیادی از مسلمانان را با خود نداشته‌اند. تلاش‌هایی که در بهترین حالتشان، تنفس دهان به دهان با جسدی بوده‌اند که حداقل حدود ۱۰۰ سال از مرگش گذشته است.

## و خداوند فرمود

قبل از این که به داستان محمد و زندگی او بپردازیم، بهتر است کمی بیشتر در تاریخ به عقب رفته و سری به دورانی بزنیم که در آن زمان، هنوز خبری از محمد و آموزه‌هایش نبوده است. در دوران پیش از اسلام، اکثر نقاط شبه‌جزیره ساختاری قبیله‌ای داشته‌اند و خبری از آن ساختارهای سیاسی و اجتماعی رایج در تمدن‌های بزرگی مانند ایران و روم نبوده است. در واقع، اجتماع چنین شهرهایی متشکل از مجموعه‌ای از قبایل بوده و هر قبیله نیز متشکل از تیره‌های خانوادگی بوده است. ساختار اجتماعی این قبایل به نحوی

بوده که مواردی مانند تهیه مایحتاج و امنیت افراد قبیله نیز به صورت روزانه، توسط افراد خود قبیله تامین می‌شده است. علاوه بر این، هر قبیله در درون خودش راه و رسمی را دنبال می‌کرده که نسل به نسل منتقل می‌شده است. اعراب از این راه و رسم با عنوان «سنت» و از فردی که مسئولیت داوری و میانجی‌گری میان مردم قبیله بر اساس این سنت را داشته با نام «امام» یاد می‌کرده‌اند [۲]. چیزی به اسم قانون مکتوب و مدون به آن صورتی که ما امروزه سراغ داریم در کار نبوده و جالب‌تر این که هنوز هم چنین چیزی در عربستان وجود ندارد. به هر حال، وضعیت قانونی در این قبایل به این صورت بوده که چنانچه یک عضو قبیله، خطایی مانند کشتن فردی از قبیله دیگر را مرتکب می‌شده، مسئولیت آن با قبیله فرد ضارب بوده است. اثبات جرم هم به سه طریق مانند سوگند خوردن، مبارزه یا ارایه مدرک میسر بوده است. اگرچه همه مردان بالغ مجبور بوده‌اند که مبارزه را بیاموزند اما این به معنای خشونت همیشگی نبوده است. راه‌کارهایی مانند ازدواج بین قبیله‌ای، میانجی‌گری، مراسمات گروهی، جشن‌های سالانه و موردی مانند رسم مهمان‌نوازی و دادن و گرفتن هدیه از جمله مواردی بوده‌اند که موجب جلوگیری از ترویج خشونت می‌شده‌اند [۲].

شاید خواندن مکالمه‌ای که میان یکی از اعراب سخن‌ور دربار امپراتوری ساسانی و خود خسرو پرویز که مورخی به نام مسعودی آن را نقل کرده و در توصیف زندگی اعراب شبه‌جزیره است، خالی از لطف نباشد. خسرو پرویز می‌پرسد که چرا آن‌ها در بیابان زندگی می‌کنند و زندگی بادیه‌نشینی را رها نمی‌کنند. سخن‌ور عرب پاسخ می‌دهد که آن‌ها اربابان صحرا هستند و این‌طور نیست که صحرا بر آن‌ها مسلط باشد. آن‌ها نیازی به ساختن دیوار ندارند زیرا می‌توانند به شمشیرهای بُران و نیزه‌های نوک تیز خودشان تکیه کنند. خسرو پرویز می‌پرسد که چه چیزی آن‌ها را زنده نگه می‌دارد؟ او پاسخ می‌دهد که گوشت، شیر، خرما و شراب خرما. خسرو پرویز می‌گوید که ارزش‌های آن‌ها چیست. سخن‌ور عرب می‌گوید: قدرت، افتخار، امنیت برای مردمان تحت امر، پناه دادن به ضُعبا، جبران کردن لطف و بخشش و البته گشاده‌دستی و سخاوت. آن‌ها در شب سفر می‌کنند، استاد حمله مخفیانه هستند، ساکنان بیابان و میزبان سرزمین‌های بی‌آب و علفند. آن‌ها به گرما خو

گرفته‌اند، از نوکری و خدمت‌گزاری بیزازند، انتقام خود را می‌گیرند، از ریخته شدن آبرو هراس دارند و حفظ شرافت برایشان ضرورت است [۲].



شکل ۱: شبه‌جزیره عربستان و موقعیت پستی بلندی‌های آن

نکته دیگری که باید درباره شبه‌جزیره عربستان به آن اشاره کرد این واقعیت است که اگرچه قسمت اعظم شبه‌جزیره، ناحیه‌ای بیابانی است و بیابان بزرگی مانند ربع‌الخالی<sup>۱</sup> با مساحت ۶۵۰ هزار کیلومتر مربع، منطقه بزرگی از آن را به خود اختصاص داده اما تمام قسمت‌های شبه‌جزیره بیابانی نبوده و در حواشی آن، مانند غرب و جنوب غربی اوضاع بهتر است. به‌عنوان مثال، ناحیه کوهستانی فیفا که در جنوب غربی عربستان قرار داد، منطقه‌ای نسبتاً خوش آب‌وهوا و سرسبز است. مورد دیگر که معمولاً تصور خلاف آن در ذهن غالب افراد نقش بسته، این است که همه ساکنین شبه‌جزیره در زمان ظهور محمد، بادیه‌نشین بوده‌اند. با این حال، بادیه‌نشین‌ها یا همان قبایل کوچ‌کننده، حتی در همان دوران ظهور

<sup>1</sup> Empty Quarter

اسلام، تنها کسر کوچکی از کل ساکنان شبه جزیره را تشکیل می‌داده‌اند [۳].

گفته می‌شود که روزگار صدر اسلام و قبل از آن، شهری مانند مکه یک نقطه قابل توجه در میان دو مسیر تجاری مهم در شبه جزیره عربستان به حساب می‌آمده است. مسیری که مبدا آن‌ها یمن یا حتی عمان و مقصد آن‌ها هم یکی به سمت سوریه، شرق مدیترانه و نهایتاً مصر و دیگری به سمت حیره و نهایتاً ایران بوده است. مسیری که طی آن کالاهایی مانند ادویه و عطر جابه‌جا می‌شده است. مسلمانان همچنین از چاه آب زمزم و خانه کعبه به‌عنوان دو نقطه قوت دیگر شهر مکه یاد کرده‌اند [۴]. با این حال، این ادعاها مخالفان خاص خودش را هم دارد. یکی از آن‌ها پاتریشیا کرون<sup>۱</sup>، مورخ و شرق‌شناس دانمارکی بوده است. او در کتابی تحت عنوان تجارت مکی و ظهور اسلام<sup>۲</sup>، این ادعا که مکه پیش از ظهور اسلام در جایگاه مهمی از لحاظ قرار داشتن بر سر راه کاروان‌های تجاری بوده را رد کرده و معتقد بود که مسیر اصلی تجارت جنوب یمن با مناطق شمالی مانند سوریه از طریق دریا بوده است [۵].

متأسفانه از لحاظ تاریخی، خیلی نمی‌توان به‌صورت کاملاً مشخص و دقیقی در مورد طرز فکر اعراب منطقه حجاز (مکه، مدینه، تبوک و ینبوع) و به‌ویژه شهر مکه، در دوران منتهی به پیدایش محمد و آموزه‌های او صحبت کرد. در واقع، بیشتر آن چیزی که امروز از آن دوران می‌دانیم، همانند تاریخ صدر اسلام، گفته‌هایی است که در بهترین حالتش و با فرض هیچ‌گونه تحریف، دست‌کاری و انتخاب‌گزینشی توسط مسلمانان، حداقل پس از دو قرن و بر مبنای خاطرات، اشعار و نقل قول‌های شفاهی خود اعراب روایت شده‌اند. منبع دیگر، اشاراتی است که به‌صورت محدود و جسته و گریخته در قرآن آمده است. ما می‌دانیم که بسیاری از آثاری که نشان‌دهنده طرز فکر و آئین و رسوم مردمان پیش از اسلام بوده است، توسط مسلمانان از بین رفته است. در کنار این موضوع، فقدان شواهد تاریخی مناسب و همچنین نگاه منفی و جانبدارانه مسلمانان به دوران پیش از ظهور اسلام که آن را «عصر جاهلیت» می‌نامند، باعث می‌شود که عملاً نتوان با قاطعیت در مورد طرز فکر اعراب

<sup>1</sup> Patricia Crone

<sup>2</sup> Meccan Trade and the Rise of Islam

به‌خصوص ساکن مکه در آن دوران اظهار نظر کرد. با این حال، می‌توان با مقایسه گفته‌های مسلمانان و شواهد اندک تاریخی، به نتایج کلی رسید.

به‌صورت کلی می‌توان گفت که تا حدود قرن چهارم میلادی، اکثریت ساکنان شبه‌جزیره عربستان، آئین‌های مبتنی بر چندخدایپرستی را دنبال می‌کرده‌اند. خدایانی که احتمالا هم‌راستا با خدایان پرستیده شده در نقاط دیگر کره زمین بوده‌اند و در اموری مانند عشق، مرگ، سلامتی، باروری و مواجهه با رخدادهای طبیعی از آن‌ها استمداد می‌شده است. البته که در همین دوران هم چندخدایپرستان تنها ساکنان شبه‌جزیره عربستان نبودند و به‌عنوان نمونه، شواهد تاریخی موید حضور یهودیان، دست‌کم در شمال و جنوب شبه‌جزیره است. علاوه‌بر چندخدایپرستان و یهودیان، در این دوران و سال‌های پس از آن، حضور مسیحیان هم در شبه‌جزیره دیده می‌شود. به‌طوری که کلیساهای موجود در قلمرو امپراتوری ساسانی در شرق شبه‌جزیره، در بازه زمانی قرن چهارم تا ششم میلادی و فرستادن مبشرین مسیحی توسط امپراتوری بیزانس به جنوب شبه‌جزیره از نیمه قرن پنجم میلادی به بعد در همین راستا است [۲]. ضمناً در دوران منتهی به ظهور اسلام، دو دودمان لخمی (سلسله لخمیان) به مرکزیت حیره در جنوب تیسفون و غسانی (سلسله غسانیان) به مرکزیت الجابیه در حوالی بلندی‌های جولان، از جمله اعرابی بوده‌اند که سابقاً چندخدایپرست بودند اما به تدریج مسیحی شدند. دودمان‌هایی که به ترتیب پیرو امپراتوری‌های ساسانی و بیزانس بودند و قسمت‌های وسیعی از شمال شبه‌جزیره را در اختیار داشتند. همچنین، اعراب از آئین‌های ایرانی مانند زرتشتی مطلع بوده‌اند و به نظر برخی از آن‌ها به‌خصوص در جایی مانند قبیله بنی‌تمیم در شمال شبه‌جزیره، حتی احتمالاً به این آئین گرویده بوده‌اند. در همین راستا، بعضی از منابع اولیه از ازدواج برخی از افراد قبیله قریش با زنادقه یاد می‌کنند و کلمه زنادقه می‌توانسته به پیروان مانی یا مزدک اشاره داشته باشد. این یعنی آئین‌های ایرانی احتمالاً حتی در خود مکه هم وجود داشته‌اند و اعراب از آن‌ها کاملاً آگاه بوده‌اند [۳].

بر اساس سنگ‌نبشته‌های به‌دست آمده در جنوب شبه‌جزیره، یک تحول مذهبی در میان طبقه حاکم آن‌جا، در حدود قرن چهارم میلادی، یعنی تقریباً در حدود سه قرن پیش از ظهور اسلام به وقوع پیوسته است. تحولی که طی آن، رسم چندخدایپرستی تقریباً به‌صورت



کامل از میان رفته و پرستش خدایی واحد در دستور کار قرار گرفته است. خدایی که از او با عنوان خدای بخشنده و مالک بهشت یاد شده است. اتفاق دیگری که در همین دوره زمانی رخ داده، به دست آمدن سنگ‌نبشته‌هایی است که حاوی اصطلاحاتی یهودی با مفاهیمی مانند «صلح» و «تسلیم» (شلوم) می‌باشند [۲].



شکل ۲: آثار باقی‌مانده از کلیسایی واقع در شهر جُبیل (شرق شبه‌جزیره عربستان) که قدمت آن به قرن چهارم پس از میلاد باز می‌گردد و یکی از قدیمی‌ترین کلیساهای شبه‌جزیره محسوب می‌شود.

علاوه بر این، وجود خطوط ارتباطی تجاری، به خصوص کاروان‌هایی که ادعا می‌شود حتی خود محمد هم به همراه آن‌ها به مناطقی در خاور نزدیک مانند سوریه امروزی و شرق مدیترانه سفر می‌کرده، عملاً راه را برای تبادل آرا و افکار باز می‌گذاشته است. در همین راستا می‌توان به گفته‌های اُسقفی به نام تئودورت سائروس<sup>۱</sup> از زندگی قدیسی سوری به

<sup>1</sup> Theodoret of Cyrrhus



نام سایمون استایلیتس<sup>۱</sup> اشاره کرد که در نیمه قرن پنجم میلادی و بیش از یک قرن قبل از تولد محمد می‌زیسته است. مطابق این نوشته‌ها، اعراب در دسته‌های چندصدنفری به نزد او رفته، بت‌های خود مانند عزی را شکسته و آئین اجدادی خود را ترک می‌کرده‌اند [۳].

بر اساس روایت‌ها و اسناد به‌جا مانده، می‌توان گفت که یک حرکت تدریجی به سمت نگرشی جدید و پرستش خدایی واحد، حداقل از حدود ۳ قرن قبل از پیدایش اسلام، در شبه‌جزیره در جریان بوده است. جریانی که موجب می‌شده یکتاپرستی در میان مردم شبه‌جزیره و حتی در جایی مانند مکه هم دیده شود. اشاره به چنین رخدادی را می‌توان در آیات خود قرآن هم ملاحظه کرد. قرآن افرادی که قبل از پیداش اسلام، به سوی پرستش خدایی واحد رفته بودند را پیروان دین حنیف نامیده است.

**سوره روم:** «پس روی خود را با گرایش تمام به سوی دین حنیف کن با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است آفرینش خدای تغییرپذیر نیست، این است همان دین پایدار ولی بیشتر مردم نمی‌دانند (۳۰)».

**سوره آل عمران:** «ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی، بلکه حنیف بود و از مشرکان نبود (۶۷)».

موارد تاریخی ذکر شده در پاراگراف‌های قبل و تاییدیه آیات قرآن، به ما نشان می‌دهد که ساکنان شبه‌جزیره در جریان دین حنیف یا همان یکتاپرستی بوده‌اند. به‌صورتی که با آن برخورد داشته‌اند و حتی قبل از این که فردی مانند محمد ظهور کند و مردم را به یکتاپرستی مخصوص خودش دعوت کند، یکتاپرستی در میان مردم شبه‌جزیره و حتی در منطقه حجاز وجود داشته است. به‌عنوان یک نمونه، زید ابن عامر از تیره بنی‌عدی در قبیله قریش، از جمله افرادی بوده که یکتاپرستی او بر کسی از جمله خود محمد پوشیده نبوده است. این فرد یعنی زید ابن عامر را به‌خاطر داشته باشید، چرا که در همین فصل مجدداً به او و داستان مهمش باز خواهیم گشت. به‌عنوان یک مورد برجسته دیگر، می‌توان به ابو‌عامر

<sup>1</sup> Simeon Stylites

راهب اشاره کرد که اهل قبیله اوس در مدینه بود و در میان اهالی آن جا دارای ارج و قرب زیادی بوده است.<sup>۱</sup>

در کنار همه این موارد، این را در نظر بگیرید که اعراب مسیحی خدا را با نام الله پرستش می کرده و هنوز می کنند.<sup>۲</sup> واژه‌ای که متشکل از دو بخش ال (حرف تعریف) و اله (به معنای خدا) است. حتی عبارتی مانند انشالله اصطلاحی نیست که مختص مسلمانان باشد و احتمالاً حتی پیش از ظهور اسلام هم در میان مسیحیان عرب رایج بوده است. در نتیجه و با در نظر گرفتن این مهم که مسیحیت از چند قرن پیش از پیدایش اسلام در شبه جزیره حضور داشته، می توان گفت که پرستش الله به عنوان خدایی واحد، قبل از پیدایش محمد و اسلام در آن جا مرسوم بوده است [۶]. اشاره به این واقعیت و همچنین موضوع یکسان بودن الله مورد نظر محمد با الله مورد پرستش مردم اهل کتاب را در خود قرآن هم مشاهده می کنیم. شباهت میان الله اعراب مسیحی شبه جزیره و الله محمد فقط به تشابه اسمی ختم نمی شده و توصیفات که محمد از این خدا ارایه می کرده است هم دقیقاً همان‌هایی بوده که در میان اعراب مسیحی وجود داشته است. خداوند بخشنده، مهربان، قادر مطلق، دانای مطلق و تمامی صفات خوبی که در قرآن به الله نسبت داده می شوند مواردی هستند که مسیحیان هم به آن‌ها معتقد بوده و هنوز هستند.

**سوره عنکبوت:** «و بهتر است با اهل کتاب مجادله مکنید مگر کسانی از آنان که ستم کرده‌اند و بگویند به آن چه به سوی ما نازل شده و به سوی شما نازل گردیده ایمان آوردیم و خدای ما و خدای شما یکی است و ما تسلیم اویم (۴۶)»

در کنار ادیانی که به آن پرداخته شد، آئین یا بهتر بگوییم، رسمی قومی و قبیله‌ای مانند چندخداپرستی، آن هم از قرن‌ها قبل از ظهور محمد و آموزه‌هایش، در میان مردم شبه جزیره وجود داشته است. با این حال، رویکرد منفی مسلمانان به آن دوران سبب می شود که این-

<sup>۱</sup> سیرت رسول الله، ابن هشام، حکایت عبدالله ابن ابي ابن سلول و ابوعامر راهب، صفحه ۲۵۸  
<sup>۲</sup> برای واژه الله، کلمات هم خانواده در زبان‌های دیگر هم دیده می شود. مثلاً در زبان عبری با واژه‌هایی مانند الوه (Eloah) به معنای خدا و شکل جمع آن، الوهیم (Elohim) به معنای خدایان روبرو هستیم.

ظن به وجود آید که بیشتر چیزهایی که مسلمانان از آن دوره نقل کرده‌اند، مواردی است که آن‌ها دوست داشته‌اند به خاطر بیاوردند تا چیزهایی که واقعا در آن دوران رخ داده است. مثلاً با این که محمد تعداد قابل توجهی از رسومات اعراب به اصطلاح چندخداپرست را عیناً در آموزه‌هایش دنبال کرد اما در هیچ‌کجای قرآن نمی‌بینیم که از چندخداپرستان برای چنین رسم و رسوماتی تعریف و تمجید شده باشد.

بر اساس اطلاعاتی که داریم، می‌توان گفت که چندخداپرستان این مناطق در آن دوره از تاریخ، فارغ از جمعیت و میزان اثرگذاری فرهنگیشان، خدایان متعددی را می‌پرستیده‌اند که بعضاً تعداد آن‌ها تا ۳۶۰ مورد هم بیان شده است. از میان این چندصد خدا، الله، لات، عزی، منات و هبل مهم‌ترین آن‌ها به شمار می‌رفته‌اند. خدایان مهمی که باورمندان به آن‌ها از شدت علاقه و احترام، فرزندان خود را بندگان آن‌ها می‌دانستند و از همین‌رو، نام‌هایی همچون عبدالله، عبداللات، عبدالعزی و عبدالمنات برایشان انتخاب می‌کرده‌اند. نکته دیگر این است که به جز الله، همه این خدایان دارای بت‌های مشخصی بوده‌اند و در میان این بت‌ها، هبل که در اصل خدایی وارداتی و نبطی بوده، دارای بالاترین جایگاه و صاحب کعبه به حساب می‌آمده است. از طرفی، از الله به‌عنوان خدای آسمانی نادیدنی و سازنده آسمان و زمین یاد می‌شده است [۷]. در قرآن هم به این موضوع اشاره شده که مردم قبیله قریش حتی پیش از ظهور محمد هم بر این باور بوده‌اند که الله سازنده همه چیز است.

**سوره عنکبوت:** «و اگر از ایشان بپرسی چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده و خورشید و ماه را رام کرده است حتما خواهند گفت الله پس چگونه بازگردانیده می‌شوند (۶۱). و اگر از آنان بپرسی چه کسی از آسمان آبی فرو فرستاده و زمین را پس از مرگش به وسیله آن زنده گردانیده است، حتما خواهند گفت الله بگو ستایش از آن الله است با این همه بیشترشان نمی‌اندیشند (۶۳).»

**سوره زخرف:** «و اگر از آنان بپرسی چه کسی آنان را خلق کرده، مسلماً خواهند گفت الله. پس چگونه بازگردانیده می‌شوند (۸۷).»

**سوره زمر:** «و اگر از آن‌ها بپرسی چه کسی آسمان‌ها و زمین را خلق کرده، قطعاً خواهند گفت الله. بگو چه تصور می‌کنید اگر الله بخواهد صدمه‌ای به من برساند آیا آن چه را به

جای الله می‌خوانید می‌توانند صدمه او را برطرف کنند یا اگر او رحمتی برای من اراده کند آیا آن‌ها می‌توانند رحمتش را بازدارند. بگو الله مرا بس است اهل توکل تنها بر او توکل می‌کنند (۳۸).»

به‌عنوان یکی از گمانه‌های تاریخی، ممکن است الله یک قرینه یا یک تقلید فرهنگی از خدایی سامی به نام *El*<sup>۱</sup> باشد [۳] که در مقام خدای خدایان در میان مردمان شام مورد احترام بوده است. علاوه بر این، اعراب چندخداپرست، خدایانی مانند لات، عزى و منات را دختران الله می‌دانسته‌اند که ممکن است عزى تقلید یا قرینه‌ای برای *آفرودیت*<sup>۲</sup>، الهه یونانی عشق، لذت و تفریح باشد. منات محبوب‌ترین الهه در میان قبایل اوس و خزرج در یثرب (مدینه) و لات دارای بیشترین پیروان در قبیله ثقیف در طائف بوده است. در مجموع، به نظر عزى محبوب‌ترین الهه در این سه‌گانه بوده و از لحاظ قدمت نیز، منات قدیمی‌ترین و عزى جدیدترین الهه به حساب می‌آمده‌اند [۷]. علاوه بر این، سه‌گانه لات، عزى و منات، می‌تواند نوعی *کهن‌الگو*<sup>۳</sup> باشد که مثال‌های زیادی از آن در تاریخ ادیان در مناطق مختلف دیده شده است. از جمله آن‌ها می‌توان به سه‌گانه *یارهیبول*<sup>۴</sup>، *بل*<sup>۵</sup> و *آگلیبول*<sup>۶</sup> (خدایان شهر پالمیرا)، سه‌گانه *کاپیتول*<sup>۷</sup> (خدایان روم باستان) و یا مثلا سه‌گانه *مادران و کدبانوها*<sup>۸</sup> (ایزدبانوهای اروپای غربی) اشاره کرد.

اگر خواسته باشیم آن‌چه تاکنون در مورد طرز فکر ساکنان شبه‌جزیره عربستان و به‌خصوص نواحی غربی آن گفته شد را خلاصه کنیم، می‌توان گفت که در دوران پیش از ظهور اسلام (مخصوصاً اواخر قرن ششم و دهه اول قرن هفتم میلادی)، ادیان مختلفی توسط اعراب شناخته و حتی پیروی می‌شده‌اند. در این دوران اگرچه احتمالاً هنوز رسم چندخداپرستی در میان مردم شبه‌جزیره و حداقل در جایی مانند منطقه حجاز وجود داشته اما رشد فکری

<sup>1</sup> El

<sup>2</sup> Aphrodite

<sup>3</sup> Archetype

<sup>4</sup> Yarhibol

<sup>5</sup> Bel

<sup>6</sup> Aglibol

<sup>7</sup> Capitoline Triad

<sup>8</sup> Matres and Matronae

مردم آن دوران و همچنین آشنایی آن‌ها با افکار ایرانیان، رومی‌ها و ساکنین سوریه، تاثیر خود را گذاشته بوده است. به این صورت که یکتاپرستی، فارغ از ابعاد آن، امری کاملا شناخته شده بوده و پرستش الله به عنوان خدایی واحد موضوع عجیب و غریبی نبوده است.



شکل ۳: سکه دِناریوس رومی، متعلق به سال ۴۳ پیش از میلاد و نشان‌دهنده تصویری از دیانا. دیانا یکی از ایزدبانوان یونان باستان بوده است که بعضا در کنار ایزدبانوانی همچون هکاته<sup>۱</sup> و لونا به شکل یک ایزد سه‌گانه<sup>۲</sup> تجسم می‌شده است.

تحول فکری و حرکت اعراب شبه‌جزیره به سمت یکتاپرستی که احتمالا حداقل از حدود قرن چهارم میلادی آغاز شده بوده است را می‌توان در ادامه تغییر و تحول فکری مردمان سایر فرهنگ‌ها و ملت‌های مجاور دانست. در واقع، مردمان نقاط مختلف دنیا، هرکدام در بازه‌ای از تاریخ پیدایش خودشان در چنین مرحله‌ای به سر برده و نهایتا از چندخداپرستی به سمت یکتاپرستی رفته‌اند. به عنوان مثال، این عقیده وجود دارد که مصریان اولین مردمانی بوده‌اند که دست از چندخداپرستی برداشته و به سمت یکتاپرستی روی آوردند. به طوری که در یک تلاش محدود سعی کردند که به جای پرستش مجموعه‌ای از خدایان، به سمت پذیرش یک خدا بروند. اقدامی که توسط آخناتون در حدود ۳۳۰۰ سال پیش به

<sup>1</sup> Hecate

<sup>2</sup> Triple Deity

انجام رسید و مردم را به صورت رسمی به سمت پرستش ایزد خورشید هدایت کرد.<sup>۱</sup> خدایی که پیش از آن نیز با نام رع پرستیده می شده است. با وجود این، در دوران فراعنه پس از او و به خصوص در دوران توت عنخ آمون، مجدداً دین قبلی یعنی دین آمون و پرستش چندخدایی بازگردانده و پرستش خورشید به عنوان خدای یکتا و در غالب یک دین دولتی مُلغی شد. دین آمون اگرچه باقی ماند اما تاریخ می گوید که محکوم به نابودی بود چرا که بعداً به زیر سایه فرقه‌ای به نام ایزیس<sup>۲</sup> رفت و نهایتاً هر دوی آن‌ها در حدود قرن‌های چهارم تا ششم پس از میلاد، توسط مسیحیت کنار زده شدند.

ایرانیان نیز با ظهور زرتشت و آئین زرتشتی به سمتی رفتند که از پرستش مجموعه‌ای از ایزدهای موجود در پانتئون خدایان خودشان دست برداشته و خدای خدایان این پانتئون، یعنی اهورامزدا را به عنوان خدایی واحد و یکتا بپذیرند.<sup>۳</sup> آئینی که ریشه‌های آن حتی به حدود ۴ هزار سال قبل باز می‌گردد و از حدود ۲۶۰۰ سال پیش نیز، این آئین به دین رسمی ایرانیان تبدیل شد و تا زمان حمله اعراب، یعنی تا حدود سال ۶۵۰ میلادی در این موقعیت باقی ماند. رومیان نیز زمانی خدایان متعددی را می‌پرستیدند. خدایانی که غالب آن‌ها تقلیدی فرهنگی از خدایان یونان باستان بودند. با این حال، شروع تحول آن‌ها به خصوص از سال ۳۱۳ میلادی و با تغییر دین کنستانتین اول<sup>۴</sup> به مسیحیت، آغاز شد و آن‌ها به سمت خدای واحد دین مسیحیت رفتند. دینی که در آن زمان هنوز فرقه‌ای از یهودیت به حساب می‌آمد. هرچند پس از کنستانتین، امپراتوری به نام ژولیان<sup>۵</sup> تلاش کرد که یکتاپرستی مسیحی را مُلغی و آئین چندخدایپرستی رومیان را بازگرداند اما اقدامات او ماندگار نشد و او رسماً آخرین امپراتور غیرمسیحی لقب گرفت.

---

<sup>۱</sup> البته هنوز محل اختلاف است که این اقدام آخناتون ترویج یکتاپرستی (Monotheism)، تک‌پرستی (Monolatry) یا یک‌از چندپرستی (Henotheism) بوده است.

<sup>۲</sup> Isis

<sup>۳</sup> با این حال، آموزه‌های باستانی زرتشتی بیشتر از این که به یکتاپرستی خالص اشاره داشته باشند، به نوعی دوگانگی خیر و شر می‌پردازند.

<sup>۴</sup> گفته می‌شود که ممکن است کنستانتین، اولین امپراتور رومی نباشد که به دین مسیحیت گرویده و قبل از او، امپراتوری به نام فیلیپ عرب (Philip the Arab) که در حدود یک قرن پیش از کنستانتین می‌زیسته، اولین نفر از این لحاظ باشد.

<sup>۵</sup> Julian

فارغ از مساله یکتاپرستی، اعراب از نظر دیدگاه‌های فلسفی و آموزه‌های اخلاقی هم در مقایسه با فرهنگ‌های مجاور، در جایگاه مستقلی قرار نداشتند. به‌صورتی که فرهنگ‌های دیگر، قرن‌ها قبل از اعراب به تحولی برجسته در اندیشه و فهم دست یافته بودند. مثلاً ایرانیان چیزی به اسم آموزه‌های اوستا را داشتند، یونانیان آثار فلاسفه کهن یونانی، هندی‌ها متون اوپانیشادها (آئین هندو) و پندهای فلسفه بودایی، چینی‌ها آموزه‌های لائوتسه و ساکنان شرق مدیترانه متون عهد عتیق را در کنار خود می‌دیدند. با این حال، قرن هفتم میلادی، قرنی بود که بالاخره نوبت به مردمان شبه‌جزیره عربستان رسیده بود تا در حرکتی تاریخی، گامی که نخستین نشانه‌های برداشتنش حداقل از حدود ۳ قرن پیش از ظهور اسلام در شبه‌جزیره شروع شده را تکمیل کنند.

با این توضیحات می‌توان به این نتیجه رسید که فضای فرهنگی و فکری شبه‌جزیره به‌خصوص در بخش غربی آن یعنی ناحیه حجاز، عملاً فضایی آماده برای یک تحول فکری و آمدن نگرشی جدید بوده است. با در نظر گرفتن این موضوع که پیروان مسیحیت و یهودیت نیز به آمدن یک منجی برای خودشان معتقد بوده و مخصوصاً در اواخر قرن ششم میلادی بر شدت تبلیغات خود در این زمینه افزوده بودند، می‌توان گفت که شرایط برای بروز تفکری نو عملاً تشدید می‌شده است. کاری که محمد در این فضای فکری ملتهب و مستعد پذیرش ایده‌های جدید به انجام رساند، نه انقلابی ویران‌گر که در واقع اصلاح برخی از افکار مردمان آن دوران بود. در واقع، ما می‌دانیم که در ابتدا او حتی خودش را یک اصلاح‌گر عمل‌گرا هم در نظر نمی‌گرفته و در آیات قرآن به وفور می‌بینیم که او هدف خودش را تنها محدود به دادن انذار و هشدار معرفی می‌کرده است.

**سوره شعرا:** «من جز هشداردهنده‌ای آشکار نیستم (۱۱۵).»

**سوره فرقان:** «و تو را جز بشارت‌گر و بیم‌دهنده نفرستادیم (۵۶).»

**سوره نحل:** «پس اگر رویگردان شوند بر تو فقط ابلاغ آشکار است (۸۲).»

**سوره یس:** «این قرآنی است که از سوی عزیز و رحیم نازل شده (۵). تا قومی را انذار

کنی که پدران آن‌ها انداز نشدند و لذا آن‌ها غافلند (۶)».

در مجموع این‌که در دوران منتهی به اسلام، یکتاپرستی مساله جدیدی در شبه جزیره عربستان نبوده و حضور آن در کنار آئینی مانند پرستش خدایان متعدد در سطح شبه جزیره دیده می‌شده است. در چنین شرایطی بوده که فردی مانند محمد در نقش یک اصلاح‌گر ظاهر می‌شود تا با حفظ برخی از رسومات رایج در میان قوم خودش، برخی از آن‌ها را اصلاح کند. مثلاً اگرچه محمد وجود خدایان دیگر و ساختن بُت به‌عنوان نماد برای این خدایان را ممنوع کرد اما الله را همچنان به‌عنوان خدای آسمانی تایید می‌کرد، به انجام فعالیت‌های مورد توجه بت‌پرستان مانند شنا، تیراندازی و سوارکاری توصیه می‌کرد و به رسومی مانند محترم دانستن کعبه، وجود ماه‌های حرام، انجام مراسمی مانند حج، قربانی، نذر و مواردی از این دست پایبند ماند.

هرچند در روایات اسلامی، در مورد سال تولد محمد هم قطعیتی وجود ندارد اما مطابق آنچه معروف‌تر است، او در حالی در سال ۵۷۰ میلادی در مکه متولد شد که چند ماه قبل از آن، پدرش مرده بود. محمد در همان دوران کودکی، مادر و پدر بزرگ خودش را هم به ترتیب در سنین ۶ و ۹ سالگی از دست داد و در نهایت تحت سرپرستی عموی خودش یعنی ابوطالب بزرگ شد. دورانی که در آن، سفرهای محمد به سمت سرزمین شام آغاز می‌شود. با رسیدن محمد به ۲۵ سالگی، یک زن بیوه و ثروتمند به نام خدیجه دختر خُوَیَلِد که گفته می‌شود در ۴۰ سالگی به سر می‌برده به او پیشنهاد ازدواج می‌دهد. مانند سایر اطلاعات ما از شخصیت‌های صدر اسلام، ابهام زیادی در مورد شخصیت و زندگی خدیجه وجود دارد اما بر اساس آنچه مشهور است، او در زمان ازدواج با محمد، دارای فرزندان از همسران قبلی خود بوده است. نکته ابهام‌آمیز دیگر در مورد خدیجه، سن او در زمان ازدواج با محمد است. اگر این ادعای مسلمانان را در نظر بگیریم که محمد از خدیجه ۷ فرزند<sup>۱</sup> داشته است<sup>۲</sup>، داستان عملاً غیرقابل قبول می‌شود. از این لحاظ که زنی با سنی بیش از -

<sup>۱</sup> مانند همیشه، بر سر تعداد فرزندان محمد از خدیجه، اختلاف وجود دارد و تعداد آن از ۶ تا ۸ گزارش می‌شود.

<sup>۲</sup> سیرت رسول‌الله، ابن هشام، باز رفتن به سفر شام و حدیث تزویج خدیجه، صفحه ۹۰



۴۰ سال، توانسته باشد ۷ فرزند<sup>۱</sup> سالم آن هم در دورانی با آن وضعیت بهداشتی زاده باشد. به جز موردی مانند ماجرای بازسازی کعبه و نصب حجرالاسود که در ۳۶ سالگی محمد رخ داده و محتوای تعریف شده بیشتر شبیه داستان‌های کُمیک شرکت مارول است تا واقعیت<sup>۲</sup>، در زندگی‌نامه او اطلاعات زیادی در مورد جزئیات زندگی محمد از زمان ازدواج در ۲۵ سالگی تا شروع الهاماتش در ۴۰ سالگی وجود ندارد. روایات اسلامی در مورد دوران قبل و پس از این دوره با جزئیاتی مثال زدنی اقدام به بازگویی داستان زندگی محمد کرده‌اند. با این حال، در مورد این ۱۵ سال سکوت تقریباً سنگینی کرده‌اند. آن هم دوره‌ای که می‌توانست سرنخ‌های بسیار مهمی به ما بدهد تا بدانیم محمد در دوران پیش از شروع الهاماتش دقیقاً با چه شرایطی روبرو بوده است. در مجموع، مشخص نیست که جزئیات زندگی او در این دوره، به خاطر اتفاقات نامناسب به‌وقوع پیوسته، عمداً توسط مسلمانان حذف شده‌اند یا این که کلاً نزدیکان و صحابه او دچار فراموشی جمعی شده و دیگر به این دوره اشاره نکرده‌اند. به هر حال، او در سال ۶۱۰ میلادی در غاری در کوه حرا در نزدیکی مکه، در رویای خود فردی را می‌بیند که چیزهایی را به او می‌گوید و از او می‌خواهد که آن‌ها را تکرار کند. جملاتی که بعداً از آن‌ها با عنوان آیات سوره علق یاد می‌شود. او پس از بیدار شدن و خروج از غار، باز هم همان فرد را این بار در آسمان می‌بیند، به طوری که تقریباً تمام آن را پرکرده بوده است. به نظر، این برای دومین بار در تمام دوران زندگی او بوده است که چیزی را در بیداری تجربه می‌کرده که دیگران قادر به درک آن نبودند. مرتبه اول به زمانی باز می‌گردد که او در کودکی به سر می‌برده و به همراه دوستانش به صورتی برهنه مشغول بازی بوده است. در آن حال، او حس می‌کند که فردی نامریی از پشت به او مشت یا سُلْمه‌ای می‌زند و می‌گوید که تو نباید مانند بچه‌های دیگر برهنه باشی. نباید مانند

<sup>۱</sup> ۳ پسر (قاسم، طاهر و طیب) و ۴ دختر (زینب، رقیه، امّ کلثوم و فاطمه)

<sup>۲</sup> ابن هشام در کتاب سیرت رسول‌الله در بخش «در عمارت خانه کعبه» و در اشاره به ماجرای نصب حجرالاسود می‌نویسد: روزی بزرگان قبیله قریش تصمیم گرفتند که چهاردیواری کعبه را به‌خاطر تخریب شدن دیوارهایش، مجدداً بازسازی کنند. آن‌ها به‌خاطر این که اموال نگهداری شده در کعبه به سبب کوتاه بودن دیوارها و نبود سقف دزدیده می‌شدند، تصمیم می‌گیرند که علاوه بر بازسازی دیوارها، به آن سقف هم اضافه کنند. با این حال، هر روز ازدهایی از حفره‌ای که در داخل خانه کعبه بوده، بیرون آمده و به مردم اطرافش حمله می‌کند. سرانجام، روزی پرنده‌ای از آسمان می‌آید و آن ازدها را برای همیشه با خود می‌برد. به این صورت اهالی قریش آسوده می‌شوند و بازسازی کعبه را شروع می‌کنند.

آن‌ها در حین بازی ناحیه شرمگاهیت پیدا باشد و باید خودت را بپوشانی، زیرا تو مانند دیگران نیستی. رخدادی که سبب می‌شود محمد دیگر هیچ‌گاه به این صورت با دوستانش بازی نکند.<sup>۱</sup>

قبل از ادامه، بهتر است یک پرانتز بزرگ برای سوالی بزرگ‌تر باز کنیم که ممکن است به ذهن برخی رسیده باشد و شاید برای بسیاری اصلاً سوال خاصی نباشد. سوالی که می‌پرسد، محمد پیش از شروع الهاماتش به چه معتقد بود؟ آیا او هم مانند مردم قومش به چندخدایپرستی باور داشت یا این‌که نوعی یکتاپرستی مثلاً از نوع یهودیت، مسیحیت یا حتی بدون وابستگی دینی و به‌صورتی معنوی را دنبال می‌کرده است؟ طبیعی است که در مورد عقاید و افکار او در دوران پیش از شروع الهاماتش، نهایتاً چیزی به‌جز همان روایت‌های اسلامی نداشته باشیم. روایت‌هایی که نمی‌توان بر روی بی‌طرفی آن‌ها حساب کرد و با توجه به پاسخ عالمان مسلمان به این سوال، حتی نمی‌توان بر روی توافق آن‌ها بر روی یک جواب قاطع هم امید داشت. در واقع، عده‌ای از عالمان اسلامی معتقدند که محمد دینی نداشته، برخی دیگر معتقدند یکتاپرست و حتی مسلمان بوده و دسته دیگر هم کلاً نظر خاصی ندارند. طبیعتاً نمی‌توان انتظار بیشتری از عالمان اسلامی داشت زیرا آن‌ها نهایتاً می‌توانند به چیزی هم‌راستا یا حداقل خنثی در مقابل باورهایشان معتقد باشند. در واقع، اگر آن‌ها به موردی باور داشته باشند که ناقض باورهایشان باشد، دیگر مسلمان ماندن یا مسلمان خواندن آن‌ها بی‌معنی می‌شود.

برای این‌که بهتر متوجه شویم چرا منابع اطلاعاتی ما در مورد محمد و جزئیات زندگی او، نه تنها خیلی وسیع نیستند بلکه حتی نمی‌توانند خیلی هم قابل اطمینان باشند، باید سری به تاریخ ثبت و نگارش زندگی او زد. اگر احادیث پراکنده از راویان مختلف را کنار بگذاریم، اولین کسی که اقدام به نوشتن زندگی‌نامه برای محمد کرد، فردی به نام ابن اسحاق در قرن هشتم میلادی بوده است. به بیان دیگر، یعنی او بیش از یک قرن پس از مرگ محمد، دست به چنین کاری زده است. حالا خودتان تصور کنید که این خاطرات شفاهی، آن هم

<sup>۱</sup> سیرت رسول‌الله، ابن هشام، باز رفتن به سفر شام و حدیث ترویج خدیجه، صفحه ۸۸

پس از یک قرن، چقدر کم و زیاد شده‌اند. حتی نسخه اصلی نوشته‌های ابن اسحاق هم امروز در دست نیست و بیشتر آن چه از او و نوشته‌هایش می‌دانیم، مواردی هستند که بخش‌هایی از آن‌ها با ویرایش و دخل و تصرف، توسط فردی به نام ابن هشام در قرن نهم میلادی به رشته تحریر درآمده‌اند. همان‌طور که اشاره شد، ابن هشام هم همه آن چه که ابن اسحاق روایت کرده را بازنویسی نکرده و برخی از آن روایت‌هایی که به نظرش نادرست یا بی‌ربط بوده را به همین راحتی حذف کرده است. از جمله این حذفیات می‌توانسته روایت‌هایی باشد که مثلاً خطاکار بودن محمد پیش از شروع الهاماتش را نشان می‌داده‌اند.

عالمان اسلامی غالباً تلاش دارند که بگویند شروع الهامات محمد تاثیری بر قدرت تشخیص و درک او نداشته و او چه پیش و چه پس از شروع الهاماتش، همواره معصوم و عاری از خطا بوده است. با این حال، ما در همان زندگی‌نامه روایت شده توسط ابن هشام و حتی منابع دیگر، مواردی را می‌بینیم که ادعای عاری بودن محمد از خطا را رد می‌کند. در زندگی‌نامه او و در بخش «در کیدهای قوم قریش» به گفتگویی میان ابوطالب و قوم قریش برمی‌خوریم که آن‌ها از اهانت‌های محمد به خدایان خود ناراضی هستند. گفتگویی که نشان می‌دهد که محمد پیش از شروع الهاماتش، حداقل به‌صورتی آشکار و شناخته شده، کردار و عقیده‌ای مخالف قوم خودش نداشته و رفتارهای تازه او عملاً نوعی چرخش ناگهانی و حرکتی جدید محسوب می‌شده‌اند.

**بزرگان قبیله قریش:** ای ابوطالب، تو مهتر ما و بزرگ و پیشوای قومی. ما همواره رضای تو را می‌خواهیم و نمی‌خواهیم که خاطر تو را برنجانیم. با این حال، برادرزاده تو دین آبا و اجدادی ما را رها کرده و دینی دیگر یافته است. خدایان ما را دشنام می‌دهد، مردم را از راه به در می‌کند و کفر و ضلالت بر ما می‌کشد. اکنون یا تو او را نصیحت کن تا از این کار دست بردارد و به خدایان ما اهانت نکند یا این که به ما دستوری بده تا خودمان تکلیف کار او را مشخص کنیم.<sup>۱</sup>

این گفتگو پس از آن صورت گرفته است که بزرگان قریش مجبور بوده‌اند برای مدتی —

<sup>۱</sup> سیرت رسول‌الله، ابن هشام، در کیدهای قوم قریش، صفحه ۱۲۳

توهین‌ها و دشنام‌های محمد به خدایان و آداب و رسوم قبیله‌ای خود را تحمل کنند. با این حال، چنین توهین‌هایی، آن‌هم به رسومات کهن و آبا و اجدادیشان، برای آن‌ها که به‌عنوان یک قبیله عرب بسیار به رسومات خود پایبند بودند، بسیار سخت و ناگوار بوده است.

علاوه بر این، ابن هشام تنها منبع ما از گفته‌های ابن اسحاق نیست و افراد دیگری نیز از او روایت‌هایی را نقل کرده‌اند. روایت‌هایی که شاید بتوانند به ما در یافتن پاسخ سوالمان در مورد طرز فکر محمد در دوران پیش از اسلام کمک کنند. در یکی از این روایت‌ها که ابن هشام آن را از ابن اسحاق نقل نکرده اما فردی به نام یونس ابن بُکیر از ابن اسحاق نقل کرده، به این نکته برمی‌خوریم که محمد حتی برای بت‌ها هم قربانی انجام می‌داده است. روایتی که اثرات آن را حتی در منابع دیگری مثل صحیح بخاری، ابوالقاسم سهیلی و ابن کثیر هم می‌توان دید [۸].

در دوران جوانی، روزی محمد به همراه زید ابن حارثه<sup>۱</sup> در حال حرکت از طائف به سمت مکه بوده است که در این مسیر با زید ابن عامر یکتاپرست مواجه می‌شوند. محمد و پسرخوانده‌اش به نزد او می‌روند و در همین میان، از داخل بقچه‌ای که به همراه داشته‌اند، مقداری گوشت بیرون آورده و او را به خوردن آن دعوت می‌کنند. محمد به او می‌گوید ای عموزاده بیا و قدری از این گوشت بخور. زید در جواب محمد می‌گوید: اگر از دختران عبدالمطلب جويا شوی، آن‌ها به تو خواهند گفت که من هرگز این گوشت‌های قربانی شده را نخورده‌ام و قصد چنین کاری هم ندارم (گوشت‌هایی که برای بت‌ها قربانی شده‌اند و نام الله در زمان ذبحشان برده نشده است). در ادامه، او محمد را به خاطر پرستیدن بت‌ها و انجام قربانی برایشان سرزنش می‌کند و می‌گوید: بت‌ها چیزهای عبثی هستند. آن‌ها نه فایده‌ای دارند و نه می‌توانند ضرری وارد کنند. محمد می‌گوید: من بعد از این اتفاق، دیگر هرگز نه بتی را لمس کردم و نه برایشان قربانی کردم تا این‌که الله مرا به پیامبری خودش نایل کرد.

فارغ از میزان وثوق تاریخی روایت‌های اسلامی، نکته مهم‌تری که باید به آن دقت کرد این

<sup>۱</sup> پسرخوانده محمد و یکی از اولین افرادی که به پیروی از محمد پرداخت.

است که حتی در خود قرآن هم نه تنها هیچ حرفی در مورد یکتاپرست بودن محمد در دوران پیش از شروع الهاماتش زده نشده، بلکه می‌توان نشانه‌هایی حتی در جهت عکس آن را هم مشاهده کرد. بنابراین، به صورت یک فرض منطقی می‌توان گفت که به احتمال فراوان، او تافته جداافتاده‌ای از قوم خود نبوده و مانند سایرین، به رسومات رایج آن زمان قبیله خودش پایبند بوده است. در واقع، اگر او پیش از شروع الهاماتش، برخلاف رسومات اعراب در آن زمان عمل می‌کرد، حتما مورد شماتت قومش قرار می‌گرفت و به این موضوع به عنوان یک برگ زرین از گذشته محمد، در قرآن اشاره می‌شد. اگر محمد پیش از آمدن اسلام مانند فردی مثل زید ابن عامر، یک یکتاپرست شناخته شده بود، حداقل زمانی که قرآن به پیروان حنیف و یکتاپرستان پیش از اسلام اشاره می‌کرد، حتما به خود محمد هم به عنوان یکی از همین پیروان اشاره می‌کرد. مثلا به این صورت: «آیا ندیدید زمانی که محمد یکی از خود شما بود و حتی هنوز به پیامبری الله برگزیده نشده بود، باز هم به بت‌های شما اعتقادی نداشت و پیرو آئین حنیف بود؟». با این حال، بررسی قرآن و آیات مربوطه، نه تنها چنین چیزی را نشان نمی‌دهد، بلکه کاملا به خلاف این قضیه اشاره می‌کند. در آیات قرآن، به جای این که از محمد به عنوان یک یکتاپرست و پیرو دین حنیف یاد شده و تاکید شود که او حتی پیش از آمدن اسلام هم چنین بوده است، به او دستور داده می‌شود که به دین حنیف بپیوندد. معنای چنین چیزی در سراسر تاریخ این است که او پیش از شروع الهاماتش، پیرو هر آئین و عقیده‌ای که بوده، حداقل پیرو آئین حنیف و یکتاپرستی نبوده است. در واقع، اگر محمد پیش از شروع الهاماتش یکتاپرست و پیرو آئین حنیف بود، نیازی نبود به او دستور گرویدن به این آئین داده شود، چرا که چنین چیزی، حرفی عبث و احمقانه است.

**سوره یونس:** «به دین حنیف روی آور و زنده‌ار از مشرکان مباش (۱۰۵)».

**سوره نحل:** «سپس به تو وحی کردیم که از آیین ابراهیم حق‌گرای پیروی کن. او از مشرکان نبود (۱۲۳)».

**سوره روم:** «پس روی خود را با گرایش تمام به حق به سوی این دین کن با همان سرشتی که الله مردم را بر آن سرشته است. آفرینش الله تغییرپذیر نیست. این است همان دین

پایدار ولی بیشتر مردم نمی‌دانند (۳۰)».

به‌عنوان مُهر تایید بزرگ دیگری بر بی‌ایمانی و دین‌دار نبودن محمد، آیات موجود در سوره‌های قصص و شوری به‌صورت آشکاری نشان می‌دهند که محمد پیش از شروع الهاماتش نه می‌دانسته که قرآن چیست، نه به الله به‌عنوان خدای واحد ایمان داشته و نه حتی به این فکر می‌کرده که ممکن است روزی الهاماتی بر او آشکار شود که در نتیجه آن، او ایمان آورد و خود را رسول خدا بنامد.

**سوره قصص:** «و تو امیدوار نبودی که بر تو کتاب القا شود بلکه این رحمتی از پروردگار تو بود. پس تو هرگز پشتیبان کافران مباش (۸۶)».

**سوره شوری:** «و همین‌گونه روحی از امر خودمان به سوی تو وحی کردیم تو نمی‌دانستی کتاب چیست و نه ایمان ولی آن را نوری گردانیدیم که هر که از بندگان خود را بخواهیم به وسیله آن راه می‌نماییم و به راستی که تو به‌خوبی به راه راست هدایت می‌کنی (۵۲)».

فارغ از طرز فکر محمد پیش از شروع الهاماتش، واقعیت این است که گذشته محمد حداقل برای ساکنین مکه و قبیله قریش کاملاً مشخص بوده و نقل چیزی خلاف آن در قرآن، عملاً یک خودکشی فکری و سیاسی برای محمد به حساب می‌آمده است. در نتیجه، تنها چیزی که قرآن توانسته بر روی آن مانور دهد، روی آوردن او به یکتاپرستی پس از شروع الهاماتش بوده است. در همین راستا می‌توان گفت که ما همواره در گفتگوهای نقل شده از محمد و اهالی قریش، به این برمی‌خوریم که مردمان قبیله قریش از حرکات و رفتار جدید محمد متعجب هستند و ندیده‌ایم که بگویند تو قبلاً هم چنین بوده‌ای و همواره با ما فرق داشتی. موضوعی که در کنار ادامه یافتن برخی از رسم و رسومات دوران پیش از اسلام در آموزه‌های محمد، باز هم نظریه بت‌پرست بودن یا حداقل پایبند بودن محمد به رسومات قبیله قریش در دوران پیش از شروع الهاماتش را تایید می‌کند.

به ادامه ماجرای محمد بازگردیم. به هر روی، او پس از تجربه هولناکی که در غار کوه حرا و بیرون آن داشت، به خانه رفته و ماجرای این تجربه تازه را با حالتی وحشت‌زده و منقلب با خدیجه در میان می‌گذارد. خدیجه پس از آرام کردن او، موضوع را با پسر عموی خود —

یعنی ورقه ابن نوفل که فردی مسیحی بوده در میان می‌گذارد. او نیز که کاملاً در جریان داستان‌های ادیان مسیحیت و یهودیت قرار داشته است، پس از ملاقات با محمد، به او در مورد فرشته‌ای به نام جبرئیل و داستان پیام‌آوری او می‌گوید. ورقه به محمد بشارت می‌دهد که او همان مُنجی است که گذشتگان در مورد آن صحبت کرده‌اند و به این صورت عملاً راه را به محمد نشان می‌دهد. راهی که احتمالاً محمد خیلی با آن ناآشنا نبوده زیرا ما مطابق روایات اسلامی می‌دانیم که خود او قبلاً در قالب کاروان‌های تجاری بارها به سرزمین شام سفر کرده، مسیحیان و یهودیان آن‌جا را دیده و به احتمال فراوان از داستان‌های آن‌ها آگاه شده است. علاوه بر این، همان‌طور که قبلاً اشاره شد، مسیحیان و یهودیان در خود شبه‌جزیره هم حضور داشته‌اند و برخورد محمد با آن‌ها مساله نادر و عجیبی نبوده است. خود ورقه ابن نوفل یک نمونه از همین مسیحیان ساکن مکه بوده است. مسیحیان نجران در جنوب شبه‌جزیره و یهودیان ساکن مدینه و اطراف آن، بخش‌های دیگری هستند که در زمان زندگی محمد، یکتاپرستان به‌صورت مشخصی در آن‌جا سکونت داشته‌اند.

خلاصه محمد پس از اولین تجربه بصری خود در کوه حراء، در شوکی عجیب فرو رفته و به شدت تحت تاثیر این واقعه قرار می‌گیرد. یک نکته مهم در این‌جا این است که مسلمانان هنوز نمی‌دانند که سوره علق به‌صورت کامل یا در چند قسمت بر محمد الهام شده است. همچنین هیچ راهنمای قطعی و موثق برای مشخص کردن ترتیب سوره‌های قرآن بر اساس توالی الهام آن‌ها بر محمد در کار نیست. با این‌حال، در حال حاضر دو ترتیب نزول می‌تواند مورد استناد قرار گیرد. بر مبنای روایت ابن عباس، سوره دوم، سوره

قلم و بر مبنای پیشنهاد تئودور نلدکه<sup>۱</sup>، خاورشناس و قرآن‌پژوه آلمانی، سوره دوم، سوره مدثر بوده است. کمی بعدتر به این خواهیم پرداخت که محمد پس از شروع الهاماتش، تا مدت‌ها آن‌ها را با کسی در میان نگذاشت و حتی شروع دعوت او از نزدیک‌ترین خویشاوندانش طبق بعضی روایات تا چند سال طول کشیده است. با این‌حال، در آیات ۵ و ۶ سوره قلم می‌خوانیم که مخالفین محمد از افکار او آگاه بوده‌اند، به‌طوری که قرآن حتی

<sup>1</sup> Theodor Nöldeke

در آیاتی اختصاصی برای آن‌ها خط و نشان می‌کشد. بر همین اساس، بسیار دشوار است که بپذیریم، دومین سوره الهام شده بر محمد، مطابق ترتیب نزول پیشنهادی ابن عباس، سوره قلم باشد. نلدکه سوره قلم را هجدهمین سوره الهام شده بر محمد در نظر گرفته است.

**سوره قلم:** «به‌زودی خواهی دید و خواهند دید (۵) کدام‌یک از شما دچار جنونید (۶)».

به هر روی و فارغ از این‌که واقعا کدام سوره دومین سوره الهام شده بر محمد بوده است، واقعیتی که این‌جا باید به آن اشاره کرد، حالتی است که محمد در زمان دریافت چنین الهاماتی از خود نشان می‌داده است. او در زمان وقوع چنین الهاماتی، از خدیجه می‌خواسته که بر روی او ردا یا پارچه‌ای بکشد. علاوه بر این، محمد معمولا در زمان تجربه این الهامات، بعضا از خود صداهایی شبیه صدای خروپف یا زنگ مار زنگی<sup>۱</sup> در می‌آورده و دچار علایمی مانند برافروختگی و قرمز شدن، کف کردن دهان، درد زیاد، عرق شدید (حتی در روزهای سرد)، شنیدن صدایی شبیه زنگ و همچنین صدایی مانند کوبیدن آهن، خیره شدن به یک سمت مشخص، احساس مرگ و حتی بی‌هوشی و غش می‌شده است. علاوه بر همه این‌ها، او گاهی آن‌چه جبرئیل می‌نامیده را به‌صورت کاملا فیزیکی و به شکل مرد جوانی در جلوی خود می‌دیده و البته که دیگران قادر به دیدن آن نبوده‌اند [۹]. نشانه‌هایی که اگر امروز یک پزشک آن‌ها را در شما ببیند، احتمالا برایتان آزمون‌هایی مانند نوار مغزی و ام‌آر‌آی را تجویز می‌کند تا از تشخیص اولیه خودش در مورد ابتلای شما به صرع مطمئن شود.

موضوع دیگر درباره الهامات محمد این است که از زمانی که او برای اولین بار، تجربه دیدار با جبرئیل در کوه حرا را پشت سر گذاشت، موضوع را با هیچ کس دیگری به‌جز خدیجه و پسرعموی خدیجه یعنی ورقه ابن نوفل در میان نگذاشت. دوره‌ای که بعضا مدت آن را حتی تا ۲ سال هم ذکر کرده‌اند [۱۰]. محمد حتی با وجود اطلاعات و دلگرمی‌هایی که ورقه ابن نوفل درباره جبرئیل، وحی الهی و منجی به او داده بود، فورا تجربیات خود را با دیگران،

<sup>1</sup> Rattle



حتی خویشاوندان خود در میان نگذاشت. این یعنی او هنوز به آن اعتماد به نفس لازم نرسیده بوده است که بخواهد خود را پیامبر بخواند و دیگران را به چیزی دعوت کند. از طرف دیگر، از بین همین دو نفری هم که قبل از همه در جریان الهامات محمد بوده‌اند، ورقه ابن نوفل بدون این‌که به او ایمان بیاورد، در همان سال ۶۱۰ میلادی می‌میرد و خدیجه هم در همان آغاز از او پیروی نمی‌کرده است. در واقع، وقتی محمد دیگران را به پیروی از افکار خودش دعوت می‌کند با چنان برخورد سردی روبرو می‌شود که احتمالاً یاس ناشی از این چنین برخوردی بوده که سبب می‌شود تا مدتی دیگر چنین الهاماتی بر او آشکار نشود. مدت این دوره که با عنوان «فترت وحی» شناخته می‌شود، مشخص نیست اما مسلمانان در روایات خودشان به بازه‌ای بین ۱۵ روز تا حتی ۳ سال اشاره کرده‌اند. به هرحال، محمد از این وقفه به قدری متاثر می‌شود که به‌خاطر ترس از دیوانگی یا ناامیدی از تکرار چنین تجربه‌ای، حتی به فکر خودکشی و پرت کردن خودش از کوه حرا هم می‌رسد [۹]. با این حال، خدیجه تنها زمانی شروع به پیروی از افکار محمد کرد که متوجه می‌شود او از انکار دیگران محزون و غمگین است.<sup>۱</sup> این یعنی خدیجه به‌عنوان اولین فرد مسلمان، زمانی به محمد ایمان آورده است که دیگران از افکار محمد آگاهی داشتند ولی به او ایمان نمی‌آوردند. مشخص نیست که فاصله میان اولین الهامات محمد در کوه حرا تا ایمان آوردن اولین فرد یعنی خدیجه، چقدر بوده است اما بر اساس زندگی‌نامه او می‌توان گفت که ایمان آوردن خدیجه به محمد، پیش از الهام شدن سوره ضحی یعنی یازدهمین سوره<sup>۲</sup>، رخ داده است. با این دلگرمی ناشی از پیروی خدیجه، الهامات محمد پس از مدتی مجدداً از سر گرفته می‌شوند و او دوباره طی تجربه‌ای تازه، با الهامات سوره‌ای مانند ضحی روبرو می‌شود. محمد در ادامه و با آرامش ناشی از این‌که بالاخره یک نفر حرف او را باور کرده است، بیشتر به تجربیات خودش مطمئن شده و آرام آرام با افراد بیشتری در این باره صحبت می‌کند. افرادی چون علی<sup>۳</sup>، زید ابن حارثه، ابوبکر، عثمان، طلحه، زبیر، سعد ابن ابی وقاص،

<sup>۱</sup> سیرت رسول‌الله، ابن هشام، در اسلام خدیجه، صفحه ۱۱۴

<sup>۲</sup> مطابق ترتیب نزول پیشنهاد شده توسط ابن‌عباس و سیزدهمین سوره مطابق ترتیب نزول پیشنهادی نُلْدِ که

<sup>۳</sup> علی در آن زمان، نهایتاً کودکی ۱۲-۱۰ ساله بوده و در نتیجه به‌کار بردن عبارت ایمان آوردن برای او خیلی عاقلانه نیست.

عبدالرحمن ابن عوف و دیگر صحابه محمد از جمله کسانی هستند که پس از خدیجه به محمد ایمان آورده‌اند. در ادامه نیز، او که به‌نظر بالاخره ترس و ناامیدی خودش از دیدن مخالفت دیگران را کنار گذاشته، با تمام توان آن‌چه شروع کرده است را ادامه می‌دهد. تصمیمی که نشانه‌های آن در آیات ۹۴ و ۹۵ از سوره حجر دیده می‌شود.

**سوره حجر:** «پس آن‌چه را بدان ماموری آشکار کن و از مشرکان روی برتاب (۹۴) که ما ریشخندگران را از تو برطرف خواهیم کرد (۹۵)».

پس از این‌که دعوت به پرستش الله به‌عنوان خدای یکتا توسط محمد حالت متداول‌تری در مکه به خود گرفت و او پیروانی پیدا کرد، تعارضات میان محمد و ساکنان مکه هم شدت می‌گیرد. قوم قریش که به‌خصوص تحمل توهین‌ها و جسارت‌های مداوم محمد و پیروان او به خدایان آبا و اجدادی خود را نداشتند، در هر فرصتی که محمد را می‌دیدند، او را شماتت کرده و مجنون و کاهن می‌نامیدند. با توجه به اعتقاد اعراب در پیش از ظهور اسلام به جن که در آموزه‌های اسلامی هم ادامه یافته است، در این‌جا مقصود از مجنون همان جن‌زده است. این حرف‌ها به قدری روی محمد اثر داشته که قرآن مجبور بوده است، حتی در آیاتی مشخص و اختصاصی به او دلگرمی بدهد.

**سوره قلم:** «پس به‌زودی می‌بینی و می‌بینند، که کدام یک از شما دچار جنونید (۶-۵)».

**سوره طور:** «حال که چنین است تذکر ده و به لطف پروردگارت تو کاهن و مجنون نیستی (۲۹)».

**سوره فرقان:** «یا گنجی به‌سوی او افکنده نمی‌شود؟ یا باغی برای او نمی‌باشد که از آن بهره‌مند شود؟ و ستمکاران گفتند: شما جز مردی جادو شده را پیروی نمی‌کنید (۸)».

در یکی از برخوردهای محمد با اهالی قبیله خودش در مکه، می‌توان چشم‌انداز همان چیزی را دید که محمد پس از آن‌که در مدینه به قدرت رسید، عملاً به اجرا گذاشت. روزی پس از این‌که چند نفر از قریش، چندین بار جملاتی را در نقد افکار و رفتارش به او نسبت دادند، او از کوره در می‌رود و می‌گوید: «ای قوم قریش، بشنوید؛ به آن خدایی که جان من در

دست اوست، من از بهر آن آمده‌ام تا شما را همچون گوسفندی کارد به گلو نهم و بکشم. مپندارید که شما رایگان از چنگ من خواهید گریخت».<sup>۱</sup> این خشمی که محمد در این جا از خود نشان می‌دهد، به نظر چشمه کوچکی از آن چیزی است که او قرار است بعداً در عمل به مردمان شبه‌جزیره نشان دهد. منظور زمانی است که محمد توانست از سلطه قریش در مکه بگریزد و در کنار خودش پیروانی را داشته باشد که ابایی از انجام هیچ یک از فرمان‌های اجرایی او نداشته باشند. در واقع، حدس زدنش کار سختی نیست که وقتی کسی که صاحب قدرت نیست، صرفاً به خاطر آزار کلامی، چنین خط و نشانی را می‌کشد اگر روزی به قدرت برسد، واقعا چه کار خواهد کرد. اگرچه بعداً محمد تصمیم می‌گیرد که دیگر به خدایان قریش توهین نکند اما اوضاع به قدری پیچیده بوده که دیگر این رفتارها دواى درد نبوده‌اند.

**سوره انعام:** «و آن‌هایی را که جز الله می‌خوانند دشنام مدهید که آنان از روی دشمنی به نادانی الله را دشنام خواهند داد. این‌گونه برای هر امتی کردارشان را آراستیم. آن‌گاه بازگشت آنان به سوی پروردگارشان خواهد بود و ایشان را از آن‌چه انجام می‌دادند آگاه خواهد ساخت (۱۰۸).»

با بالا گرفتن اختلافات میان محمد و اهالی قریش، عتبه ابن ربیععه به‌عنوان یکی از بزرگان قریش، سعی می‌کند که با زبانی منطقی، نرم و با فروتنی با محمد گفتگو کند تا مشکل به وجود آمده را حل کند. البته او هم در نهایت با پاسخی که محمد به او می‌دهد، راه به جای خاصی نمی‌برد.<sup>۲</sup>

**عتبه:** ای محمد، تو بزرگ و عزیز مایی. تو مهتر و بهتر مایی. لیکن تو بیامده‌ای و دینی نو نهاده‌ای و فرقت در میان قوم افکنده‌ای و خدایان ما را عیب می‌کنی و دین ما را تباه می‌کنی. قوم قریش از این معنی عظیم پراکنده خاطر می‌شوند و از تو می‌رنجند و اندیشه‌های بد در حق تو می‌کنند. اکنون، اگر مقصود تو از این کار، مالی و نعمتی است که تو را به دست آید، بگو تا ما از بهر تو در قریش توزیعی کنیم و چندان مال تو را حاصل کنیم که اندر عرب، کسی به نعمت و ثروت تو نباشد. اگر تو را مقصود جاهی و حشمتی است،

<sup>۱</sup> سیرت رسول‌الله، ابن هشام، در سفاقت قوم قریش، صفحه ۱۳۰

<sup>۲</sup> سیرت رسول‌الله، در سخن گفتن عتبه، صفحه ۱۳۳

بگو تا جمله مهتران قریش هر روز به خدمت تو آییم و هر آن چه تو فرمایی ما آن کنیم و از حکم تو به در نرویم. اگر تو را مقصود مملکت است و فرمان دادن، بگو تا ما جمله با تو بیعت کنیم و تو را پادشاه خود گردانیم و جمله پیش تو کمر خدمت ببندیم. اگر تو را خیالی مستولی شده است و از دیو تو را وسوسه‌ای روی نموده است که تو نمی‌توانی آن را از خود دفع کنی، بگو تا اطبای عالم جمع کنیم و هر چه بذل می‌باید کردن، بذل کنیم تا مداوای تو کنند و این خیال و وسوسه از تو بیرون برند. ما این همه مراد تو برگیریم تا تو ما را بگذاری و تعرض دین ما و خدایان ما نرسانی.

محمد: او در ابتدا آیات ۱ تا ۴ سوره فصلت را می‌خواند. وحی‌ای است از جانب رحمت‌گر مهربان (۲) کتابی است که آیات آن به روشنی بیان شده قرآنی است به زبان عربی برای مردمی که می‌دانند (۳) بشارت‌گر و هشداردهنده است و بیشتر آنان روی گردان شدند، در نتیجه نمی‌شنوند (۴).

در ادامه نیز، محمد به عتبه می‌گوید که من نه به دنبال مال و اموال شما و نه خواهان جاه و مقام هستم. من برای خواندن قرآن و دعوت به ایمان آمده‌ام. با این حال، گذر زمان نشان داد که این حرف‌ها در خوش‌بینانه‌ترین حالت، صرفاً تفکراتی اولیه بوده‌اند و او در ادامه تحولات فکری خودش از آن‌ها عبور می‌کند. به طوری که، به جای پندهای به ظاهر اخلاقی، دوستانه و غیرسیاسی، شروع به صدور قوانین و فرمان‌های سیاسی و اجتماعی لازم‌الاجرا می‌کند که سرپیچی یا مخالفت از آن‌ها بهای سنگینی را در پی داشته است. شاید بزرگ‌ترین حقیقت تلخ داستان محمد، این باشد که او سرانجام به همان چیزی مبتلا می‌شود که روزی خودش از آن انتقاد می‌کرد. او وقتی در مکه و موضع ضعف قرار داشت، دیگران را این چنین توصیه می‌کرد: «همین که انسان خود را بی‌نیاز پندارد، حقا که سرکشی می‌کند»<sup>۱</sup>. با این حال، وقتی به مدینه رفت و کم‌کم بر اریکه قدرت سوار شد، نهایتاً کار او به جایی می‌رسد که فرمان بریدن ضرب‌دری دست و پای مخالفینش را هم صادر می‌کند.

در ادامه، داستان محمد و اختلافش با قریش به این جا می‌رسد که اهالی قریش متوجه می‌شوند که گفتگو یا حتی تمسخر چاره راه نیست. آن‌ها نهایتاً به این نتیجه می‌رسند که

<sup>۱</sup> سوره علق، آیات ۶ و ۷

از او نشانه و معجزه‌ای برای اثبات ادعاهایش نخواهند. به این صورت که مثلاً یکی از بزرگان در گذشته قریش را زنده کند، فرشته‌ای از آسمان نازل شود تا آن‌ها او را ببینند، مکه را از آن وضعیت گرم، خشک و لم‌یزرع نجات دهد، عذابی از آسمان بر قریش فرود آورد یا این که حداقل به جای خواندن جملات پراکنده و ناقص درباره گذشتگان یا توصیه‌های اخلاقی شناخته شده، کتابی آسمانی بر آن‌ها عرضه کند. درخواست‌هایی که مصداق‌های آن به‌وضوح در قرآن دیده می‌شود و طبیعتاً پاسخ محمد به همه آن‌ها منفی بوده و سر و ته قضیه صرفاً با گفتن این که من هم مانند شما هستم، جمع شده است.

**سوره اسرا:** «و گفتند تا از زمین چشمه‌ای برای ما نجوشانی هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد (۹۰) یا برای تو باغی از درختان خرما و انگور باشد و آشکارا از میان آنها جویبارها روان سازی (۹۱) یا چنان که ادعا می‌کنی آسمان را پاره پاره بر ما فرو اندازی یا الله و فرشتگان را در برابر آوری (۹۲) یا برای تو خانه‌ای از طلا باشد یا به آسمان بالا روی و به بالا رفتن تو اطمینان نخواهیم داشت تا بر ما کتابی نازل کنی که آن را بخوانیم. بگو پاک است پروردگار من آیا جز بشری فرستاده هستم (۹۳).»

ناسازگاری میان بزرگان قریش که برای عقاید و رسومات خود احترام قایل بودند و محمد که او نیز خود را صاحب این حق می‌دید که به رسومات قریش توهین کرده یا آن‌ها را بی‌ارزش جلوه دهد، سبب افزایش تنش می‌شد. تنشی به قدری جدی که پیروان محمد تا پیش از پیروی عمر از آموزه‌های محمد، حتی جرات نزدیک شدن به کعبه و برگزاری نماز را نداشته‌اند.<sup>۱</sup> البته نباید این را فراموش کرد که محمد در ۱۳ سالی که در مکه بود، اگرچه احتمالاً کعبه را مقدس می‌دانسته اما به سمت آن نماز نمی‌خوانده و بیت‌المقدس قبله او بوده است. نکته دیگر این‌که با توجه به آیه ۱۱۴ در سوره هود، ظاهراً نمازی که محمد و پیروانش در دوران حضور محمد در مکه می‌خوانده‌اند، در زمان شروع و انتهای روز بوده است. نماز در واقع دعایی به درگاه الله است که نمونه‌های مشابه با آن در میان چندخداپرستان قریشی هم رایج بوده و آن‌ها هم بعضاً در اوقاتی مشابه با مسلمانان در زمان طلوع و غروب آفتاب، به درگاه الله دعا می‌کرده‌اند. موضوعی که قرآن در آیه ۳۵ از

<sup>۱</sup> سیرت رسول الله، ابن هشام، در اسلام عمر، صفحه ۱۵۸

سوره هود به آن اشاره کرده است.

**سوره هود:** «و نمازشان در خانه جز سوت کشیدن و کف زدن نبود. پس به سزای آن که کفر می ورزیدید، این عذاب را بچشید (۳۵). و در دو طرف روز (طلوع و غروب آفتاب) و نخستین ساعات شب نماز را برپا دار زیرا خوبی‌ها بدی‌ها را از میان می‌برد این برای پندگیرندگان پندی است (۱۱۴).»

با این اوصاف، به نظر می‌رسد که توجه و تاکید بر خواندن نماز ظهر یا همان نماز میانه، موضوعی است که با ورود محمد به مدینه و برخورد او با یهودیانی که رسمی مشابه داشته‌اند، آغاز شده است. نشانه‌هایی از این موضوع در آیه ۲۳۸ سوره بقره که سوره‌ای مدنی است، دیده می‌شود.

**سوره بقره:** «بر نمازها و نماز میانه مواظبت کنید و خاضعانه برای الله به پا خیزید (۲۳۸).»

علاوه بر این، در تمام مدت حضور محمد در مکه، حجاب بر مسلمان اجباری نبوده و مواردی مانند اذان، خمس، زکات، روزه، احکام طهارت و بسیاری دیگر از احکام اختصاصی اسلام، هیچ‌کدام در کار نبودند.<sup>۱</sup> در واقع، می‌توان گفت مطابق روایت‌های خود مسلمانان، عملاً آنچه واقعا اسلام را به رسم و آئینی نو تبدیل کرد، آدابی بودند که اجرای آن‌ها در مدینه و بعد از گذشتن حداقل ۱۳ سال از شروع الهامات محمد، آغاز شدند. در میان این آداب، احترام محمد به پیامبران پیشین مانند عیسی، موسی و ابراهیم، تولد عیسی از مریم باکره و تاکید به خصوص بر انسان بودن عیسی، ظن بزرگی را تقویت می‌کند. ظنی که می‌گوید او در ابتدا مشغول ترویج نوعی مسیحیت دوطبیعت‌گرا<sup>۲</sup> (نسطوری) بوده یا حداقل رفتار و کردار او چنین چیزی را به ذهن یک فرد ناظر متبادر می‌ساخته است. طرز فکری که بر خلاف باور مسیحیت تک‌طبیعت‌گرا<sup>۳</sup> (یعقوبی) که باور غالب و کلی مسیحیان بوده، معتقد

<sup>۱</sup> آیات مربوط به حجاب (سوره نور، آیه ۳۱ و سوره احزاب، آیه ۵۹)، خمس (سوره انفال، آیه ۴۱)، زکات (سوره توبه، آیه ۶۰)، روزه (سوره بقره، آیه ۱۸۳) و طهارت (غسل: سوره نسا، آیه ۴۳؛ وضو: سوره مائده، آیه ۶؛ عادت ماهیانه زنان: سوره بقره، آیه ۲۲۲) همگی در مدینه بر محمد الهام شدند.

<sup>۲</sup> Dyophysitism

<sup>۳</sup> Monophysitism

است عیسی یک وجود الهی پیوسته نبوده و متشکل از یک جسم و یک روح غیرمادی بوده است. در واقع، ما نشانه‌هایی در پشتیبانی از این نظریه در دست داریم که ممکن است اسلام در ابتدا به‌عنوان یک شاخه از مسیحیت و محمد به‌عنوان یک مبشر مسیحی یا مانند آن معرفی یا شناخته می‌شده است. در واقع، با توجه به اسناد به‌جا مانده از آن دوران، می‌توان گفت که در اوایل توسعه اسلام، غیرمسلمانان و مردمان خارج از شبه‌جزیره، حتی محمد را پیامبر هم نمی‌نامیده‌اند یا این که حداقل پیروانش او را به‌عنوان پیامبر معرفی نمی‌کرده‌اند. در مورد این شواهد، در بخش بعدی، یعنی همه‌گیری جهانی بیشتر صحبت می‌شود.

سرانجام اختلاف محمد و تنش او با قریش به جایی می‌رسد که تیره او یعنی بنی‌هاشم، از طرف قبیله قریش تحریم می‌شود. تحریمی که سال‌های سختی را به او و همراهانش تحمیل می‌کند. خدیجه و عمویش ابوطالب که بزرگ‌ترین حامیان او به حساب می‌آمده‌اند، هر دو در همین دوره و در سال ۶۱۹ میلادی می‌میرند. نکته بسیار مهم در مورد ابوطالب این است که او اگرچه دست از حمایت محمد برداشت اما هیچ‌گاه هم به آئین مسلمانی او نپیوست.<sup>۱</sup> از قبل می‌دانیم که ورقه ابن نوفل که به محمد در مورد جبرئیل و رسالتش اطلاع داد هم به او ایمان نیاورد و به همان آئین ترسایی مُرد. علاوه بر این، نحوه ایمان آوردن خدیجه و حمزه عموی محمد نیز جای بحث دارد. همان‌طور که قبلاً اشاره شد، خدیجه زمانی به پیروی از محمد گروید که متوجه حال پریشان او از انکار و جدی گرفته نشدنش توسط دیگران شد. حمزه عموی او هم که از بزرگان قریش بود، زمانی به او گروید که متوجه شد، محمد از سرزنش‌های عمرو بن هشام که مسلمانان او را به‌صورت توهین‌آمیزی ابوجهل می‌نامند، رنجیده خاطر شده است.<sup>۲</sup> با آگاهی از این موارد، به نظر می‌رسد که حداقل خویشاوندان بزرگ و مهم محمد، بیشتر از این که به گفته‌های او اعتقادی داشته باشند، قصد داشته‌اند با حمایت از او، اصطلاحاً پشتش را خالی نکنند. با در نظر گرفتن اهمیت بالای روابط خویشاوندی و قبیله‌ای که به‌خصوص در آن زمان در میان اعراب وجود

<sup>۱</sup> سیرت رسول‌الله، ابن هشام، در وفات خدیجه و وفات ابوطالب، صفحه ۲۰۸

<sup>۲</sup> سیرت رسول‌الله، ابن هشام، در اسلام حمزه، صفحه ۱۳۲

داشته، چنین چیزی منطقی به نظر می‌رسد.

یکی از وقایعی که مسلمانان خیلی بر روی وقوع آن در زمان حضور محمد در مکه تاکید دارند، سفر معراج است. داستانی که اگر فرض کنیم واقعا از طرف محمد نقل شده و صرفا افسانه‌پردازی راویان اسلامی نباشد، در زمانی به وقوع پیوسته که انکار او توسط قریش روزبه‌روز تشدید می‌شده است. به احتمال فراوان و مطابق با آنچه عایشه نقل کرده است، این تجربه در خواب برای محمد رخ داده است. فارغ از کیفیت و وثوق چنین رخدادی، آن‌چه با خواندن داستان آن به ذهن می‌آید شباهت و به احتمال فراوان، نسخه‌برداری آن از ماجرای است که در داستان ارداویراف‌نامه شاهد آن هستیم. در این داستان می‌خوانیم که موبدان زرتشتی که از پراکندگی و اختلاف در دین ناخرسند شده‌اند، فردی به نام ویراف را انتخاب می‌کنند تا او را به درگاه اهورامزدا بفرستند. هدف آن‌ها این بوده تا ویراف پس از بازگشت خود از این سفر، تجربیات خودش را برای مردم تعریف کند و اتحاد را به جامعه برگرداند. او با خوردن مگ<sup>۱</sup>، از حال خود بی‌خود شده و در رویاهایش وارد سفری می‌شود. ویراف به مدت ۷ روز در آن حالت باقی می‌ماند تا این‌که به هوش می‌آید و ماجراهایش از پل چینود<sup>۲</sup>، دیدن فرشتگان، نیکوکاران بهشتی و خطاکاران جهنمی را بازگو می‌کند. موضوعی که برای محمد نیز در سفر معراجش به‌صورت تقریبا مشابهی تکرار شده است. به هر روی و فارغ از جزئیات آن‌چه بر سر محمد در زمان حضورش در مکه آمد، او که چندباری در بازار مکه با برخی از اهالی یثرب صحبت کرده بود، نهایتا موفق به جلب نظر آن‌ها می‌شود. آن‌ها از محمد برای داوری و کمک به حل اختلافات درون قبیله‌ای خودشان کمک می‌خواهند و او نیز فرصت را غنیمت شمرده و برای رها شدن از فشار قبیله قریش که نهایتا قصد کشتن او را داشتند به یثرب می‌گریزد. واحه‌ای که بعدها به مدینه‌النبی یا همان شهر پیامبر تغییر نام پیدا می‌کند. ورود محمد به مدینه را می‌توان مصادف با زمانی دانست که تعلیمات محمد وارد مرحله جدیدی می‌شود. مرحله‌ای که هم از لحاظ احکام و دستورات اختصاصی‌تر می‌شود و هم محمد این شهامت را پیدا می‌کند که به پشتوانه —

<sup>۱</sup> نوعی شراب که احتمالا حاوی مواد تخدیرکننده هم بوده است.

<sup>۲</sup> همان پلی که محمد هم مشابه آن را در اسلام وارد کرده و به آن پل صراط گفته می‌شود.



پیروانش که روزبه‌روز بر تعدادشان نیز افزوده می‌شده، رفتارهای رادیکال‌تر و خشن‌تری از خود به نمایش بگذارد.

به احتمال فراوان، محمد تصور می‌کرده که با فرار از مکه، از دست تهدیدات قریش رهایی خواهد جست که تقریباً تصور اشتباهی هم نبوده است. با این حال، واقعیت این است که عامل ایجاد تنش خود او و افکارش بوده‌اند و تاریخ می‌گوید که فارغ از این که او در کجا قرار داشت، همواره در کنارش تنش هم به همراه می‌آمده است. از طرفی دیگر، اگرچه اهالی قریش به خاطر توهین و جسارت‌های محمد و پیروانش خشمگین بودند اما این خشم و عصبانیت آن‌ها پایه‌های عمیقی نداشته و صرفاً به خاطر احساسات ناشی از توهین به رسوماتشان بوده است. آن‌ها نه کتابی در مورد خدایان خود نوشته بودند که حاوی پایه‌های محکم نظری باشد و نه به لحاظ فکری و فرهنگی آن‌قدر پیشرفته و مستقل بودند که حرف‌های محمد نتواند آن‌ها را متزلزل کند. در نتیجه، آن‌ها به آسانی تحت تاثیر توهین‌های محمد به سنت‌های خود قرار گرفته و از این مساله خشمگین می‌شدند. احتمالاً چندخداپرستان مدینه که از لحاظ سطح زندگی و پیشرفت، عقب‌تر از اهالی مکه بودند هم دست کمی از اهالی قریش ساکن مکه نداشته‌اند اما مشخص نیست که آن‌ها دقیقاً در مقابل محمد چه برخوردی از خود نشان داده‌اند. اگر بگوئیم برخلاف چندخداپرستان مکه عمل کرده و ناگهان رسومات آبا و اجدادی کهن خود را رها کردند، باید پرسید چرا چنین کردند؟ اگر هم بگوئیم که آن‌ها مقاومت کردند و در مقابل محمد، رفتاری مانند چندخداپرستان مکه از خود نشان دادند، باید پرسید که سرانجام آن‌ها چه شده است؟ مخصوصاً که ما می‌دانیم محمد از زمانی که وارد مدینه شد، به تدریج شروع به خواندن آیات قتال کافرین و مشرکین کرد.

برخلاف چندخداپرستان، داستان پیروان ادیان سازمان‌یافته و دارای اصول و آموخته‌های ثبت شده مانند یهودیت، مسیحیت و زرتشت، داستانی کاملاً متفاوت بوده است. به‌صورتی که در بارزترین مورد آن، محمد پس از این که وارد مدینه شد و با یهودیان آن‌جا برخورد کرد، پی به آن برد. در واقع، یهودیان مدینه و همچنین مسیحیان نجران عملاً به محمد نشان دادند که او قادر نخواهد بود با آموزه‌های کهنی مقابله کند که این مردم از قرن‌ها

قبل از پیدایش محمد، از آن‌ها پیروی می‌کرده‌اند. در نتیجه، اگرچه او توانست اعراب چندخداپرست و اصطلاحاً مشرکان زیادی را به اسلام وارد کند اما در رسیدن به دستاورد مشابهی در مورد یهودیان و مسیحیان شبه‌جزیره عملاً ناتوان بود. در این میان و به دو علت، برخورد محمد با یهودیان حتی چشم‌گیرتر و برجسته‌تر از مسیحیان بوده است. علت اول این بود که یهودیان در همان جایی بودند که محمد به آن‌جا مهاجرت کرده بود و در نتیجه میان آن‌ها همواره برخوردهایی در مدینه و پیرامون آن وجود داشت. با این حال، مسیحیان غالباً در جایی مانند نجران در جنوب شبه‌جزیره و نزدیکی یمن بودند که فاصله زیادی با مدینه داشت و به جز مواردی مانند مسافرت مسیحیان نجران به مدینه برای مناظره با محمد<sup>۱</sup>، برخوردهای روزمره میان آن‌ها وجود نداشت. علت دوم و مهم‌تر این بود که ستون فقرات تفکراتی که محمد آن را ترویج می‌داد عملاً بر مبنای آموزه‌های یهودیت بود. موضوعی که یهودیان از همان برخوردهای آغازین با محمد و شنیدن آیات قرآن و آموزه‌های توصیه شده از جانب او، به آن پی‌بردند.

مطالعه آن‌چه از آن دوران نقل شده است، نشان می‌دهد که برخورد محمد با یهودیان مدینه، عملاً یکی از بزرگ‌ترین نقاط عطف در تاریخ اسلام بوده و نقشی کلیدی در شکل‌گیری چیزی داشته است که امروزه به آن اسلام می‌گوییم. او هرچه بیشتر با آن‌ها برخورد داشت، بیشتر از آن‌ها آموخت و همان آموخته‌ها را عملاً بر ضد خودشان به کار بست. موضوعی که نشانه‌های آن را حتی در آیات خود قرآن هم ملاحظه می‌کنیم. جایی که قرآن با اشاره به یهودیان مدینه می‌گوید آن‌ها از این که دانسته‌هایشان را برای مسلمانان بازگو کنند در اختلاف هستند.

**سوره بقره:** «و چون با کسانی که ایمان آورده‌اند برخورد کنند می‌گویند ما ایمان آورده‌ایم و وقتی با همدیگر خلوت می‌کنند می‌گویند چرا از آن‌چه الله بر شما گشوده است برای آنان حکایت می‌کنید تا آنان با کمک آن پیش‌بروردگارتان بر ضد شما استدلال کنند. آیا نمی‌اندیشید (۷۶)»

<sup>۱</sup> حتی در همان مناظره هم محمد نتوانست آن‌ها را با استدلال‌های خودش قانع کند و آن‌ها که مسیحی باقی ماندند، نهایتاً به‌خاطر ترس از عواقب کارشان، پذیرفتند که به محمد جزیه بدهند تا از گزند حمله پیروان محمد در امان باشند.

نکته برجسته دیگر در مورد یهودیان مدینه این بوده که طبق همان چیزی که معمولا از آن‌ها انتظار می‌رود، آن‌ها ثروتمند و بعضا حتی برای خودشان دارای قلعه اختصاصی هم بوده‌اند. این یهودیان همچنین در کار کشاورزی و ساخت ابزار پیشرفته‌تر از اعراب بودند و علاوه بر این، در زمینه قرض دادن پول هم فعالیت می‌کرده‌اند. موضوعی که باعث شد آن‌ها در برخورد با محمد و کلا سایر قبایل عرب منطقه، دست بالاتری داشته باشند. برای نشان دادن این برخوردها که زمینه را برای اتفاقات بعدی فراهم کردند، در ادامه و به صورت مختصر به چند مورد اشاره می‌شود.

ادعای محمد در پیامبری و همچنین پیروی از مسیر پیامبران پیشین مانند ابراهیم و موسی<sup>۱</sup>، موضوعی بود که حساسیت و توجه ویژه یهودیان مدینه را از همان آغاز آشنایی آن‌ها با محمد به خود جلب کرد. توجهی که کم‌کم موجب بروز اختلافات و آشکار شدن شکاف‌ها شد. به‌عنوان اولین مورد، یهودیان مدینه، مطابق باورهایشان، انتظار داشتند که پیامبر جدید آن‌ها، از سمت سوریه بیاید و بتواند به زبان عبری تکلم کند. در حالی که محمد از سمت مکه می‌آمد و تنها به زبان عربی حرف می‌زد. در ادامه، یهودیان متوجه شدند که اگرچه محمد دانش زیادی از کتاب‌های مقدس آن‌ها ندارد اما توانسته با همان دانش کم، پیروان زیادی را مخصوصا در میان اعراب چندخداپرست و ناآگاه از کتب مقدس یهود به دور خود جمع کند. موضوعی که احتمالا سبب برانگیخته شدن حسادت بیشتر یهودیان شده است. برای دیدن واکنش یهودیان به این وضعیت می‌توان در یک نمونه، به این اشاره کرد که یکی از همین آن‌ها سعی می‌کند تا با ترجمه بخشی از کتب عهد عتیق به عربی، ناآگاهی محمد را برای پیروان ناآگاه او برملا کند. او این متن را به عمر ابن خطاب نشان می‌دهد و عمر بدون خواندن آن می‌گوید: اگر امروز حتی خود موسی هم زنده شود، چاره‌ای به جز پیروی از محمد ندارد. مورد دیگر به زمانی مربوط می‌شود که یکی از پیروان محمد زخمی کاری بر می‌دارد و او سعی می‌کند که با سوزاندن زخم، فرد زخمی را نجات دهد. این اقدام محمد اوضاع فرد مجروح را وخیم‌تر می‌کند یا این‌که در مجموع موجب بهبودی آن نشده و فرد در نهایت به‌خاطر همان زخم می‌میرد. حادثه‌ای که یهودیان محمد

<sup>۱</sup> سوره آل عمران، آیه ۸۴؛ سوره الاعلی، آیات ۱۸ و ۱۹

را بابت ناتوانی در درمان فرد زخمی مسخره می‌کنند، چرا که آن‌ها بر اساس کتاب‌هایشان می‌دانستند که پیامبران پیشین همواره در درمان بیماران موفق بوده‌اند. رفتارهای شک‌برانگیز و خلاف انتظار محمد برای یهودیان به همین جا ختم نمی‌شود. همان‌طور که قبلاً اشاره شد، یهودیان مخصوصاً در دانش کشاورزی دستی در کار داشته‌اند. به‌عنوان یک رخداد مرتبط با این موضوع، محمد که عملاً دانش زیادی از کشاورزی نداشته است، پیروانش را از بارور کردن نخل‌های ماده باز می‌دارد. موضوعی که موجب عدم باردهی این درختان می‌شود. البته او پس از هدر دادن فرصت داشتن محصول، نهایتاً به اشتباه خودش اقرار می‌کند. با این حال، رفتار اشتباه و ناآگاهی او کاملاً مورد توجه یهودیان قرار می‌گیرد [۱۱].

مثال‌ها و نمونه‌هایی که در پاراگراف قبلی آمد، گوشه‌ای از مواردی بودند که یهودیان مدینه را نسبت به محمد بدگمان می‌کرد و عملاً باعث سرباز زدن آن‌ها از پذیرش ادعای نبوت و حتی تمسخر او می‌شد. محمد نیز که هم در معرض نقد یهودیان قرار داشت و هم از چنین وضعیتی خشنود نبود، در ادامه با تغییر رویکردی که در رفتارش می‌دهد، رسماً ورق بازی را بر می‌گرداند. تغییر رویکرد او را می‌توان در دو سطح دنبال کرد. سطح اول تغییر قوانین و احکام اسلامی و سطح دیگر برخورد مستقیم با یهودیان و حتی حذف فیزیکی آن‌ها است.

در سطح اول، محمد تغییر رفتار خودش و پیروانش را در دستور کار قرار داد. او پس از این‌که به مدینه وارد شد و مدتی را در آن‌جا گذراند، نهایتاً کاسه صبرش از تمسخر و انتقادات یهودیان لبریز شد و دستور داد که به هیچ وجه، پیروانش اعمال مشابه با یهودیان را انجام ندهند. به‌عنوان مثال، چند مورد از این دستورات چنین بوده‌اند که مسلمانان مستلزم هستند که اگر یهودیان در روز *آمرزش*<sup>۱</sup> روزه می‌گیرند، آن‌ها یک روز قبل یا بعد از آن روزه بگیرند. خود محمد که قبلاً طرز شانه کردن موهایش را از حالتی مشابه با مشرکین (شانه شده به یک سمت) به حالتی مشابه با یهودیان (رهاشده و آویخته) تغییر داده بود، به‌خاطر همین اختلافات، مجدداً به حالت قبلی (مشابه با مشرکین) بازمی‌گرداند.

<sup>۱</sup> یوم کبیر

یک تغییر دیگر که او در همین راستا ایجاد می‌کند، آداب مربوط به تشییع جنازه بوده است. او رسم نشستن که به تقلید از یهودیان در میان مسلمانان رایج بود را به ایستادن که رسم مشرکان بود، تغییر داد. او حتی قوانین مربوط به زنانی که در عادات ماهانه خود به سر می‌برند را به نحوی تغییر داد که خلاف قوانین یهود باشد. با این حال، مهم‌ترین تغییری که او برای جدا شدن از یهودیان به انجام رساند، تغییر قبله بود. موضوعی که بر بسیاری از جنبه‌های زندگی روزانه مسلمانان تاثیر داشت، چرا که آن‌ها در زمان خواندن نماز، قربانی کردن، دفن مردگان، اجابت مزاج و حتی انداختن آب دهان بر روی زمین به جهت قبله دقت می‌کردند [۱۲].

سطح دیگر تغییر رویکرد محمد در مقابل یهودیان به نوع برخورد او باز می‌گردد. برخورد او با یهودیان مدینه را می‌توان به دو روش تقسیم کرد. روش اول، مربوط به برخورد موردی با افراد مشخص بود و روش دوم که در سطح وسیع‌تری به انجام رسید، به برخورد با قبایل یهودی مربوط می‌شد. تعداد دقیق افرادی که در این دوران و به‌صورت موردی به‌دستور محمد و توسط پیروان او کشته شده‌اند مشخص نیست اما چند مورد از مهم‌ترین آن‌ها که نامشان در روایات اسلامی آمده عبارت‌اند از: ابوعفک، عصما بنت مروان، کعب ابن اشرف و ابورافع. علاوه بر این، همان‌طور که اشاره شد، محمد در سطح وسیع‌تر از برخورد موردی با افراد، به قبایل یهودی هم رسیدگی کرد. در میان یهودیان مدینه و اطراف آن، سه قبیله مهم به نام‌های بنی قریظه، بنی نضیر و بنی قینقاع وجود داشتند که سرنوشت هیچ‌کدام به جای خوبی ختم نشده است. بعد از مشخص شدن تکلیف این سه قبیله یهودی ساکن مدینه، محمد کار را به همین جا وانگذاشت و به سراغ یهودیان ساکن قلعه خیبر رفت که در شمال غربی مدینه ساکن بودند. در ادامه سعی می‌شود به‌صورتی خلاصه به گوشه‌ای از آنچه محمد در برخورد با یهودیان به انجام رساند، پرداخته شود.

حدود ۲ سال از حضور محمد در مدینه نگذشته بود که طاقت او در برابر یهودیان طاق شد و برخورد جدی با آن‌ها را در دستور کار خود قرار داد. دو شاعر به نام‌های ابوعفک و عصما بنت مروان که در اشعارشان از محمد و آئین او انتقاد می‌کرده‌اند، از اولین قربانیان معروف او در این زمینه بودند. در ادامه همین روش برخورد و در همان سال، یعنی سال ۶۲۴

میلادی، محمد با بهانه‌ای به قبیله بنی‌قینقاع حمله کرد، زمین‌ها و اموالشان را تصرف و سپس همه آن‌ها را مجبور به کوچ اجباری کرد. داستان این بهانه‌تراشی که مسلمانان نقل کرده‌اند، از این قرار است که روزی یک زرگر یهودی به این دلیل که زن مسلمانی روبنده خودش را کنار زده و صورتش را نشان نداده، به صورت مخفیانه گوشه لباس او را گره می‌زند. این کار سبب می‌شود که موقع حرکت زن، لباسش کشیده یا پاره شده و بر اثر آن، قسمتی از پا یا عورتش نمایان شود. مرد مسلمانی که آن حوالی بوده و ماجرا را دیده، به سراغ آن مرد زرگر رفته و او را همان‌جا می‌کشد. یهودیان هم به تلافی جمع می‌شوند و فرد قاتل را می‌کشند. خبر به محمد می‌رسد و او به خاطر آن چه نقض عهد<sup>۱</sup> می‌خواند، لشکری را جمع کرده و نهایتاً قلعه قبیله بنی‌قینقاع را تصرف می‌کند.

حتی اگر فرض کنیم روایت مسلمانان از این واقعه صحیح است، بیشتر از این که عکس‌العمل انجام شده توسط محمد، عملکردی منطقی باشد، به صورت یک فرصت طلبی هدف‌دار دیده می‌شود. به صورتی که گویی محمد از قبل منتظر بوده تا بهانه‌ای جور شده و به استمداد آن، نه تنها مال و اموال این قبیله یهودی را تصرف کند بلکه آن‌ها را از سرزمینشان هم براند و به این صورت از دستشان خلاص شود. چون حتی اگر به فرض محال، جزای کنار زدن لباس یک زن توسط یک مرد مرگ باشد،<sup>۱</sup> اولاً اجرای چنین حکمی آن هم به صورت خودسرانه و بدون محاکمه، خود جرم است. دوماً حتی اگر به فرض محال، چنین عمل خودسرانه و اصطلاحاً خیابانی را هم جایز بدانیم، کشته شدن مرد مسلمان توسط یهودیان می‌توانسته با پرداختن خون‌بها یا در بدترین حالت، قصاص ضارب اصلی حل شود. در واقع، هدف از توضیحات اخیر، روشن کردن ذهن خواننده نسبت به ابعاد ماجرا است و گرنه نمی‌توان از انسان‌های قرن هفتم میلادی، آن‌هم در جایی مانند شبه‌جزیره که دیگری را صرفاً برای سرودن یک شعر می‌کشته‌اند، انتظار منطقی، خویشتن‌داری و پایبندی به حقوق بشری امروزی را داشت.

<sup>۱</sup> میثاق مدینه همان عهدی است که محمد پس از ورودش به مدینه با مردمان آن‌جا برقرار کرد و این عهد یهودیان مدینه را هم شامل می‌شده است.

قتل شاعر دیگری به نام کعب ابن اشرف، اتفاقی است که پس از حمله به قبیله بنی قینقاع و در همان سال رخ می‌دهد. شاعر سرشناس یهودی و از مخالفین محمد که یکبار در نقد زنان مسلمان شعری می‌سراید و همین سبب می‌شود که دستور قتل او توسط محمد صادر شود.<sup>۱</sup> نهایتاً کعب به دست فرستادگان محمد کشته می‌شود و پس از این واقعه، محمد به پیروان خود می‌گوید که هر جا فردی یهودی دیدید او را بکشید. دستوری که سبب می‌شود پیروان او نیز چنین کنند و آن‌ها هر جا فردی یهودی می‌دیدند که امکان کشتنش فراهم بوده، او را به قتل می‌رساندند.<sup>۲</sup> دستوری که عملاً نشان می‌دهد، طرز فکر محمد نسبت به یهودیان بیشتر از این که به بهانه‌هایی مانند عهدشکنی مربوط باشد، یک کینه شخصی یا یک تسویه حساب از قبل برنامه‌ریزی شده بوده است. این که امروز می‌بینیم پیروان محمد مانند خمینی، حکم مرگ افرادی مانند سلمان رشدی را به خاطر نقد محمد صادر می‌کنند، ریشه در همین واقعیت دارد که محمد منتقدین خود را تحمل نمی‌کرده است. البته کشتن شاعرین و هجوگویان منتقد، فقط به یهودیان ختم نشده و علاوه بر موارد اشاره شده، در یک نمونه دیگر، محمد پس از فتح مکه به دنبال پیدا کردن و کشتن دو کنیز متعلق به عبدالله ابن خطل هم بوده است که سابقه خواندن اشعار و هجوپاتی در نقد او و آموزه‌هایش را داشته‌اند. موضوعی که در نهایت به کشتن یکی از آن‌ها و فرار کنیز دیگر ختم می‌شود.<sup>۳</sup> پس از این که شهادت محمد به آن جا رسید که دستور ترور افراد یهودی را بدهد و همچنین به صورت علنی به یک قبیله یهودی حمله کند، نوبت قبیله بعدی بود که مانند یک دومینو به سرنوشت بنی قینقاع دچار شود. حدود یک سال پس از ماجرای حمله به قبیله بنی قینقاع، این بار نوبت قبیله بنی نضیر بود. همان قبیله‌ای که مدتی قبل یکی از اعضای سرشناس آن به اسم کعب ابن اشرف به دستور محمد به قتل رسیده بود. شرح ماجرا این است که یکی از پیروان محمد دو نفر را می‌کشد و محمد برای گرفتن کمک مالی جهت پرداخت دیه به نزد قبیله بنی نضیر می‌رود. نکته جالب در مورد محمد این است که او با وجود رویکرد بدی

<sup>۱</sup> سیرت رسول الله، ابن هشام، مقتل کعب ابن اشرف، صفحه ۳۱۷

<sup>۲</sup> سیرت رسول الله، ابن هشام، حکایت مُحیصه و حُوَیصه، صفحه ۳۲۰

<sup>۳</sup> سیرت رسول الله، ابن هشام، غزوه بیست و پنجم: غزوه فتح مکه بود، صفحه ۴۴۸

که نسبت به یهودیان داشت اما رسم قرض گرفتن پول از آن‌ها را تا آخر عمر خود رها نکرد، به طوری که به عنوان یکی از مثال‌های مرتبط، زره محمد در زمان مرگش، به خاطر قرض گرفتن پول، نزد یک یهودی گرو بود [۱۱]. به هر حال، محمد و پیروانش به نزد قبیله بنی‌نضیر می‌روند و آن‌ها نیز به گرمی از او استقبال می‌کنند اما در ادامه، او بدون خبر دادن به پیروانش و به صورتی کاملاً ناگهانی به مدینه بازمی‌گردد. بعد از این که پیروانش به مدینه برمی‌گردند، علت را از او جویا می‌شوند. او نیز بدون نشان دادن هیچ مدرک مشخصی، صرفاً می‌گوید که از طریق وحی متوجه شده که اعضای این قبیله قصد ترور او را داشته‌اند. حدس زدن ادامه داستان هم کار سختی نیست. مطابق روال مورد انتظار، او لشکری از پیروانش را جمع کرده و به قبیله بنی‌نضیر حمله می‌کند. نهایتاً یهودیان بنی‌نضیر نیز مانند قبیله بنی‌قینقاع تسلیم شده و زمین‌ها و اموال آن‌ها به تصرف محمد و پیروانش در می‌آیند.

با اختلافی مثال‌زدنی، سیاه‌ترین نقطه در کارنامه محمد در برخورد سریالی او با یهودیان، ماجرای برخورد او با قبیله بنی‌قریظه بوده است. برخوردی که طی آن عملاً با یک نسل‌کشی از قبل برنامه‌ریزی شده طرف هستیم. جایی که او دیگر به کوچ دادن، تصرف اموال قبیله یا حتی کشتن چند نفر از یهودیان قناعت نکرد. کلیت ماجرا از این قرار است که بعد از حرکت لشکر قریش و سایر مخالفان محمد به سمت مدینه که نهایتاً منجر به جنگ خندق می‌شود، اعضای قبیله بنی‌قریظه که سعی می‌کردند مطابق عهد خود، بی‌طرف بمانند در این عمل خیلی موفق نامدند. آن‌ها اگرچه با قرض دادن وسایل کند و کاو، در ساخت خندق به مسلمانان کمک کردند اما از طرف دیگر هم به دشمنان محمد آذوقه فروختند و هم گفتگویی با فرستاده آن‌ها در باب پشت کردن به محمد داشتند. گفتگویی که گویی محمد از آن مطلع می‌شود و سعی می‌کند با فرستادن یک فرستاده و ایجاد اختلاف در میان آن‌ها، جلوی موفقیت آن را بگیرد. به هر حال، این گفتگو سرانجام به جای خاصی نمی‌رسد و قبیله بنی‌قریظه هم به جنگ وارد نمی‌شود. با این حال، محمد پس از اتمام نبرد خندق، به سراغ آن‌ها می‌رود و قلعه آن‌ها را محاصره می‌کند. بزرگان بنی‌قریظه پیامی برای محمد می‌فرستند و ابتدا از او می‌خواهند تا به آن‌ها اجازه دهد زنان، فرزندان و اموال قابل حمل خودشان را بردارند و برای همیشه از آن‌جا کوچ کنند. همچنین در عوض، خانه و



زمین و هرآنچه از اموالشان که باقی می‌ماند به محمد و پیروانش تعلق بگیرد که محمد نمی‌پذیرد. در پیامی دیگر تقاضا می‌کنند که فقط خودشان به همراه زن و فرزندان کوچک کنند و هر آنچه از اموال دارند را به محمد واگذار کنند که باز او نمی‌پذیرد و فقط تسلیم بی‌قید و شرط را از آن‌ها می‌خواهد. در نهایت یهودیان بنی‌قریظه به امید بخشش محمد تسلیم او می‌شوند. اهالی قبیله اوس به نزد محمد می‌روند و از او می‌خواهند که حکمیت این قبیله به آن‌ها واگذار شود تا به این طریق جلوی اجرای احکام خشن را بگیرند. محمد اگرچه می‌پذیرد اما سرنوشت آن‌ها را به صورت بسیار زیرکانه‌ای به دست یکی از اعضای این قبیله به نام سعد ابن معاذ می‌سپارد که خود در خنک خندق زخمی کاری برداشته و در نهایت هم مدتی بعد به خاطر همان زخم می‌میرد. او که به نظر، هم به خاطر زخمش و هم احتمالاً به خاطر مشککش با یهودیان، دل خوشی از این قبیله ندارد، پیش از مرگش حکم می‌کند که تمام مردان بالغ قبیله گردن زده شوند، زنان و فرزندانشان به بردگی درآیند و تمام مال و اموالشان میان پیروان محمد تقسیم شود. هر پسر مشکوکی نیز که بلوغش به صورت ظاهری نمایان نبوده، تحت بررسی ناحیه شرم‌گاهی قرار می‌گرفته است. محمد نیز بدون هیچ اعتراض یا حداقل اصلاحیه‌ای، با خوشحالی حکم او را می‌پذیرد. میزان رضایت محمد از این حکم سعد را می‌توان از اظهار نظر او پس از شنیدن آن دریافت. او می‌گوید: ای سعد، حکمی که تو در مورد بنی‌قریظه کردی چنان است که گویی در بالای هفت آسمان تعیین شده است. در ادامه، محمد فرمان اجرای این حکم احتمالاً بی‌نظیر، حداقل در تاریخ آن دوران شبه‌جزیره را می‌دهد و طی آن در یک روز، مطابق روایت‌های مختلف بین ۴۰۰ تا ۹۰۰ مرد بالغ، گردن زده می‌شوند [۱۳].

به این صورت، محمد در عمل توانست با واگذاری حکمیت کار یهودیان بنی‌قریظه به دیگری، نه تنها وانمود کند که نقشی در تعیین سرنوشت این قوم ندارد، بلکه برای همیشه از تهدید ایدئولوژیک یهودیان اطراف خود نیز خلاصی یابد. یهودیانی که کاملاً از تقلید قرآن و آموزه‌های محمد از آن‌چه آن‌ها در کتاب‌هایشان داشتند، مطلع بودند و این موضوع به هیچ عنوان برای محمد موضوع خوشایندی نبوده است.

البته برخورد محمد با یهودیان فقط به ساکنین مدینه و اطرافش ختم نشد و او پس از —

تعیین تکلیف یهودیان مجاور خودش، در گام بعدی به سراغ یهودیان مناطق دورتر رفت. محمد در سال ۶۲۸ میلادی، یعنی یک سال پس از ماجرای بنی قریظه، این بار آهنگ قلعه‌ای موسوم به خیبر کرد که در حدود ۱۵۰ کیلومتری شمال غربی مدینه قرار داشت. بهانه‌ای که محمد برای این جنگ داشت، حضور برخی از اهالی قبیله بنی‌نضیر مانند رئیس آن، یعنی حییّ ابن‌أخطب و همچنین اتهام توطئه برای جنگ‌افروزی میان قریش و محمد توسط آن‌ها بود. به هر حال، محمد آن‌جا را هم فتح و زمین‌هایشان را تصرف کرد. فتحی که بدون خون‌ریزی هم نبود و طی آن ابعاد دیگری از رفتار محمد دیده می‌شود. محمد می‌دانست که ثروت و مال قبیله بنی‌نضیر در نزد رئیس یهودیان خیبر یعنی کنانه ابن ربیع است که از قضا داماد رئیس قبیله بنی‌نضیر هم بود. پس از این که پیروان محمد، کنانه را دستگیر کرده و نزد او می‌آوردند، محمد از کنانه می‌خواهد که جای گنج‌ها را نشان دهد ولی او اظهار بی‌اطلاعی می‌کند. محمد از طریق فردی دیگر نهایتاً به بخشی از گنج مورد نظر دست می‌یابد اما کنانه که به‌دستور محمد مشغول شکنجه شدن بوده است، همچنان اظهار بی‌اطلاعی می‌کند. در پایان نیز محمد دستور می‌دهد که گردن کنانه را بزنند.<sup>۱</sup>



شکل ۴: یک نگاره در توصیف گردن زدن مردان بنی‌قریظه توسط گماشتگان محمد

<sup>۱</sup> سیرت رسول‌الله، ابن هشام، غزوه بیست و سوم: غزوه خیبر بود، صفحه ۴۲۱

علاوه بر او، محمد دستور کشتن پدر همسر او یعنی حییّ ابن أخطب را هم می‌دهد. دختر رئیس قبیله بنی‌نضیر و همسر کنانه که صفیه نام داشته است نیز با آگاهی از کشته شدن پدر، همسر و برادرش به دست محمد و پیروان او، آن‌طور که مسلمانان می‌گویند، عملاً چاره‌ای جز پذیرش «پیشنهاد همسری» محمد نداشته است. پس از خوابیدن گرد و خاک جنگ و تکمیل تسویه حساب‌های قبلی، قرار می‌شود که یهودیان در آن‌جا بمانند و روی زمین‌ها کار کنند و البته هر سال نیمی از محصولاتشان را به مسلمانان بدهند. محصولاتی که از خرما و انگور و کشمش گرفته تا غلات و سبزی را شامل می‌شده است. برای درک ابعاد هزینه‌ای که بر یهودیان تحمیل شد، می‌توان به میزان خرمایی اشاره کرد که آن‌ها مجبور بودند هر سال به مسلمانان تحویل دهند. مطابق روایت نقل شده از جابر ابن عبدالله، عبدالله بن رواحه که مسئول رسیدگی به این موضوع بوده، مقدار آن را سالانه برابر با ۲۰ هزار وَسَق<sup>۱</sup> خرما تعیین کرده است.<sup>۲</sup>

یکی از مواردی که به وصایای محمد به پیروانش نسبت داده می‌شود، این است که آن‌ها نگذارند در شبه‌جزیره عربستان، دینی به جز اسلام ماندگار شود.<sup>۳</sup> موضوعی که ۱۴ سال بعد در سال ۶۴۲ میلادی پیگیری می‌شود و عمر ابن خطاب یهودیان خیبر و مسیحیان نجران را از شبه‌جزیره بیرون کرده و به سرزمین شام تبعید می‌کند.

در کنار ده‌ها نبرد ریز و درشتی که در ادامه محمد و همراهانش در آن‌ها درگیر بودند، نهایتاً نوبت به شکست قبیله قریش و فتح مکه می‌رسد. اتفاقی که در ۲ سال مانده به مرگ محمد رخ داد و او به رویای دیرینش یعنی خواندن نماز و انجام مراسم حج بی‌دغدغه در کعبه رسید.

**سوره فتح:** «حقا خدا رویای پیامبر خود را تحقق بخشید. شما بدون شک به خواست خدا در حالی که سر تراشیده و موی کوتاه کرده‌اید با خاطری آسوده در مسجدالحرام در خواهید آمد. الله آن‌چه را که نمی‌دانستید دانست و غیر از این پیروزی نزدیکی قرار داد (۲۷).»

<sup>۱</sup> هر وَسَق برابر یک بار شتر (گستره‌ای حدود ۱۲۰ تا ۲۰۰ کیلوگرم) است.

<sup>۲</sup> سنن ابوداود، کتاب ۲۳، حدیث ۹۰

<sup>۳</sup> سیرت رسول‌الله، ابن هشام، غزوه بیست و سوم: غزوه خیبر بود، صفحه ۴۲۴

فتح مکه یکی دیگر از نقاط عطف زندگی محمد بوده است. او پس از رسیدن به چنین دستاوردی، برخورد خود با کافرین و حتی یکتاپرستان اهل کتاب را شدت می‌دهد. مطابق هر دو ترتیب نزول پیشنهادی از ابن عباس و ندکه، آیات شدید سوره‌ای مانند توبه، بعد از چنین فتحی بر او الهام شده است.

**سوره توبه:** «پس چون ماه‌های حرام سپری شد مشرکان را هر کجا یافتید بکشید و آنان را دستگیر کنید و به محاصره درآورید و در هر کمین‌گاهی به کمین آنان بنشینید پس اگر توبه کردند و نماز برپا داشتند و زکات دادند راه برایشان گشاده گردانید زیرا خدا آمرزنده مهربان است (۵). با کسانی از اهل کتاب که به خدا و روز بازپسین ایمان نمی‌آورند و آنچه را خدا و فرستاده‌اش حرام گردانیده‌اند حرام نمی‌دارند و متدین به دین حق نمی‌گردند کارزار کنید تا با خواری به‌دست خود جزیه دهند (۲۹)»

محمد پس از فتح مکه و در همان سال، در نبردهایی مانند آن‌چه در حنین و طائف رخ داده است، سایر قبایل شهرهای اطراف مکه را هم تحت فرمان خود درمی‌آورد و به این صورت، برای همیشه این ادعا که من تنها هشداردهنده‌ای بیشتر نیستم را کنار می‌گذارد. علاوه بر این، محمد با صدور فرمان حمله به یمن و عمان که در همین سال رخ داده‌اند، نهایتاً وضعیت شبه‌جزیره را به جایی می‌رساند که تقریباً بیشتر قسمت‌های مهم آن در زمان مرگ او در سال ۶۳۲، تحت سلطه محمد و پیروانش قرار داشته است.

با مرگ به‌نظر ناگهانی محمد در سال ۶۳۲ میلادی و در سن ۶۳ سالگی، مسلمانان در حساس‌ترین لحظه تاریخ خودشان قرار گرفتند. چرا حساس‌ترین؟ پاسخ را باید در دوران پسامحمد جستجو کرد که حتی می‌توان گفت از همان روزهای آخر زندگی او عملاً به صورت کم‌رنگی در حال شکل‌گیری بوده است. محال است که حتی بزرگان و صحابه محمد هم تمام ابعاد مشکلات پیش‌رو را پیش‌بینی کرده باشند. با این حال، می‌توان از این مطمئن بود که آن‌ها یا حداقل برخی از آن‌ها که کمی آینده‌نگرتر بوده‌اند، به وضعیت جانشینی محمد فکر می‌کرده‌اند. موضوعی که یکی از سیاه‌چاله‌های فکری جامعه اسلامی بوده و هنوز هم هست. علاوه بر آن، مسلمانان با مواردی مثل پراکنده بودن قرآن، مشخص نبودن احکام و قوانین اسلامی به شکلی دقیق و خط‌کشی شده و همچنین فقدان چیزی به اسم سلسله

مراتب قدرت و سازوکارهای تعیین آن روبرو بودند. سیاه‌چاله‌هایی که به گسیخته شدن روزافزون پیروان محمد کمک کردند. پیروانی که حداقل در زمان رهبری او، ظاهراً در ساختاری یک‌پارچه مشغول پیروی از محمد بوده‌اند. به اثرات این بی‌برنامگی و سهل‌انگاری محمد برای دوران پس از مرگش، هم در بخش بعدی و هم در فصل بعدی پرداخته می‌شود.



شکل ۵: محدوده تقریبی سرزمین‌های تحت تسلط محمد در زمان مرگ (سال ۶۳۲ میلادی)

## همه‌گیری جهانی

پس از مرگ محمد در سال ۶۳۲ میلادی، مهم‌ترین موضوع برای بازماندگان، تعیین جانشین برای او بوده است. در آن فضا، اوضاع به گونه‌ای بوده که آموزه‌های محمد و امت ظاهراً یک‌پارچه او، به‌راحتی در آستانه چندپاره شدن و تبدیل شدن به قدرت‌های محلی پراکنده قرار داشته است. اگرچه برخی از بزرگان اسلام، بر این باور بودند که هر منطقه باید حاکم خودش را داشته باشد و با مرگ محمد هیچ‌کسی شایسته رهبری همه اعراب نیست اما پس از گفتگوهای انجام شده در سقیفه، نهایتاً عمر با پیشنهاد کردن ابوبکر به‌عنوان

جانشین محمد، بقیه را هم در این راه با خود همراه می‌کند. البته که این موافقت چیز عجیبی هم نبود، چرا که کافی است کمی به سوابق ابوبکر که توسط مسلمانان نقل شده، نگاهی بیافکنیم.

ابوبکر از پرسابقه‌ترین مسلمانان بود و نقشی اساسی در ترغیب دیگران به اسلام در روزهای نخست دعوت محمد از دیگران داشت. او کسی بود که در شب لیلہ المَبیت که اهالی قریش قصد جان محمد را داشتند، به محمد کمک کرد تا به مدینه بگریزد. دوستی، صداقت و وفاداری او به محمد دیرینه بود و به نظر سابقه او کهن‌تر از هر فرد دیگری بود که ادعای پیروی از محمد را داشت. در همین راستا، برخی او را اولین فرد بالغ مسلمان ذکر می‌کنند. محمد او را صدیق نامید و درباره ایمان او گفت که او اولین فردی بود که بدون هیچ درنگ و تاملی به من ایمان آورد. او همچنین پدرزن و دوست قدیمی محمد نیز به حساب می‌آمد و سابقه این دوستی حتی به پیش از شروع الهامات محمد می‌رسید. در واقع، در زمانی که محمد در مکه و تحت تاثیر ترس از بزرگان قبیله قریش بود، علی کودکی حدوداً ده ساله بود و عمر حتی هنوز علاقه‌ای به پیروی از محمد نداشت، این ابوبکر بود که به‌صورت خصوصی دیگران را با آموزه‌های محمد آشنا می‌کرد. مهم‌تر از همه این‌ها، او تنها کسی بود که محمد وقتی در روزهای آخر عمرش از خواندن نماز جماعت ناتوان شد، مسئولیت پیش‌نمازی را به او واگذار کرد و پیروان محمد در زمانی که هنوز خود او زنده بود به ابوبکر اقتدا کردند. مواردی که به خوبی در ذهن صحابه بزرگ محمد در زمان تصمیم‌گیری در مورد جانشین او، حک شده بودند.

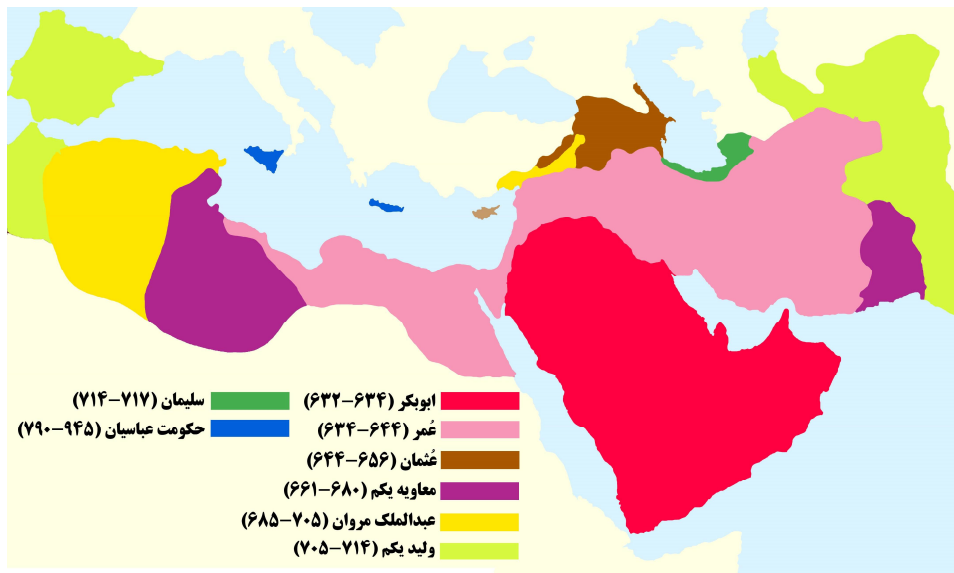
به هر حال، او که تنها حدود ۲ سال با محمد اختلاف سنی داشت، به‌عنوان اولین خلیفه از خلفای راشدین، جانشین محمد شد. ابوبکر در یک حکومت کوتاه ۲ ساله اما بسیار حیاتی برای اعراب پیرو محمد، وجود چیزی را مرسوم کرد که می‌توان آن را رهبری بدون ادعای پیامبری خواند. او در این مدت نشان داد که احتمالاً بهترین انتخاب بوده است و اگر فرد دیگری به جای او به این منصب می‌رسید، شاید ما امروز با چیزی به اسم اسلام به‌عنوان دومین دین پرجمعیت دنیا روبرو نبودیم. همان‌طور که قبلاً به آن اشاره شد، ابوبکر توانست تنها در همان سال اول حکومتش، طی جنگ‌هایی موسوم به رده، ترمردکنندگان و

سرباززدگان از حکومت مسلمانان در سرتاسر شبه‌جزیره را شکست دهد. در ادامه، او با تکمیل مناطقی که یا فتح نشده بودند یا خیلی به آن‌ها توجهی نشده بود، عملاً تمامی مناطق شبه‌جزیره را تحت یک حکومت متحد به رهبری خودش درآورد.

ابوبکر در روزهای پایانی عمرش، عمر ابن خطاب را به‌عنوان جانشین خود معرفی کرد. با مرگ ابوبکر در سال ۶۳۴، عمر به‌عنوان دومین خلیفه راشدین، خود را امیرالمومنین یا فرمانده مومنین نامید و در ادامه فتوحات اسلامی را ادامه داد به‌طوری که عملاً سرآغاز خروج اسلام از شبه‌جزیره را بنا گذاشت. او در جنگ‌های سرنوشت‌سازی مانند یرموک (در سال ۶۳۶ میلادی) و قادسیه (در سال ۶۳۷ میلادی) موفق شد که به ترتیب امپراتوری‌های قدرتمند روم شرقی و ساسانی را شکست دهد و در نهایت ایران، عراق، سوریه، فلسطین و مصر را به قلمرو اعراب وارد کند.

رویه‌ای که عمر در گسترش قلمروی اعراب پیرو محمد به بیرون از شبه‌جزیره در پیش گرفت را می‌توان تقریباً در ادامه سیاست‌های توسعه داخلی ابوبکر و حتی خود محمد در نظر گرفت. رویه‌ای که در همین‌جا قطع نشد و تقریباً در زمان خلفای پس از او هم دنبال شد. با کشته شدن عمر به‌دست برده‌ای ایرانی به نام پیروز نهاوندی در سال ۶۴۴ میلادی و اتمام حکومت ۱۲ ساله‌اش، شورای منصوب او، نهایتاً از میان علی و عثمان، عثمان را به‌عنوان جانشین عمر انتخاب می‌کنند. عثمان نیز در دوران پرفراز و نشیب حکومتش مجبور می‌شود که برخی از مناطقی که سر به طغیان گذاشته بودند مانند فارس، سیستان، طبرستان، خراسان و مکران را مجدداً فتح و تحت انقیاد اعراب درآورد. علاوه بر این، فتح قبرس، بلوچستان (پاکستان)، طرابلس (لیبی)، جزایر رودس و کرت، تسخیر مناطق بیشتری از ارمنستان، نفوذ در قفقاز و همچنین تثبیت قدرت اعراب در هرات، رود جیحون و سند از جمله دستاوردهای دیگر او بوده‌اند. عثمان در سال ۶۵۶ میلادی و پس از ۱۴ سال حکومت، نهایتاً به‌دست ناراضیان از وضعیت جامعه و نحوه حکومت او، کشته می‌شود و علی به‌عنوان جانشین او انتخاب می‌شود. در زمان خلافت علی و همچنین در زمان خلافت چندماهه پسر او یعنی حسن، به‌جز چند جنگ داخلی میان اعراب، اتفاق خاص دیگری رخ نمی‌دهد و وسعت سرزمین‌های اسلامی تغییر مشخصی نمی‌کند. با این حال، با روی کار

آمدن معاویه ابن ابوسفیان، به‌عنوان اولین خلیفه از خاندان بنی‌امیه در سال ۶۶۱ میلادی و همچنین در زمان خلفای پس از او، باز هم به ابعاد سرزمین‌های تحت تسلط اعراب افزوده می‌شود. به‌طوری که بخش‌های بیشتری از شمال آفریقا مانند تونس، الجزایر، مراکش و همچنین کشورهایی در جنوب اروپا مانند اسپانیا و پرتغال فتح می‌شوند (شکل ۶).

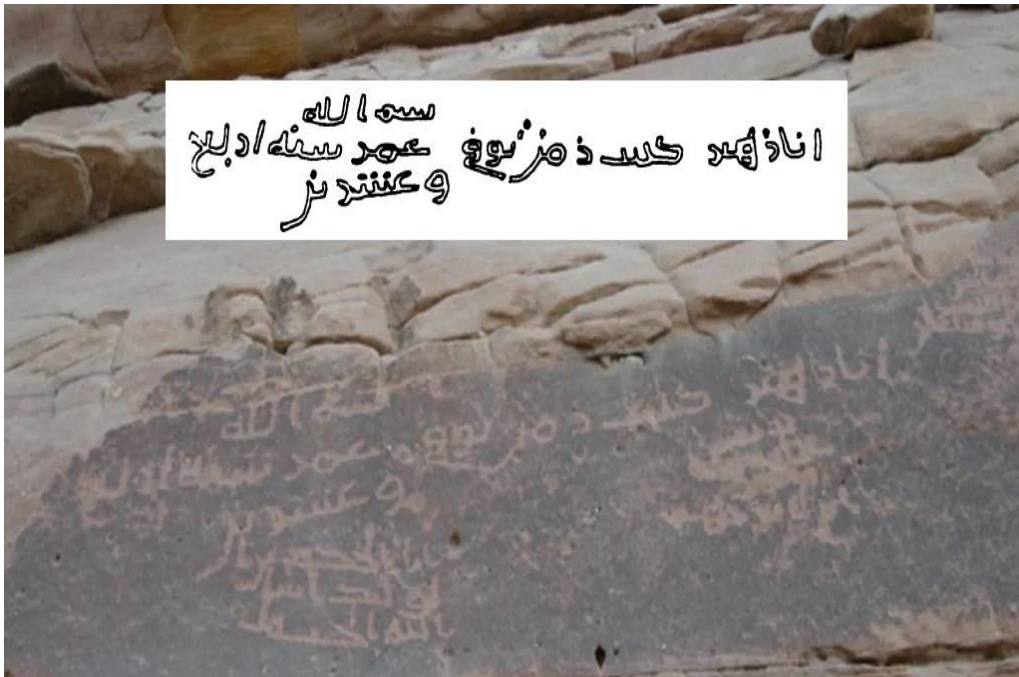


شکل ۶: گستره مناطقی که توسط خلفای راشدین، بنی‌امیه و بنی‌عباس فتح شده است (ضمیمه ۴).

نکته بسیار جالب در مورد خلفای راشدین این است که امروزه هیچ سند تاریخی موثق و مستقیمی مانند ضرب سکه اختصاصی، نامه، دست‌نوشته، پاپیروس و سنگ‌نبشته‌های منتسب به آن‌ها در دست نیست. خلفایی که در مجموع گفته می‌شود بیش از ۳۰ سال حکومت کرده‌اند و بزرگ‌ترین فتوحات اعراب یعنی شکست امپراتوری‌های ساسانی و بیزانس در زمان آن‌ها رخ داده است اما حتی یک سکه یا نامه موثق از لحاظ تاریخی به نام آن‌ها در کار نیست. موضوعی که ظن زیادی را نسبت به آن‌چه که مسلمانان درباره این خلفا تعریف کرده‌اند، برمی‌انگیزد. در واقع، داستان‌هایی که امروز در مورد این خلفا می‌دانیم، چیزهایی است که همانند داستان زندگی محمد، مسلمانان با استناد به خودشان تعریف کرده‌اند. به هر حال، قدیمی‌ترین سند مطمئنی که ما از خلفای اسلامی داریم، سنگ‌نبشته‌هایی است که به ششمین نفر آن‌ها یعنی معاویه مربوط است که کمی بعدتر و



مجددا در همین بخش به آن خواهیم پرداخت.



**شکل ۷:** به‌عنوان قدیمی‌ترین سنگ‌نبشته مربوط به تاریخ صدر اسلام، می‌توان به سنگ‌نبشته زُهیْر<sup>۱</sup> اشاره کرد (متن: به نام خدا. من، زهیْر در زمان مرگ عمر می‌نویسم. سال ۲۴ (هجری)). سنگ‌نبشته‌ای یافت شده در شمال غربی عربستان سعودی که احتمالا به زمان مرگ عُمر اشاره دارد و قدمت آن به سال ۶۴۴ تا ۶۴۵ میلادی باز می‌گردد. با این‌حال، این‌که منظور نویسنده از عُمر، حتما همان عُمر ابن خطاب بوده یا خیر، بحث دیگری است [۱۴].

در بخش قبلی، در مورد این صحبت شد که محمد چطور الهامات خودش را به دستورالعملی برای زندگی دیگران تبدیل کرد. سوال اما این است که چطور میراث محمد که تسلط بر چند شهر شبه‌جزیره، مجموعه‌ای از آیات پراکنده قرآن و همچنین تعداد نامعلومی روایت و خاطرات شخصی اطرافیان او بود، به چیزی تبدیل شد که تقریبا در اواسط دوران خلافت بنی‌امیه، در قالب یک حکومت واحد بر وسعتی به ابعاد ۱۱ میلیون کیلومتر حکمرانی می‌کرد؟ چطور آئینی محلی که در بهترین حالتش، رویاهای یک فرد ساکن مناطق بیابانی

<sup>1</sup> The Inscription of Zuhayr

در توصیف یک روستای معمولی در سوئیس یا نیوزیلند امروزی است، به آرمانی تبدیل شده که امروز اصطلاحاً حدود ۲ میلیارد نفر دنبال کننده داشته باشد؟

محمد و جانشینان پس از او توانستند ابعاد سرزمین‌های فتح شده را تا سال ۷۲۰ میلادی، به حدی توسعه دهند که فاصله میان مرزهای شرقی و غربی آن، به بیش از ۷ هزار کیلومتر رسید [۱]. چنین توسعه سرسام‌آوری، آن‌هم در کمتر از ۱۰۰ سال<sup>۱</sup>، سوال‌های متعددی را ایجاد می‌کند. اعراب قطعاً از لحاظ نفرت، تجهیزات فنی و همچنین میزان پیشرفت، در وضعیت بسیار ضعیف‌تری بودند. با این حال، چطور توانستند دو امپراتوری ساسانی و بیزانس که به قول مورخ بیزانسی *تئوفیلکت سیموکاتا*<sup>۲</sup>، دو چشم جهان بوده‌اند را فتح کنند؟ سوال دوم این است که این اعراب چطور توانستند بر این گستره پهناور حکومت کنند و به قولی از پس نگهداری از آن بر بیایند؟ اصلاً چطور توانستند آئین خود را به مردمانی که خود دارای گذشته، فرهنگ و آئین بسیار غنی‌تر از اعراب بودند، منتقل و آن را تثبیت کنند؟ آن‌هم در گستره‌ای چنان پهناور که می‌توان آن را شوربایی از تنوع فرهنگی، فکری و زبانی نامید. برای درک تنوع این سرزمین‌ها کافی است به این توجه شود که در آن دوران، ساکنان ایران به زبانی مانند پهلوی، خوارزمی و همچنین زبان‌های محلی، مصریان به زبان‌های یونانی و قبطی، اهالی سوریه، به زبان‌های یونانی و آرامی، مردمان شمال آفریقا به زبان‌های لاتین، یونانی و زبان‌های محلی صحبت می‌کرده‌اند. مردمانی که نه مسلمان بودند و نه اطلاع چندانی از فرهنگ اعراب داشتند. در ادامه سعی می‌شود، برای این سوالات پاسخ‌های درخوری ارائه شود.

تا به امروز، یافته‌های تاریخی از نبردهای بزرگ و قتل و غارت‌های عظیم مانند آتش‌سوزی و خرابی‌های بزرگ در دوران منتسب به فتوحات اسلامی پشتیبانی نمی‌کنند. با توجه به همین موضوع، امروزه در مورد این که اعراب چطور توانستند سایر سرزمین‌ها و ملت‌ها را فتح کنند، نظرات مختلفی وجود دارد. نظراتی که هرکدام به عواملی اشاره می‌کنند که موجب تسهیل چنین رویدادی شده است. به صورت کلی این عوامل را می‌توان در دو دسته

<sup>۱</sup> از زمان ورود محمد به مدینه در سال ۶۲۲ میلادی تا سال ۷۲۰ میلادی که بنی‌امیه در پهناورترین دوران خود به سر می‌برد.

<sup>۲</sup> Theophylact Simocat

جای داد. دسته اول، عواملی هستند که بیشتر به ضعف سرزمین‌ها و دولت‌های مغلوب مربوط هستند و دسته دوم مواردی هستند که بر روی قدرت و توانایی‌هایی اعراب تمرکز دارند. در ادامه به دلایل مربوط به هر دو دسته اشاره می‌شود.

اگر خواسته باشیم به مهم‌ترین یا حداقل یکی از مهم‌ترین دلایل ضعف در امپراتوری‌های ساسانی و بیزانس در مقابل تهاجم اعراب اشاره کنیم، باید به نبردهای فرسایشی و طولانی مدت میان این دو قدرت اشاره کرد. جنگ‌هایی که فارغ از شدت و دفعات تکرار آن‌ها، حداقل از سال ۵۳ میلادی که کراسوس توسط ایرانی‌ها شکست داده شد، وجود داشته‌اند. با این حال، سلسله جنگ‌هایی که در پی قتل موریس، امپراتور بیزانس در سال ۶۰۲ میلادی به وقوع پیوست و تا سال ۶۲۸ میلادی ادامه داشت، مخرب‌تر از همه این جنگ‌ها بوده است. خسرو پرویز به بهانه خون‌خواهی موریس مقتول، که پدر همسر او به حساب می‌آمد، در سال ۶۰۴ میلادی به بیزانس تاخت و تا سال ۶۲۲ میلادی، بسیاری از مناطق روم شرقی مانند شام، اورشلیم و مصر را تصرف کرد. او حتی در اقدامی بسیار توهین‌آمیز برای مسیحیان، صلیب راستین<sup>۱</sup> که به باور مسیحیان، قسمت‌های باقی‌مانده از همان صلیبی بوده که مسیح بر آن کشیده شده است را برداشته و با خود به ایران می‌آورد. با روی کار آمدن هراکلیوس، حالا نوبت پاسخ بیزانس بود که این اتفاق در سال ۶۲۲ میلادی رخ داد و حملات تا سال ۶۲۸ میلادی ادامه داشت. طی این جنگ‌ها، هراکلیوس در نهایت پایتخت ساسانیان یعنی تیسفون را تسخیر کرد. علاوه بر این، خسرو پرویز، پادشاه امپراتوری ساسانی نیز در همین حین توسط سردارانش به قتل می‌رسد.

موضوع مهم دیگر درباره حمله اعراب به سرزمین‌های خارج از شبه‌جزیره این است که تهاجم اعراب، چیزی نبوده که یک‌باره به معضل امپراتوری ساسانی و بیزانس تبدیل شده باشد. اعراب پیش از ظهور محمد و آموزه‌های او هم همواره برای رسیدن به سرزمین‌های ایران و روم شرقی تلاش می‌کردند و حملات آن‌ها به سرزمین‌های شمالی شبه‌جزیره، موردی شناخته شده و آشنا بوده است. به‌نحوی که دو امپراتوری فوق برای مقابله با آن‌ها

<sup>1</sup> True Cross

از خود اعراب کمک گرفتند و به همین صورت توانسته بودند تا مدت‌ها در دفع حملات آن‌ها موفق باشند. ایرانیان از دودمان لخمیان (قبیله بنی لخم) و رومیان، از دودمان غسانیان (قبیله بنی غسان) استفاده کردند و آن‌ها را در سرزمین‌های مرزی خود با اعراب شبه جزیره قرار دادند. اعرابی که از لحاظ دینی نیز به مرور به پیروان دین مسیحیت تبدیل شده بودند. با این تفاوت که لخمیان، مسیحیان نسطوری (دوطبیعت‌گرا) و غسانیان، مسیحیان یعقوبی (تک‌طبیعت‌گرا) بودند. جنگ‌های میان ایرانیان و رومیان عملاً موجب شد که مناطق تحت تسلط این دو قبیله نیز تحت تاثیر قرار گرفته و تضعیف شوند.

مورد دیگر این است که زمانی که اعراب به سمت سرزمین‌هایی واقع در خاور نزدیک لشکرکشی کردند، تنها یک تا دو سال بود که برخی از این سرزمین‌ها مجدداً تحت انقیاد بیزانس درآمدند و برخی دیگر حتی هنوز تحت سلطه مجدد بیزانس قرار نگرفته بودند. علاوه بر این، در زمانی که خسرو پرویز هنوز زنده بود، دستور قتل رئیس لخمیان، یعنی نَعمان ابن منذر را می‌دهد و به جای او یک ایرانی را بر سر کار می‌آورد. این موضوع، موجب نارضایتی شدید اعراب لخمی می‌شود، به صورتی که آن‌طور که مسلمانان روایت می‌کنند، اعراب لخمی به تلافی این موضوع، به سربازان ساسانی حمله کرده و طی نبردی موسوم به ذوقار در سال ۶۱۰ میلادی، آن‌ها را شکست می‌دهند. جنگی این چنین، عملاً می‌توانسته برای اولین بار به اعراب تمام شبه جزیره ثابت کند که سربازان ساسانی شکست‌ناپذیر نیستند. نکته دیگر که در واقع به علل ضعف و شکست ساسانیان از اعراب باز می‌گردد این واقعیت است که برخی از سربازان ساسانی ریشه عربی داشتند و در زمان حمله اعراب، به آن‌ها پیوستند. در روم شرقی هم شرایط دیگری وجود داشته که موجب ضعف بیشتر ارتش بیزانس می‌شده است. در واقع، وضعیت به این شکل بود که مردمان سوریه و شمال آفریقا با تعصبات مذهبی یونانی تبلیغ شده توسط امپراتوری بیزانس مواجه بودند و همین سبب می‌شده که آن‌ها خیلی دل خوشی از رومیان نداشته باشند و در زمان حمله اعراب به کمک آن‌ها نروند. نارضایتی مشابهی را هم می‌توان در میان ایرانیان از عابدان زرتشتی و فساد حاکم در سیستم حکومتی ایران مشاهده کرد.

آخرین موردی که در زمینه ضعف ملت‌های شکست خورده می‌توان به آن اشاره کرد، کمبود

نیروی انسانی است. در واقع می‌توان به دو علت اصلی برای چنین کمبودی اشاره کرد که یکی جنگ و دیگری عاملی مانند بیماری قدیمی و کشنده طاعون است. جنگ‌های مستمر، علاوه بر افزایش مرگ و میر، در آن دوره به‌خصوص، مورد دیگری را نیز سبب می‌شده‌اند که این مورد کوچ اجباری ساکنین یک سرزمین بوده است. به‌عنوان یک نمونه، زمانی که ایرانیان، شهرهای انطاکیه و افامیا را به ترتیب در سال‌های ۵۴۰ و ۵۷۳ میلادی فتح کردند، بخشی از مردمان این مناطق را به درون سرزمین‌های امپراتوری ساسانی کوچ اجباری دادند. موضوعی که حاکی از اهمیت نیروی انسانی به‌عنوان یک منبع ارزشمند است که می‌توان آن را به دلخواه جابه‌جا کرد. علاوه بر جنگ و کوچ اجباری، مورد دیگری که سبب کاهش تعداد نیروی انسانی یک منطقه می‌شده، بیماری طاعون بوده است. عاملی که موجب از بین رفتن تعداد زیادی از مردمان امپراتوری ساسانی و بیزانس شد. چنین چیزی مخصوصاً پس از شیوع طاعون خیارکی (طاعون ژوستینین<sup>۱</sup>) در سال ۵۴۱ میلادی و سال‌های پس از آن در سرزمین‌هایی که بعداً توسط اعراب فتح شد، دیده می‌شود. کاهش میزان جمعیت این مناطق، به گونه‌ای بوده که گویی شهرهای مهم، به‌خصوص شهرهای واقع در خاور نزدیک، نیروی انسانی کافی برای مقاومت در برابر حمله اعراب مهاجم را نداشته‌اند و تقریباً بدون دفاع قابل توجهی تسلیم شده‌اند [۱۵].

در نقطه مقابل ضعف‌های ساسانیان و بیزانس، نقاط قوت اعراب قرار می‌گیرد که در ادامه به آن‌ها اشاره می‌شود. به‌عنوان مثال، اعراب دارای تجهیزات ساده و سبکی بودند که عملاً سرعت جابه‌جایی آن‌ها را بسیار بالا می‌برده است. توانایی مبارزه بهتر در شب، اتحاد و انسجام بالا، میزان نافرمانی کلی بسیار کم از دستورات فرماندهان، فقدان سلسله‌مراتب درجه‌بندی مفصل سربازان و نهایتاً کوتاه بودن فاصله زمانی لازم برای رسیدن پیام از عالی‌ترین فرمانده به ساده‌ترین سرباز از جمله موارد دیگری است که می‌توان به آن‌ها اشاره کرد. به‌عنوان آخرین مورد هم می‌توان به این اشاره کرد که اعراب ابتدا سرزمین‌های هدف را فتح کرده و سپس خانواده و خویشان خود را به سرزمین‌های مورد نظر می‌برده‌اند. چنین تاکتیکی عملاً موجب فراغ بال آن‌ها و رفع نگرانی از بابت همراهان خود می‌شده است.

<sup>1</sup> Plague of Justinian

حال که به برخی از علت‌های ضعف ملت‌های مغلوب و نقاط قوت اعراب فاتح اشاره شد، بهتر است کمی در مورد این واقعیت صحبت کنیم که اعراب چطور توانستند ممالک فتح شده را حفظ کنند؟ و مهم‌تر از آن چطور توانستند اسلام را توسعه دهند؟ آیا واقعا حرف اول و آخر را شمشیر می‌زده است و وقتی سرزمینی فتح می‌شده، مسلمان شدن ساکنین آن با شمشیر آخته فاتحان عملی می‌شده است؟ امروزه تقریبا هیچ سند و مدرک به درد بخور و جامعی که همزمان با انجام فتوحات اعراب ثبت شده باشد در دست نیست و آنچه نقل می‌شود، بیشتر روایات مسلمانان از تاریخ خودشان است. با این حال، شاید بتوان با مطالعه دست‌نوشته‌های غیرمسلمانان به نتایجی رسید.

بررسی نوشته‌ها و توصیفات اشاره شده در میان آثار نویسندگان مناطقی همچون سوریه، مصر و یونان، نکات متفاوت و بعضا متناقضی را به ما نشان می‌دهد. مثلا برخی از کشیش‌های ساکن عراق و شرق سوریه بیشتر تمایل داشته‌اند که حمله اعراب را خشم خدا، نوعی آخرالزمان یا جزایی الهی و ناشی از گناهان مسیحیان قلمداد کنند. ما حتی در میان آثار آن‌ها می‌خوانیم که به اعراب در جنگ‌هایشان کمک هم کرده‌اند. مطابق این نوشته‌ها، اعراب نیز در مقابل به آن‌ها احترام گذاشته و حتی به صومعه‌ها و کلیساهای آن‌ها هدیه می‌داده‌اند. نوشته‌هایی که بیشتر به خودزنی ایدئولوژیک می‌مانند تا توصیف آنچه که واقعا آن بیرون در جریان بوده است. برای نمونه و در همین راستا، می‌توان به نوشته‌های نویسندگان مسیحی مانند یسوع‌یهب سوم<sup>۱</sup> و جان بار پن‌کای<sup>۲</sup> که همزمان با پیدا شدن سر و کله اعراب فاتح، در این سرزمین‌ها می‌زیسته‌اند، اشاره کرد. یسوع‌یهب سوم که یک کشیش مسیحی نسطوری در عراق بوده است، در نوشته‌های خود در سال ۶۴۷ یا ۶۴۸ میلادی در توصیف اعراب فاتح می‌نویسد: نه تنها با مسیحیان نمی‌جنگند، بلکه حتی فرامین آن‌ها نیز مانند دین خودمان است. نسبت به کشیش‌ها، صومعه‌ها و همچنین قدیس‌ها احترام می‌گذارند و حتی به کلیساهای و صومعه‌ها هدیه هم می‌دهند.

جان بار پن‌کای که او نیز یک مسیحی بوده و در شرق سوریه می‌زیسته، نوشته‌هایی در-

<sup>1</sup> Ishoyahb III

<sup>2</sup> John bar Penkaye

توصیف اعراب فاتح دارد که به سال ۶۸۷ یا ۶۸۸ میلادی باز می‌گردد. او در زمان پنجمین خلیفه بنی‌امیه می‌زیسته است که یعنی حرف‌های او در مورد اعراب تحت تاثیر عدم شناخت و تازه وارد بودن اعراب برای او و مردمش نبوده، چرا که اعراب از زمان فتح سوریه به دست عمر، همواره در آن منطقه حضور داشته‌اند. پن‌کای در توصیف اعراب می‌نویسد، پادشاهی طی (یکی از قبایل بزرگ و شناخته شده اعراب شبه‌جزیره که در این‌جا نمادی برای تمام اعراب به حساب می‌آید) درخواست خراج کرده است با این‌حال، به مردم اجازه داده است که به هر دینی هستند، همان را ادامه دهند. او همچنین می‌نویسد، بسیاری از مهاجمان عربی که به آن‌ها حمله کرده‌اند، مسیحی بوده‌اند [۱۶]. مورد مشابهی در گزارشات نویسندگان یهودی هم دیده می‌شود که گفته‌اند در میان لشکر اعراب مهاجم، حضور یهودیان هم قابل رویت بوده است.

این‌ها همه در حالی است که به‌خصوص در آثار مربوط به غرب سوریه و یونان شاهد این هستیم که اعراب بربرهایی خوانده شده‌اند که بویی از تمدن نبرده‌اند و در حمله و غارت شهرها هزاران نفر را کشته‌اند. به‌طوری‌که حتی به کشیشان و راهب‌ها هم رحم نکرده و بسیاری از آن‌ها را نیز از دم تیغ گذرانده‌اند. برای دیدن چنین توصیفات می‌توان مثلاً به نوشته‌های افرادی هم‌چون توماس کشیش<sup>۱</sup>، ماکسیموس اقرارشنو<sup>۲</sup> و آناستازیوس<sup>۳</sup> شبه‌جزیره سینا<sup>۳</sup> رجوع کرد. توماس در نوشته‌های خودش در حدود سال‌های ۶۳۵ و ۶۳۶ میلادی می‌نویسد که اعراب از کوهستان‌های واقع در جنوب ترکیه بالا رفتند و تعداد زیادی از راهب‌های ساکن صومعه‌های آن‌جا را به قتل رساندند. او همچنین به‌عنوان اولین فرد غیرمسلمانی که مستقیماً به نام محمد اشاره کرده است، در نوشته‌های خودش در سال ۶۳۴ میلادی می‌گوید که اعراب (پیرو) محمد در حدود ۲۰ کیلومتری شرق نوار غزه با رومیان درگیر شدند و در نهایت آن‌ها را شکست دادند. آن‌ها در ادامه در حدود ۴ هزار نفر از روستاییان فلسطینی از جمله ساکنین مسیحی، یهودی و سامری آن‌جا را قتل عام نموده و تمام منطقه را غارت کردند. ماکسیموس نیز که تاریخ مرگش به حوالی سال ۶۶۲ میلادی

<sup>1</sup> Thomas the Presbyter

<sup>2</sup> Maximus the Confessor

<sup>3</sup> Anastasiu's of Sinai

بازمی‌گردد، در توصیف اعراب، آن‌ها را بربرهایی برخاسته از بیابان می‌نامد که از مناطقی دور از تمدن به سرزمین‌های دیگر حمله‌ور شده‌اند. آناستازیو که در حوالی سال ۷۰۰ میلادی مرده است نیز در این باره می‌نویسد، شیاطینی به نام ساراسن<sup>۱</sup> به آن‌جا حمله‌ور شده‌اند که حتی از خود شیاطین هم بدترند، چرا که شیاطین از آب، صلیب یا کلیسای مقدس واهمه دارند اما این‌ها نه تنها چنین واهمه‌ای ندارند که آن‌ها را سوزانده و خراب می‌کنند [۱۷]. حتی فردی مانند صفرونیوس، پاتریارخ<sup>۲</sup> (أسقف اعظم) اورشلیم هم در نامه‌ای که به رئیس کلیسای فلسطین می‌نویسد، توصیفات خوبی در مورد اعراب به کار نمی‌برد. او می‌نویسد: ساراسن‌ها به خاطر گناهان ما قیام کرده‌اند. آن خدانشناسان خشن، به صورت غیرمنتظره و به شکلی وحشیانه، مشغول غارت و تاراج جان‌ها و اموال ما هستند [۱۸].

آن‌چه از وضعیت شهرهای فتح شده به دست مسلمانان هم به چشم می‌آید اوضاع خیلی بهتری در مقایسه با توصیفات نویسندگان غیرمسلمان از اعراب ندارد. در واقع این شهرها به صورت کلی دو راه در پیش خود داشته‌اند یا تسلیم اعراب شوند یا مقاومت کنند که بسته به میزان مقاومت امکان وقوع جنگی تمام عیار وجود داشته است. تسخیر دمشق به دست اعراب که از نتایج شکست رومیان در نبرد یرموک در سال ۶۳۶ میلادی بوده، حاکی از کشتار وحشیانه هزاران سرباز بیزانسی است. مثلاً در توصیفات این نبرد می‌خوانیم که تعداد زیادی از سربازان گرفتار شده در زمین‌های گلی حاشیه رودخانه یرموک به دست سربازان عرب کشته شده‌اند و بسیاری دیگر نیز در حال فرار از دست اعراب و به خاطر پرت شدن از لبه شیب‌دار رودخانه جان خود را از دست داده‌اند. این رخداد تنها بخشی از خشونت‌های اعراب در تصرف سرزمین‌های نو بوده است. فتحی که عملاً دروازه شهرهای دیگر سرزمین شام را برای آن‌ها باز کرد. به عنوان مثالی از شهرهایی که تقریباً بدون جنگ و خون‌ریزی

---

<sup>۱</sup> ساراسن یا سارازن (Saracen) نامی است که توسط نویسندگان مسیحی اروپایی در قرون وسطی برای اشاره به اعراب مسلمان به کار می‌رفته است. دقیقاً علت این نام‌گذاری مشخص نیست اما شاید نهایتاً ریشه در کلمات عربی سارقین یا شرقیون داشته باشد. علاوه بر این، ایرانیان و رومیان به اعراب ساکن مرزهای خودشان طی یا ساراسن می‌گفته‌اند و لفظ عرب را برای مردمان یکجانشین شبه‌جزیره به کار می‌برده‌اند.

<sup>۲</sup> Patriarch



آن چنانی و تقریباً به آسانی به دست اعراب مهاجم افتادند می‌توان به شهر حُمص اشاره کرد. شهری که ساکنان آن تصور می‌کردند که اعراب در طول زمستان از محاصره خسته شده و آن‌ها را رها خواهند کرد. از همین‌رو، در آغاز تسلیم نشده و در برابر محاصره آن‌ها مقاومت کردند. با این‌حال، اعراب محاصره شهر را رها نکردند و ساکنان حُمص هم نهایتاً مجبور شدند که تسلیم شده و با پرداخت سالانه ۱۱۰ هزار سکه طلا، بتوانند زندگی معمولی خودشان را ادامه دهند. موضوعی که سبب شد بسیاری از شهرهای دیگر هم به پیروی از شهر حُمص و صرفاً با عدم مقاومت و دادن پول به اعراب، از خطر کشته یا تاراج شدن اموالشان بگریزند. حتی شهری مانند اورشلیم نیز بالاخره پس از ماه‌ها محاصره، بالاخره تسلیم اعراب می‌شود و نهایتاً همان راهی را می‌رود که شهری مانند حُمص رفته بود [۱۸].

یکی دیگر از شهرهایی که می‌توان به قساوت اعراب در آن‌جا پی‌برد شهری به نام قیساریه است که فتح آن در حوالی سال ۶۴۱ میلادی رخ داده است. شهری ساحلی که در اسرائیل کنونی قرار دارد. در توصیف این شهر می‌خوانیم که این شهر در آن دوران دارای دیوارهای مستحکمی بوده که نفوذ به آن‌ها آسان نبوده است. به هر حال، معاویه پس از چندین ماه تلاش موفق می‌شود که شهر را تصرف کند. به‌خاطر مقاومت شهر و به زحمت افتادن معاویه برای چندین ماه، او تصمیم می‌گیرد که به نشانه درس عبرتی برای اهالی این شهر که گریخته بودند، تمامی ۷ هزار نفری که هنوز در آن‌جا باقی مانده بودند را قتل عام کند [۱۷].

به هر حال، موارد اشاره شده تنها بخش کوچکی از فتوحات اولیه اعراب در سرزمین‌های نو بودند. آن‌ها پس از فتح شام، به سراغ سرزمین‌هایی مانند ایران و مصر رفتند و در آن‌جا هم رفتاری مشابه با سرزمین‌هایی که پیشتر فتح کرده بودند را پی‌گرفتند. شهرها و سرزمین‌هایی در آسیا و شمال آفریقا که یکی پس از دیگری فتح شدند و پرداختن به جزئیات آن‌ها خود چندین جلد اثر جداگانه و بسیار مفصل نیاز دارد. یکی از منابع خوب برای خواندن این روند، مراجعه به اثر ارزشمندی از رابرت هویلند<sup>۱</sup> به نام *راه خدا، فتوحات*

<sup>1</sup> Robert G. Hoyland

اعراب و شکل‌گیری یک امپراتوری اسلامی<sup>۱</sup> است.

جدول ۱: زمان وقوع برخی از رخدادها، فتوحات و نبردهای مهم اعراب [۱۸]

رخداد	سال (میلادی)
تولد محمد	۵۷۰
شروع الهامات محمد	۶۱۰
شروع دعوت محمد به یکتاپرستی	۶۱۳
گریختن محمد به مدینه	۶۲۲
تصرف مکه	۶۲۸
مرگ محمد	۶۳۲
جنگ‌های رده (جنگ‌های ارتداد)	۶۳۲-۶۳۳
نبرد یرموک	۶۳۶
فتح اورشلیم - نبرد قادسیه (حمله به ایران)	۶۳۸
فتح تیسفون (پایتخت زمستانی ساسانیان)	۶۴۰
فتح قیساریه	۶۴۱
فتح مصر	۶۴۰-۶۴۲
نبرد نهاوند	۶۴۲
مرگ یزدگرد سوم (آخرین پادشاه ساسانی)	۶۵۱-۶۵۲
اولین حمله بزرگ اعراب به قسطنطنیه (نبرد دکل‌ها)	۶۵۴-۶۵۵
فتح کارتاژ	۶۹۸
فتح طنجه (مراکش)	۷۰۸
فتح بخارا	۷۰۹
فتح سمرقند	۷۱۲
فتح اردبیل	۷۳۰

در مجموع، می‌توان گفت که قطعاً خشونت و خون‌ریزی جزئی از روش تصرف مناطق دیگر توسط اعراب بوده زیرا به صورت منطقی مردمان هیچ سرزمینی حاضر نیستند که در مقابل سربازانی مسلح و خارجی که وارد خاکشان می‌شوند، از آن‌ها تقاضای پول و ادعای مالکیت

<sup>1</sup> In God's Path: The Arab Conquests and the Creation of an Islamic Empire

زمین‌هایشان را می‌کنند، از خود روی خوش نشان دهند.<sup>۱</sup> در نتیجه، هر جا که ساکنان سرزمین‌های جدید در مقابل اعراب تسلیم نشدند، بسته به میزان مقاومت آن‌ها، جنگی سخت در گرفته است و چه خون‌ها و جان‌ها که به این خاطر به هدر نرفته است.

با این حال، بعید به نظر می‌رسد که جنگ کلید گشایش همه مشکلات آن‌ها بوده است. به زبان دیگر، اگر فتوحات اعراب را صرفاً به پای قدرت شمشیر آن‌ها بگذاریم، محتمل به نظر نمی‌رسد که همین قدرت شمشیر به تنهایی توانسته باشد سرزمین‌های فتح شده را برای چندین قرن تحت تسلط اعراب نگه‌داشته باشد. در واقع، اعراب چه از لحاظ تعداد نفرات و چه از لحاظ سلسله مراتب قدرت و ساختار سیاسی و همچنین آگاهی از امور کشورداری، بسیار ضعیف‌تر از آن بودند که بخواهند تنها با تکیه بر قدرت و شمشیرهای آخته، سلطه خود را در مجموع برای چندین قرن بر چنین گستره وسیعی حفظ کنند. با این حال پس چطور اعراب موفق به چنین کاری شده‌اند؟ پاسخ را می‌توان در دو جنبه مهم از کردار اعراب جستجو کرد. مورد اول طرز فکر اعراب مهاجم و دومی نحوه رفتار و برخورد آن‌ها با مغلوبان غیرعرب است.

در مورد طرز فکر اعراب می‌توان گفت که آن‌چه معمولاً به ما آموخته‌اند این است که وقتی اعراب شروع به فتح سرزمین‌های دیگر کردند، هدفشان توسعه و نشر اسلام بوده است. زیاد شنیده‌ایم که گفته می‌شود، اعراب همواره از محمد به‌عنوان پیامبر یاد می‌کرده‌اند و معتقد بوده‌اند که تمام مردم دنیا باید مسلمان شوند. با این حال و از لحاظ تاریخی، واقعیت با چیزهایی که در مورد اسلام شنیده‌ایم تفاوت دارد. در واقع، آن‌چه بررسی فتوحات اعراب، حداقل در چندین دهه آغازین و مخصوصاً در سرزمین‌های متعلق به امپراتوری بیزانس به ما نشان می‌دهد، حاکی از این است که این فتوحات بیشتر از این که تلاشی برای جهانی کردن دینی یک‌پارچه و مشخص به نام اسلام باشند، نوعی توسعه سیاسی-قبیله‌ای و جمع‌آوری غنایم بوده‌اند. حتی اگر اعراب مهاجم چنین قصدی هم داشته‌اند، هنوز چیزی به اسم اسلامی که امروز می‌شناسیم شکل نگرفته بوده است که آن‌ها بخواهند آن را جهانی

<sup>۱</sup> برای مشاهده شکل و شمایل توصیف شده از جنگجویان اعراب صدر اسلام و پس از آن، به ضمیمه ۲ مراجعه کنید.

کنند. از گواهان بزرگ این موضوع، این واقعیت است که اگرچه قرآن در زمان عثمان جمع‌آوری شده بود اما جزئیات دقیق آن چیزی که امروز اسلام می‌خوانیم، از دل احادیث جمع‌آوری شده در قرن‌های هشتم و نهم میلادی درآمده است. احادیثی که در دوران فتوحات اولیه اعراب حتی هنوز جمع‌آوری و سروسامان هم داده نشده بودند، چه برسد به این که اعراب بخواهند از درون آن‌ها دستورات دقیق دینی و فقهی را بیرون بکشند.

مورد دیگر این است که جانشینان محمد، مخصوصاً از عمر به بعد، خود را خلیفه الله به معنای جانشین محمد و خدایی به نام الله نمی‌خواندند و به‌صورت مشخص خود را امیرالمومنین یا فرمانده مومنین (ایمان آورندگان) می‌نامیدند. این درحالی است که در جایی مانند قرآن، از جانشینان خدا (و پیامبرش) بر روی زمین، با نام خلیفه یاد شده است. با توجه به این که فردی مانند عمر و سایر جانشینان پس از او، قطعاً از این خط‌کشی قرآن آگاه بوده‌اند، به‌عنوان یک تفسیر می‌توان گفت که انتخاب لقب امیرالمومنین توسط او دارای هدفی سیاسی و نه دینی بوده است. به زبان دیگر، انتخاب این لقب توسط او و سایرین را می‌توان در راستای این دانست که آن‌ها خود را رهبر اعراب (یکتاپرست و مومن) و نه رهبر مسلمانان می‌دانسته‌اند. استفاده از نام خلیفه که امروزه برای جانشینان محمد مرسوم شده، رسمی است که عبدالملک مروان با انتخاب عنوان خلیفه الله برای خودش رایج کرد تا به این صورت خودش را کاملاً پیرو قرآن نشان دهد و بر الهی بودن موقعیت خودش بیافزاید.

**سوره نور:** «خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند وعده داده است که حتماً آنان را در این سرزمین خلیفه قرار دهد همان‌گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین قرار داد و آن دینی را که برایشان پسندیده است به سودشان مستقر کند و بیمشان را به ایمنی مبدل گرداند مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نگردانند و هر کس پس از آن به کفر گراید آنانند که نافرمانند (۵۵).»

**سوره ص:** «ای داوود ما تو را در زمین خلیفه گردانیدیم پس میان مردم به حق داوری کن و زنه‌ار از هوس پیروی مکن که تو را از راه خدا به در کند در حقیقت کسانی که از راه خدا به در می‌روند به آن که روز حساب را فراموش کرده‌اند عذابی سخت خواهند داشت (۲۶).»

سوره بقره: «و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت من در زمین خلیفه خواهم گماشت گفتند آیا در آن کسی را می گماری که در آن فساد انگیزد و خون‌ها بریزد و حال آن که ما با ستایش تو تنزیه می کنیم و به تقدیست می پردازیم فرمود من چیزی می دانم که شما نمی دانید (۳۰)».

اگر گفته‌هایی که مسلمانان در مورد خودشان نقل کرده‌اند را کنار گذاشته و مثلا نگاهی هم به منابع مسیحی مرتبط با فتوحات اعراب در قرن هفتم و هشتم میلادی بیاندازیم، به یافته‌های جالبی برمی‌خوریم. یافته‌هایی که حاکی از این هستند که اکثر منابع مرتبط با حضور اعراب نورسیده، در واقع یا اصلا به محمد اشاره نکرده‌اند یا این که غالبا از او به‌عنوان رهبر، معلم، راهنما، پادشاه، تاجر یا کسی که مردم را به یکتاپرستی دعوت می‌کرده، نام برده‌اند. این‌طور به نظر می‌رسد که رفتار، گفتار و اساسا طرز فکر اعراب از نظر مردمان ممالک مغلوب، مخصوصا مسیحیانی که ناظر ورود اعراب بوده‌اند، به گونه‌ای نبوده که آن‌ها فکر کنند که با پیروان پیامبر آئین جدیدی روبرو هستند. از نظر آن‌ها، اعراب چندخداپرست، محروم و عقب‌افتاده شبه‌جزیره، صرفا به پیروی از مرشد و رهبری نو که اتفاقا مانند خودشان یکتاپرست بوده، با یک‌دیگر متحد شده و به دنبال فتح سرزمین‌های بیشتر و کسب غنایم بوده‌اند.

از طرف دیگر، اسناد به‌جا مانده از آن دوران، به خوبی این واقعیت را نشان می‌دهد که محمد هرچه بوده، حداقل در دوران آغازین فتوحات اسلامی و به شکل رسمی، حتی توسط خود اعراب هم پیامبر نامیده نمی‌شده است. در واقع، مطابق یافته‌هایی که امروز داریم به نظر می‌رسد که پیامبر خوانده شدن محمد و در نظر گرفته شدن اسلام به‌عنوان یک دین مجزا و متفاوت از سایر ادیان ابراهیمی، به تدریج از اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم میلادی شروع شده است. مورد مشابه در همین زمینه این واقعیت است که قرآن هم تا اوایل قرن هشتم میلادی به‌عنوان متنی مقدس و منبعی برای تعیین اسلام و احکامش در نظر گرفته نمی‌شده است. بنابراین، می‌توان گفت که برداشته شدن گام‌های نخست در راه تبدیل شدن طرز فکر محمد به دینی نو و کاملا مستقل به نام اسلام، تقریبا از اواسط دوران حکومت بنی‌امیه شروع شده است.

در راستای موارد اشاره شده در پاراگراف قبل، می‌توان به این موضوع اشاره کرد که تا قبل از سال ۶۸۵ میلادی، بر روی سکه‌ها، پاپيروس‌ها و سایر اسناد به‌جا مانده، عبارت معروف «لا اله الا الله» به کار می‌رفته است. این درحالی است که ما می‌دانیم، شهادت کامل در اسلام برابر با «لا اله الا الله، محمد رسول الله» است. این نکته وقتی مهم می‌شود که بدانیم عبارت «لا اله الا الله» به معنای «تنها یک خدای واحد وجود دارد»، مورد تایید یکتاپرستانی مانند مسیحیان و یهودیان نیز بوده است. عبارت «محمد رسول الله»، بیش از نیم‌قرن پس از مرگ محمد و برای اولین بار بر روی سکه‌هایی ظاهر شد که در سال‌های ۶۸۵ تا ۶۸۷ میلادی توسط حکومت زبیریان و در بیشاپور ضرب شده بودند. حکومتی که بیشتر یک حکومت محلی بوده تا این که بخواهد بر روی تمامی مسلمانان در گستره وسیع سرزمین‌های فتح شده اثر خاصی بگذارد. با این حال، این موضوع احتمالاً حساسیت و حسادت سیاسی بنی‌امیه که رقیب اصلی زبیریان بوده‌اند را برانگیخته و سبب شده است که نهایتاً آن‌ها نیز به چنین کاری دست بزنند. اولین خلیفه بنی‌امیه که دست به چنین کاری زد، عبدالملک مروان بود که در سال ۶۹۷ میلادی برای اولین بار در تاریخ حکومت خلفای راشدین و بنی‌امیه، بر روی سکه‌هایش از محمد با عنوان رسول الله یاد می‌کند (شکل ۸). از جمله کارهای دیگری که خلفای بنی‌امیه تقریباً از همین دوران عبدالملک شروع کردند و پس از آن نیز ادامه دادند، ساختن شخصیتی تاریخی برای محمد با کمک احادیث گزینش شده، دست‌کاری شده و حتی کاملاً ساختگی بوده است [۱۶].

همان‌طور که پیش‌تر به آن اشاره شد، یکی از قدیمی‌ترین اسناد تاریخی باقی‌مانده از خلفای اسلامی، سنگ‌نبشته‌هایی است که به معاویه ابن ابوسفیان اشاره دارد. بررسی این آثار نشان می‌دهد که حتی در آن‌ها هم خبری از اشاره به نام محمد یا منصب پیامبری او در کار نیست. به‌عنوان مثال، می‌توان به سنگ‌نبشته مربوط به حمّامی واقع در حمت گادر<sup>۱</sup> در شمال اردن اشاره کرد که قدمت آن به سال ۶۶۲ میلادی بازمی‌گردد (شکل ۹). فارغ از نشان واضح صلیب، آن‌هم در ابتدای نوشته‌ای منتسب به یک «خلیفه مسلمان» که خود علامت سوالی بسیار بزرگ است و جای بحث فراوانی دارد، در شروع متن که به زبان یونانی

<sup>1</sup> Hammat Gader

است، تنها به نام خدای یکتا اشاره می‌شود. در ادامه هم اگرچه به نام معاویه اشاره می‌شود اما هیچ اشاره‌ای به محمد یا حتی اصطلاح پیامبر خدا نمی‌شود.



**شکل ۸:** تغییر عبارت روی سکه‌های ضرب‌شده در دوران حکومت اعراب:

**(الف)** آخرین سال حکومت ساسانیان و آخرین شاه آن یعنی یزدگرد سوم (سال ۶۵۱ میلادی). در یک طرف شاهد چهره پادشاه و در سمت دیگر نمایی از یک آتشکده دیده می‌شود.



**(ب)** در دوران حکومت عثمان و خلفای بعدی (سال‌های ۶۵۱ میلادی و پس از آن). طرح سکه تغییر خاصی نکرده و تنها یک عبارت بسم‌الله به حاشیه آن افزوده شده است.



**(ج)** دوران شورش ۹ ساله عبدالله ابن زبیر علیه حکومت بنی‌امیه (سال ۶۸۵/۶۸۶ میلادی). او برای اولین بار از عبارت محمد رسول‌الله در حاشیه سکه‌هایش استفاده کرد. با این حال، او عملاً خلیفه همه مسلمانان به حساب نمی‌آمد و گستره تحت امرش غالباً محدود به حوالی حجاز بود.

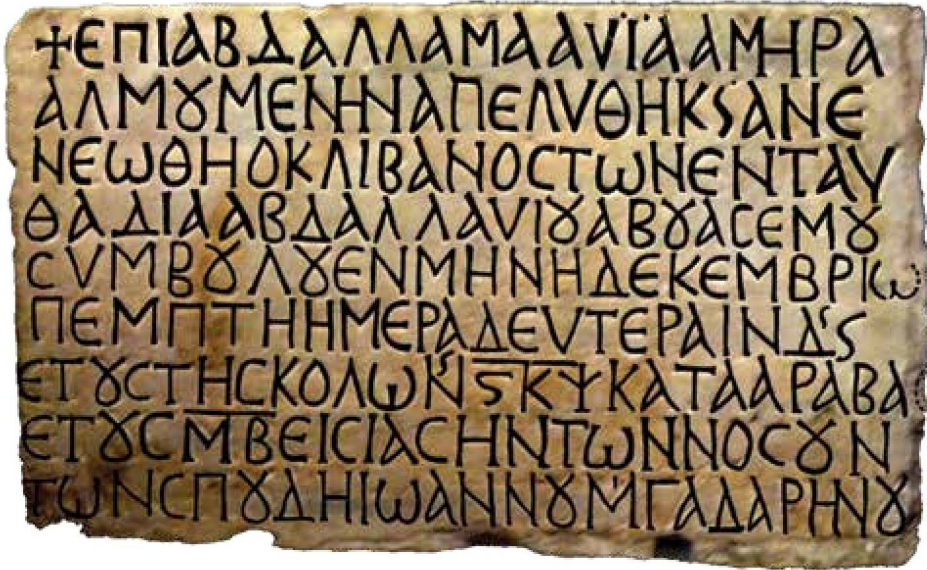


**(د)** دوران حکومت عبدالملک مروان (سال ۶۹۷ میلادی). برای اولین بار در دوران خلافت یک خلیفه رسمی، شاهد حذف طرح‌های امپراتوری ساسانی و حضور عبارت محمد رسول‌الله در حاشیه سکه متعلق به حکومت اعراب هستیم.

از لحاظ دستورالعمل‌های دینی که اعراب فاتح خود را به آن‌ها مقید می‌دانسته‌اند نیز می‌توان این‌طور گفت که در واقع در اوایل خروج اعراب از شبه‌جزیره عربستان یعنی قرن‌های هفتم و هشتم میلادی، احکام و قوانین اسلامی که امروز می‌شناسیم، آن‌قدرها



مشخص و سخت‌گیرانه نبوده‌اند. در واقع، هیچ راهنما و مرجع قاطعی در کار نبوده است که اعراب به آن رجوع کنند و بر اساس آن به جزئیات احکام اسلامی دست پیدا کنند.



**شکل ۹:** نمایی با کیفیت افزایش یافته از سنگ‌نبشته موجود در حمت گادر [۱۹] که متن آن چنین است: در روزگار (حکومت) بنده خدا، معاویه، فرمانده مومنین، چشمه‌های آب گرم مردم منطقه (حمت گادر، نقطه‌ای در شمال اسرائیل) توسط پسر ابوساموس (ابوهاشم) در پنجم ماه دسامبر نجات داده و بازسازی شد.

به‌عنوان یک مثال، تعداد دفعات نماز اگرچه امروز پنج بار در روز است اما این تعداد در قرآن نیامده و احکام مربوط به آن نیز بعداً توسط فقهای اسلامی تعیین شده است. مورد دیگر این است که همان‌طور که قبلاً اشاره شد، محمد از خود کتاب احکام یا چیزی شبیه دایره‌المعارف اسلامی برجای نگذاشت که هر کسی به‌صورت دقیق بداند که چطور باید آموزه‌های او را در زندگی به‌کار ببندد. ضمن این‌که، عمر نقل و نوشتن احادیث بازگوشده از اطرافیان و بازماندگان محمد را برای جلوگیری از تحت الشعاع قرار دادن قرآن ممنوع کرد. موضوعی که تا حدود ۱۰۰ سال پس از هجرت محمد به مدینه برقرار بود و عملاً راه را برای تهیه هرگونه دستورالعمل‌های مشخص برای احکام اسلام بر بازماندگان محمد —



بست. <sup>۱</sup>

تا این جا در مورد طرز فکر اعراب صحبت کردیم، با این حال، بد نیست کمی به رفتار و کردار آن‌ها هم بپردازیم. آن چه که می‌توان از رفتار و برخورد اعراب فاتح برداشت کرد، این است که در واقع آن‌ها، آن طور که معمولاً اشاره می‌شود، حداقل در آغاز فتوحاتشان، به دنبال مسلمان کردن غیراعراب نبوده‌اند. در توصیف رفتار آن‌ها در سرزمین‌های واقع در امپراتوری بیزانس می‌بینیم که اعراب بیشتر در حال تلاش برای فتوحات بیشتر و کسب غنائم بوده‌اند تا این که بخواهند مردم را به پیروی از دینی مشخص مجبور کنند. در تشبیهی می‌توان اعراب را با وایکینگ‌ها هم مقایسه کرد. وایکینگ‌ها به علت روبرو بودن با هوای سرد و فقدان دسترسی به منابع، به سرزمین‌های معتدل‌تر جنوبی حمله می‌کرده‌اند و اعراب نیز به خاطر گرما و نبود منابع کافی به سرزمین‌های معتدل‌تر شمالی هجوم می‌برده‌اند.

از طرفی دیگر، این گفته که اعراب، دیگران را بر سر دوراهی مسلمانان یا مرگ می‌گذاشته‌اند، صحیح نیست. تسلیم شدن، پیروی از اعراب یا آن چه که امروز «مسلمان شدن» می‌خوانیم، یکی از گزینه‌های روی میز بوده و پرداخت جزیه و حفظ دین گزینه دیگر بوده است. اگر مردمان غیریکتاپرست را کنار بگذاریم، می‌توان این طور گفت که وقتی اعراب به سرزمینی نو می‌رسیدند، چند راه کلی پیش روی ساکنان آن سرزمین بوده است که در مجموع مبتنی بر ماندن یا فرار کردن بوده است. اگر ساکنان این مناطق باقی می‌ماندند، چند راه پیش پای آن‌ها عبارت بوده از مقاومت و جنگیدن، تسلیم شدن و پرداخت جزیه یا تسلیم شدن و پیروی از آموزه‌های اعراب که پرداخت جزیه شامل آن نمی‌شده است.

مورد دیگر این است که نسل اول از اعرابی که مشغول فتح ممالک دیگر بوده‌اند، حتی خود را «مسلمان» هم نمی‌نامیده‌اند و در عوض خود را «مومنون» یا «مهاجرون» می‌خوانده‌اند. یکتاپرستانی که چندخداپرستی را رها کرده و مانند یکتاپرستان ساکن سرزمین‌های دیگر، به خدایی واحد باور داشته‌اند. آن چه امروز می‌دانیم این است که تا پیش از شروع حکومت عبدالملک ابن مروان در سال ۶۸۵ میلادی، یعنی تا بیش از نیم قرن پس از مرگ محمد،

<sup>۱</sup> اولین خلیفه‌ای که اجازه نوشتن احادیث اسلامی را داد یکی از خلفای بنی‌امیه به نام عمر ابن عبدالعزیز بود.

واژه مسلمان به معنای تسلیم شده (در برابر خدای یکتا) برای پیروان یهودیت و مسیحیت هم قابل استفاده بوده و صرفاً مخصوص اعراب یکتاپرست و پیرو محمد نبوده است [۱۶].

در تایید بی‌میلی یا عدم تمایل زیاد اعراب به مجبور کردن دیگران در پیروی از آموزه‌های خودشان، می‌توان به تفاوت آشکار میان اعراب و غیراعراب اشاره کرد. در واقع، زمانی که اعراب مشغول فتح سرزمین‌های خارج از شبه‌جزیره بودند، هر غیرعربی که قصد برقراری پیمان برادری با اعراب یا به اصطلاح امروزی، قصد مسلمان شدن را داشته، باید چنین کاری را با کمک یک عرب شناخته شده و با مسئولیت او به انجام می‌رسانده است. به این برادران جدید که امروزه به آن‌ها نومسلمانان غیرعرب گفته می‌شود و در آن زمان نیاز به ضمانت و تاییدیه یک عرب داشته‌اند، موالی یا همان دوست و یاور گفته می‌شده است. در واقع، این سنت ادامه همان سنت قبیله‌ای اعراب شبه‌جزیره بوده، چرا که این موالی یا همان برادران غیرعرب، مشخصاً دوست یا رفیق تضمین شده یک عضو قبیله به حساب می‌آمده‌اند. در نتیجه، از نظر سایر اعراب، هرگونه خطایی که از این موالی سر می‌زده، مسئولیت آن مشخصاً متوجه ضامن عرب او بوده است. اگر سنتان قد بدهد، سال‌ها پیش، گوگل در اوایل معرفی سرویس جی‌میل خودش، این سرویس را تنها برای کسانی فعال می‌کرد که از دارندگان جی‌میل دعوت‌نامه داشته باشند. در واقع، این رفتار گوگل درباره جی‌میل را می‌توان مشابه رفتار اعراب با غیراعراب دانست، با این مفاد نانوخته از طرف گوگل که هر کسی که می‌خواهد جی‌میل داشته باشد باید اصطلاحاً تاییدیه‌ای از یکی از افراد مورد تایید داشته باشد. البته اگرچه در آن زمان، گوگل تمامی مشترکین جدید سرویس جی‌میل را با یک‌دیگر برابر در نظر می‌گرفت اما از نظر اعراب، یک موالی در عمل با یک عرب برابر نبوده است. موضوعی که خود سبب می‌شده که اعراب فاتح، در مقایسه با شهروندان درجه دومی مانند موالی تحت امر خود، دست بالاتری از لحاظ حقوق اجتماعی و فردی داشته باشند. واقعیت دردناکی که در کتابی مانند ۲ قرن سکوت عبدالحسین زرین کوب، توصیفات فراوانی از آن به عمل آمده است.

یکی از جاهایی که می‌توان در آن نشانه‌هایی از سازش و عدم فشار اعراب بر پیروان سایر ادیان برای تغییر دین را دید، کلیساهای مربوط به مسیحیان آن دوره است. حفاری‌های

انجام شده در کلیسای جایگاه مریم<sup>۱</sup> که در دوران روم شرقی و در جایی بین اورشلیم و بیت لحم بنا شده است، نشان می‌دهد که کلیسا در مراحل آخر ساخت خودش، به نحوی تغییر شکل داده شده که بتواند در داخل خود یک محراب هم داشته باشد. در واقع، این کلیسا دارای دو وجه بوده که یکی به سمت جنوب (مکه) و دیگری به سمت شرق (اورشلیم) است [۱۶]. به زبان دیگر، اعراب نه تنها این کلیسا را خراب نکردند بلکه گویی آن را به جایی برای عبادت مشترک خود و مسیحیان تبدیل کردند. چنین چیزی یکبار دیگر نشان می‌دهد که اعراب فاتح، هنوز آن قدرها آموزه‌های خود را اختصاصی نکرده بودند که مشترک قرار دادن محل عبادت خودشان با مسیحیان را باطل بدانند.

علاوه بر موارد اشاره شده، می‌توان به یک نکته کلیدی دیگر در زمینه رفتار اعراب اشاره کرد. آن‌ها پس از فتح شهرها، خانه‌های ساکنین را مصادره نکرده و حضور خودشان را به مردم شهر تحمیل نمی‌کرده‌اند. موضوعی که احتمالاً ناشی از خوی حاشیه‌نشینی و عادت نداشتن آن‌ها به زندگی در مناطق پر رفت و آمد شهری بوده است. مغول‌ها نیز پس از فتح ایران رفتاری مشابه در دوری از مناطق پرجمعیت از خود نشان داده‌اند. با دقت در زندگی محمد می‌توان دید که او هم دیگر برای زندگی به مکه برگشت و تا پایان عمر در همان مدینه باقی ماند که در مقایسه با مکه محیط ساده‌تری داشته است.

همان‌طور که اشاره شد، اعراب پس از فتح هر شهر، در جایی به دور از جمعیت متمرکز شهری زندگی می‌کرده‌اند. نمونه‌های مختلف چنین مکان‌هایی که اعراب آن‌جا را تاسیس کردند و بعداً به شهرهایی جدید تبدیل شده‌اند را می‌توان در سرزمین‌های مختلفی ملاحظه کرد که اعراب به آن‌جا رفته‌اند. مثلاً اعراب مهاجم در عراق در جاهایی که امروزه کوفه، بصره و موصل می‌خوانیم، ساکن شدند. در مناطق مرکزی ایران در روستاهای حاشیه شهر قم سکنی گزیدند. در خراسان نیز بزرگ‌ترین جمعیت عربی که به منطقه وارد شده بودند، در مرو ساکن شدند که در بیرون دیوارهای پادشاهی ساسانی قرار داشت. اعراب در مصر در جایی به نام قُسطاط اقامت کردند که تقریباً اکثر آن در زمین‌های خالی ساخته شد.

<sup>1</sup> The Seat of Mary

آن‌ها در شمال آفریقا نیز در جایی مانند قیروان در تونس امروزی سکنی گزیدند. اعراب در سوریه هم حاشیه و اطراف خلوت‌تر شهری مانند حلب را برای سکونت برگزیدند [۱۵].

مورد دیگر در مورد رفتار اعراب این است که به نظر، حتی در اوایل حضور آن‌ها در سرزمین‌های جدید، میزان مالیاتی که از مردم هر سرزمین گرفته می‌شده از مقدار مالیات امپراتوری‌های ساسانی و بیزانس کمتر بوده است، به نحوی که تا اواخر قرن هفتم، شکایتی در این زمینه از طرف مردم این سرزمین‌ها نمی‌بینیم. علاوه بر این، می‌توان به این اشاره کرد که شاید مردمان تحت سلطه اعراب در اوایل تصور می‌کرده‌اند که حضور اعراب، تنها یک هجوم یک‌باره است و مهاجمین بعد از جمع‌آوری مالیات و گرفتن تعهد دیگر برنخواهند گشت یا این که اختلافات داخلی آن‌ها را نابود خواهد کرد. در نتیجه، این رفتار را منطقی دیده‌اند که مالیاتی که همیشه می‌داده‌اند را به امرای جدید هم بدهند و سعی نکنند که خودشان را به خاطر سرباز زدن از کاری به کشتن دهند که همیشه انجام می‌داده‌اند.

به‌عنوان آخرین مورد مربوط به رفتار اعراب که عملاً معضل تعداد نیروی انسانی کم آن‌ها را در انجام فتوحات جدید و کنترل مناطق تحت سلطه پوشش می‌داده، معافیت مالیاتی است که آن‌ها برای شرکت‌کنندگان در جنگ‌هایشان برای غیراعراب در نظر گرفته بودند. دو مثال مهم در این زمینه مردمان قوم جَراجمه و واحد نظامی اَساوره هستند. جراجمه قومی مسیحی بودند که در رشته کوه‌های نور در جنوب ترکیه امروزی ساکن بوده‌اند. واحد نظامی اَساوره (ضمیمه ۲) هم متشکل از نجیب‌زادگان ایرانی زرتشتی بود که قبلاً در همین پست در پادشاهی ساسانی فعالیت می‌کردند. دانسته‌های فعلی می‌گوید که این دو دسته، تا اوایل قرن هشتم میلادی همچنان بر همان دین سابق خود بوده‌اند [۱۷]. حضور مردمان جراجمه و گروه اساوره در ارتش اعراب و همچنین روایت‌هایی از حضور سربازان دیلمی و حتی یهودی که به اعراب در جنگ‌ها کمک می‌کرده‌اند [۱۸] نشان می‌دهد که ارتش اعراب صرفاً متشکل از اعراب و برادران جدید آن‌ها یعنی همان موالی‌ها نبوده و در کنار آن‌ها، افرادی مانند مسیحیان، زرتشتیان و یهودیان هم حضور داشته‌اند. افرادی که با حفظ دین خود و برای بهره‌مندی از مزایای حاصل از جنگ در کنار اعراب، در راه فتح سرزمین‌های بیشتر می‌جنگیده‌اند.

مواردی که تا این جا در مورد طرز فکر و رفتار اعراب ارایه شد شاید توانسته باشد تا حدودی پاسخ این سوال که «اعراب چگونه توانستند سرزمین‌های فتح شده را حفظ کنند؟» را داده باشد اما به نظر هنوز باید به دنبال پاسخی برای سوال «چطور مردم این سرزمین‌ها مسلمان شدند؟» باشیم. برای پاسخ به این سوال می‌توان بر روی دو نکته مهم که قبلا هم اشاره شد، دست گذاشت. اول این که اسلام چیزی نبوده که همان اول چهارچوب کاملا مشخصی داشته باشد و دینی مجزا محسوب شود و دوم این که گرایش مردم سرزمین‌های فتح شده به پیروی از اعراب به صورت تدریجی و به نظر غالبا از روی اختیار بوده است.

دشوار است که بتوان فهمید ساکنان سرزمین‌های مغلوب، دقیقا در مورد اعراب و آموزه‌های آن‌ها چه می‌اندیشیده‌اند اما مطابق گفته‌های ارایه شده تا این جا، می‌توان گفت که اسلام نه به صورت دفعی بلکه به صورت تدریجی به چیزی به اسم دینی مجزا تبدیل شده است. در واقع، به نظر می‌آید که مردمان بیرون از شبه جزیره و حتی شاید خود اعراب هم متوجه نشده باشند که روند این تغییر تدریجی دقیقا به چه صورت بوده است، چرا که این تحولات طی یک یا دو سال نبوده و دهه‌ها و حتی قرن‌های متمادی در جریان بوده است. تغییراتی که هم محصول برهم کنش فرهنگ‌های مختلف با اعراب نورسیده و هم ناشی از رشد فکری خود اعراب بوده است. اولین نشانه‌های مهم و قابل رویت چنین تغییراتی در زمان حکومت عبدالملک مروان در سال‌های ۶۸۵ تا ۷۰۵ میلادی قابل رویت است. پس از آن هم، این رویه در خلفای بعدی بنی‌امیه و همچنین سلسله بنی‌عباس دنبال می‌شود. به طوری که در طول قرن هشتم و نهم میلادی (قرن‌های دوم و سوم هجری) داستان زندگی محمد و آموزه‌های منسوب به او تکمیل می‌شوند. در همین دوران است که به تدریج، حد و حدود احکام اسلام توسط فقهای اسلامی مشخص می‌شود، احادیث نامناسب کنار گذاشته شده و احادیث مورد تایید جمع‌آوری می‌شوند. علاوه بر این، اصلاحات لازم روی قرآن انجام شده و به کتابی مقدس تبدیل می‌شود. در نهایت نیز آن چه که امروز اسلام می‌خوانیم، کم‌کم شکل می‌گیرد. در واقع، آن چیزی که در آغاز نوعی یکتاپرستی مبتنی بر فرهنگ برادری و برابری در میان اعراب بود، توسط بازماندگان محمد و با استناد به آموزه‌ها و خاطرات

منتسب به او، کم‌کم به دینی مشخص، دارای چهارچوب معین و احکام کاملا اختصاصی تبدیل شد.

به چند علت، می‌توان گفت که احتمالا مردمان ساکن سرزمین‌هایی که اعراب شبه‌جزیره فتح کردند، به اجبار مسلمان نشده‌اند. علت اول این است که همان‌طور که پیش‌تر به آن اشاره شد، مردمان پیروان ادیان دیگر در میان لشکر اعراب در زمان فتح سرزمین‌های نو حضور داشته‌اند و گروه‌هایی مانند قوم جراحیه یا واحد نظامی اساوره حتی تا قرن هشتم میلادی بدون هیچ مشکلی دین خود را حفظ کرده‌اند. علت دوم این است که اگر پیروان سایر ادیان مانند مسیحیان، یهودیان، زرتشتیان و امثالهم به اجبار اعراب مسلمان شدند و چنین اجباری به‌خاطر حکومت مسلمانان برای قرن‌ها وجود داشته، باید به این سوال پاسخ داد که چرا امروز در همین سرزمین‌ها پیروان این ادیان وجود دارند؟ چنین اجباری نمی‌توانسته گزینشی و دست‌چین شده باشد و در صورت اجرای آن، حتما به‌صورتی همه‌گیر اجرا می‌شده است. اگر عده‌ای توانسته‌اند دین خود را حفظ کنند چرا بقیه نتوانستند به همان شیوه یا روش‌های دیگر دین خودشان را حفظ کنند؟ علت سوم این است که اگر مردمان همه این سرزمین‌ها با اجبار سیستماتیک اعراب مسلمان شده بودند، با توجه به فرهنگ غنی و تفکرات مذهبی بسیار کهن‌تر آن‌ها، اسلام آن‌ها صرفا ظاهری بوده و آن‌ها حتما به‌صورت مخفیانه دین خود را نسل به نسل حفظ می‌کردند. در نهایت نیز این مردم می‌توانستند پس از فروپاشی حکومت‌های دست‌اندر کار، فوراً همان اسلام ظاهری را هم رها کرده و به سنت آبا و اجدادی خود بازگردند. با این حال، امروز وقتی به کشورهای مختلفی نگاه می‌کنیم که روزگاری اعراب آن‌ها را فتح کرده‌اند، درمی‌یابیم که اسلام جوری در گوشت و خون بسیاری از ساکنان آن‌ها فرو رفته است که بعضا حتی مسلمان‌تر از خود ساکنان شبه‌جزیره شده‌اند. چنین چیزی نمی‌توانسته صرفا به‌صورت قهری و با اجبار صرف صورت پذیرفته باشد.

دلایل زیادی می‌توان درباره این موضوع بیان کرد که چرا مردمان سرزمین‌های مغلوب کم‌کم و به‌صورت تدریجی به اسلام روی آورده‌اند. یکی از موارد مهم این بوده که مسلمان شدن

می‌توانسته مزایای زیادی داشته باشد. به‌عنوان یک نمونه، می‌توان به فردی به نام نصیر<sup>۱</sup> اشاره کرد که یکی از زندانیان جنگی اعراب بوده که احتمالا ریشه‌ای ارمنی داشته و در اولین نبردهای اعراب در عراق دستگیر شده بوده است. او مسلمان می‌شود و در ادامه کارش به جایی می‌رسد که پسرش موسی، به مقام فرمانداری شمال آفریقا می‌رسد و در ادامه فرماندهی کل لشکر مسلمانانی را عهده‌دار می‌شود که اسپانیا را فتح کردند [۱۵].

به‌عنوان مزایای دیگر مسلمان شدن و در مثال‌های ساده‌تر می‌توان گفت که مثلا یک رعیت که نمی‌خواست تن به دستورات اربابش بدهد، یک قبطی که می‌خواست در شمال آفریقا باقی بماند و مجبور به کوچ اجباری به مصر نشود یا حتی یک فرد محلی معمولی که در ارتش اعراب خدمت می‌کرده و می‌خواست زندگی بهتری داشته باشد، همگی می‌توانسته‌اند با بستن پیمان برادری با اعراب یا اصطلاحا مسلمان شدن به چنین مهمی برسند. در واقع، پیوستن به اعراب، به‌خصوص برای اکثریت جامعه که در وضعیت رفاهی نامناسبی به سر می‌برده‌اند، گزینه جدیدی بوده است که بتوانند شرایط خود را تغییر دهند و خود را از آن ساختار سنتی و طبقاتی قبلی نجات دهند. مخصوصا که یکی از شعارهای گوش‌نواز اعراب فاتح برای مردمان آن دوران، برابری و برادری بوده است که خود ریشه در سنت‌های قبلیه‌ای اعراب داشته است.<sup>۲</sup> رفتاری که می‌توانسته به سرعت توسط تمامی افراد طبقه ضعیف تقلید شود و عملا به یک همه‌گیری در سرتاسر سرزمین‌های فتح شده تبدیل شود. در واقع، پیروان اولیه خود محمد هم از میان همین مستمندان شبه‌جزیره بودند که از وضعیت جاری ناراضی بودند و پیام‌های برابری و برادری محمد که همه مومنین را فارغ از جایگاه اجتماعی آن‌ها در برمی‌گرفت، دریچه‌ای امیدبخش به تغییر وضعیت می‌دانسته‌اند.

نکته دیگری که در مورد نگاه غیراعراب به محمد و آموزه‌های او باید به آن اشاره کرد میزان آگاهی آن‌ها از شریعت (قرآن و سنت محمد) بوده است. در واقع، همان‌طور که بعدا در

<sup>1</sup> Nusayr

<sup>۲</sup> برای این‌که بدانید چنین شعارهایی در ۱۵ قرن گذشته چقدر موثر بوده، به این فکر کنید که در قرن بیستم میلادی که انسان پا بر روی ماه گذاشت، میلیون‌ها ایرانی با وعده آب، برق، گاز، اتوبوس و خانه مجانی، فریب یکی از نوادگان همین اعراب را خوردند. آن‌هم کسی که معتقد بود اقتصاد مال خر است.

فصل مربوط به شعرهای خیلی واقعی به آن خواهیم پرداخت، می‌دانیم که قرآن تا چندین قرن پس از مرگ محمد، به صورت کامل، به زبان دیگری ترجمه نشد. در نتیجه حتی اگر مردم سایر سرزمین‌ها به نسخه‌ای از قرآن دست می‌یافتند که با توجه به نبود امکانات چاپ، نایاب بودن و البته ارزشمند بودن نسخه‌های دست‌نویس شده، چنین احتمالی برای عامه مردم تقریباً محال بوده است، آن‌ها حتی توان خواندن آن را به زبان خود نداشته‌اند. نکته دیگر این‌که، وقایع و توصیفات اعراب از سنت محمد چیزی نبوده است که مانند امروز در دایره‌المعارف‌های بزرگ و همگانی به چاپ رسیده باشند. مردمان غیرعرب خارج از شبه‌جزیره نهایتاً می‌توانسته‌اند توصیفات مختصر و کلی که قطعاً حاوی نکات گلچین شده و مثبت درباره محمد بوده‌اند را از اعراب مهاجم بشنوند. مثلاً یک ایرانی ساکن خراسان یا یک مصری ساکن تبس از کجا باید می‌دانسته که محمد چگونه با یهودیان مدینه برخورد کرده است و او کسی بوده که فرمان گردن زدن ۹۰۰ نفر را در ماجرای بنی‌قریظه داده است. این جزئیاتی که ما امروز و به واسطه منابع اسلامی از آن‌ها آگاه هستیم، در واقع، روایت‌های اسلامی و خاطرات شفاهی بسیار پراکنده‌ای بوده‌اند که در طول قرن‌ها جمع‌آوری شده‌اند. از همین‌رو، در یکی دو قرن اول فتح سرزمین‌های نو به دست اعراب، این روایت‌ها اصلاً به این صورت حتی در دسترس محققین و علاقمندان دارای دانش هم نبوده‌اند. معمولی ساکن سرزمین‌های خارج از شبه‌جزیره در بهترین حالت می‌دانسته‌اند که محمد فردی است که در میان اعراب شبه‌جزیره ظهور کرده و مدعی هدایت مردم از طرف خداوند است. حتی اگر در آن دوران، با صرف بودجه‌ای هنگفت از طرف خلفای اسلامی، تمام جزئیات زندگی محمد به رشته تحریر در می‌آمد، به چند دلیل همه مردم قادر به خواندن آن نبودند. اول این‌که همه آن‌ها سواد نداشتند. دوم بحث توان مالی تهیه چنین اثری بوده است که هر کسی از عهده تأمینش بر نمی‌آمده است. سوم فقدان امکان چاپ و بودجه کافی برای تکثیر کتاب‌های نوشته شده به تعداد انبوه و توزیع آن‌ها در میان مردم بوده است. در نهایت، چهارمین مساله هم این بوده که آگاهی از چنین چیزی واقعاً دغدغه عامه مردم نبوده است، آن‌هم مردمی که نهایتاً دنبال پیدا کردن لقمه‌ای نان و تکرار روال همیشگی زندگی به ارث رسیده از نیاکانشان بوده‌اند. حتی همین امروز هم اوضاع خیلی فرق نکرده و با این‌که قرآن در خانه اکثر مسلمانان وجود دارد، کمتر کسی پیدا می‌شود که آن را کامل



و با دقت مناسب به زبان مادری خودش خوانده باشد. در واقع، اعتماد به افکار جمع، مخصوصا تجربیات آزموده شده گذشتگان و سرشاخ نشدن با افکار رایج، یکی از روش‌های اولیه مورد استفاده ما انسان‌ها در داشتن زندگی مطمئن و بی‌خطر است. ما انسان‌ها به‌صورت کلی ترجیح می‌دهیم زندگی رقت‌بار نیاکان خودمان را عینا تکرار کنیم تا این‌که خطر کرده و پا در مسیر تجربه‌های نو و روش‌های نامطمئن بگذاریم.

همان‌طور که اشاره شد، به‌نظر می‌آید که تغییر طرز فکر اعراب به سمت تبدیل شدن اسلام به دینی مجزا و اختصاصی، از اواخر قرن هفتم میلادی و در دوران حکومت عبدالملک مروان شروع شده و این تغییر در زمان خلفای بعدی در قرن‌های هشتم و نهم میلادی (دوم و سوم هجری) دنبال شده است. تغییراتی که از جمله مهم‌ترین آن‌ها جمع‌آوری احادیث مناسب برای شکل دادن به چیزی بوده است که امروز آن را اسلام می‌خوانیم. مثلا بسیاری از احادیث امروزی، در ابتدا دارای دو یا حتی تعداد بیشتری نسخه بودند که تفاوت‌های جزئی با یک‌دیگر داشتند. با این‌حال، در زمان جمع‌آوری این رویه دنبال می‌شده که نسخه‌های هماهنگ‌تر با اسلام و محمدی که امروزه می‌شناسیم باقی مانده و بقیه کنار گذاشته شوند. به‌عنوان نمونه، از بین نسخه‌ای که می‌گفته «بهترین کار چیست؟ ایمان به خدا و جهاد در راه او» و نسخه دیگری که می‌گفته «ایمان به خدا، رسولش و جهاد در راه خدا»، نسخه دومی انتخاب می‌شده است. علاوه‌بر این، ما می‌دانیم که حتی همان اسناد اسلامی موجود که امروزه به دوران صدر اسلام ارجاع می‌دهند هم همگی نسخه‌هایی هستند که بعدا نوشته شدند و منابع اولیه و اصلی که نویسندگان این اسناد به آن‌ها ارجاع داده‌اند دیگر وجود ندارند. وقتی همه این موارد را در کنار گفته‌های ابن قتیبه بگذاریم، تقریبا می‌توان به یک جمع‌بندی رسید که آن‌چه امروز به‌عنوان اسلام تبلیغ و ترویج می‌شود، در واقع، چیزهایی است که اعراب در اواخر قرن‌های هشتم و نهم میلادی تصمیم گرفته‌اند که به‌عنوان اسلام در نظر گرفته شوند. ابن قتیبه که یکی از نویسندگان قرن نهم میلادی است، از یکی از همراهان محمد به نام حذیفه ابن الیمان نقل می‌کند: «ما عرب هستیم. موقعی که گزارش می‌کنیم، تاریخ را کم و زیاد می‌کنیم و به میل خودمان، به آن کم یا اضافه می‌کنیم اما منظور و قصد ما این نیست که دروغ بگوییم!» [۳].

علاوه بر این که مسلمانان به خصوص در قرن‌های هشتم و نهم میلادی سعی کرده‌اند برای اسلام چهارچوب و ساختاری مشخص بسازند، آن‌ها همچنین تلاش کردند که در این دوران و پس از آن، برای خود محمد نیز شخصیتی کاملاً بی‌عیب و نقص و همچنین غیرانسانی بسازند. مثلاً در این مسیر، آن‌ها کار نسبت دادن صفات و توصیفات اغراق‌آمیز به او را به جایی رساندند که محمد را به قدیسی تبدیل کردند که نمونه آن هیچ‌گاه در تاریخ تکرار نشده است. با این حال، آن‌ها کاملاً هم در این کار موفق نبودند و نشانه‌هایی در روایات اسلامی وجود دارد که حاکی از ضعف‌های شخصیتی محمد است. مثلاً در توصیفات که از محمد در زندگی‌نامه می‌خوانیم، موارد زیادی دیده می‌شود که نشان می‌دهد او بیشتر از این که انسانی ماورایی باشد، فردی معمولی بوده که همانند بقیه احساساتی مانند کینه شخصی و بعضاً حتی تنبلی بوده است.

در یک نمونه می‌خوانیم که نه تنها نماز او هم مانند بقیه قضا می‌شده، بلکه او در خواندن نماز قضا شده، خیلی هم عجله نداشته است. مثلاً در یک مورد، پس از بازگشت محمد و اطرافیانش از خیبر به مدینه، همگی در منزلی اقامت می‌کنند و قرار می‌شود که بلال حبشی شب را نگهبانی بدهد. او به نماز می‌شود اما کمی بعدتر به صورت ایستاده در کنار شتر به خواب می‌رود. تا طلوع آفتاب همه در خواب به سر می‌برده‌اند تا این که بالاخره محمد بیدار می‌شود و بقیه را هم بیدار می‌کند. محمد حتی همان موقع هم نمازش را نمی‌خواند و دستور می‌دهد کمی به سفر ادامه دهند و سپس نماز می‌خواند. در ادامه نیز می‌گوید که هر کسی نمازش را فراموش کند، هر موقع که یادش آمد، آن را بخواند.<sup>۱</sup> در مورد دیگری که در زندگی‌نامه او می‌خوانیم به این نتیجه می‌رسیم که او هم مانند بقیه انسان‌ها درون و برون متفاوت و متظاهری داشته است. او پس از این که موفق به فتح کعبه شد، دستور عفو عمومی ساکنین مکه را صادر می‌کند اما می‌گوید که چند نفر حتی اگر به پرده کعبه چسبیده باشند هم باید کشته شوند. یکی از آن‌ها، از کاتبان وحی بوده که به گفته‌های محمد مشکوک می‌شود، در نتیجه، پیروی از او را می‌کند و به مکه می‌گریزد. او در زمان ورود محمد به مکه، به عثمان پناه می‌برد و بعد عثمان او را به نزد محمد برده

<sup>۱</sup> سیرت رسول‌الله، ابن هشام، غزوه بیست و سوم: غزوه خیبر بود، صفحه ۴۲۱

و شفاعت او را نزد محمد می‌کند. محمد نیز بعد از مدتی خاموشی و درنگ، نهایتاً او را می‌بخشد. با این حال، به محض خروج عثمان و فرد مورد نظر، به اصحابش می‌گوید، چرا وقتی که من خاموش بودم او را نکشتید؟ آن‌ها می‌گویند که ما نمی‌دانستیم، چرا اشاره نکردید؟ محمد می‌گوید، پیامبر خدا به کسی اشاره نمی‌کند.<sup>۱</sup> در نهایت و در تایید بیشتر خطا کار بودن محمد نیز می‌توان به خود قرآن رجوع کرد که در سوره محمد، گناهکار بودن محمد را به صورت ضمنی پذیرفته و به او توصیه می‌کند که برای گناهان خودش و دیگران استغفار کند. علاوه بر این، در سوره فتح می‌خوانیم که قرآن رسماً بیان می‌کند که محمد هم در گذشته مرتکب گناه شده است و هم در آینده مجدداً مرتکب گناه خواهد شد.

**سوره محمد:** «پس بدان که هیچ معبودی جز الله نیست و برای گناه خویش آمرزش جوی و برای مردان و زنان با ایمان. و الله است که فرجام و مال شما را می‌داند (۱۹).»

**سوره فتح:** «ما تو را پیروزی بخشیدیم پیروزی درخشانی (۱) تا خداوند از گناه گذشته و آینده تو درگذرد و نعمت خود را بر تو تمام گرداند و تو را به راهی راست هدایت کند (۲).»

علاوه بر بحث خطا کار بودن محمد، ما در میان آیات قرآن به مواردی بر می‌خوریم که به صراحت اعلام می‌کند محمد هم انسانی همانند بقیه است و برخلاف روایات و داستان‌سرایی‌های مسلمانان، او موجودی آسمانی و مافوق بشری نیست که تافته جدا بافته‌ای از بقیه باشد.

**سوره فصلت:** «بگو من بشری چون شمایم جز این که به من وحی می‌شود که خدای شما خدایی یگانه است پس مستقیماً به سوی او بشتابید و از او آمرزش بخواهید و وای بر مشرکان (۶).»

**سوره کهف:** «بگو من هم مثل شما بشری هستم و به من وحی می‌شود که خدای شما خدایی یگانه است پس هر کس به لقای پروردگار خود امید دارد باید به کار شایسته بپردازد و هیچ کس را در پرستش پروردگارش شریک نسازد (۱۱۰).»

<sup>۱</sup> سیرت رسول الله، ابن هشام، غزوه بیست و پنجم: غزوه فتح مکه بود، صفحه ۴۴۷

به‌عنوان جمع‌بندی این بخش می‌توان گفت که اگرچه اعراب موفق شدند مناطق بسیاری را در خارج از شبه‌جزیره فتح کنند اما حداقل حفظ چنین دستاوردی بدون کمک مردمان همان مناطقی که آن‌جا را فتح کردند، میسر نبوده است. از طرفی، به‌نظر می‌آید که هدف اولیه و مهم اعراب، انجام فتوحات به منظور کسب غنایم بوده است تا این‌که بخواهند باورهای دینی اولیه و نه چندان منسجم و مشخص خود را ترویج دهند. در واقع، در اوایل خروج اعراب از شبه‌جزیره، اصلاً چیزی به اسم اسلام به‌صورت مجزا و با دستورالعمل‌ها و چهارچوب کاملاً مشخص در کار نبوده است. با این‌حال، با استقرار اعراب در سرزمین‌های تصرف شده و برخورد آن‌ها با فرهنگ کهن و ریشه‌دار مناطق فتح شده، آن‌ها را کم‌کم متوجه کاستی‌های به‌خصوص فرهنگی و تاریخی خود نمود. در ادامه و به‌خصوص از دوران بنی‌امیه به بعد، آن‌ها به سمتی رفتند که برای خودشان چیزی دست و پا کنند که بتوانند به آن ببالند. ترکیبی از آن‌چه که به‌عنوان گفتار و کردار محمد نقل می‌کرده‌اند (به‌عنوان طرز فکر و عقیده) و آن‌چه به آن سیادت و برتری نژاد عرب گفته می‌شده و هنوز می‌شود (به‌عنوان اصل و نسب)، فرمولی بوده که اعراب فاتح کم‌کم به آن رسیدند. این طرز فکر که تبار و اصالت اعراب به قبایل بادیه‌نشین باز می‌گردد را حتی در گفتار عمر ابن خطاب هم می‌توان دید که گفته است: «با بادیه‌نشین‌ها خوب رفتار کنید چرا که آن‌ها ریشه و تبار اعراب هستند و پشتوانه اسلام محسوب می‌شوند» [۱۸]. به‌نظر می‌رسد حتی شاخ و برگ دادن و تأکید اعراب بر گفته‌های مورخی یهودی مانند یوسف فلاوی<sup>۱</sup> نیز در راستای همین داستان ساختن اصل و نسب باشد. گفته‌هایی که می‌گویند اسماعیل و پدرش ابراهیم به عربستان آمده، کعبه را بنا نمودند و اعراب نیز از نوادگان اسماعیل هستند [۲]. مواردی که همان‌طور که قبلاً اشاره شد، برداشته شدن نخستین گام‌هایش از اواخر قرن هفتم میلادی و از دوران خلافت عبدالملک مروان دیده می‌شود و این روند به تدریج در زمان خلفای بعدی تکمیل می‌شود. با نگاهی به اطرافمان می‌توانیم به جرات بگوییم که اعراب واقعا در انجام چنین کاری موفق بوده‌اند. برای دیدن آن هم کافی است به شیعیان نگاهی بیاندازید که پس از ۱۴۰۰ سال، به‌صورتی کاملاً خفت‌بار و صرفاً به‌خاطر نسبت خونی «ادعا شده»،

<sup>1</sup> Josephus

القاب ویژه‌ای مانند سید، میر، میرزا، شریف و امثالهم را برای نوادگان این اعراب ساخته‌اند و برایشان احترام و جایگاه ویژه‌ای حتی بالاتر از نزدیکان خود در نظر می‌گیرند. به‌صورتی که یک شیعه بعد از یک‌سال، حتی برای پدر و مادر خودش نیز رخت عزا بر تن نمی‌کند اما بعد از حدود ۱۴۰۰ سال برای مرده‌ای در آن‌سوی تاریخ که نه اشتراک زبانی و فرهنگی با آن دارد و نه حتی به درستی او را می‌شناسد، هر سال چنین می‌کند.

حقیقت این است که میزان جنایات و سو استفاده‌هایی که معتقدین، با نام خدا، مسیح و محمد در مورد کودکان انجام داده‌اند بسیار فراتر از آن چیزی است که با نام شیطان به انجام رسیده است. موضوعی که بسیاری از مردم از شنیدنش خوشحال نمی‌شوند.

-کارل ساگان به نقل از کنت لنینگ، دنیای اهریمن‌زده: علم به‌عنوان شمعی در تاریکی

## اسلام واقعی

به جرات می‌توان گفت که بحران اسلام واقعی، بزرگ‌ترین چالشی است که مسلمانان از لحظه مرگ محمد تا به امروز، یعنی تقریباً در تمام طول تاریخ خودشان، با آن روبرو بوده‌اند. بحرانی که ابعاد آن به‌حدی وسیع است که حتی معضلی مانند اصلاح بنیان و چهارچوب اسلام برای تطبیق با دموکراسی و حقوق بشر که امروزه بحثی داغ در مجامع بین‌المللی است، در مقابله کم‌رخم می‌کند. شاید به‌نظر بیاید که چنین مقایسه‌ای کمی احساسی و شتاب‌زده است اما برای درک بهتر ابعاد این مقایسه، این‌طور به قضیه نگاه کنید که موضوع اسلام واقعی، مشکلی درونی و متعلق به ساختار اسلام است که تقریباً همیشه با آن همراه بوده و خود مسلمانان هم به آن واقف هستند. با این‌حال، مساله دموکراسی و حقوق بشر، اگرچه برای اسلام یک چالش اساسی است اما موضوعی جدید و البته خارجی است که نه تنها در ساختار اسلام جایی برای آن در نظر گرفته نشده بلکه بسیاری از مسلمانان معتقد، حتی ضرورت آن را جدی هم نمی‌گیرند. به زبان دیگر، ممکن است مسلمانان بگویند که ما هیچ نیازی به اصلاح اسلام برای تطبیق آن با دموکراسی نداریم اما شما هیچ‌گاه این را نخواهید شنید که آن‌ها بگویند نیازی به تعیین اسلام واقعی نیست و همه مذاهب و فرقه‌های اسلامی حقیقت را می‌گویند. اصلاً فلسفه وجود این مذاهب مختلف اسلامی همین است که هرکدام فکر می‌کنند صحیح‌ترین نسخه از اسلام واقعی در دنیای امروز، همان است که خودشان می‌گویند.

علاوه بر مشکلاتی که معضل پیدا کردن اسلام واقعی در طول تاریخ بر مسلمانان تحمیل کرده است، این موضوع حتی برای غیرمسلمانان نیز واقعیتی بغرنج بوده است. دنیای امروز به گونه‌ای است که دیگر همانند گذشته، کشورها مثل جزیره‌هایی منزوی نیستند و مسایلی مانند حملات تروریستی، مهاجرت یا فرار مسلمانان از کشورهای اسلامی به سمت کشورهای به‌خصوص اروپایی عملاً موجب شده که مشکل اسلام فقط به خود مسلمانان مربوط نباشد. مشکلی مانند اسلام واقعی، موجب شده که حتی اگر غیرمسلمانان هم بخواهند تلاشی در راستای اصلاح هر یک از فرقه‌های مدعی اسلام واقعی انجام دهند خیلی موفق نباشند. تلاش برای وارد کردن مقوله‌هایی مانند دموکراسی، آموزش آزاد، برابری جنسیتی، آزادی بیان، آزادی پوشش، آزادی انتخاب یا تغییر دین و در کل مولفه‌های حقوق بشری که امروزه می‌شناسیم در هریک از فرقه‌های اسلامی، بیشتر موجب شعله‌ورتر شدن اختلافات میان این فرقه‌ها می‌شود. اختلافاتی که سبب می‌شود فرقه‌های دیگر این تغییرات را بدعت‌هایی بخوانند که عوامل خارجی برای ضربه زدن به اسلام طراحی کرده‌اند و در نتیجه فرقه اصلاح شده، از نظر سایر مسلمانان رانده و طرد شود. در واقع، مشکل اسلام واقعی به قدری بزرگ است که هنوز برخی از مسلمانان برای رسیدن به آن، دست به ساخت فرقه‌ها و گروه‌های جدید می‌زنند و داعش یکی از آخرین شاهکارهای آن‌ها بوده است. به هر روی، این‌که آیا اصلاً اسلام واقعی وجود دارد و اگر وجود دارد قابل اصلاح است یا خیر، خود بحث دیگری است که سعی می‌شود در ادامه به آن پرداخته شود.

برای این‌که این بحران یا بهتر بگوییم این ابربحران را بشناسیم، کار را در سه بخش ادامه خواهیم داد تا در کنار بحث‌های شکل گرفته، ابعاد بحران اسلام واقعی روشن‌تر شود. اگر خواسته باشیم این سه بحث را در قالب پرسش‌هایی مطرح کنیم، آن سه پرسش عبارت خواهند بود از: (۱) اسلام واقعی به چه معناست؟ (۲) علت به وجود آمدن بحران اسلام واقعی چه بوده است و (۳) چرا پس از ۱۵ قرن، مسلمانان هنوز نتوانسته‌اند مشکل اسلام واقعی را حل کنند؟ پرسش‌هایی که سعی می‌شود پاسخ‌های مناسبی به آن‌ها داده شود.

## معنا و مفهوم

بهتر است این بخش را با همان پرسش اول آغاز کنیم. اسلام واقعی یعنی چه؟ طبیعتاً اگر چنین سوالی را مثلاً از یک مسلمان پیرو مذهب شیعه بپرسیم، نباید انتظار داشته باشیم که پاسخی به جز «آن چه شیعه می‌گوید» را بشنویم. با این حال، اگر خواسته باشیم بدون جانب‌داری از فرقه و گروه خاصی و از بیرون به موضوع نگاه کنیم، حداقل به دو روش می‌توانیم به این سوال پاسخ دهیم که اولی بر مبنای تجمیع و روش دوم بر مبنای انکار پاسخ‌های موجود است. در روش اول می‌توان این‌طور پاسخ داد که تمام نسخه‌هایی که امروزه از اسلام وجود دارند، نه معادل تمام اسلام واقعی که هر یک بخشی از اسلام واقعی هستند. این یعنی هیچ فرقه‌ای به تنهایی نماد کاملی برای اسلام نیست و هر کدام از آن‌ها تنها نمایانگر بخشی از هویت بزرگ‌تری به نام اسلام هستند. در این رویکرد، هر فرقه و مذهبی که تا امروز تحت نام اسلام شکل گرفته خود ناشی از آموزه‌های محمد بوده است. به بیان دیگر، ذات اسلام یا همان آموزه‌های محمد به گونه‌ای بوده است که از تمام شاخه‌ها و انشعابات ایجاد شده در خود، چه در گذشته، چه حال و چه آینده، پشتیبانی می‌کند. در واقع، اگر اسلام ظرف مناسبی برای ایجاد چنین تنوعی نبود، آن‌ها اصلاً به وجود نمی‌آمدند یا این‌که پس از به‌وجود آمدن عمر چندانی نداشته و به‌خاطر نداشتن قرابت کافی با افکار و کردار محمد و همچنین فقدان حمایت کافی توسط مسلمانان، به سرعت خاموش می‌شدند. همان‌طور که در طول تاریخ اسلام، فرقه‌های بی‌شماری شکل گرفتند و پس از مدتی به دلایل مشابه از بین رفته و کاملاً منقرض شدند. چنین پاسخی ما را فوراً به این نتیجه می‌رساند که اسلام واقعی متشکل از ماهیتی متکثر است که پیوسته شاهد افزوده شدن به چنین تکثری هستیم. بخش‌های جدیدی که اگرچه ظاهری متفاوت و حتی متناقض دارند اما فلسفه و علت وجودی همه آن‌ها ناشی از یک چیز است. البته طبیعی است که اکثریت مسلمانان با چنین تعریفی موافق نباشند، چرا که هر کدام خود را متعلق به فرقه‌ای می‌دانند و تجمیعی این‌چنین، عملاً تیری خلاص بر طرز فکر همه آن‌ها به حساب می‌آید.

پاسخ دومی که می‌توان به سوال مورد نظرمان داد، همان‌طور که اشاره شد بر مبنای انکار



است. به این معنی که هیچ یک از نسخه‌های فعلی یا سابق اسلام، اسلام واقعی نبوده و نیستند و تنها اسلامی که می‌توان لقب واقعی به آن داد، اسلام خود محمد است. در این تعریف، اسلام واقعی همان چیزی است که محمد در مدت ۲۳ سال رهبری اعراب به آن اشاره نمود، قوانینش را بیان کرد و در عمل به آن پایبند بود. تعریفی که برخلاف پاسخ اول، مورد قبول اکثریت مسلمان نیز هست و غالب آن‌ها، فارغ از این که به کدام فرقه و مذهب تعلق داشته باشند، بر این موضوع اتفاق نظر دارند. در واقع، مشکل مسلمانان امروزی، ناآگاهی از این قضیه نیست، بلکه مشکل آن‌ها این است که کدام یک از فرقه‌های فعلی اسلام، مصداق امروزی اسلام اجرا شده توسط محمد است.

مشکل این جاست که حتی اگر تعریف دوم از اسلام واقعی که مورد تایید اکثریت مسلمانان است را هم به عنوان مبنا در نظر بگیریم، باز هم معضل مورد نظر حل نخواهد شد. در واقع، اگر به همان اسلامی که در زمان محمد اجرا می‌شده با نگاه دقیق‌تری بنگریم، متوجه می‌شویم که حتی همین نسخه از اسلام هم کاملاً خالص و یک‌دست نبوده و مسلمانان عملاً با دو نوع اسلام روبرو بوده‌اند. برای دیدن این دو نوع اسلام، کافی است به امتیازاتی که محمد برخلاف تمامی مسلمانان، برای خود قایل بود، نگاهی بیاندازیم. امتیازاتی که عملاً موجب می‌شده که برخلاف شعار بنیادین اسلام، مبنی بر برابری همه مسلمانان با یکدیگر، نوع اسلامی که مردم معمولی به آن پایبند بودند با نوع اسلامی که محمد برای خود تجویز می‌کرد، متفاوت باشد. به عنوان برخی از این امتیازات که خود مسلمانان آن‌ها را ذکر کرده‌اند، می‌توان به این موارد اشاره کرد که محمد برخلاف همه مسلمانان دیگر، می‌توانسته بیشتر از ۴ زن دایمی داشته باشد<sup>۱</sup> و بدون تعیین مهریه ازدواج کند، زنان او حق نداشتند پس از مرگ او مجدداً ازدواج کنند<sup>۲</sup> (عایشه‌ای را در نظر بگیرید که در زمان مرگ محمد تنها ۱۸ سال داشت و تا زمان مرگ یعنی حدوداً ۶۵ سالگی، مجبور به ماندن در تجرد بوده است)، سهم اختصاصی از غنایم داشت و تمسخر یا نقد خود او، حکم مرگ

<sup>۱</sup> تعداد زنان صیغه‌ای یا کنیز محدودیت خاصی نداشته و عملاً می‌تواند نامحدود باشد (سوره نسا، آیات ۳ و ۲۴)!

<sup>۲</sup> در زمان مرگ محمد حداقل ۹ زن (دایمی) از وی باقی مانده بود (سیرت رسول الله، ابن هشام، صفحه ۵۴۹).

را در پی داشته است.<sup>۱</sup> برای نشان دادن اثر این مورد آخر بر مسلمانان، می‌توان به این اشاره کرد که حتی امروز که ۱۵ قرن از مرگ محمد گذشته، کافی است یک کارتونیست، شاعر یا نویسنده، به ترتیب کارتون، شعر یا متنی را برخلاف میل مسلمانان درباره محمد منتشر کند. او حتی اگر به ماه هم بگریزد، احتمالاً مسلمانی پیدا می‌شود که به آن جا رفته و سر او را ببرد.

**سوره احزاب:** «ای پیامبر ما برای تو آن همسرانی را که مهرشان را داده‌ای حلال کردیم و را که خدا از غنیمت جنگی در اختیار تو قرار داده و دختران عمویت و دختران عمه‌هایت و دختران دایی تو و دختران خاله‌هایت که با تو مهاجرت کرده‌اند و زن مومنی که خود را به پیامبر ببخشد در صورتی که پیامبر بخواهد او را به زنی گیرد ویژه توست نه دیگر مومنان ما نیک می‌دانیم که در مورد زنان و کنیزانشان چه بر آنان مقرر کرده‌ایم تا برای تو مشکلی پیش نیاید و خدا همواره آمرزنده مهربان است (۵۰)».

نکته دیگر مربوط به اسلام واقعی منتسب به محمد، تغییر رویه مشهود او در طول روند دعوتش از دیگران، آن‌هم پس از رسیدن به قدرت است. در واقع، طرز فکر و آئینی که محمد در ابتدا آن را تبلیغ می‌کرد، اساساً حول سه محور اصلی دوری از چندخداپرستی، روی آوردن به پرستش مطلق خدایی معروف و شناخته شده به نام الله و همچنین اعتقاد به روز جزا بود. او در سال‌های آغازین کارش در مکه، صرفاً مشغول خواندن مجموعه‌ای از داستان‌ها، پندهای اخلاقی و هشدارهایی به ظاهر خیرخواهانه در همین راستا بود که توسط عامه مردم و حتی خویشاوندان نزدیک او هم جدی گرفته نمی‌شدند.

**سوره نمل:** «من مامورم که تنها پروردگار این شهر را که آن را مقدس شمرده و هر چیزی از آن اوست پرستش کنم و مامورم که از مسلمانان باشم (۹۱) و این که قرآن را بخوانم پس هر که راه یابد تنها به سود خود راه یافته است و هر که گمراه شود بگو من فقط از هشداردهندگانم (۹۲)».

<sup>۱</sup> علاوه بر این موارد، یک سری از موارد هم بوده‌اند که به نظر تا پیش از این که محمد آن‌ها را عادی کند، در فرهنگ اعراب شبه‌جزیره، حداقل به صورت کلی حرام و ناپسند محسوب می‌شدند که از جمله آن‌ها ازدواج با همسر پسرخوانده بوده است (بنگرید به داستان زینب همسر زید، پسرخوانده محمد در سوره احزاب، آیه ۳۷).

با این حال، همان طور که اشاره شد، او در ادامه و پس از افزایش پیروانش و رسیدن به قدرت اجرایی، خود را محدود به خط مشی اولیه نگه نداشت و پایش را بسیار فراتر از آن گذاشت. در توصیف محتمل دیگری از محمد می توان گفت که او تغییر رویه نداد بلکه پس از رسیدن به قدرت و اطمینان از آن، همان چیزی که از ابتدا به دنبالش بود را به تدریج نمایان ساخت. عجیب نیست که رفتاری مشابه با محمد را می توان در پیروان امروزی او مانند روح الله خمینی (بنیان گذار جمهوری اسلامی ایران)، ملاعمر (رهبر طالبان) و ابوبکر البغدادی (رهبر داعش) هم مشاهده کرد. خمینی زمانی که در پاریس و در موضع ضعف بود، بیان می کرد که قصدش حکومت نیست و همه مردم قرار است آزاد باشند اما کافی بود به تهران بیاید، به قدرت برسد و با ابداع منصب رهبری ولی فقیه، روزگار مردم ایران را به تباهی بکشاند. ملاعمر هم پیش از تصرف کابل می گفت که در گرفتن تصمیمات با احزاب مختلف و جرگه یا همان شورای قبیله ای پشتون مشورت خواهد کرد اما او هم چنین نکرد و پس از تصرف کامل و تکمیل قدرتش، با فرورفتن در نقش امیرالمومنین خود را به حاکم مطلق مردم افغان تبدیل کرد. نکته جالب این است که طالبان همین اخیرا هم باز به همین شیوه روی آورد و ادعا کرد که قصد ندارد موجب تباهی و آسیب به مردم افغانستان شود. با این حال، در عمل دیدیم که این طور نبود و این ها همان تقیه معروف اسلامی بوده است. خاطرات نقل شده از اهالی شهر رَقه، پایتخت داعش در سوریه، حاکی از این است که داعش در ابتدا در قالب دو گروه ظاهر شدند. گروه اول، افرادی بودند که زبان نرمی داشتند و مردم را به پیوستن به خودشان و تحقق رویای حکومت بر دنیا دعوت می کردند. با این حال، با گذشت زمان و افزایش قدرت آن ها، سروکله گروه دومی پیدا شد که رویه کاملا متفاوت و خشنی داشت.<sup>۱</sup>

برای دیدن گستره تغییرات رفتار محمد و در نتیجه اسلامی که او آن را تبلیغ می کرد، می توان به عنوان بهترین منبع به خود قرآن رجوع کرد. برای این منظور نیز کافی است به ادبیات آیات مکی (زمانی که محمد در مکه و در موضع ضعف بود) و آیات مدنی (زمانی که به مدینه رفت و روزبه روز به تعداد پیروان و در نتیجه قدرتش افزوده شد) دقت شود. در

<sup>۱</sup> رجوع شود به مجموعه تلویزیونی پخش شده از رادیو ۴ بی بی سی، تحت عنوان خاطرات رقه (The Raqqa Diaries)

همین راستا و صرفا به عنوان نمونه، در جدول ۲، آیات مربوط به کافران در ۱۰ سوره آخر مکی و ۱۰ سوره اول مدنی آورده شده تا سرعت این تغییرات بهتر دیده شود.  
جدول ۲: مقایسه آیات برگزیده در مورد کافران در ۱۰ سوره پایانی مکی و ۱۰ سوره ابتدایی مدنی<sup>۱</sup>

سوره	آیات
<b>سوره های مکی</b>	
ملک	«و کسانی که به پروردگارشان انکار آوردند عذاب آتش جهنم خواهند داشت و چه بد سرانجامی است (۶).» «بگو به من خبر دهید اگر الله مرا و هر که را با من است هلاک کند یا ما را مورد رحمت قرار دهد چه کسی کافران را از عذابی پر درد پناه خواهد داد (۲۸).»
حاقه	«بگیرید او را و در غل کشید. آن گاه میان آتشش اندازید (۳۰ و ۳۱).»
معاوج	«پرسنده ای از عذاب واقع شونده ای پرسید که اختصاص به کافران دارد، آن را بازدارنده ای نیست (۱ و ۲).»
نبا	«ما شما را از عذابی نزدیک هشدار دادیم روزی که آدمی آن چه را با دست خویش پیش فرستاده است بنگرد و کافر گوید کاش من خاک بودم (۴۰).»
نازعات	«سوگند به فرشتگانی که به سختی جان ستانند (۱).»
انفطار	«و بی شک بدکاران در دوزخند (۱۴).»
انشقاق	«پس آنان را از عذابی دردناک خبر ده (۲۴).»
روم	«الله کافران را دوست ندارد (۴۵).»
عنکبوت	«و کیست ستم کارتر از آن کس که بر الله دروغ بزند یا چون حق به سوی او آید آن را تکذیب کند آیا جای کافران در جهنم نیست (۶۸).»
مطففین (آخرین سوره)	«مومنان بر تخت های خود نشسته اند تا ببینند کافران به سزای عملشان می رسند (۳۵ و ۳۶).»
<b>سوره های مدنی</b>	
بقره (اولین سوره)	«کافران کردند، کورند و لالند <sup>۲</sup> (۱۸).»

<sup>۱</sup> بر مبنای ترتیب نزول پیشنهادی توسط ابن عباس (مورد تایید مسلمانان)  
<sup>۲</sup> تصور کنید که چه بلایی بر سر کافران یا حتی مسلمانانی می آمده و هنوز می آید، اگر همین جملات را به خود محمد نسبت دهند. مطابق منطق پیروان محمد توهین او به مخالفین جایز است اما عمل برعکسش مستحق مرگ است!

انفال	«بهزودی در دل کافران ترس می‌اندازم، پس سرهایشان را در هم کوبید و همه انگشتانشان را قطع کنید (۱۲).»
آل عمران	«اما کسانی که کافر شدند، آنان را در دنیا و آخرت به عذابی سخت شکنجه می‌کنم و برای آنان هیچ یآوری نخواهد بود (۵۶).»
احزاب	«اگر منافقان و کسانی که در دل‌هایشان مرضی هست و شایعه افکنان در مدینه باز نایستند تو را سخت بر آنان مسلط می‌کنیم تا جز اندک در همسایگی تو نپایند (۶۰).» «از رحمت الله دور گردیده و هر کجا یافته شوند گرفته و سخت کشته خواهند شد (۶۱).»
ممتحنه	«ای کسانی که ایمان آورده‌اید مردمی را که خدا بر آنان خشم رانده به دوستی مگیرید [...] (۱۳).»
نسا	« [...] بر پس اگر روی برتافتند هر کجا آنان را یافتید به اسارت بگیرید و بکشیدشان و از ایشان یار و یآوری برای خود مگیرید (۸۹).»
زلزال	-
حدید	« [...] و کسانی که کفر ورزیده و آیات ما را تکذیب کرده‌اند آنان همدمان آتشدن (۱۹).»
محمد	«پس چون با کسانی که کفر ورزیده‌اند برخورد کنید، گردن‌هایشان را بزیند تا آنان را از پای درآوردید. آن‌ها را استوار در بند کشید، سپس یا منت نهید و یا جزیه تا در جنگ اسلحه بر زمین گذاشته شود. این است و اگر الله می‌خواست از ایشان انتقام می‌کشید [...] (۴).»
رعد	« [...] و فرجام کافران آتش است (۳۵).»

مقایسه این آیات به وضوح نشان می‌دهد که ادبیات سوره‌های مکی در مورد کافران، بیشتر هشدارهای بدون سند در مورد دنیایی نادیده است. وعده‌هایی که صرفاً در حد حرف بوده‌اند و احتمالاً هیچ‌کدام حتی توسط اعراب آن زمان مکه هم جدی یا تهدیدکننده تلقی نمی‌شده‌اند. با این حال، با رفتن محمد به مدینه و صدور آیات مدنی، داستان کاملاً عوض شده است. در سوره‌های مدنی رسماً شاهد حضور ادبیات توهین‌آمیز، ایجاد وحشت، تهدید به شکنجه و دستور به قتل هستیم که به خوبی افزایش قدرت، جسارت و ریخته‌شدن ترس محمد از مخالفین را نشان می‌دهد.

شاید بتوان چشم بر دوپارگی اسلام خود محمد و حتی تغییر رویه او نسبت به تعریفش از

اسلام بست و در مجموع آن چه او عرضه کرد را به عنوان اسلام واقعی در نظر گرفت اما مساله این است که مشکلات مربوط به اسلام واقعی، به همین جا ختم نمی شود. در واقع، مشکل حتی بزرگ تر این است که کدام نسخه قرائت شده از اسلام واقعی محمد همان نسخه ای است که به لحاظ تاریخی واقعا رخ داده است. کدام منبع را باید به عنوان ملاک تاریخی قاطع در مورد زندگی و کردار محمد مبنا قرار داد؟ از کجا باید مطمئن شد که آن چه یک فرقه درباره محمد می گوید صحیح و آن چه فرقه دیگر می گوید نادرست است؟ اصلا از کجا باید مطمئن شد، چیزهایی که حتی همه مسلمانان به صورت واحد در مورد محمد بیان می کنند، از لحاظ تاریخی واقعیت داشته باشند یا حداقل بدون کم و زیاد شدن، دقیقا به همان شکل رخ داده باشند؟ با توجه به فقدان شواهد تاریخی مستقل و موثق، قرآن منتسب به محمد منبع اصلی ما برای بررسی زندگانی محمد و افکارش است. با این حال و حتی با صحیح فرض کردن چنین انتساب و ادعایی، کافی است یکبار قرآن را به زبان خودتان و با دقت کافی بخوانید تا به سرعت متوجه شوید که چیز زیادی از احکام اسلامی و زندگی خود محمد در آن وجود ندارد و آن چه هم که در آن آمده، بسیار ناقص، کلی، غالبا مبهم و نیازمند تفسیر و بحث های فراوان بی نتیجه است.

در واقع، همین مشکلات و کاستی های قرآن بوده که مسلمانان را مجبور کرده که برای فهم دقیق تر اسلام، در کنار قرآن به منبع دیگری روی بیاورند. منبعی به نام حدیث یا همان خاطرات و روایات شخصی مسلمانان از محمد که به لحاظ اثرگذاری در ساخت و شکل گیری اسلامی که می شناسیم، حتی بسیار فراتر از قرآن عمل کرده است. به نحوی که امروزه حتی برای فهم آیات قرآن از احادیث استفاده می شود و وابستگی به آنها به قدری زیاد است که بسیاری از آیات قرآن بدون رجوع به احادیث، عملا قابل فهم نیستند! در صورتی که چنین چیزی باید وارونه باشد و بایستی صحت احادیث با آیات قرآن سنجیده شوند، زیرا طبق منطق خود مسلمانان این قرآن است که عاری از خطاست و معجزه محسوب می شود، نه احادیثی که راویان اسلامی آنها را از میان هزاران احادیث نقل شده شفاهی بیرون کشیده اند. این رویکرد وارونه مسلمانان کار را به جایی رسانده است که برخی از مسلمانان بزرگ و صاحب نظر معتقدند که احادیث اسلامی نه تنها از قرآن که حتی از عقل مسلمانان

هم مهم‌تر هستند! به‌عنوان یک مثال در تایید این منطق عجیب، می‌توان به گفته‌های احمد ابن حنبل مراجعه کنیم. او که یکی از بزرگ‌ترین راویان اسلامی به حساب می‌آید و در قرن هشتم میلادی می‌زیسته است در این باره می‌گوید: برای پی‌بردن به احکام و قوانین اسلام، حتی رجوع به یک حدیث فاقد سند، بهتر از آن است که صرفاً بر عقل تکیه شود [۲۰].

در مجموع این‌که حتی در نظر گرفتن احادیث اسلامی به‌عنوان منبع تاریخی در مورد زندگی محمد و طرز فکر او نیز بی‌اشکال نیست و ما را حداقل با چهار مشکل روبرو می‌کند. مشکل اول، وثاقت تاریخی گفته‌های نقل شده است، زیرا مبنای آن‌ها بر اساس گفته‌های فردی و خاطرات شفاهی است. در نتیجه نمی‌توان به‌صورتی مستقل از مسلمانان، صحت تاریخی آن‌ها را تایید کرد. احادیثی که سر و کله آن‌ها در طول ۳۰۰ سال اول حکومت خلفای اسلامی، به‌خصوص در دوران بنی‌امیه و بنی‌عباس پیدا شده است. مشکل دوم، انتخاب احادیث صحیح از میان شمار زیادی از احادیثی است که نادرست خوانده شده‌اند. برای دیدن ابعاد این مشکل، کافی است به یک نمونه اشاره کنیم. به‌عنوان مثال، گفته می‌شود که بخاری که از نویسندگان قرن نهم میلادی و یکی از منابع اصلی حدیث در اسلام به حساب می‌آید، بیش از ۱۶ سال وقت صرف کرد تا از میان تعداد سرسام‌آور ۶۰۰ هزار حدیث، حدود ۷۴۰۰ مورد را جدا کرده و به‌عنوان حدیث معتبر معرفی کند [۲۰]. این یعنی بخاری حدود ۹۹ درصد از احادیث در دسترس خودش را مردود می‌دانسته است! در واقع او همانند سایر راویان مورد تایید مسلمانان، احادیث را بر اساس محتوا و راوی آن، اصطلاحاً الک می‌کرده است. موضوعی که نشان می‌دهد راویان اسلامی در زمان اعمال چنین معیارهایی، از قبل به یک داستان و خط روایی کلی با منشا نامعلومی باور داشته‌اند. به‌شکلی که در زمان انتخاب احادیث، دایماً خود را با آن آموخته‌ها تطبیق داده و احادیث مناسب با این خط داستانی را جدا می‌کرده‌اند. چنین رویکردی در بهترین حالتش روایت بی‌طرفانه را نقض می‌کند و محصول آن عملاً ناشی از یک جهت‌گیری فکری از قبل تعیین شده است. با در نظر گرفتن این واقعیت که هیچ انسانی مصون از خطا نیست، اوضاع روایت‌های اسلامی حتی اسفناک‌تر می‌شود. مشکل سوم احادیث اسلامی، انتخاب موارد

درست در زمان مواجهه با احادیث متناقض است. افراد مختلف می‌توانسته‌اند روایت‌های مختلف و گاهی متضادی روایت کنند. مساله اما وزن‌دهی به این روایات و تصدیق روایت درست است که طبیعتاً بر اساس همان خط داستانی مربوط به زندگانی محمد و اسلام مورد تایید او انجام می‌شده که از قبل در ذهن نویسندگان وجود داشته است. مشکل چهارم و آخر هم تفسیر و برداشت انجام شده از گفته‌های نقل شده در این احادیث است. مثلاً در حدیثی موسوم به غدیر، علی صرفاً «مولی» خوانده شده است. با این حال، شیعیان این توصیف را به «جانشین» تعبیر کرده‌اند و با وجود این که هیچ ظرف زمانی دقیقی در حدیث وجود ندارد، آن را به بعد از مرگ محمد هم تعمیم داده‌اند. از طرفی، اهل سنت آن را صرفاً ابراز علاقه محمد به علی اعلام کرده‌اند. در مجموع این که، هیچ راه حل جامع و مستندی از لحاظ تاریخی برای تحلیل و استفاده از احادیث اسلامی وجود ندارد و هر فرقه اسلامی روش و راه‌حل‌های مورد تایید خودش را در این مسیر دنبال کرده و عملاً هیچ توافق کاملی در میان فرقه‌های مختلف در کار نیست.

روی هم‌رفته باید گفت که واقعا فرق زیادی نمی‌کند که اسلام واقعی را بر مبنای کدام یک از دو ملاکی که اشاره شد تعریف کنیم (تجمیع یا انکار همه پاسخ‌ها)، مشکلاتی که در ادامه پیش روی ما سبز می‌شود، حل‌ناشدنی به نظر می‌آیند. اگر همه فرقه‌های اسلامی را شکوفه‌های درخت اسلام بدانیم، مشکل اینجا خواهد بود که این فرقه‌ها به گونه‌ای شکل گرفته‌اند که اساساً با دیگری جمع‌پذیر نیستند. اگر در روشی پذیرفته شده‌تر، اسلام محمد را اسلامی واقعی در نظر بگیریم با مشکل بزرگی به نام روایت اصلی روبرو خواهیم بود. معضلی که می‌گوید ما نمی‌دانیم کدام روایت از زندگی محمد روایت اصلی است و در نتیجه به جز کلیات مبهم موجود در قرآن، نمی‌توان به صورت قاطعی از جزئیات افکار و کردار او مطمئن شد.

## ابعاد بحران

در بخش قبلی به معنای اسلام واقعی و مشکلات موجود در مسیر تعریف آن پرداخته شد.



در این بخش به ابعاد اسلام واقعی، به عنوان بزرگ‌ترین بحران اسلام پرداخته می‌شود. ابربحرانی که نمی‌توان نمونه مشابهی برای آن در اسلام یافت. با این حال و در همین راستا، دو سوال مطرح می‌شود: چرا اسلام واقعی به عنوان یک ابربحران محسوب می‌شود؟ و چه عواملی سبب به وجود آمدن بحران اسلام واقعی شده است؟

در آغاز بهتر است به این پردازیم که چرا از اسلام واقعی به عنوان یک ابربحران یاد می‌شود؟ یکی از اولین آموزه‌هایی که مسلمانان از دوران کودکی به فرزندان از همه جا بی‌خبر خود یاد می‌دهند، وجود همین تفاسیر مختلف از اسلام و فرقه‌های مختلف اسلامی است. البته سبک این آموزش از نوع «ما برحقیق» است، جوری که مثلا یک مسلمان شیعه به فرزند خود می‌گوید که اسلام شیعی، اسلام واقعی است و آن ۱/۷ میلیارد نفر مسلمان سنی اشتباه می‌کنند. در نتیجه چنین آموزش‌هایی، مسلمانان به صورت ناخواسته‌ای عملا به کودکان خود نشان می‌دهند که اگرچه از لحاظ لغوی، واژه اسلام به یک دین مشخص اشاره دارد اما در عمل، نسخه‌های فراوانی از اسلام، آن بیرون در جریان است. نسخه‌هایی با قدمت‌هایی متفاوت که هر کدام خود را صحیح‌ترین قرائت از آموزه‌های محمد و به عبارتی واقعی‌ترین اسلام می‌دانند و سایرین را در بهترین حالت، گمراهانی می‌خوانند که از روی نادانی مسیر اشتباهی را انتخاب کرده‌اند.

شدت تفاوت این انشعابات و فرقه‌ها به نحوی است که تا وقتی شخصا با آنها آشنا نشوید یا در موردشان به مطالعه نپردازید، پی به میزان شوری ماجرا نمی‌برید. به عنوان یک مثال از نگرش متفاوت فرقه‌های اسلامی، می‌توان به نتایج نظرسنجی‌های انجام شده توسط مرکز تحقیقاتی پیو<sup>۱</sup> در سال ۲۰۰۹ اشاره کرد. نتایجی که نشان می‌دهند، حدود نیمی از مسلمانان شرکت‌کننده در این نظرسنجی که همگی ساکن خاورمیانه و شمال آفریقا بوده‌اند، اصلا شیعیان را مسلمان نمی‌دانستند [۲۱]. البته که با توجه به اصول فکری شیعه، اساسا طرز تفکر مشابه و متقابلی در میان خود شیعیان ولو به صورت ضمنی و نانوشته وجود دارد، حتی اگر خودشان به آن اقرار نکنند. در واقع، برای این که بدانیم نظر هر شاخه و فرقه

<sup>1</sup> Pew Research Center

نسبت به مسلمانان دارای عقاید متفاوت چیست، کافی است به تعریف هر یک از آنها از ارکان اسلام نگاه کنیم. از نظر مسلمانان اهل سنت و پیروان فرقه احمدیه، ارکان اسلام بر ۵ ستون استوار است که عبارت‌اند از شهادتین<sup>۱</sup>، نماز، روزه، زکات و حج. به زبان دیگر، از دید اهل سنت، برای این که یک فرد مسلمان باشد باید به تمامی این ۵ اصل واجب، پایبند باشد. با این حال، شاخه‌های دیگر اسلام نظر کاملاً متفاوتی دارند. شیعه به ۵ رکن توحید، نبوت، معاد، عدل و امامت اعتقاد دارد. اسماعیلیان به ۷ رکن ولایت، توحید، نماز، زکات، روزه، حج و جهاد باور دارند و فرقه نوپدیدمانند کریسلام<sup>۲</sup> که کمی بعدتر به آن خواهیم پرداخت، به ۵ رکن عشق، رحم، خوشی، کردار نیک و درستی باور دارد [۲۲]. رکن‌هایی که به خوبی نشان می‌دهند که از دید هر شاخه و گروه اسلامی، اساس و مبنای اسلام و مسلمانی چیست و طبیعتاً هر فردی که به این ارکان پایه معتقد نباشد یا آنها را بر خود واجب نداند، عملاً طبق تعریف مورد نظر، مسلمان محسوب نمی‌شود.

تفاوت و گسیختگی میان فرقه‌های اسلامی فقط محدود به تعاریف نظری آنها از اسلام نمی‌شود. در واقع، آنچه که رفتار، فرهنگ جاری در میان مسلمانان و همچنین نظرسنجی‌های انجام شده به ما نشان می‌دهد، حاکی از این است که شکاف میان آنها بسیار وسیع‌تر از آن است که اصلاً حل‌شدنی باشد. در تایید این موضوع، می‌توان به همان نتایج نظرسنجی موسسه پیو در کشورهای دارای جمعیت مسلمان در سال ۲۰۰۹ اشاره کرد که پیش‌تر به آن اشاره شد. این نظرسنجی نشان داده است که در ۳۲ کشور از ۳۹ کشور مورد ارزیابی، حداقل ۵۰ درصد از افراد شرکت‌کننده معتقد بوده‌اند تنها یک تفسیر صحیح و درست از اسلام وجود دارد. به زبان ساده‌تر، یعنی از نظر آنها تنها یک اسلام واقعی وجود دارد و آن اسلام، همانی است که آنها به آن معتقدند. در میان این کشورها، تنها در دو کشور (تونس و مراکش) شاهد این هستیم که بیش از ۵۰ درصد شرکت‌کنندگان از این موضوع حمایت کرده‌اند که می‌تواند بیش از یک تفسیر صحیح از اسلام وجود داشته باشد [۲۱]. نتایج بررسی مشابهی توسط موسسه پیو در سال ۲۰۱۳ که البته با جامعه

<sup>۱</sup> گفتن عبارت لا اله الا الله، محمد رسول الله

<sup>۲</sup> Chrislam (Christianity+Islam)

آماري محدودتری به انجام رسیده نیز خیلی اوضاع را بهتر نکرده است. در واقع، مطابق این نظرسنجی، باز هم تنها در ۲ کشور (مراکش و تونس) از ۲۱ کشور مورد بررسی بوده که بیش از ۵۰ درصد از شرکت کنندگان معتقد بوده‌اند که بیش از یک تفسیر صحیح از اسلام وجود دارد [۲۳].

علاوه بر تفاوت در تعریف ارکان اسلام و نگرش مسلمانان به درستی تفاسیر مختلف از اسلام محمد، مشکل دیگر، گستره وسیع اعتقادی فرقه‌های اسلامی مختلف است. گستره‌ای به قدری وسیع که مثلاً در فرقه‌های کم‌تر شناخته شده‌تر، عملاً کار را به جایی می‌رساند که اسلام فقط به یک اسم تبدیل می‌شود. در میان این فرقه‌ها و جنبش‌ها، به‌عنوان نمونه می‌توان به مورد احمدیه اشاره کرد که معتقد است، محمد آخرین پیامبر خدا نیست. این فرقه با تقسیم‌بندی پیامبران به قانون‌گذار و پیرو قانون پیشینان، معتقد است که فردی به نام میرزا غلام احمد<sup>۱</sup> که بنیان‌گذار این فرقه به‌شمار می‌آید، خود یکی از این همین پیامبران پیرو قانون پیامبران پیشین است. در واقع، این فرقه معتقد است که اگرچه قرآن آخرین گفته‌های نازل شده است و دیگر امکان تغییر آن وجود ندارد اما محمد آخرین پیامبر نبوده است و پس از او باز هم امکان آمدن پیامبران دیگر هرچند در مرتبه پایین‌تر وجود دارد [۲۴]. امت اسلام<sup>۲</sup> فرقه دیگری است که توسط والاس فرد محمد<sup>۳</sup> و به‌عنوان جنبشی نو در میان آفریقایی‌تبارهای آمریکا در سال ۱۹۳۰ بنا گذاشته شد. این فرقه باور دارد که نسل انسان‌ها توسط فردی به نام یعقوب به وجود آمده است. از نظر آن‌ها یعقوب دانشمندی سیاه‌پوست بوده که در ۶۶۰۰ سال پیش می‌زیسته و او همان پیامبری است که ادیان ابراهیمی نیز به آن اشاره کرده‌اند. در باور این فرقه، یعقوب که تعالیم خود را در دانشگاه‌های مکه کسب کرده، نژاد پست‌تر سفید را از زادگیری گزینشی سیاه‌پوستان خلق کرده است، بلکه کاملاً درست شنیدید، در دانشگاه‌های مکه آن‌هم در ۶۶۰۰ سال پیش [۲۵]. مُشت‌زن معروف، محمد علی نیز زمانی پیرو همین فرقه بود و حتی نامش را که قبلاً

<sup>1</sup> Mirza Ghulam Ahmad

<sup>2</sup> Nation of Islam

<sup>3</sup> Wallace Fard Muhammad

کاسیوس کلی<sup>۱</sup> بود، پس از پیوستن به این فرقه به محمد علی تغییر داد. اگر از شنیدن این فرقه‌های اسلامی تعجب کرده‌اید پس این یکی را بشنوید. فرقه کریسلام که فرقه‌ای نوپدید و کوچک است، خود گامی جدید در توسعه اسلام برداشته است. فرقه‌ای نواندیش که از ترکیب اسلام و مسیحیت حاصل شده است! این فرقه در دهه ۷۰ میلادی و توسط فردی به نام تِلا تِلا<sup>۲</sup> که به نظر قبلا مسلمان بوده، بنیان گذاشته شده است. فردی که رسماً ادعا می‌کند الهامات الهی را دریافت می‌کند.



شکل ۱۰: محمد علی (ردیف وسط، نفر دوم) در سخنرانی الیجا محمد<sup>۳</sup>، رهبر فرقه امت اسلام (سال ۱۹۶۴ میلادی)

شاید یک مسلمان شیعه یا سنی از شنیدن این عقاید تعجب کند و آن‌ها را احمقانه بداند اما واقعیت این است که عقاید خود او هم دست کمی از آن چیزی ندارد که او آن را احمقانه می‌خواند. پرواز محمد با الاغی بال‌دار آن‌هم در فضایی عاری از هوا و به طول ۹۲ میلیارد

<sup>1</sup> Cassius Clay

<sup>2</sup> Tela Tella

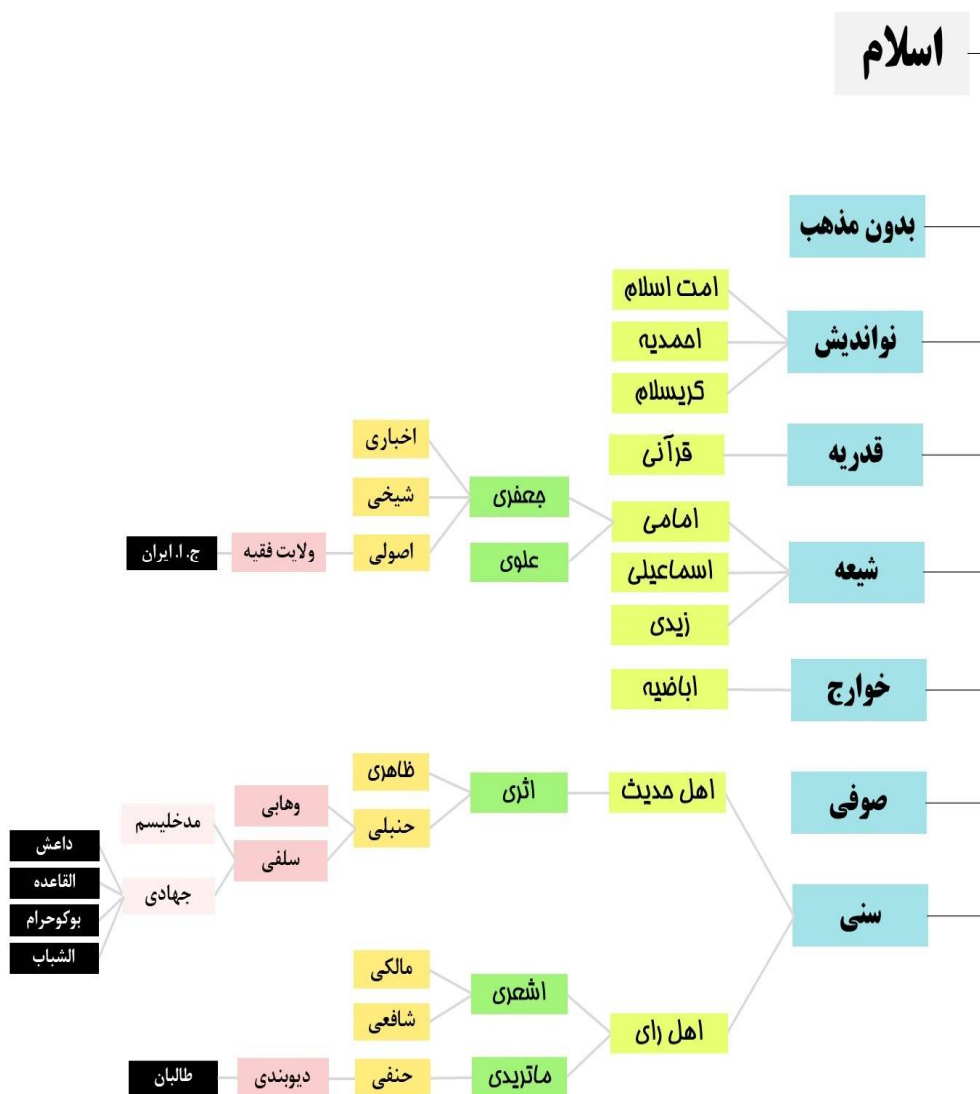
<sup>3</sup> Elijah Muhammad

سال نوری در طول یک شب، شکافته شدن ماه، یا عمر ۱۲۰۰ ساله فردی به نام مهدی، مواردی نیستند که تطابقی با عقل سلیم داشته باشند. در واقع، علت این که عده‌ای باورهای مذهبی خودشان را احمقانه نمی‌دانند اما باورهای دیگران را احمقانه می‌دانند این است که این عده به باورهای خودشان با عینک ایمان می‌نگرند اما باورهای دیگران را با عقل و منطقشان می‌سنجند.

در حالی این تفاوت‌ها در میان فرقه‌های مختلف اسلامی وجود دارند که همه آن‌ها، به‌ظاهر پیرو یک خدا، یک پیامبر و یک دین هستند. از طرفی، این فرقه‌ها و شاخه‌های اسلامی که غالباً هر یک به زیرشاخه‌ها و انشعابات متعددی تبدیل می‌شوند، همگی خود را اسلام واقعی می‌خوانند. زیرشاخه‌هایی که تعداد آن‌ها عملاً متناسب با قدمت هر فرقه است. به‌عنوان مثال، فرقه شیعه که یکی از قدیمی‌ترین فرقه‌های اسلامی به حساب می‌آید و در مجموع کمتر از ۱۵ درصد از کل جمعیت مسلمانان را تشکیل می‌دهد [۲۱]، در طول تاریخش به ده‌ها، بلکه صدها زیرشاخه تقسیم شده است که برخی از آن‌ها عبارت‌اند از: امامیه، ناووسیه، اسماعیلیه، سمیطیه، فطحیه، واقفیه، متوالیه، سیّابیه، محمدیه، عسکریه، نعمانیه، سکاکیه، نفیسیه، زیدیه، خَشَبیه، کوبیه، صالحیه، عَجَلیه، سلیمانیه، قاسمیه، ناصریه، جارودیه، ادریسیه، حسینیّه، عُمَریّه، یمانیه، خالصیه، ناصریه، مبارکیه، قرمطیه، فاطمیه، دروزیه، حافظیه، مختاریه، شیخیه و ...

در مجموع، اگر از فرقه‌ها و انشعابات کوچک‌تر اسلامی عبور کنیم، به دو سرشاخه سنی و شیعه می‌رسیم که بزرگ‌ترین و تاثیرگذارترین انشعابات حال حاضر دنیای اسلام به حساب می‌آیند. مسلمانان اهل سنت در مقایسه با تشیع، ابعاد بسیار بزرگ‌تری دارند، به گونه‌ای که بیش از ۸۵ درصد از جمعیت مسلمانان را به خود اختصاص می‌دهند [۲۱]. اهل سنت، به‌صورت کلی معتقد هستند که محمد جانشینی برای خود مشخص نکرد و با توجه به اجماع مسلمانان در سقیفه، ابوبکر پدر همسر محمد، جانشین برحق او بوده و پس از آن هم سایر خلفای راشدین یعنی عمر، عثمان و علی خلیفه مسلمانان بوده‌اند. طرز فکری که مطابق همان رویه تاریخی به قدرت رسیدن این افراد در روایات اسلامی است. البته که سنی یا اهل سنت یک عبارت کلی است و مسلمانان اهل سنت، جماعت واحدی نیستند و

خود به دسته‌های متفاوتی تقسیم می‌شوند که حنفی، حنبلی، شافعی و مالکی مهم‌ترین شاخه‌های فقهی و همچنین اشعری، ماتریدی و ظاهری هم از مهم‌ترین فرقه‌های کلامی آن‌ها هستند. علاوه بر این، شاخه‌هایی مانند وهابیت و سلفی‌گری (مانند داعش، القاعده، بوکوحرام و امثالهم) هم از انواع نوپدید آن به شمار می‌روند.



شکل ۱۱: مهم‌ترین شاخه‌های اسلامی فعلی و برخی از زیرمجموعه‌های اصلی آن‌ها

پس از مرگ علی، پسر بزرگ او حسن، جانشین او شد و برای تنها حدود ۷ ماه در این —

منصب باقی ماند تا این که نهایتاً در یک معامله چندین میلیون درهمی<sup>۱</sup>، همان منصب را هم به معاویه واگذار کرد [۲۶]. با شروع خلافت بنی‌امیه، شیعیان رویکرد مشابهی با دوران خلافت سه خلیفه اول راشدین را در پیش گرفتند. آن‌ها همواره بر این باور بوده‌اند که اگرچه پسر دوم علی یعنی حسین و فرزندان پس از او، هیچ‌کدام خلیفه مسلمین نشدند اما در نقش رهبر اعتقادی یا همان امام به‌کار خود ادامه دادند که گویا همین برای شیعیان کافی بوده است. پیشوایانی که صرفاً رهبر معنوی شیعیان بودند و مانند خلفای بنی‌امیه، خلفای راشدین و حتی خود محمد، دارای قدرت اجرایی یا رهبری سیاسی مسلمانان نبودند. از زمانی که شیعیان قدرت اجرایی خود در حکومت جامعه اسلامی را از دست دادند، به‌عنوان یک فرقه کوچک و فرعی از جامعه اسلامی، کم‌کم به سمت رفتارهایی رفتند که روزبه‌روز بر اختلافات میان آن‌ها و بقیه مسلمانان می‌افزود. رفتارها و اعتقاداتی که نسبت به رفتار اکثریت مسلمانان معتقد به پیروی از سیره و سنت محمد، بسیار متفاوت و رادیکال بودند. به‌صورتی که شیعه از آن پس رافضی نامیده شد، به این معنی که پیروی از سنت و سیره محمد را رها کرده و مسیر متفاوتی در مقایسه با سایر مسلمانان در پیش گرفته است. مثلاً آن‌ها اگرچه خلافت سه خلیفه اول مسلمین را از سر اجبار و به‌عنوان یک واقعیت در تاریخ اسلام رد نمی‌کنند اما اساساً برای آن‌ها حقانیتی به‌عنوان جانشین محمد قایل نبوده و آن‌ها را غاصبان حکومت می‌دانند. علاوه بر این و به‌عنوان نمونه‌هایی دیگر از رفتارها و اعتقادات متفاوت و رادیکال شیعیان، می‌توان به انکار اولیه قرآن جمع‌آوری شده توسط عثمان، ایجاد منصبی به نام امامت در دنباله پیامبری محمد، قایل بودن ارزش‌هایی هم‌سنگ محمد مانند عصمت، تقدس و حتی معجزه برای این امامان، اعتقاد به منجی اختصاصی، دست‌کاری و تغییر شکل اعمال، آداب و مناسک اسلامی مانند جملات استفاده شده در اذان، نحوه خواندن نماز و مانند این‌ها اشاره کرد. در مسیر جدا شدن از سایر مسلمانان، انحراف شیعیان از بدنه اسلام به جایی رسیده است که حتی باور دارند که بر دختر محمد، یعنی فاطمه نیز وحی نازل شده است. الهاماتی که به گفته شیعه، در کتابی نامعلوم به نام

<sup>۱</sup> واگذاری ۵ میلیون درهم موجود در بیت‌المال کوفه، پرداخت سالانه یک میلیون درهم به همراه پرداخت خراج فسا و داراب‌گرد توسط معاویه به حسن.

مُصحف فاطمه گردآوری شده است. کتابی که مطابق باور شیعه، از لحاظ محتوایی، سه برابر قرآن است و زمانی که مهدی ظهور کند، همراه خودش آن را می‌آورد.

اختلاف شیعیان با سنی‌ها در آغاز بیش‌تر نوعی دعوای سیاسی عده‌ای معدود با تصمیم اکثریت جامعه اسلامی در تعیین جانشین محمد بود. با این‌حال، با گذر زمان و افزایش تعداد شیعیان به دلایل مختلف، مخصوصاً به دلایل سیاسی و اجتماعی مانند شوریدن بر علیه حاکمان اهل سنت که در اکثریت بودند، میزان اثرگذاری و اهمیت این فرقه نیز بیشتر شد. در دوران شاه اسماعیل صفوی، مذهب شیعه برای اولین بار به مذهب رسمی ایران تبدیل شد و این سبب شد که این مذهب رسماً وارد مرحله جدیدی از جدایی و دورشدنش از بدنه جامعه اسلامی شود. امروزه تفاوت شیعیان و اهل سنت به‌جایی رسیده است که عملاً هرکدام از این دو شاخه روایت خاص خودش را از زندگی محمد را دارند. اگرچه هم سنی‌ها و هم شیعیان، در نگاه به اسلام محمد و جزئیات زندگی او، از منابع مشابهی مانند قرآن، سنت<sup>۱</sup>، اجماع و عقل استفاده می‌کنند، اما پیش‌فرض‌های متفاوت و رویکردهای خاص آن‌ها سبب شده که تفاوت این دو مذهب عملاً به اندازه تفاوت دو دین مستقل به‌نظر برسد. به‌عنوان مثال، سنت یکی از اشتراکات این دو شاخه است. با این‌حال از نظر شیعه، سنت علاوه بر رفتار و گفتار محمد، شامل حال دختر او فاطمه، علی و ۱۱ فرزند و نواده بعد از او نیز می‌شود. با این‌حال، اهل سنت چنین رویه‌ای را نادرست و بدعت دانسته و سنت را انحصاراً مختص اعمال و رفتار خود محمد می‌دانند. در واقع، اگر خواسته باشیم فقط به یکی از زیان‌های ناشی از به‌وجود آمدن چنین شکافی در اسلام محمد، اشاره کنیم، می‌توان به این واقعیت اشاره کرد که در طول ۱۴۰۰ سال گذشته، بزرگ‌ترین دشمن مسلمانان خودشان بوده‌اند. هرچند به‌صورت دقیق مشخص نیست اما به نظر می‌رسد، تعداد مسلمانانی که در دوران پیامبر محمد، به‌دست خود مسلمانان کشته شده‌اند کمتر از تعدادی نباشد که توسط غیرمسلمانان کشته شده‌اند.

<sup>۱</sup> منابع اصلی سنت (از دید شیعه): کتب اربعه یا همان الکافی، من لا یحضره الفقیه، تهذیب الاحکام، الاستبصار. منابع اصلی سنت (از دید اهل سنت): صحاح سته یا همان صحیح بخاری، صحیح مسلم، سنن نسایی، سنن ابوداود، سنن ترمذی، سنن ابن ماجه.



با این حساب، این دو فرقه غالب چقدر موفق بوده‌اند؟ کدام یک توانسته‌اند اسلام محمد را پیاده کنند؟ آیا فارغ از این دو فرقه، اصلاً هیچ فرقه اسلامی توانسته به چیزی به اسم اسلام محمد برسد؟ متأسفانه یا خوشبختانه، پاسخ به همه این سوالات منفی است و دلیل آن هم بسیار ساده است. نه تنها این دو فرقه، بلکه تمامی فرقه‌هایی که امروزه از اسلام باقی مانده یا همچنان در حال تولید شدن هستند، در بهترین حالت، تنها سایه‌هایی از اسلامی هستند که محمد در بین سال‌های ۶۱۰ تا ۶۳۲ میلادی به اجرا درآورد. تا زمانی که محمد زنده بود، اسلام هر آن چیزی بود که محمد اجرا می‌کرد و این می‌توانست از یک سرفه معمولی تا دستور قتل یک غیرمسلمان را شامل شود. با این حال، بعد از مرگ او، اسلام عملاً به چیزی تبدیل شد که هر کس مطابق سلیقه یا وابستگی‌های سیاسی خود می‌توانست در آن اعمال قدرت نماید و در نتیجه، اسلام محمد بعد از مرگ او، به اسلام تفسیری و فقهی تبدیل شد. به زبان ساده‌تر، با مرگ محمد، عملاً اسلام واقعی هم مُرد.

نکته دیگری که باید به آن دقت کرد، این واقعیت است که بزرگ‌ترین ادعایی که محمد در ۲۳ سال پایانی عمر خودش داشت، ادعای خاتمیت پیامبران و تمام کردن حجت بر اعراب بوده است. آن هم ادعایی که همان‌طور که قبلاً به آن اشاره شد، روی سخنشان در آغاز، تنها به قبیله قریش محدود بوده است.

**سوره احزاب:** «محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست ولی فرستاده خدا و خاتم پیامبران است و خدا همواره بر هر چیزی داناست (۴۰).»

**سوره مائده:** «[...] امروز کسانی که کافر شده‌اند از دین شما نومید گردیده‌اند پس از ایشان مترسید و از من بترسید امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما آیینی برگزیدم و هر کس که دچار گرسنگی شود بی‌آن که به گناه متمایل باشد بی‌تردید خدا آمرزنده مهربان است (۳)»

با این حال، این ادعا که پیروی از محمد و تسلیم شدن در برابر خدایی یکتا به نام الله یا همان اسلام، دینی کامل است و روی برگرداندن از آن موجب گمراهی است، به این معنی است که نه تنها اسلام کامل‌تر از ادیان قبلی است، بلکه دین کامل‌تری بعد از آن هم نخواهد

آمد و هر آن چه محمد و الله عرضه کرده‌اند، پیروان او را بس است و چیز جدیدی نیاز ندارند. حتی اگر محمد این ادعا را نکرده بود، با توجه به برخورد او با پیروان سایر ادیان، امکان گرفتن نتیجه منطقی دیگری نبود اما آیا واقعا چنین بوده است؟

سوره مائده: «و ما این کتاب را به حق به سوی تو فرو فرستادیم در حالی که تصدیق کننده کتاب‌های پیشین و حاکم بر آن‌هاست پس میان آنان بر وفق آن چه خدا نازل کرده حکم کن و از هواهایشان از حقی که به سوی تو آمده پیروی مکن برای هر یک از شما شریعت و راه روشنی قرار داده‌ایم و اگر خدا می‌خواست شما را یک امت قرار می‌داد ولی خواست شما را در آن چه به شما داده است بیازماید. پس در کارهای نیک بر یکدیگر سبقت گیرید. بازگشت شما به سوی خداست. آن گاه درباره آنچه در آن اختلاف می‌کردید آگاهتان خواهد کرد (۴۸).»

در واقع، این شعار که اسلام دینی کامل و جامع است به همان اندازه مردود است که قرآن را کتابی جامع و کامل بدانیم. بزرگ‌ترین اثبات برای این موضوع هم این واقعیت است که با مرگ محمد، دسترسی مستقیم به گفتار و کردار او که مبنای پیروی دیگران از او بودند، برای همیشه از میان رفت. هرچند که اکثریت مسلمانان هیچ‌وقت چنین چیزی را نپذیرفته‌اند. از طرفی، اگرچه فقهای اسلامی به تقلید از محمد، پس از مرگ او تا به امروز همچنان ادعا می‌کنند که اسلام کامل‌ترین دین است اما به چندین دلیل می‌توان این ادعای تکرار شده توسط آن‌ها را زیر سوال برد و از اساس رد کرد. علت اول این است که مطابق آن چه که اشاره شد، محمد هیچ دستورالعمل مدون، مرجع و قاطعی برای احکام و قوانین اسلامی از خود برجای نگذاشت که بتوان با استناد به آن و بدون کمک از دیگری برای تفسیر و تعبیر، پی به روش صحیح و مورد تایید اسلام واقعی برد. چنین مورد نقضی خود از بزرگ‌ترین ردیه‌ها بر ادعای کامل بودن و جامع بودن هر نوع دستورالعملی است که ادعای کمال می‌کند اما حتی نمی‌توان با قطعیت و بدون هیچ شک و شبهه تاریخی از متن آن آگاه شد.

علت دوم هم وجود موضوعی به اسم اسلام فقهی/تفسیری و شخصی به نام فقیه است. در واقع، وجود فقه اسلامی به زبان بسیار ساده، اعتراف به این حقیقت است که آن چه از محمد

توسط قرآن و حتی تعداد زیادی روایت به دست ما رسیده کامل و خودکفا نبوده و احکام و قوانین اسلامی که محمد آن‌ها را بیان یا اجرا کرده، به تنهایی کافی نیست. موضوعی که سبب شده ابعاد آن چه به اسلام توسط فقها افزوده شده چندین برابر چیزی باشد که خود محمد در زندگی کوتاهش در نقش پیامبر/خلیفه بیان و اجرا کرد. در واقع، فقه اسلامی به این دلیل شروع به شکل‌گیری کرد تا پاسخ سوالاتی که محمد و خدای او هیچ برخوردی با آن نداشته‌اند یا اصلا در مورد آن اظهار نظر نکرده‌اند را پیدا کند. فقه اسلامی را در یک تصویر کلی می‌توان تلاش برای ترسیم یک برون‌یابی نموداری از داده‌های اولیه و خامی دانست که محمد و خدای او در ۲۳ سال دوران پیامبری محمد ارایه کردند. تلاشی که در طول حدود ۱۴۰۰ سال گذشته، هر فرقه‌ای را بر اساس اهداف نظری و سیاسی خود به مسیری متفاوت برده است. اگر بخواهیم آن‌چه که امروز توسط فقهای اسلامی به‌عنوان اسلام ارایه می‌شود و مسلمانان آن را در زندگی خود اجرا می‌کنند را با آن‌چه که محمد خود اظهار و اجرا می‌کرده مقایسه کنیم، به این واقعیت می‌رسیم که اسلام واقعی، بخش کوچکی از اسلام فقهی (اسلام امروزی) است، در صورتی که به‌صورت منطقی این موضوع باید وارونه باشد. واقعیت این است که ما اکنون با وضعی طرفیم که اصلاحیه‌ها و پیوست‌هایی که فقهای اسلامی در طول ۱۵ قرن گذشته به اسلام اضافه کرده‌اند، از خود متن اسلام محمد بیشتر شده‌اند. در واقع، امروزه عملا جای ضمیمه و متن عوض شده است. به زبان دیگر، بر اساس حجم و ابعاد دستورات، آن‌چه که امروز ضمیمه به حساب می‌آید اسلام واقعی یا همان اسلام محمد است و آن‌چه متن محسوب می‌شود، اسلام فقهی و تفسیری فرقه‌های مختلف است.

حتی اگر تفسیر و تعبیر را از فقه اسلامی حذف کرده، فقیه را در حد یک بازگوکننده تاریخ تنزل دهیم و فقه اسلامی را صرفا محدود به روایات اسلامی کنیم و نه تفسیر و تعبیر احکام یا صدور فرمان اجرایی، باز هم با توجه به فقدان وثاقت تاریخی روایات شفاهی اسلامی و همچنین مبری نبودن این فقها از خطا، نمی‌توان از این مطمئن بود که هر آن‌چه می‌گویند لزوما با واقعیت تاریخی یکی باشد. در میزان خطاپذیری فقهای اسلامی نیز، می‌توان به این اشاره کرد که هیچ دو فقیهی پیدا نمی‌شود که در تمامی موضوعات رای و نظر دقیقا یکسانی

داشته باشند. در نتیجه، به هیچ عنوان نمی‌توان آن‌چه یک فقیه صرفاً به‌خاطر دانستن زبان عربی، تاریخ اسلام، شرح حال زندگی محمد و در مجموع داده‌های مربوط به اسلام بیان می‌کند را لزوماً ادامه آن‌چه بدانیم که محمد و خدای او عرضه کرده‌اند. مخصوصاً که نه تنها خود این فقها با هم اختلاف دارند و احکام یک‌دیگر را رد می‌کنند، بلکه با توجه به سیاسی بودن دین اسلام، تصمیمات آن‌ها کاملاً با سیاست و در نتیجه بی‌اخلاقی‌ها و مصلحت‌اندیشی‌های جناحی در هم آمیخته است. از طرف دیگر، هیچ مرجع مشخص و معتبری در کار نیست که با قطعیت و با استناد به آن بتوان گفت فلان نظر ارایه شده در مورد احکام اسلامی توسط یک فقیه مردود و نظر ارایه شده توسط فقیه دیگر صحیح است. البته می‌توان به‌عنوان مرجع به قرآن رجوع کرد اما همان‌طور که قبلاً اشاره شد، قرآن مشکلات فراوانی دارد. از مشکل ناتوانی در اثبات و ثوق تاریخی آن توسط مسلمانان تا آیات مبهم و گنگ، تفاسیر مختلف و حتی مشکل در ترجمه یک‌پارچه و واحد آن، به‌طوری که امروزه تعداد زیادی ترجمه مختلف از آن موجود است. در نتیجه قرآن به هیچ عنوان منبع کاملی برای این‌که پی به اسلام واقعی ببریم نیست. به همین خاطر است که حتی فرقه‌ای مثل قرآنیون که معتقد است تنها منبع فهم اسلام واقعی قرآن است هم نتوانسته راه به جای خاصی ببرد.

در راستای رد ادعای کامل بودن اسلام، حتی می‌توان به علت سومی هم اشاره کرد که کامل بودن و جامعیت اسلام را به‌کلی ویران می‌کند و آن مساله جانشینی محمد است که سرمنشا بسیاری از مشکلات امروز جامعه اسلامی است. دینی که ادعا می‌کند کامل‌ترین است، نباید در مورد مهم‌ترین مساله پس از مرگ پیشوایش، یعنی جانشینی محمد، آن‌قدر گنگ و مبهم باشد که حتی هنوز بعد از ۱۴۰۰ سال بر سر آن دعوا باشد.

در مجموع اگر خواسته باشیم پاسخ سوال اول در مورد علت بحران نامیدن اسلام واقعی را جمع‌بندی کنیم، پاسخ این‌طور خواهد بود که با مرگ محمد و اسلامی که تنها او قادر به اجرائش بود، آن‌چه باقی ماند فرقه‌های مختلفی بوده‌اند که به تدریج از بدنه اسلام به بیرون جوانه زده‌اند. موضوعی که پس از گذشت بیش از ۱۴۰۰ سال و کشته شدن تعداد نامعلومی مسلمان به‌دست مسلمانان دیگر، کار را به جایی رسانده که ده‌ها، بلکه صدها فرقه مختلف

اسلامی وجود داشته باشد که همه آنها هم خود را اسلام واقعی می‌خوانند و دیگران را گمراهانی نادان یا حتی بدعت‌گذارانی مهدورالدم می‌نامند. البته که این تفرقه و بحران قدیمی فقط دامن مسلمانان را نگرفته و جامعه غیرمسلمانان را نیز در سردرگمی فرو برده است. به علت نبود هیچ‌گونه مرجع و راهنمای قاطع و صریح در تعیین تکلیف مسلمانان، عملاً نمی‌توان مشخص کرد که حق با کدام‌یک از فرقه‌های اسلامی است و کدام فرقه را باید جانشین اسلام واقعی محمد دانست. با توجه به انکار حقانیت هر فرقه اسلامی توسط فرقه‌های دیگر، این معضل به نظر حل‌نشده‌ای، عملاً به ابربحرانی تبدیل می‌شود که مسلمانان بعد از ۱۵ قرن هنوز نتوانسته‌اند آن را حل کنند و بعید به نظر می‌رسد که اصلاً حل کردن آن ممکن باشد.

سوال دومی که در ابتدای این بخش مطرح شد این بود که چه عواملی سبب به وجود آمدن بحران اسلام واقعی شده‌اند؟ حداقل می‌توان به سه دلیل مهم به‌عنوان دلایل شکل‌گیری بحران اسلام واقعی اشاره کرد و شاید نیازی به تکرار این نباشد اما علت هر سه نیز به خود محمد باز می‌گردد. این دلایل عبارت‌اند از: عدم جمع‌آوری آیات قرآن و توضیح بخش‌های مبهم آن، عدم تدوین دقیق و مکتوب احکام و قوانین اسلامی به‌صورت مستند و سوم عدم تعیین جانشین یا جانشینان پس از خود.

اولین دلیلی که می‌توان از آن به‌عنوان علت شکل‌گیری بحران اسلام واقعی نام برد، کم‌کاری خود محمد در جمع‌آوری آیات قرآن و برطرف کردن ابهامات آن با کمک تصحیح آیات مبهم یا حداقل افزودن توضیحاتی به منظور برطرف کردن این ابهامات بود. ضرورت جمع‌آوری قرآن و برطرف کردن ابهامات آن وقتی بیشتر مشخص می‌شود که بدانیم خط اولیه‌ای که قرآن با کمک آن به نگارش درآمد، بدون نقطه یا اعراب‌گذاری بوده است. همچنین، بسیاری از آیات قرآن به‌صورتی هستند که ناسخ و منسوخ یک‌دیگر به شمار می‌آیند و عملاً ترتیب، شان و بعضاً محل نزول آنها بسیار مهم است. مورد دیگر این‌که، قرآن حاوی تعداد زیادی حروف مقطعه است که حتی مشخص نیست حرف مخفف هستند یا صرفاً کلماتی ساختگی و بی‌معنی. حتی قرآن دارای نقطه، اعراب‌گذاری و شرح نزول مانند قرآن‌های متداول امروزی، هنوز بسیار مبهم‌تر و کلی‌تر از آن است که یک عرب‌زبان

یا مفسر قرآن هم بتواند بفهمد که دقیقا منظور آن چیست. حال به این فکر کنید که پس از مرگ محمد، آیات پراکنده‌ای که تعدادشان مشخص نبوده، هر بخش آن به دست شخصی بوده، فاقد ترتیب، شماره مشخص و شان نزول بوده، نگارش درستی نداشته و حاوی مشکلات فراوان دیگر بوده و دست آخر هم باید توسط یک فرد معمولی مرتب می‌شده است، چطور می‌توانسته مقدس و برای همه مسلمانان (عرب و غیرعرب) روشن‌کننده اسلام واقعی باشد؟ این مشکلات قرآن که حتی هنوز هم بر سر آن‌ها توافق کاملی وجود ندارد و این واقعیت که اگر محمد خود را آورنده کتاب می‌داند، باید کتابی منسجم و کاملا مشخص هم ارائه می‌کرد، همگی حاکی از ضرورت جمع‌آوری قرآن به دست خود محمد است. موردی که هیچ‌گاه رخ نداد و پس از مرگ او بود که تازه مسلمانان با واقعیت سختی همچون پراکنده بودن قرآن روبرو شدند.



**شکل ۱۲:** نمایی از قرآن بیرنگام (راست: انتهای سوره کهف و چپ: انتهای سوره طه و ابتدای سوره مریم) که بر روی پوست نوشته شده و قدمت آن با احتمال ۹۵ درصد به سال‌های ۶۴۵ تا ۵۶۸ میلادی باز می‌گردد. در نتیجه، ممکن است این قرآن قبل از شروع الهامات (۶۱۰ میلادی) یا حتی تولد (۵۷۰ میلادی) محمد نوشته شده باشد [۲۷].

حتی با وجود این‌که کار جمع‌آوری قرآن در زمان عثمان به پایان رسید و مسلمانان حالا

حداقل نسخه‌هایی رسمی از قرآن داشتند اما هنوز مشکلاتی مانند اعراب‌گذاری، نحوه خواندن، اختلاف آرا در روش جمع‌آوری، فقدان هرگونه تضمین کافی درباره صحت بی‌نقص بودن جمع‌آوری و همچنین محتوای مبهم، کلی و بعضاً نامفهوم متن قرآن سبب می‌شد که حتی جمع‌آوری آن به‌دست جانشینان محمد هم خیلی دواى درد مسلمانان نباشد. ابعاد ماجرا به قدری وخیم است که حتی همین امروز هم مسلمانان نتوانسته‌اند بر سر فهم و تفسیر این آیات به عقیده‌ای مشترک برسند. علاوه بر این، زبان قرآن که عربی است خود مشکل دیگری مخصوصاً برای غیرعرب‌زبانان است، نومسلمانانی که زبان عربی نمی‌دانسته‌اند، مجبور بوده‌اند که برای فهم قرآن به ترجمه‌های آن روی بیاورند. برای دیدن این مشکل هم کافی است ترجمه‌های مختلف مثلاً به زبان فارسی قرآن را روبروی هم قرار دهید تا عمق این مشکل مشخص شود. ترجمه‌هایی که مترجمین دایماً در میان آیات ترجمه شده پُرانتز و قلابی باز می‌کنند تا با افزودن کلمات مدنظرشان، آیات قرآن را برای فرد غیرعرب زبان قابل فهم کنند. واقعیت این است که بزرگ‌ترین معجزه اسلام که به ادعای مسلمانان قرار بوده است که کتاب هدایت همه مسلمانان آن‌هم فارغ از ملیت و زبان آن‌ها باشد، به‌صورت عاجزانه‌ای به سبک ترجمه مترجمانی وابسته است که حتی در ترجمه واحد با هم توافق ندارند. سبک‌های ترجمه‌ای که به آسانی معنای آیات قرآن را تحت تاثیر قرار می‌دهند و چنین چیزی حداقل برای کسی که عربی نمی‌داند، یک فاجعه است. در مجموع این‌که، قرآنی این‌چنین مبهم، پراکنده و حاوی کلی‌گویی‌های غالباً گنگ، خود یکی از سه علت بزرگ شکل‌گیری چیزی به اسم معضل اسلام واقعی بوده است. قرآنی که برخی با شیوه جمع‌آوری آن مشکل داشته‌اند، برخی با میزان و نحوه استناد به آن و برخی با روش برداشت مفاهیم و استخراج قوانین اسلام از آن کنار نیامده‌اند. مواردی که منجر به دامن زدن اختلاف وسیعی در میان مسلمانان در دوران پیامبر شد.

دلیل دوم به‌وجود آمدن معضل اسلام واقعی، نبود سلسله قوانین منسجم، قاطع و کاملاً معین از احکام اسلامی بوده است. واقعیتی که با خواندن روایات اسلامی به آن می‌رسیم ولی بیشتر مسلمانان نمی‌دانند، نمی‌خواهند بدانند یا اصلاً دوست ندارند که خیلی به آن توجه کنند این است که محمد هیچ توجه به درد بخوری به دوران پس از مرگ خودش و



وضعیت مسلمانان نکرده است. در واقع، احتمالا خود مسلمانان نیز تا پیش از مرگ محمد متوجه ابعاد سهل‌انگاری‌های او نشده بوده‌اند. سهل‌انگاری‌هایی که یکی از مهم‌ترین آن‌ها عدم تعیین تکلیف دقیق و قاطع اسلام واقعی در دوران پس از او بوده است. در واقع، همان‌طور که قبلا هم به آن اشاره شد، او تا زمانی که زنده بود هیچ‌گاه به‌صورت دقیق، خط‌کشی مشخصی برای اسلام ارائه نکرد و نهایتا به گفتن این اکتفا می‌کرده که مسلمانان باید از قرآن و خودش پیروی کنند. توصیه‌ای بسیار مبهم و کلی که عملا نشان می‌دهد محمد تقریبا ایده مشخص و منسجمی برای تعیین تکلیف مسلمانان در دوران پس از مرگش نداشته است. وقتی او مُرد، هیچ مبنای قاطع و موثقی در دست نبود که همه مسلمانان بدانند او چگونه رفتار می‌کرده تا مطابق آن عمل کنند. در واقع، او چیزی در این زمینه ننوشت و هیچ نوع دستورالعمل، زندگی‌نامه یا حتی وصیت‌نامه‌ای در مورد رفتار و کردار خودش به‌عنوان راهنما برای بازماندگان برجا نگذاشت. در نتیجه، بازماندگان او مجبور شدند برای این‌که به دیگران بگویند که محمد واقعا که بوده و چه کرده است، به‌خاطرات شخصی و حافظه خودش متوسل شوند. خاطراتی جسته و گریخته که قدمت بسیاری از آن‌ها به سال‌ها قبل بازمی‌گشته و حتی نمی‌توان به روایت بدون غلط و دقیق آن توسط بازماندگان اعتمادی داشت. خاطراتی شفاهی که حتی به لحاظ تاریخی هم نمی‌توان بر روی وثاقت آن‌ها حساب خاصی باز کرد. حتی اگر به فرض محال، این را در نظر بگیریم که تمام رفتار محمد به‌عنوان مبنایی برای احکام اسلامی، موبه‌مو و کاملا دقیق توسط بازماندگان او نقل شده است، مشکل دیگر این است که افکار انسان‌ها با گذر زمان تغییر می‌کند و در نتیجه در کنار مسایل کهنه، مسایل نو مطرح می‌شود. موضوعی که اعراب پس از مرگ محمد با آن روبرو بوده‌اند. همچنین، ما می‌دانیم که اسلام به همان شبه‌جزیره عربستان محدود نماند و پس از مرگ محمد به تدریج مناطق بسیاری از خاور میانه، آسیای میانه، شمال آفریقا و حتی بخش‌هایی از اروپا مانند اسپانیا و پرتغال را تصرف کرد. فرهنگ‌های مختلفی که هر کدام سوالات و مشکلات جدیدی به حوزه قوانین و احکام اسلامی وارد می‌کردند.

در کنار همه این‌ها، اگر فتح مکه را شروع رهبری واقعی محمد بر ساکنان عربستان بدانیم،



واقعیت این است که او تنها در ۲ سال پایانی عمرش موفق به رسیدن به این مهم شد و توانست از زیر سایه قدرتمندان مکه خارج شود. او اگرچه به مدت ۲۳ سال در نقش رهبر مسلمانان عمل می‌کرد اما در ۱۳ سال اول که تعداد پیروانش اندک بودند، عملاً در نقش یک مرشد و مربی بود تا رهبری سیاسی-اجتماعی که بتواند قوانین و مقررات مورد نظر خود را اعمال کند. در واقع، همان‌طور که قبلاً اشاره شد، در آن دوران، نه اسلامی که می‌شناسیم در کار بود و نه اصلاً قوانین خاصی در این زمینه وجود داشت که توجه و نظارت بر اجرای آن‌ها محل اعراب باشد. در دوران ۱۰ ساله و پایانی عمرش که در مدینه حضور داشت و هم روزبه‌روز بر پیروانش افزوده می‌شد و هم آموزه‌های او در حال سر و سامان گرفتن بودند، مشکل این بود که او رهبر تمام اعراب شبه‌جزیره نبود. در واقع، می‌توان محمد را تنها در سال آخر عمرش رهبر تقریبی تمام اعراب شبه‌جزیره دانست. به هر روی، زندگی‌نامه او نشان می‌دهد که دوران حکومت او به قدری کوتاه بوده که او نه می‌توانسته با همه مسایل روبرو شود، نه سبک زندگی و طرز فکر او و محیط اطرافش به گونه‌ای بوده که بتواند در مورد همه جنبه‌های فردی و اجتماعی مسلمانان صحبت کند و نه اصلاً پرداختن به همه چیز توسط یک نفر در عمل ممکن است. این یک واقعیت است که او نمی‌توانسته در مورد دیدن عکس یک مدل برهنه اینستاگرامی یا تعیین جهت قبله در ایستگاه فضایی بین‌المللی نظر خاصی بدهد چرا که نه سطح فکر خودش و اطرافیانش به آن قد می‌داده و نه حتی چنین مسایلی در شبه‌جزیره عربستان در قرن هفتم میلادی مطرح بوده است. واقعیت این است که محمد حتی تمام مسایل مربوط به مردمان شبه‌جزیره در دوران خودش را هم پوشش نداد، مسایل و مشکلات مردمان سایر ملل و فرهنگ‌ها در همان دوران و اعصار پس از آن که در جای خود بماند.

زاویه دیگر ماجرا این است که حتی در همین دوران کوتاه رهبری محمد، او همانند یک نویسنده قانون اساسی در زمان انقلاب یک کشور نبوده که شب و روز مشغول نوشتن دستورالعمل‌های دقیق باشد که مو لای درز آن‌ها نرود. در واقع، محمد پس از این که بعد از ۱۳ سال دعوت به اسلام، سرانجام از مکه می‌گریزد، بیشتر از این که متوجه خود اسلام باشد، درگیر جنگ‌های مختلفی بود که عامل اصلی بروز آن‌ها خودش بود. او به جز ۱۳ سال

اول شروع دعوتش که در مکه بود (سال‌های ۶۲۲-۶۱۰ میلادی) و قدرت چندان و البته پیروان زیادی نداشت، در بقیه مدت رهبری خودش که از زمان حضورش در مدینه تا موقع مرگش ادامه داشت، مجموعاً در حدود ۱۰۰ اقدام نظامی مشارکت داشت. به زبان دیگر، او به صورت میانگین در ۱۰ سال پایانی عمرش، هر سال، در ۱۰ جنگ، راهزنی، اقدام به ترور و مانند آن مشارکت داشته است. خواه این که خود فرماندهی آن را بر عهده داشته و خواه این که دیگری را به نیابت از خود به فرماندهی منصوب می کرده است. اقداماتی که با راهزنی از کاروان‌های مکی در سال ۶۲۳ میلادی شروع و نهایتاً به اعزام لشکر اسامه در سال ۶۳۲ به سوریه ختم شد. این اقدامات نظامی، از لحاظ زمانی به قدری به هم نزدیک بودند که او بیشتر از این که به فکر زندگی خود و اطرافیانش باشد، به فکر این بوده که با که و بر سر چه بجنگد. برای درک بهتر تاثیر چنین چیزی بر زندگی محمد، می توان به این دقت کرد که مطابق روایت خود مسلمانان، بیشتر قرآن (۸۶ سوره از ۱۱۴ سوره) در همان ۱۳ سالی بر محمد الهام شدند که او در مکه و شرایط نسبتاً آرامی قرار داشت. با این حال، از زمانی که او به مدینه رفت و جنگ‌های خود را با دیگران به خصوص اهالی مکه شروع کرد، تنها ۲۸ سوره در طول این ۱۰ سال ارایه کرد.

محمد پس از رفتنش به مدینه و جدی شدن نقشش به عنوان رهبر اعراب، به قدری درگیر مشکلات و مخصوصاً جنگ‌های درونی بود که نهایتاً توانست به اندازه حدود یک سوم سوره‌هایی که در مکه ارایه کرده بود، سوره تازه برای مسلمانان به ارمغان بیاورد. از طرفی دیگر، همان طور که پیش تر گفته شد، محمد نه تنها نگارش دستورالعمل و متن دقیق احکام اسلامی را ضروری نمی دانسته بلکه حتی اصلاً به چنین کاری فکر هم نمی کرده است. برای دیدن تایید چنین استدلالی کافی است به آیات قرآن منتسب به او مراجعه کنیم. مطابق آیاتی که او در قرآن بیان کرده است، هر آن چه که او در قرآن بیان کرده یا در گفتار و کردار خود به آن پایبند بوده، برای هدایت مسلمانان کفایت می کرده است.

سوره نحل: «و روزی را که در هر امتی گواهی از خودشان برایشان برانگیزیم و تو را بر این گواه آوریم و این کتاب را که روشن‌گر هر چیزی است و برای مسلمانان رهنمود و رحمت و بشارتگری است بر تو نازل کردیم» (۸۹).

**سوره اعراف:** «کسانی که از پیامبری نمی‌کنند که نامش در تورات و انجیل نوشته شده است که آنان را به کار پسندیده فرمان می‌دهد و از کار ناپسند باز می‌دارد و برای آنان چیزهای پاکیزه را حلال و چیزهای ناپاک را بر ایشان حرام می‌گرداند و از آنان قید و بندهایی را که بر ایشان بوده است برمی‌دارد پس کسانی که به او ایمان آوردند و بزرگش داشتند و یاریش کردند و نوری را که با او نازل شده است پیروی کردند آنان همان رستگارانند» (۱۵۷).

برای این که بدانید این رویکرد محمد در مورد کافی بودن پیروی از قرآن، گفتار و کردار او به‌عنوان ملاک مسلمانی، چقدر موثر بوده، کافی است به تعداد فرقه‌های اسلامی امروزی و احکام و قوانین آن‌ها ببینید. به‌عنوان یک مثال ساده، می‌توان به این واقعیت اشاره کرد که این فرقه‌ها هنوز نتوانسته‌اند در یکی از ساده‌ترین و ابتدایی‌ترین مفاهیم در اسلام یعنی نجاست، به توافق برسند (جدول ۳). مفهومی که حتی اگر تمام قرآن و همچنین منابع اسلامی را زیر و رو کنیم، به‌جز ارایه چند مثال، اصلاً هیچ تعریف دقیق و مشخصی از مفهوم آن در کار نیست.<sup>۱</sup>

در مجموع و در جمع‌بندی علت دومی که موجب ایجاد بحرانی به نام اسلام واقعی شد، می‌توان گفت که محمد در تعیین احکام دقیق و تدوین آن‌ها به‌صورت کتاب یا کتاب‌هایی مدون و کاملاً مشخص کوتاهی کرد و نتیجه آن نیز همان چیزی شد که در مورد آن به صحبت پرداخته شد. مجموعه‌ای از تفاسیر و در نتیجه احکام مختلف در فرقه‌های اسلامی که اختلاف‌های آن‌ها حتی در ساده‌ترین و پایه‌ای‌ترین موارد هم به خوبی دیده می‌شود.

علت سومی که می‌توان در زمینه ابربحرانی به نام اسلام واقعی به آن اشاره کرد، اهمال محمد در تعیین جانشین یا حداقل تعیین روشی برای مشخص نمودن سلسله مراتب جانشینی خود است. اگرچه او خود را به مدت ۲۳ سال رهبر مسلمانان خواند، اما هیچ‌گاه

---

<sup>۱</sup> مسلمانان نجاست را معادل ناپاکی می‌خوانند اما مشکل این است که در اسلام پاکی مفهومی ذاتی است که ارتباطی به کثیفی یا آلودگی ظاهری ندارد. همچنین، در چنین تعریفی، مواردی مانند بیماری‌زایی یا خطر شیمیایی اصلاً لحاظ نمی‌شوند. در احکام اسلامی هر چیزی پاک تلقی می‌شود، به‌جز موارد اشاره شده که حتی بر سر آن‌ها هم توافقی در کار نیست. در مجموع، دسته‌بندی پاک و ناپاک (نجس) یک ابداع اسلامی است که از نظر دانش امروزی معنای خاصی ندارد.

به صورتی عمومی و قاطع، جانشینی برای خود تعیین نکرد و بدتر از آن حتی وصیت‌نامه‌ای هم از خود برجای نگذاشت. اگر یک قدم به عقب برویم، متوجه می‌شویم که این سهل‌انگاری یا بی‌توجهی محمد برای جلوگیری از هرج و مرج‌های پس از مرگش و به وجود آمدن معضل اسلام واقعی، فقط به خود او مربوط نیست و عملاً پای خدای او نیز به ماجرا باز می‌شود.

جدول ۳: مقایسه چند مورد از مصداق‌های نجاست در شیعه و سنی<sup>۱</sup>

مورد	شیعه	سنی		
	امامیه	مالکی	شافعی	حنفلی
سگ و خوک	نجس	پاک	نجس	نجس
خون شهید/پشه	نجس	پاک	پاک	پاک
چرک (زخم)	پاک	نجس	نجس	نجس
استفراغ	پاک	نجس	نجس	نجس
منی	نجس	نجس	پاک (منی سگ و خوک نجس است)	پاک (منی حیوانات حرام گوشت، نجس است)
جسد انسان	نجس (فقط جسد مسلمان با غسل پاک می‌شود.)	پاک	پاک	نجس (جسد همه انسان‌ها با غسل پاک می‌شود.)

بیش از ۶ هزار آیه در قرآن‌های امروزی وجود دارد که بسیاری از آن‌ها تکراری، داستان‌های ناقص، توصیه‌های نیمه‌کاره یا پراکنده، حروف مبهم و جملاتی جسته و گریخته است. از طرفی دیگر، ما شاهد حضور چیزهایی در قرآن هستیم که در مقایسه با موارد بسیار ضروری مانند لزوم تدوین و مکتوب کردن احکام و قوانین اسلام به صورت یکپارچه و قاطع و همچنین تعیین جانشینی، بیشتر شبیه شوخی هستند. به‌عنوان مثال، در قرآن نام انواع

<sup>۱</sup> الفقه علی المذاهب الخمسه: الجعفری، الحنفی، المالکی، الشافعی، الحنبلی، محمدجواد مغنیه

حیوانات مانند زنبور، مورچه، خوک، ملخ، عنکبوت، ماهی، کلاغ، قورباغه، چهارپایان اهلی و وحشی و حتی پشه آمده است اما حتی یکبار به این موضوع اشاره نشده که محمد تو روزی خواهی مرد و مسلمانان بر سر اسلام واقعی یکدیگر را سلاخی خواهند کرد. برای جلوگیری از این کار، احکام و قوانین اسلام را مکتوب کن و جانشین خود و همچنین سلسله مراتب تعیین جانشینان پس از او را مشخص کن تا بر اجرای آنها نظارت کرده و جامعه اسلامی را از منجلاب سردرگمی نجات دهند. با این حال، همان طور که می دانیم، او برخلاف انسان های عاقبت اندیش که معمولا برای بازماندگان شان دستورالعمل مشخص و مکتوبی از خود به جا می گذارند، وصیت نامه ای ننوشت و جامعه اسلامی را به اما و اگرها، روایت ها و نقل قول های شفاهی و تفاسیر شخصی افراد از آیات مبهم و پراکنده قرآن واگذار کرد.

آیا اهمیت جانشین یا جانشینان محمد که قرار بود با جمع آوری قرآن، سر و سامان دادن و ثبت و ضبط احکام و قوانین اسلامی، تعیین سلسله مراتب قدرت و برقراری یک دستگاه سیاسی منسجم، کم کاری های او را جبران کنند، به اندازه یک پشه هم ارزش نداشت که نامشان در قرآن ذکر شود؟ چرا برای خدای محمد مهم بوده که مسلمانان درباره مشکلات زناشویی و خصوصی محمد با زنانش بدانند<sup>۱</sup> اما درباره جانشین او در گمراهی به سر ببرند؟

**سوره تحریم:** «ای پیامبر چرا برای خشنودی همسرانت آنچه را خدا برای تو حلال گردانیده حرام می کنی خدا آمرزنده مهربان است (۱) قطعا خدا برای شما گشودن سوگندهایتان را مقرر داشته است و خدا سرپرست شماست و اوست دانای حکیم (۲) و چون پیامبر با یکی از همسرانش سخنی نهانی گفت و همین که وی آن را گزارش داد و خدا را بر آن مطلع گردانید بخشی از آن را اظهار کرد و از بخشی اعراض نمود پس چون خدا را به آن خبر داد وی گفت چه کسی این را به تو خبر داده گفت مرا آن دانای آگاه خبر داده است (۳) اگر به درگاه خدا توبه کنید واقعا دل هایتان انحراف پیدا کرده است و اگر علیه او به یکدیگر کمک کنید در حقیقت خدا خود سرپرست اوست و جبریل و صالح مومنان و گذشته از این فرشتگان پشتیبان خواهند بود (۴) اگر پیامبر شما را طلاق گوید

<sup>۱</sup> بنگرید به ماجرای هم بستری محمد با ماریه قبطیه، کنیز حفصه (همسر محمد و دختر عمر بن خطاب) آن هم در خانه و بستر حفصه، در زمانی که حفصه برای کاری به خانه پدرش رفته بود. (آیات ۱ تا ۴ سوره تحریم به این ماجرا اشاره دارد).

امید است پروردگارش همسرانی بهتر از شما مسلمان مومن فرمانبر توبه کار عابد روزه‌دار بیوه و دوشیزه به او عوض دهد (۵).»

آیا این که قرآن به صورت بسیار مبهمی گفته که ولی شما خدا، پیامبر او و همچنین کسانی هستند که در رکوع زکات می‌دهند، تکلیف مسلمانان و مشکل جانشینی در دوران پسامحمد را حل کرده است؟ حتی اگر فرض بگیریم این آیه با هدف تعیین جانشین محمد برو الهام شده که با توجه به کلی بودن آیه و عدم اشاره آن به زمان، احتمال آن بسیار ضعیف است، اصلاً آیا مردم قادرند میان یک مسلمان مومن و یک مسلمان مومن و شایسته جانشینی محمد تمایز قایل شوند؟ اصلاً چرا باید سرنوشت عالی‌ترین دین بشری و آخرین پیام‌های خداوند به انسان‌ها، به دست انسان‌هایی خطاکار و فراموش‌کار باشد؟ چرا خدای دانای مطلق نمی‌دانسته که چنین طرز بیانی، کلی‌تر و مبهم‌تر از آن است که مردم عادی قادر به فهم آن باشند؟ مگر او با علم مطلقش از آینده مسلمانان و بلبشوه‌های به وجود آمده آگاه نبوده است؟ به فرض محال که تمام مسلمانان آن زمان می‌دانستند منظور الله از فرد زکات دهنده در رکوع چیست و مقصود از ولی هم دقیقاً همان جانشین محمد پس از مرگ او بوده است، یک مسلمان نوعی در قرن بیست و یکم چطور باید به چنین چیزی پی ببرد؟ صرفاً از روی روایات شخصی و شفاهی اسلامی که پیروان هر فرقه برای خود نقل کرده‌اند و نه وثوق تاریخی آن‌ها را می‌توان اثبات کرد و نه اصلاً بخشی از اسلام اشاره شده در قرآن به حساب می‌آیند؟

**سوره مائده:** «ولی شما تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده‌اند همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند (۵۵).»

به هر حال، برخی از مسلمانان برای سرپوش گذاشتن بر این کم‌کاری محمد و خدایش، می‌گویند که نام جانشین او به صورت مشخص در قرآن نیامده چون که امکان تحریف و تغییر آن توسط مخالفین وجود داشته است. انگار که این مدعیان فراموش کرده‌اند که الله خدایی قادر مطلق است و از چیزی نمی‌ترسد. انگار فراموش کرده‌اند که قبلاً ادعا کرده‌اند قرآنی که امروزه حدود ۲ میلیارد مسلمان از آن پیروی می‌کنند، غیرقابل تحریف بوده است و الله نگذاشته، نمی‌گذارد و نخواهد گذاشت حتی نقطه‌ای در آن پس و پیش شود.

**سوره بقره:** «تزدیک است که برق چشمانشان را بر باید هر گاه که بر آنان روشنی بخشد در آن گام زند و چون راهشان را تاریک کند بایستند و اگر خدا می خواست شنوایی و بینایی شان را برمی گرفت که خدا بر همه چیز تواناست (۲۰)».

**سوره حجر:** «بی تردید ما این قرآن را به تدریج نازل کرده ایم و قطعاً نگهبان آن خواهیم بود (۹)».

حتی اگر این استدلال بچه گانه که می گوید برای جلوگیری از تحریف شدن قرآن، نام جانشین محمد در آن نیامده را هم بپذیریم، نه تنها اوضاع بهتر نمی شود که وخیم تر هم می شود. در این صورت با این سوال مطرح می شویم که این چه خدای قادر مطلق است که حتی نمی تواند از گفته های خودش حفاظت کند و از ترس بندگان خطاکارش تمام رسالت فرستاده خودش را با مشخص نکردن تکلیف صریح مسلمانان پس از مرگ او، رسماً بر باد داده است؟ آن هم خدایی که بارها و بارها خود را قادر مطلق نامیده و توانا بر هر کاری نامیده است.

به هر حال این که، محمد می توانست با تعیین صریح یک جانشین و همچنین سلسله مراتبی برای تعیین جانشینان بعدی تا حدی جلوی بروز مشکل اسلام واقعی را بگیرد. جانشینانی که اگر نگوئیم دارای اهمیتی بیشتر از محمد بوده اند، به جرات می توان گفت که اهمیتهای کمتری هم نبوده است. مخصوصاً وقتی به این واقعیت توجه کنیم که اسلام در واقع پس از مرگ محمد از شبه جزیره عربستان خارج شد. در واقع، این جانشینان او بودند که به چنین مهمی دست یافتند و موفق شدند تمدن های بزرگی مانند ایران و روم را فتح کنند. به بیان دیگر، این جانشینان محمد بودند که به تدریج توانستند اسلام را از یک آئین محلی و ناشناخته، به یک دین منطقه ای و سپس جهانی تبدیل کنند.

اگر خواسته باشیم به دور از دعوای بین فرقه ای به موضوع جانشینی محمد نگاه کنیم، به این نتیجه می رسیم که برای کسی که توانسته موجبات نگارش بیش از ۶ هزار آیه و تعداد زیادی نامه را فراهم کند، ثبت کردن یک وصیت نامه یک خطی به عنوان یک مدرک فیزیکی و مستند، به هیچ عنوان موضوع مورد بحثی نبوده است. وصیت نامه ای که

می‌توانست مسلمانان را از این آشفتگی و هرج و مرج ۱۵ قرن نجات داده یا حداقل اثرات آن را کاهش دهد. بعضا مسلمانان در پاسخ به این که چرا محمد وصیتی از خود برجای نگذاشت به حدیثی اشاره می‌کنند که او در لحظات پایانی عمرش و در حالی که در بستر بوده از اطرافیان تقاضای قلم و کاغذ می‌کند ولی اطرافیان او از این کار سرباز می‌زنند. آن‌هم پیامبری که مسلمانان می‌دانستند مطابق متن قرآن، هیچ‌گاه از سر هوا و هوس یا نادانی حرف نمی‌زند و هر کسی از فرامین و دستوراتش پیروی نکند، در گمراهی به سر می‌برد و مسلمان نیست.

**سوره نجم:** «سوگند به اختر چون فرود می‌آید (۱) یار شما (محمد) نه گمراه شده و نه در نادانی مانده (۲) و از سر هوس سخن نمی‌گوید (۳)».

**سوره احزاب:** «و هیچ مرد و زن مومنی را نرسد که چون خدا و فرستاده‌اش به کاری فرمان دهند برای آنان در کارشان اختیاری باشد و هر کس خدا و فرستاده‌اش را نافرمانی کند قطعاً دچار گمراهی آشکاری گردیده است (۳۶)».

فارغ از صحت و درستی احادیث مشکوک این چینی که همانند سایر احادیث و روایات اسلامی شفاهی بوده و به لحاظ تاریخی قابل اثبات نیست، حتی اگر این روایت را درست هم در نظر بگیریم، سوال این است که چرا این قدر دیر؟ او ۲۳ سال به‌عنوان پیامبر/خلیفه مسلمانان زندگی کرد، چرا چیزی به این مهمی و باارزشی را به لحظه مرگ موکول کرد؟ حتی اگر خود محمد فردی فراموش‌کار بود که ۲۳ سال چنین اقدام مهمی را فراموش کرده بود، چرا خدایش به او گوشزد نکرد؟ آیا خدای او هم به مانند خودش فراموش‌کار و سهل‌انگار بود؟ به هر حال، با وجود این که او خود را آخرین فرستاده خدا و هدایت‌کننده انسان‌ها می‌دانست، به همین راحتی در انجام چنین کاری کوتاهی کرد، سرنوشت ۲۳ سال تبلیغ، نزول وحی الهی و آخرین نقشه‌های خداوند برای هدایت بشر را به اما و اگر و بحث و جدل‌های انسان‌هایی خطاکار و معمولی سپرد که از فرط تشنگی برای قدرت، حتی منتظر دفن او هم نشدند. در نهایت نیز، نتیجه همانی شد که احتمالا در دروس دینی دبستان خوانده‌اید. بازماندگان محمد، در حالی که جسد محمد هنوز روی زمین بود، در جایی موسوم به سقیفه دور هم جمع شدند و در نهایت ابوبکر را به‌عنوان خلیفه و جانشین محمد انتخاب



کردند.

به‌واقع اما «چرا محمد وصیت‌نامه‌ای از خود برجای نگذاشت؟» برای پاسخ به این سوال، می‌توان حداقل به دو علت اصلی اشاره کرد. علت اول مربوط به موضوع داشتن سواد و توانایی نگارش است. به این معنی که آیا اصلاً او قادر به نوشتن بوده است که خودش بتواند وصیت‌نامه‌ای بنویسد؟ برخی از آیات قرآن و همچنین روایات اسلامی او را اُمّی خوانده‌اند.

**سوره اعراف:** «همانان که از این فرستاده پیامبر اُمّی که او را نزد خود در تورات و انجیل نوشته می‌یابند پیروی می‌کنند آنان را به کار پسندیده فرمان می‌دهد و از کار ناپسند باز می‌دارد و برای آنان چیزهای پاکیزه را حلال و چیزهای ناپاک را بر ایشان حرام می‌گرداند و از آنان قید و بندهایی را که بر ایشان بوده است برمی‌دارد پس کسانی که به او ایمان آوردند و بزرگش داشتند و یاریش کردند و نوری را که با او نازل شده است پیروی کردند آنان همان رستگارانند (۱۵۷) بگو ای مردم من پیامبر خدا به سوی همه شما هستم همان که فرمانروایی آسمان‌ها و زمین از آن اوست هیچ معبودی جز او نیست که زنده می‌کند و می‌میراند پس به خدا و فرستاده او که پیامبر اُمّی است که به خدا و کلمات او ایمان دارد بگروید و او را پیروی کنید امید که هدایت شوید (۱۵۸).»

کلمه‌ای که می‌تواند معانی مختلفی داشته باشد که از جمله این معانی می‌تواند درس‌نخوانده، اهل مکه (أم‌القری) و فردی خالص و پاک معنی شود [۲۸]. اکثر مسلمانان امروزی کلمه اُمّی را به معنای درس‌نخوانده یا بی‌سواد ترجمه می‌کنند. البته که اتخاذ چنین روشی از جانب آن‌ها بیشتر به این خاطر است که بگویند محمد فردی کاملاً بی‌سواد بوده و قرآن او ناشی از مطالعه آثار پیشینیان نیست. ما می‌دانیم که مطابق آیات قرآن، یکی از واکنش‌هایی که افراد مکه پس از شنیدن آیات قرآن از خود نشان دادند این بود که وقتی شباهت آیات قرآن با داستان‌های انجیل و تورات را دیدند، گفتند این‌ها تکرار حرف‌های پیشینیان است و حرف‌های خودت نیست. موضوعی که با توجه به مسیحی بودن پسر عموی خدیجه، یعنی ورقه ابن نوفل، جای تامل بسیاری پیدا می‌کند.

**سوره فرقان:** «و گفتند افسانه‌های پیشینیان است که آنها را برای خود نوشته و صبح و

شام بر او املا می‌شود (۵). بگو آن را کسی نازل ساخته است که راز نهان‌ها را در آسمان‌ها و زمین می‌داند و اوست که همواره آمرزنده مهربان است (۶).»

ممکن است در راستای تایید سواد محمد (البته پس از شروع الهاماتش) گفته شود که محمد از خود دست‌نوشته‌هایی به جای گذاشته که به مرور زمان از بین رفته‌اند. با توجه به جایگاه محمد در میان مسلمانان که جایگاه به مراتب بالاتر و والاتر از هر چیز مادی دیگری است، بعید به نظر می‌رسد که محمد دست‌نوشته‌ای از خود به جای گذاشته باشد و مسلمانان چنین گوهر ارزشمندی را سهوا یا عمدا از بین برده باشند. البته مطابق روایات اسلامی، محمد علاوه بر قرآن، نامه‌هایی را به سران کشورهای مختلف مانند ایران، روم، اتیوپی، مصر، بحرین و عمان را فراهم فرستاده است. با این حال، به جز ارجاعی که خود مسلمانان در آثاری مانند تاریخ طبری به این نامه‌ها داده‌اند، هیچ مدرک فیزیکی و مستقیمی از آن‌ها باقی نمانده است که بتوان صحت آن‌ها را مستقلا تایید کرد. از طرفی دیگر، حتی با پذیرش وجود چنین نامه‌هایی، نمی‌توان اثبات کرد که آیا محمد شخصا آن‌ها را نوشته یا این که همانند قرآن، او تنها دیکته‌کننده متن بوده و کار نوشتن به عهده کاتبان بوده است. با این حال، با توجه به محترم بودن هرگونه اثری از محمد در میان مسلمانان و لزوم حفظ آن و این موضوع که محمد حتی وظیفه نگارش قرآن که مهم‌ترین نوشته اسلامی به حساب می‌آید را به کاتبان سپرده، بعید به نظر می‌رسد که سرگذشت این نامه‌ها را نیز متفاوت دانست.

با در نظر گرفتن این موضوع که مطابق ادعای مسلمانان، محمد حتی قرآنی که خود آورنده آن بود را هم ننوشت و وظیفه نگارش آن بر عهده کاتبان بود و این واقعیت که هیچ دست‌نوشته مستندی از او باقی نمانده که ثابت کند او توان نگارش داشته است، این ادعا که محمد قادر به نوشتن نبوده است، تقویت می‌شود. علاوه بر این، همان‌طور که خود مسلمانان روایت کرده‌اند، تعداد افراد باسواد شبه‌جزیره یا حداقل منطقه حجاز به قدری اندک بوده که با کمک انگشتان دست هم قابل شمارش بوده‌اند.

مورد دیگر این است که در زندگی‌نامه محمد، می‌خوانیم که او در غار حرا در خواب با —

جبرئیل روبرو شد و جبرئیل نوشته‌ای به او ارایه کرد و از او خواست تا بخواند اما محمد نتوانست و در نهایت هم تنها گفته‌های جبرئیل را تکرار کرد. شاید برایتان عجیب باشد اما برخی از مسلمانان استدلال می‌کنند که اگر محمد سواد (خواندن و نوشتن) نداشت، پس چگونه توانست چنین چیزهایی را بگوید. از نظر این دسته از افراد، حرف زدن هم نیاز به سواد دارد! در مجموع این‌که اگرچه ما امروز سندی که بتواند اثبات کند محمد توانایی نوشتن یا خواندن داشته در دست نداریم اما حتی چنین وضعیتی هم نمی‌تواند توجیه کافی برای عدم نگارش وصیت‌نامه باشد. او می‌توانست همانند نگارش قرآن به دست کاتبان، وصیت‌نامه را با کمک افراد مورد اطمینانش به رشته تحریر درآورد.

علاوه بر موارد اشاره شده، می‌توان به علت احتمالی دیگری نیز برای سهل‌انگاری محمد در تعیین جانشینی اشاره کرد. علت دومی که در مقایسه با علت احتمالی اول یعنی توانایی نوشتن، حتی منطقی‌تر هم جلوه می‌کند. در همین راستا، می‌توان این‌طور به قضیه نگریست که برای محمد اصلاً اهمیتی نداشته است که پس از مرگ او چه می‌شود یا این‌که او تصور می‌کرده که قرار نیست به این زودی‌ها بمیرد و در نتیجه هنوز فرصت کافی برای این «اقدامات جزئی و فاقد اولویت آن‌چنانی» وجود دارد. با در نظر گرفتن یک سری از واقعیات، این علت حتی منطقی‌تر و وزن‌دارتر هم به نظر می‌رسد. یکی از این واقعیات این است که دوران ۲۳ ساله زندگانی محمد به‌عنوان پیامبر/خلیفه به هیچ‌عنوان شبیه حکومت‌هایی که می‌شناسیم یا حتی حکومت‌هایی مانند ساسانیان یا روم که در آن دوران حضور داشته‌اند، نبوده است. او به‌عنوان پیامبر/خلیفه در راس قدرت بود و همه نقش‌های سیاسی به او ختم می‌شد. محمد عملاً هم‌زمان خلیفه، فرمانده کل قوا، قاضی‌القضات، روحانی اعظم و مانند این‌ها بود. در حالی که بقیه افراد جامعه صرفاً بر اساس سابقه و احترام گرداگرد او حضور داشتند و هر از گاهی ماموریت یا وظیفه‌ای به آن‌ها محول می‌شده است. اگرچه محمد بعضاً به نیابت از خود، فردی را رهبر لشکر اسلام، مامور جمع‌آوری زکات، جزیه و مانند این‌ها می‌کرده است اما در مجموع، چیزی به اسم ساختار و سلسله مراتب قدرت یا شرح وظایف مشخص و مدون، حتی آن‌طور که در سایر حکومت‌های هم‌عصر او مانند پادشاهی ساسانی و روم وجود داشته، در کار نبوده است. در واقع اعراب

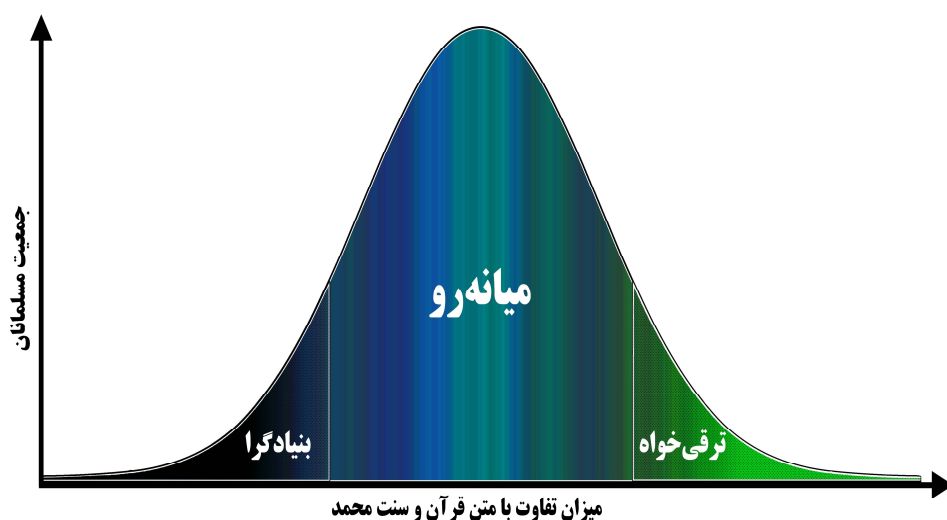
مسلمان پس از فتح مناطقی همچون ایران با چنین چیزهایی آشنا شدند و تاثیر این آشنایی، بعدها در حکومت‌هایی مانند عباسیان به خوبی دیده می‌شود. علت لزوم چنین سلسله مراتبی این است که در حکومتی با سلسله مراتب مشخص، جایگاه و عناوین افراد دخیل در حکومت و همچنین روابط میان آن‌ها کاملاً معین است. به‌عنوان مثال، امروزه ما معمولاً یک رئیس‌جمهور، پادشاه یا نخست‌وزیر داریم که از لحاظ قدرت سیاسی به‌عنوان بالاترین فرد یک کشور خدمت می‌کند و پس از آن‌ها نیز سلسله مراتب قدرت در درجات پایین‌تر به خوبی مشخص است. معاونان، مشاوران، وزراء، نیروی انتظامی و ارتش، قوه‌های مجریه، قضائیه و قانون‌گذاری کاملاً وظایف اختصاصی و معینی دارند و برای هر یک دستورالعمل‌های مشخصی وجود دارد که پس از مرگ هر یک از مقامات باید چه اقداماتی صورت پذیرد. با این حال، محمد در طول زندگی ۲۳ ساله خود در نقش پیامبر و مهم‌تر از آن در طول ۱۰ سال پایانی زندگی خود در نقش پیامبر و رهبر سیاسی، هیچ‌گاه چنین ساختارهایی را ایجاد نکرد تا تکلیف اعراب پس از مرگ او کاملاً مشخص باشد. در نتیجه پس از مرگ او، اعراب هر بار که خلیفه‌ای می‌مرد باید با مصیبتی به‌نام تعیین جانشین روبرو می‌شدند. موضوعی که خون‌های زیادی به‌واسطه آن در طول تاریخ ریخته شده است.

## وضعیت امروز

با نگاهی به وضعیت امروز مسلمانان و نگاهشان به اسلام واقعی، می‌توان به این نتیجه رسید که جدا کردن دقیق طیف‌های اعتقادی گسترده مسلمانان کاری دشوار است. علت این موضوع هم این است که شاخه‌های مختلف اسلامی، با وجود اختلافات عقیدتی بعضاً اساسی، در برخی موارد افکار کاملاً مشترکی دارند. روی هم رفته اگر بخواهیم در یک نگاه کلی، شاخه‌های مختلف اسلام را در نحوه خوانش اسلام واقعی مقایسه کنیم می‌توانیم به نموداری که در ادامه می‌آید رجوع کنیم. نموداری که نشان می‌دهد هر یک از این شاخه‌ها و انشعابات، تا چه میزان دور شدن از متن قرآن را مجاز می‌دانند (شکل ۱۳).

فارغ از رویکرد اختصاصی فرقه‌های مختلف در انتخاب منابع و نحوه خوانش اسلام محمد،

می‌توان در یک دسته‌بندی کلی تمامی آن‌ها را در ۳ دسته جای داد. سه دسته بنیادگرا، میانه‌رو و ترقی‌خواه که هر کدام مدعی پایبندی به واقعی‌ترین یا حداقل عاقلانه‌ترین قرائت از اسلام محمد هستند. سه نسخه و نگرشی که خودشان می‌توانند بر اساس شدت پایبندی به قوانین شریعت یا میزان مسلمان خوانده شده آن‌ها توسط مسلمانان دیگر، در نسخه‌های ضعیف‌تر یا شدیدتری بروز نمایند. در واقع، اگر کلیت اسلام بنیادگرا و رادیکال را خام‌ترین نوع اسلام بدانیم، این دسته از مسلمانان در منتهی‌الیه سمت چپ نمودار می‌گیرند. طیف میانه‌رو که بر مبنای اسلامی غالباً تفسیری/فقهی/تقلیدی است و طرز فکری مبتنی بر به‌روزرسانی شریعت را دنبال می‌کند، جایی در میانه نمودار قرار داد. اسلام مورد نظر ترقی‌خواهان که عملاً مجموعه‌ای از باورهای شخصی و منتسب به اسلام است نیز در سمت راست آن قرار دارد. اگر خواسته باشیم در مورد جمعیت این سه دسته هم تخمینی بزنیم، می‌توان گفت که همانند آن‌چه در نمودار آمده، دو دسته ترقی‌خواه و بنیادگرا در اقلیت به‌سر می‌برند و میانه‌روها در اکثریت مطلق هستند.



شکل ۱۳: توزیع و فراوانی طیف‌های مختلف اسلام

منظور از اسلام بنیادگرا یا رادیکال، همان نسخه‌ای از اسلام است که پیروان آن در شدیدترین حالتش معتقد به پیروی تحت‌اللفظی و عینی قرآن و سنت محمد هستند. علت اصلی شکل‌گیری فرقه‌های بنیادگرا در دوران معاصر را می‌توان بیشتر ناشی از خستگی و

سردرگمی آن‌ها از وجود فرقه‌های رنگارنگ اسلامی دانست. فرقه‌هایی که با تفاسیر گوناگون و غالباً دل‌به‌خواه، عملاً اسلام و شریعتی اختصاصی برای خود ساخته‌اند. در واقع، این دسته از مسلمانان به این نتیجه رسیده‌اند که از لحاظ تاریخی تنها یک محمد و یک سنت از او وجود داشته و بنابراین، تکرار آن‌هم نهایتاً تنها به یک صورت ممکن خواهد بود. این فرقه‌ها در افراطی‌ترین حالت خودشان معتقدند که به‌جای تفسیر شریعت بر اساس شرایط اجتماعی و سیاسی هر دوره زمانی که منجر به تعبیر و نتایج متناقض می‌شود، بهترین کار، الگوپرداری دقیق و موبه‌مو از آن‌چیزی است که محمد در طول زندگانش به انجام رسانده است. موضوعی که سبب شده آن‌ها تمامی مذاهب، فرقه‌های اسلامی که بر اساس تفسیر و همچنین کم و زیاد کردن احکام اسلامی عمل می‌کنند را پاسخ‌هایی اشتباه به سوال اسلام واقعی بدانند. در نهایت نیز آن‌ها به این مسیر هدایت شده‌اند که بهترین خوانش از قوانین شریعت و اسلام مورد تایید محمد، حذف هرگونه تفسیر و ایجاد بدعت است. از نظر این دسته، نباید قوانین و احکام موجود در قرآن و سیره محمد را گلچین یا آن را تفسیر کرد و باید آن‌ها را به همان شکلی که توصیه شده، اجرا کرد. مثلاً اگر قرآن گفته است که «أَشْدَاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رَحْمَاءَ بَيْنَهُمْ»<sup>۱</sup> یا دستور حمله به غیرمسلمانان را داده است، یعنی ما هم باید چنین کنیم.

چنین نگرشی به اسلام سبب می‌شود که اجرای تمامی دستورات توصیه شده در آیات قرآن یا احادیث معتبر منتسب به محمد، فارغ از میزان خشونت آن‌ها اجرا شود. موضوعی که از نتایج آن، اعتقاد به ساختن حکومت اسلامی و در حالت شدیدترش، برقراری خلیفه‌گری اسلامی، محرومیت زنان از حضور فعال در اجتماع و بهره‌مندی آن‌ها از حقوق بنیادین انسانی، از دست رفتن آزادی بیان، دموکراسی و در مجموع پیروی مطلق از شریعت است. طبیعتاً چنین اسلامی، که در ابعاد و شدت‌های مختلف در میان گروه‌هایی مانند داعش، القاعده، بوکوحرام، طالبان و همچنین سایر انشعابات و گروه‌های اسلامی مشابه دیده می‌شود، به‌صورت کلی توسط اکثریت مطلق مسلمانان (میان‌روها و ترقی‌خواهان) نفی می‌شود. با این حال، اگر به باورهای مسلمانان میان‌رو و منکر اسلام بنیادگرایانه کمی دقیق‌تر

<sup>۱</sup> سوره فتح، آیه ۲۹

بناگریم به زودی متوجه می‌شویم که در برخی موارد، نه تنها باورهای خود آن‌ها هم دست کمی از باورهای بنیادگرایانه ندارد بلکه دقیقا همان چیزی است که مسلمانان بنیادگرا آن را دنبال می‌کنند. موردی که در بخش مربوط به مسلمانان میانه‌رو به آن باز خواهیم گشت.

انکار رویکرد و روش بنیادگرایانه توسط مسلمانان میانه‌رو، خود حاوی نکته متناقضی است که اساسا فلسفه پیروی از قرآن و سنت را به چالش می‌کشد. به بیان دیگر، مسلمانان میانه‌رو با انکار خوانش مستقیم و تحت‌اللفظی آیات قرآن که توسط بنیادگرایان به انجام می‌رسد، عملا می‌گویند که پیام قرآن چیزی نیست که مستقیما در متن آن وجود دارد. در واقع، معتقدان به اسلام واقعی از نوع معتدل، چه در گفتار و چه در عمل، به صراحت به این باور پایبند هستند که محتوای قرآن آن چیزی نیست که در آن نوشته شده، بلکه آن چیزی است که خود آن‌ها آن را برداشت و ارایه می‌کنند. همین دریای بی‌ساحل تفسیر و تعبیر آیات قرآن و سنت محمد که هر فرقه‌ای بر اساس میل و سیاست خودش، به انجام آن مشغول بوده و هنوز هست، از دلایل اصلی شکل‌گیری فرقه‌ها و گروه‌های بنیادگرا مانند داعش است. گروهی که آن‌چنان به اجرای تحت‌اللفظی و کلمه‌به‌کلمه قرآن و اسلام محمد باور داشت که برای رسیدن به چنین مهمی سعی کرد همانند محمد در دوران آغازین شروع به کارش در مدینه، سرزمین‌های مختلف را فتح کند و همه را تحت نام اسلام گردآوری کند. به نقل از مجله *وال استریت*<sup>۱</sup> طی یک بررسی، تخمین زده می‌شود که در جریان مقابله نیروهای ائتلاف با گروه داعش، در مجموع بیش از ۴۵ میلیارد دلار خسارت فقط به زیرساخت‌های عراق وارد شده است [۲۹]. برای درک این رقم، این را در نظر بگیرید که مبلغ ساخت یک بیمارستان مجهز ۱۵ طبقه‌ای در بصره با ۱۵۸ تخت و ۲۰ آزمایشگاه، حدود ۴۴ میلیون دلار هزینه دربرداشته است [۳۰]. با یک حساب سرانگشتی می‌توان گفت که عملا با مبلغ فوق، امکان احداث بیش از ۱۰۰۰ بیمارستان مشابه وجود داشته است. واقعیت تلخ‌تر این است که فارغ از خسارت مربوط به زیرساخت‌های عراق، اگر هزینه‌های خود جنگ و سایر هزینه‌های پنهان و آشکار که داعش به کشوری همچون عراق تحمیل

<sup>1</sup> Wall Street

کرده را به هزینه اعلام شده اضافه کنید، عدد اشاره شده کسر کوچکی از آن را شامل خواهد شد.

در مقایسه با دو نگرش دیگر به اسلام واقعی، می‌توان گفت که در اسلام بنیادگرایانه با وضعیتی روبرو هستیم که کم‌ترین میزان آزادی عمل برای داشتن زندگی متفاوت از چهارچوب تعریف شده در اسلام وجود دارد. به این معنی که تمامی مسلمانان جامعه باید کم و زیاد، رفتار و کرداری مشابه و مطابق با متن قرآن و رفتار و کردار محمد داشته باشند. در چنین شرایطی، هرگونه انحراف از فضای حاکم، بسته به نوع و میزان تکرار آن، حتی ممکن است با مجازات مرگ روبرو شود. علاوه بر این، اسلام بنیادگرایانه و رادیکال حتی اگر بتواند، غیرمسلمانان را هم ملزم به پیروی از احکام اسلامی می‌کند و در صورت تخطی، آن‌ها را هم همانند یک مسلمان مجازات می‌کند. مواردی که با رفتن به سمت طیف میانه‌رو از شدت آن‌ها کاسته می‌شود.

اگر بخواهیم بخشی از چهارچوب جامعه‌ای را به تصویر بکشیم که معتقدین به اسلام واقعی از نوع بنیادگرایانه و رادیکال توانسته‌اند آن را ترسیم کنند، می‌توان به دو نمونه بسیار خوب و کاملاً امروزی داعش و طالبان پرداخت. به‌عنوان اولین نمونه، داعش موفق شد حداقل برای مدتی کوتاه، حکومتی مستقل را در بخش‌هایی از عراق و سوریه ایجاد کند. طالبان نیز که دومین مثال ما در این زمینه خواهد بود، به تازگی و به محض خروج نیروهای آمریکایی و فرار مثال‌زدنی رئیس‌جمهور افغانستان، پس از وقفه‌ای حدوداً ۲۰ ساله، مجدداً قدرت را در افغانستان به‌دست گرفته است.

داعش که اکنون خود را دولت اسلامی می‌داند، در طول تحولش نام‌های مختلفی داشته است. در بدو تأسیسش به‌دست مسلمان اردنی و جهادی به‌نام ابومصعب زرقاوی در سال ۱۹۹۹، تا سال ۲۰۰۴ میلادی جماعت توحید و جهاد خوانده می‌شد. پس از آن هم نام‌هایی هم‌چون القاعده عراق (سال‌های ۲۰۰۶-۲۰۰۴ میلادی)، مجلس شورای مجاهدین (سال ۲۰۰۶)، دولت اسلامی عراق (سال‌های ۲۰۱۳-۲۰۰۶ میلادی)، دولت اسلامی عراق و شام یا همان داعش (سال‌های ۲۰۱۴-۲۰۱۳ میلادی) و نهایتاً دولت اسلامی (سال ۲۰۱۴)



میلادی تاکنون) توسط آن انتخاب شده‌اند. مطابق آنچه از دوران حکومت داعش یا همان دولت اسلامی می‌دانیم، مخالفت شدید با هرگونه تفسیر حقوقی و حقوق موضوعه، یکی از اصول فکری آن‌ها بوده است. این میزان مخالفت آن‌ها به حدی بوده که حقوق‌دانان یکی از اولین سیبل‌های هدف آن‌ها به شمار می‌رفتند. به طوری که به گفته شاهدان عینی، داعش در شهر حلب، تابلوی «ورود سگ و حقوق‌دان ممنوع» نصب کرده بوده است [۳۱]. در مقابل، داعش برای تامین این خلأ حقوقی و قانونی ناشی از فقدان حقوق‌دان و همچنین تعیین حدود شرعی، اقدام به چاپ و توزیع مجموعه‌ای از مجازات‌هایی کرد که مستقیماً در قرآن آمده‌اند (جدول ۴). داعش همچنین برای برخی از جرایم که نمونه مشابهی برای آن‌ها در قرآن وجود ندارد و زیر مجموعه قصاص نیز قرار نمی‌گیرند، تنبیهاتی تحت عنوان تعزیر در نظر گرفت که به نوع جرم وابسته بودند.

جدول ۴: برخی از مجازات‌های موجود در شریعت که داعش آن‌ها را اعمال می‌کرد [۳۱].

مجازات	جرم
اعدام	کفرگویی به خدا
اعدام (حتی اگر توبه کند)	کفرگویی به محمد
سنگسار	مُحصنه
۱۰۰ ضربه شلاق و تبعید	غیرمُحصنه
اعدام (هر دو فرد مشارکت‌کننده)	همجنس‌گرایی
قطع دست	دزدی
۸۰ ضربه شلاق	نوشیدن الکل
اعدام	جاسوسی برای کافران
اعدام	ارتداد
اعدام	قتل
اعدام و به صلیب کشیده شدن	قتل و دزدی
قطع دست راست و پای چپ	سرقت مسلحانه
تبعید	ایجاد رُعب و وحشت

از دید داعش، خلیفه یا همان بالاترین مقام سیاسی (ضمیمه ۵)، در واقع نماینده خدا بر-

روی زمین و مسئول اجرای دستورات اوست. با این حال، او حق قانون‌گذاری یا تغییر و دست‌کاری قوانین موجود در شریعت را ندارد. حتی چنین حکومتی که تلاش داشت کاملا تکرار اسلام محمد باشد هم به زودی با این واقعیت سخت مواجه شد که باید از این رویا برخیزد. از نمونه‌های این واقعیت‌های سخت، می‌توان به مسائلی مانند تخلفات ترافیکی، اینترنت، شبکه‌های اجتماعی، آلودگی هوا و مواردی از این دست اشاره کرد که هیچ‌کدام نمونه مستقیمی در قرآن و سنت محمد ندارند. در نتیجه روبرو شدن با چنین مواردی، داعش سعی کرد تا با روی آوردن به رویه‌ای موسوم به «سیاست شرعیه» با مسایل جدید روبرو شود. رویکردی که مبنای آن چنین بوده که اگر پاسخ موضوعی در قرآن نباشد باید با در نظر گرفتن دو مورد یعنی مصلحت مسلمانان و همچنین عدم تضاد با شریعت (قرآن و سنت محمد) پاسخ داده شود.

یکی از کارهایی که ابوبکر البغدادی به‌عنوان رهبر داعش در ژانویه سال ۲۰۱۶ میلادی انجام داد، انتشار بیانیه‌ای ۱۳ بندی، موسوم به وثیقه‌المدینه یا دستورالعمل شهر بود [۳۱]. رویه‌ای تقریبا مشابه با همان قراردادی که محمد در زمان حضورش در مدینه با ساکنان آن جا بست. در این دستورالعمل داعش سعی کرد که خط‌کشی‌های بنیادین فکری خود درباره وظایف متقابل میان حکومت و مردم را به مسلمانان تابع خود منتقل کند. البته باید توجه کرد که داعش نیز همانند خود محمد، حقوق بیشتری را برای مسلمانان قایل بود و در نتیجه، کافران کتابی یا همان پیروان ادیانی مانند مسیحیت و یهودیت حقوق به‌مراتب کمتری دارا بودند. آن‌ها همچنین باید سالانه مبلغی را هم به‌عنوان جزیه پرداخت می‌کردند. مبلغ اعلام شده توسط داعش به‌عنوان جزیه برای مسیحیان ثروتمند برابر با پرداخت سالانه ۴ دینار طلا، برای طبقه متوسط معادل ۲ دینار طلا و برای قشر فرودست، ۱ دینار طلا توسط بوده است [۳۲]. تکلیف کافران غیرکتابی هم که مشخص بوده و تنها دو راه پیش روی آن‌ها قرار داشته که یا مسلمان شوند یا این که کشته می‌شوند.

اگرچه محال بودن امکان تکرار تحت‌اللفظی و عینی اسلام محمد، موضوعی است که احتمالا هر فرد دارای عقل و فهم متوسط می‌تواند به آن دست یابد اما گویی برخی از مسلمانان نیاز داشتند در عمل هم با چنین واقعیت پرهزینه‌ای مواجه شوند. موضوعی که علاوه بر

تجربیات تاریخی فراوان مسلمانان در این زمینه، یکبار دیگر در قرن بیست و یکم و این بار در آزمایشگاه بزرگ داعش، بررسی و با شکستی مفتضحانه روبرو شد. با این حال، تجربه ثابت کرده است که حافظه تاریخی ضعیف ما انسان‌ها و البته جمود فکری ناشی از تعصبات بدون پشتوانه، می‌تواند کاری کند که ما در روز روشن خورشید را هم انکار کنیم. از همین رو، شاید بتوان طالبان را سردسته تمامی مثال‌های فعلی از مسلمانانی نامید که با وجود آگاهی از تاریخ اسلام و مهم‌تر از آن، تجربیات گذشته خودشان، نه تنها افکار بنیادگرایانه خود را رها نکرده‌اند بلکه مجدداً اقدام به تاسیس امارتی اسلامی کرده‌اند.

طالبان افغانستان<sup>۱</sup> گروهی غالباً پشتون است که ریشه‌های اولیه آن را حتی می‌توان تا زمان جنگ شوروی و افغانستان بین سال‌های ۱۹۸۹-۱۹۷۹ میلادی دنبال کرد. دورانی که هم سازمان سیای آمریکا و هم سرویس اطلاعاتی پاکستان به این نیروهای مبارز به صورت مخفیانه کمک می‌کردند [۳۳]. با این حال، تاریخ رسمی تاسیس و شروع به کار این گروه به دست اولین رهبر آن یعنی ملا عمر و ۵۰ شاگرد یا طالب، به سال ۱۹۹۴ و در میانه جنگ داخلی افغانستان باز می‌گردد. پس از آن نیز، تنها ظرف چندماه، هزاران طالب دیگر از مدارس اسلامی پاکستان به او پیوستند تا جمعیت این گروه تازه تاسیس را به ۱۵ هزار نفر برسانند. روندی که قطع نشد و نهایتاً جمعیت این گروه را تا سال بعد، به ۲۵ هزار نفر رساند [۳۳]. موضوعی که به خصوص با حمایت پاکستان، راه را برای پیشروی عملی این گروه و تصرف شهرهای مختلف افغانستان باز کرد.

به صورت کلی می‌توان دوران حضور طالبان در افغانستان را حداقل به چهار دوره کلی تقسیم کرد که عبارت‌اند از: پیدایش و حضور به صورت نیروهای شبه‌نظامی (سال‌های ۱۹۹۴-۱۹۹۶ میلادی)، به دست گرفتن قدرت و حکومت بر کشور (سال‌های ۲۰۰۱-۱۹۹۶ میلادی)، حمله آمریکا به افغانستان در سال ۲۰۰۱، سقوط طالبان و بازگشت به فعالیت شبه‌نظامی (سال‌های ۲۰۲۱-۲۰۰۲ میلادی) و رسیدن مجددشان به راس قدرت آن‌هم به

<sup>۱</sup> جنبش طالبان پاکستان یا همان طالبان پاکستان، گروه دیگری است که در سال ۲۰۰۷ توسط بیت‌الله محسود تاسیس شده است.

محض خروج نیروهای آمریکایی (از اواسط سال ۲۰۲۱ میلادی به بعد). تا زمان نگارش این متن، هنوز طالبان در موضع جدید خودش در قدرت، اصطلاحاً جا نیافتاده است اما با توجه به فلسفه شکل‌گیری و همچنین رفتارهای ثبت‌شده از آن‌ها، از زمان شکل‌گیری تا امروز، انتظار نمی‌رود که پس از این دوری حدوداً ۲۰ ساله از راس قدرت، تغییر محسوسی در آن‌ها رخ داده باشد. از همین‌رو، می‌توان آن‌چه که امروز آن‌ها به انجام آن روی خواهند آورد را با توجه به ایدئولوژی، رفتار آن‌ها در گذشته و همچنین حکومت ۵ ساله آن‌ها در سال‌های ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۱<sup>۱</sup>، پیش‌بینی کرد.

برخلاف داعش که گروهی سلفی-جهادی است و غالباً پیرو آموزه‌های ابن تیمیه<sup>۲</sup> و سید قطب<sup>۳</sup> به حساب می‌آید، طالبان نوع دیگری از اسلام بنیادگرایانه و رادیکال را مبتنی بر اساس اصول جنبش دیوبندی و مکتب فقهی مولد آن یعنی مذهب حنفی بروز داده است. تفاوت این دو گروه، به گونه‌ای است که اگرچه هر دو به حاکمیت و پیروی سرسختانه از شریعت باور دارند اما روش رسیدن این دو به این هدف متفاوت است. منابع داعش از شریعت، بیشتر به خوانش تحت‌اللفظی قرآن و تکرار عینی سنت محمد محدود است اما طالبان صرفاً به قرائت کلمه‌به‌کلمه و دنبال کردن سنت محمد اکتفا نکرده و از روش‌های دیگری مانند تقلید، اجماع و قیاس هم بهره می‌برد. در واقع، طالبان تا آن‌جا که توانسته سعی کرده که شریعت را به صورت دقیقی دنبال کند اما از جایی که با مشکل کمبود قوانین یا تناقض احکام روبرو می‌شود به سراغ منابعی می‌رود که پیش‌تر اشاره شد. روشی که عملاً سبب می‌شود، طرز فکر طالبان به عنوان یک گروه بنیادگرا، در مقایسه با گروه بنیادگرای دیگری مانند داعش، فاصله بیش‌تری با متون روایت شده از شریعت داشته باشد. با این حال، نقطه اشتراک مهم دیگر این دو طرز فکر بنیادگرا، اسلام‌گرایی آن‌ها است. به این معنی که هر دو تلاش می‌کنند تا جامعه را به سمت اسلامی شدن هرچه بیش‌تر و تطابق کامل آن با شریعت ببرند. هدفی که نمونه‌های مشابه با آن را می‌توان در حکومتی مانند جمهوری

<sup>۱</sup> در این دوره، تنها ۳ کشور، حکومت طالبان را به رسمیت شناختند: پاکستان، عربستان و امارات متحده عربی

<sup>۲</sup> عالم سنی مذهب از فرقه حنبلی و متعلق به قرون ۱۳ و ۱۴ میلادی

<sup>۳</sup> نظریه‌پرداز مصری (۱۹۶۶-۱۹۰۶) و عضو جنبش اخوان المسلمین مصر که پدر جنبش سلفی-جهادی محسوب می‌شود.

اسلامی ایران و گروه‌هایی مثل اخوان المسلمین (مصر)، حزب‌الله (لبنان)، انصارالله (یمن)، کتائب حزب‌الله (عراق) و حماس (غزه) به خوبی مشاهده کرد.

از لحاظ قوانین کیفری و اعمال حدود و قصاص مورد تایید شریعت نیز، طالبان رویه‌ای مشابه با داعش در پیش گرفته و مجازات‌هایی مانند کشتن مرتد و کافر، سنگسار زناکار، قطع دست و پا و شلاق زدن را همواره دنبال کرده است. علاوه بر این، طالبان در مقابل زنان نیز، به صورت کلی رویکردی را می‌پسندند که در اسلام بنیادگرا و گروه‌هایی مانند داعش نیز دنبال می‌شود. در این دیدگاه و با استناد آن‌ها به شریعت، زن عملاً دستگاه شرم‌آوری است که خداوند آن را از سرناچاری و برای زادآوری خلق کرده است. در نتیجه، تا حد امکان بهتر است هیچ نوع ارتباط کلامی و فیزیکی با افراد غریبه (نامحرم) نداشته باشد. وسیله‌ای خانگی که شایسته است هیچ فردی به صورت مستقیم حتی به داشتن آن اشاره نکند و اگر هم چنین کرد، هرگز در مورد طرز کار آن صحبتی به میان نیاورد. در واقع، در این نگرش، بهترین جایگاه زن خانه و مهم‌ترین وظیفه او، اطاعت و خدمت به همسر و همچنین تربیت فرزند است.

شاید گفتن این ادعا که از داعش بدتر هم ممکن است، در ابتدا کمی عجیب باشد اما واقعیت این است که در بعضی زمینه‌ها، مخصوصاً در موارد مربوط به زنان، طالبان حتی پا را فراتر از داعش گذاشته است. به عنوان مثال، داعش در راستای همین سیاست جدایی جنسیتی و جلوگیری از هرگونه تماس میان مردان و زنان نامحرم، مجبور شد که زنان را در نقش‌های اجتماعی مانند فعالیت به عنوان پزشک، پرستار، معلم، مدیر و حتی در برخی از بخش‌های سلسله مراتب قدرت مانند امنیت داخلی و نیروی پلیس (حَسَبَه) وارد کند. در حکومت زیر نظر داعش، اگرچه اوضاع زنان همچنان اسفبار بود، به نحوی که آن‌ها مجبور به ترک تحصیل و پوشش کامل بدن حتی صورت بودند، به خاطر پوشیدن کفش پاشنه بلند یا حتی داشتن پوششی با رنگ نامناسب، ۴۰ ضربه شلاق می‌خوردند اما داعش یک سری اختیارات محدود را به آن‌ها داده بود. در این حکومت، زن‌ها می‌توانستند کار با اسلحه را یاد بگیرند، حقوق دریافت کنند، رانندگی کرده و حتی در نیروی پلیسی تماماً زنانه به‌مانند لواء الخنساء مشارکت کنند [۳۴]. با این حال، طالبان در این زمینه معنای جدیدی برای

سخت‌گیری تعریف کرده و تقریباً علاوه بر تمام محدودیت‌های داعشی، محدودیت‌های خاص خود را هم برای زنان به ارمغان آورده است. مثلاً زنی را صرفاً به خاطر نپوشیدن برقع [۳۵]، زنی دیگر را به خاطر دست‌پخت بد [۳۶] و دکتر زنان و زایمانی را به خاطر دادن قرص ضدبارداری به یک کودک تازه‌عروس و ۱۳ ساله، به قتل رسانده است [۳۷]. مورد مرتبط دیگر در همین زمینه، اقدام بزدلانه آن‌ها در ترور زنان عضو نیروی پلیس بوده است. به طوری که در یک مثال، آن‌ها زنی به اسم خاطره را تنها به جرم پلیس بودن، چندماه پس از عضویتش در این نیرو، ابتدا به گلوله بسته و سپس با فرو کردن چاقو در چشمانش، او را نابینا کردند [۳۸]. مثال‌های مرتبط در این زمینه آن قدر زیاد است که خود یک کتاب اختصاصی لازم دارد، با این حال، واقعیت این است که گروه‌های بنیادگرایی مانند طالبان، داعش و مانند آن‌ها، با توجه به این که خود را پایبند به شریعت می‌دانند، نه تنها از رفتار خود احساس گناه یا شرمساری ندارند بلکه به آن مفتخر نیز هستند. در مجموع، می‌توان حدس زد که طالبان برای حفظ خودش در قدرت، نهایتاً مجبور خواهد شد که برخی از پایبندی‌های شدید خودش به شریعت را اصلاح کند اما بعید است تغییر خاصی حداقل در آینده نزدیک در آن پدید آید. در واقع، آینده افغانستان به همان سیاهی است که این روزها دیده می‌شود و مردم و به خصوص زنان این کشور از همین حالا اثرات آن را کاملاً لمس می‌کنند.

با عبور از اسلام واقعی بنیادگرایانه، به نسخه دیگری از اسلام واقعی می‌رسیم که اسلام میانه‌رو یا معتدل نامیده می‌شود. البته منظور از میانه‌روی و اعتدال، آن میانه‌روی عقلانی و منطقی معروف نیست، بلکه منظور این است که این شیوه نگاه به اسلام، در جایی میان بنیادگرایی و ترقی‌خواهی قرار دارد. در این نسخه از اسلام واقعی، قرار است که با شکلی ملایم‌تر در مقایسه با اسلام بنیادگرا روبرو باشیم که در آن خبری از مجازات‌های مبتنی بر دستورات بدوی، غیرانسانی و خشن موجود در آیات قرآن و شریعت در کار نباشد. در واقع، پیروان چنین اسلامی، حتی اگر به زبان هم اقرار نکنند، در عمل می‌گویند که حتی آن چیزی که در قرآن و سنت آمده هم، آن اسلامی نیست که آن‌ها می‌پسندند و اسلام واقعی چیز دیگری است.

با نگاهی به بیش از ۵۰ کشور اسلامی که حداقل نیمی از جمعیت آن‌ها را مسلمانان تشکیل



شکل ۱۴: چشمان خاطره که حالا به لطف طالبان، دیدن هم برایش یک خاطره است.

می‌دهند و عملاً هر یک از آن‌ها ادعای پیروی از اسلامی میانه‌رو را دارند<sup>۱</sup>، می‌توان گفت که همه این کشورها تعریف مشابهی از میانه‌روی از خود بروز نداده‌اند و بر اساس فاصله آن‌ها از قوانین شریعت، قابلیت دسته‌بندی به حداقل ۵ گروه و دسته را دارند. برای نشان دادن این دسته‌بندی، جدول ۵ تهیه شده است که در آن قوانین مربوط به ۵ کشور مهم اسلامی با قوانین اسلام بنیادگرای داعش مقایسه شده است. این ۵ کشور با توجه به پراکندگی مذاهب مختلف اسلامی در کشورهای مختلف، به‌نحوی انتخاب شده‌اند که هر کدام در مجموع نماینده یک شاخه مهم اسلامی به‌حساب بیایند (شکل ۱۵).

جمهوری اسلامی ایران مهم‌ترین نماد شیعه و عربستان به‌عنوان مهد اسلام و نماد اسلام حنبلی، دو کشوری هستند که در ابتدای این فهرست حضور دارند. تونس به‌عنوان یکی از روادارترین کشورهای اسلامی (فرقه مالکی) و اندونزی به‌عنوان پرجمعیت‌ترین کشور —

<sup>۱</sup> با توجه به تغییرات اخیر، کم‌کم باید افغانستان را از این فهرست خارج کرده و به‌عنوان اولین کشور رسمی بنیادگرا بشناسیم.

جدول ۵: مقایسه مجازات‌های تعیین شده توسط داعش با برخی از کشورهای مدعی اسلام میانه‌رو

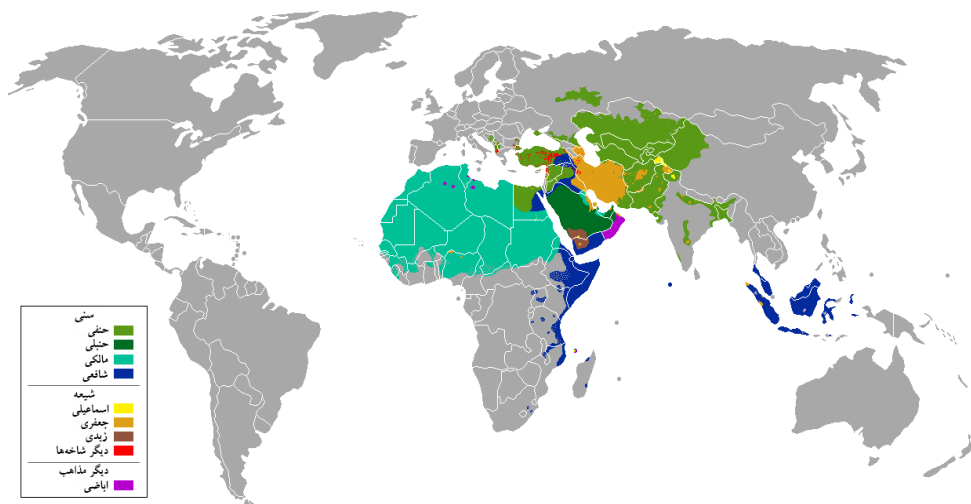
مجازات						جرم
ترکیه (حنفی)	تونس (مالکی)	اندونزی (شافعی)	عربستان (حنبلی)	ایران (شیعه)	داعش (سلفی)	
زندان	-	زندان	اعدام	اعدام	اعدام	کفرگویی
-	جریمه نقدی، زندان	چوب‌زدن، زندان	سنگسار	سنگسار	سنگسار	زنانی مُحصنه
			۱۰۰ ضربه شلاق	۱۰۰ ضربه شلاق	۱۰۰ ضربه شلاق و تبعید	زنانی غیر مُحصنه
-	-	شلاق، جریمه نقدی و زندان	اعدام	اعدام	اعدام	همجنس‌گرایی
زندان	زندان	زندان	قطع دست <sup>۱</sup>	قطع دست <sup>۲</sup>	قطع دست <sup>۱</sup>	دزدی
-	-	- <sup>۳</sup>	۸۰ ضربه شلاق و زندان	۸۰ ضربه شلاق و زندان	۸۰ ضربه شلاق	نوشیدن الکل
زندان	اعدام	اعدام	اعدام	اعدام	اعدام	جاسوسی
-	-	-				ارتداد
زندان	اعدام	اعدام	اعدام، به صلیب	اعدام، به صلیب	اعدام، به صلیب	قتل
			کشیدن، قطع دست راست و پای چپ	کشیدن، قطع دست راست و پای چپ	کشیدن، قطع دست راست و پای چپ	قتل و دزدی
	زندان	جریمه نقدی و زندان				سرقت مسلحانه

<sup>۱</sup> قطع دست از محل مُج

<sup>۲</sup> در مرتبه اول قطع چهار انگشت دست راست، در مرتبه دوم قطع پای چپ از مچ، در مرتبه سوم حبس ابد و در مرتبه چهارم اعدام.

<sup>۳</sup> مصرف نوشیدنی الکلی در استان آچه با مجازات چوب‌زده شدن همراه است.





شکل ۱۵: پراکندگی مذاهب مهم شیعه و سنی در سراسر دنیا

مسلمان و مترقی‌ترین کشور اسلامی<sup>۱</sup> (فرقه شافعی)، دو کشور دیگری هستند که در این فهرست آورده شده‌اند. در کنار این چهار کشور، ترکیه نیز به‌عنوان یکی از کشورهای نیمه‌سکولار اسلامی و دارای جمعیتی غالباً حنفی آورده شده است.

نکته مهم در مورد قوانین جزایی هر یک از این کشورها این است که اگرچه مجازات‌های اشاره شده، مطابق قوانین رسمی و حدود جزایی هر کشور هستند اما ممکن است در عمل، برخی از مجازات‌ها عیناً انجام نشوند. به‌صورتی که بعضاً مجازات‌های جایگزین با آن‌ها در کشور مورد نظر متداول باشد. مثلاً در کشوری مانند ایران، اگرچه مطابق قانون مجازات اسلامی، حد دزدی در مرتبه اول، قطع چهار انگشت دست راست و مجازات برقراری رابطه جنسی خارج از ازدواج فرد متاهل با دیگری سنگسار است اما در عمل، چنین چیزی را به‌صورت عمومی و مکرر نمی‌بینیم و اجرای آن محدود به موارد است. در واقع، علت این است که در قانون جزایی کشوری مانند جمهوری اسلامی ایران، یک سری شروط مشخص برای حدی خوانده شدن دزدی یا رابطه جنسی خارج از خانواده تعریف شده که باعث می‌شود هر نوع دزدی و رابطه جنسی شامل مجازات حدی نشود.

<sup>۱</sup> با داشتن میزان ناخالص داخلی (اسمی) بیش از ۱ تریلیون دلار، بالاتر از هلند و سوئیس، عملاً شانزدهمین قدرت اقتصادی دنیا به‌حساب می‌آید (برگرفته از داده‌های صندوق بین‌المللی پول برای سال ۲۰۲۱).

با این حال، اگر فردی شرایط لازم را داشته باشد، همان طور که مثال های فراوانی از آن موجود است، مجازات حدی بر روی فرد اجرا می شود و بسته به دفعات تکرار آن، حتی ممکن است اعدام شود. به عنوان یک اصل کلی در قانون مجازات اسلامی در جایی مانند جمهوری اسلامی ایران، هر جرمی که مشتمل بر حدود اسلامی شود، فارغ از نوع مجازات، اگر بیش از ۳ بار تکرار شود، مجازات آن در مرتبه چهارم اعدام است. رویکردی که در واقع به جای پیدا کردن علت وقوع جرم توسط فرد، حل مشکل مربوطه و در نتیجه جلوگیری موثر از وقوع چنین جرمی توسط دیگران، به دنبال پاک کردن صورت مساله است.

در میان کشورهای مورد بررسی، عربستان و جمهوری اسلامی ایران که به عنوان اصلی ترین نمادهای اسلام سنی و شیعی در جهان اسلام به شمار می روند، تقریباً هیچ تفاوتی با اسلام بنیادگرایانه از نوع داعش ندارند. در این بین، حتی می توان گفت که عربستان به عنوان برجسته ترین نماد شریعت اسلامی در میان کشورهای حال حاضر دنیا<sup>۱</sup>، حتی قرابت بسیار بیش تری با اسلام بنیادگرا دارد. به طوری که عملاً یک پایش در سرزمین بنیادگرایی است. کشوری مبتنی بر حکومت پادشاهی مطلقه و موروثی که در آن، حقوق بشر، تحمل ادیان مختلف، دموکراسی و حقوق زنان در وضعیت اسفباری است. کشوری که فاقد انتخابات، نهادهای مبتنی بر دموکراسی و حتی قانون اساسی جامع و مدون است، به طوری که قاضیان آن می توانند احکام خود را تنها با تکیه بر چند اصل اولیه قانونی و همچنین شریعت برای صدها نفر آن هم در یک دادگاه جمعی مشترک صادر کنند. آن هم قانونی اولیه در ۹ فصل و ۸۳ بند که نه تنها تا پیش از سال ۱۹۹۲ وجود نداشته، بلکه حتی شباهتی به قانون اساسی شناخته شده ندارد. قانونی نیم بند که بیشتر یک سری دستورالعمل کلی است که غالباً حول محور برقراری اسلام و سیستم پادشاهی مطلقه می چرخد و در آن حتی به زنها اشاره هم نشده است. با این حال، در چند سال اخیر و تغییراتی که بعضاً به ولیعهد این کشور نسبت داده می شود، مواردی مانند اصلاح برخی از حقوق اولیه زنان مثل ممنوعیت ازدواج زیر ۱۸ سال، اجازه سفر به تنهایی، رانندگی، ثبت تولد فرزند، حمایت شغلی در برابر

<sup>۱</sup> باتوجه به اعلام حکومت امارت اسلامی توسط طالبان و اعلام پایبندی مطلق قانون اساسی جدید افغانستان به شریعت اسلامی توسط هبت الله اخوندزاده، رهبر طالبان، احتمالاً باید جایگاه نخست عربستان را از دست رفته بدانیم.

تبعیض و آزار جنسیتی و حتی حضور در اجتماع، بدون پوشش اجباری در نظر گرفته شده‌اند. عربستان حتی برای اولین بار در سال ۲۰۱۹ میلادی، برای خودش یک سفیر زن<sup>۱</sup> انتخاب کرد که مسئولیت سفارت عربستان در آمریکا را به عهده گرفت.

شاید برایتان عجیب باشد اما تا پیش از این، یک زن در عربستان سعودی حتی اجازه زندگی مستقل هم نداشت و باید حتما تحت سرپرستی پدر یا همسر خود زندگی می‌کرد. با این حال و با وجود این تغییرات در حقوق اجتماعی زنان، به خاطر تکیه اساسی این کشور بر شریعت، بعید است که این تغییرات جزئی چاره باشد. مخصوصا وقتی می‌بینیم که این تغییرات مخصوصا در مورد حقوق زنان در حالی انجام می‌شود که هنوز فعالین حقوق زنان در زندان هستند. در واقع، وضعیت عربستان سعودی به ما می‌گوید که این کشور عملا همان داعشی بوده که موفق شده است کشوری مستقل و شناخته شده برای خودش تشکیل دهد.

با این حال، اگر بخواهیم به برخی از عوامل مهمی اشاره کنیم که موجب شده‌اند این کشور را مطلقا بنیادگرا ندانیم و ذره‌ای میان آن و اسلام داعش تفاوت قایل شویم، می‌توان به عدم خلیفه‌گری اسلامی، عدم حمله به کشورهای دیگر به منظور توسعه و تحمیل دین اسلام و همچنین عدم اجرای مطلق قوانین شریعت مانند امکان تحصیل زنان اشاره کرد. در واقع، با وجود پایبندی بسیار زیاد و بعضا مطلق عربستان سعودی در قوانین کیفری و حقوقی خود به شریعت و حتی پشتیبانی از گروه‌های جهادی و تکفیری، این کشور حداقل در عمل ادعایی مبنی بر خلیفه‌گری اسلامی ندارد. علاوه بر این، عربستان سعودی با همه مشکلاتی که دارد، تلاش نمی‌کند تا با حمله به کشورهای دیگر آن‌ها را هم به زیر پرچم اسلام بکشد. موضوعی که اگر عربستان سعودی روزی آن‌ها را هم به مجموعه افتخارات خود بیافزاید، رسماً پای دوش را هم به درون سرزمین بنیادگرایی گذاشته است.

اگرچه از لحاظ قوانین مجازات اسلامی تفاوت زیادی میان این جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی به‌عنوان دو برادرخوانده شمالی و جنوبی وجود ندارد اما در مجموع،

<sup>۱</sup> ریما بنت بندر آل سعود

وضعیت کاریکاتورگونه جمهوری اسلامی ایران کمی بهتر از چیزی است که در عربستان سعودی دیده می‌شود. کاریکاتورگونه از این لحاظ که عربستان بعد از اصلاحات اخیرش، مثلا دیگر آن سخت‌گیری پیشین روی پوشش اجباری زنان را ندارد، ازدواج زنان زیر ۱۸ سال را ممنوع کرده و در کل اصطلاحا کمی «وا داده» است. این تغییرات تدریجی اخیر عربستان به شکلی بوده است که اگر همین‌طور ادامه پیدا کند عملا باید جای این کشور را از لحاظ پایبندی به شریعت با جمهوری اسلامی ایران عوض کنیم. با وجود این تغییرات اخیر در جایی مانند عربستان، در جمهوری اسلامی ایران هنوز ازدواج زیر ۱۸ سال قانونی است و موردی مانند حجاب برای این حکومت به یک مساله هویتی تبدیل شده است که حتی توریست‌های خارجی نیز باید آن را رعایت کنند. نکته دیگر در مورد جمهوری اسلامی ایران که می‌توان به آن اشاره کرد این است که این حکومت در مجموع، پایبندی کمتری به شریعت در مقایسه با عربستان سعودی دارد. مثلا جمهوری اسلامی ایران چیزی به اسم مجازات قطع گردن با شمشیر که در شریعت اسلامی وجود دارد و توسط عربستان انجام می‌شود را در قوانین خود ندارد. همچنین در مثالی دیگر از انحراف جمهوری اسلامی ایران از شریعت، می‌توان گفت این حکومت برای مجازاتی مانند سنگسار، غالبا مجازات جایگزین اعدام را اجرا می‌کند. علاوه بر این، جمهوری اسلامی ایران برای مجازات‌های حدی، شروطی تعیین کرده است که سبب می‌شود این نوع مجازات‌ها مطلقا مطابق شریعت دنبال نشوند. به‌عنوان نمونه، مطابق قرآن حد دزدی، قطع دست است اما جمهوری اسلامی ایران ابتدا انگشتان دست را قطع می‌کند و در صورت تکرار به ترتیب مجازاتی مانند قطع مچ پای چپ، حبس ابد و اعدام را اعمال می‌کند. در نتیجه، با وجود شباهت قوانین کیفری جمهوری اسلامی ایران به اسلام بنیادگرا، این اختلافات سبب می‌شود که نتوان اسلام جمهوری اسلامی ایران را در عمل یک اسلام مطلقا بنیادگرا دانست.

**سوره مائده:** «و مرد و زن دزد را به سزای آن‌چه کرده‌اند دستشان را به‌عنوان کیفری از

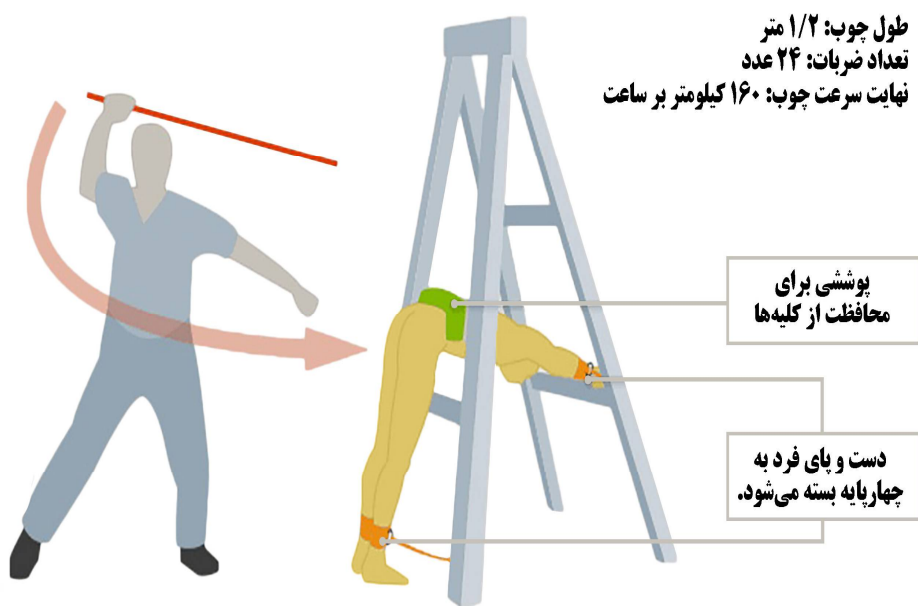
جانب خدا ببرید و خداوند توانا و حکیم است (۳۸).»

وجود مجازات زندان در قوانین جزایی جایی مانند جمهوری اسلامی ایران در حالی است که در زمان خود محمد، چیزی به اسم زندان حتی وجود نداشته است که مجازاتی مانند

حبس یا حبس ابد برای برخی از جرایم معنی داشته باشد. در واقع، فلسفه جرایم حدی در اسلام این است که ضربه‌ای فیزیکی به مجرم وارد شود تا هیچ‌گاه آن را فراموش نکند! موضوعی که سبب شده امروزه بحث استفاده از بی‌حس‌کننده یا پیوند زدن عضو قطع شده پس از اجرای حد، مورد مخالفت برخی از فقهای اسلامی قرار بگیرد. مورد دیگری که موید عدم شباهت متن قانون جزایی ایران به شریعت است، این است که در قانون مجازات اسلامی ایران حکم مشخصی برای ارتداد وجود ندارد و قاضی موظف است مطابق اصل ۱۶۷ قانون اساسی، به نظر فقهای مسلمان رجوع کند. با این حال، حتی چنین مراجع‌های هم به جای خوبی ختم نمی‌شود و نهایتاً، مجازات مُرتد فطری (فردی که پدر یا مادر یا هر دوی آن‌ها مسلمان باشند و فرد بعد از بلوغ از اسلام خارج شده باشد) قطعاً اعدام و مرتد ملی (فردی که پدری و مادری غیرمسلمان داشته و پس از بلوغ به اسلام وارد و سپس خارج شده باشد) هم اعدام مشروط است. به‌صورتی که اگر توبه کند، پذیرفته می‌شود. اما و اگرهایی که عملاً به این شکل در جایی مانند قرآن وجود ندارند و نهایتاً برگرفته از احادیث مورد تایید فقهای شیعه است. علاوه‌بر بحث انحراف از پایبندی کامل به اجرای مجازات‌های حدی، جمهوری اسلامی ایران همچنین برخلاف آن‌چه که از اسلام رادیکال و شریعت انتظار داریم، برای زنان، حقوق اجتماعی هرچند نصف و نیمه‌ای قایل شده است. چیزی به نام انتخابات دارد، هرچند که آزاد و مستقل نیست و بیشتر به نمایشی عمومی برای جلب اعتبار داخلی و خارجی شبیه است. در نتیجه، اگرچه جمهوری اسلامی ایران نیز به مانند عربستان به‌صورت نظری اسلامی بنیادگرایانه را دنبال می‌کند اما در مقام عمل، هردو کمی از آن دور شده‌اند.

در میان سه کشور دیگر نیز اگرچه اندونزی کمی خود را از کوته فکری رایج در عربستان و جمهوری اسلامی ایران جدا کرده است اما همچنان به‌صورت کاملاً مشخصی اثرات شریعت در قوانین آن دیده می‌شود. در این کشور همچنان مجازات اعدام وجود دارد و مواردی مانند کفرگویی، ارتداد، نوشیدن الکل یا همجنس‌گرایی با تنبیهات جدی روبرو می‌شوند. مجازات‌هایی که مثلاً در مورد همجنس‌گرایی حتی ممکن است تا ۲۰ سال زندان را هم شامل شود [۳۹]. از جمله موارد غیرانسانی نشات گرفته از اسلام در قوانین جزایی اندونزی،

چوب‌زدن<sup>۱</sup> است (شکل ۱۶). مجازات وحشیانه‌ای که احتمالا نوعی جایگزین بومی‌سازی شده برای شلاق است و طی آن با ترکه‌ای نازک از جنس نوعی نخل<sup>۲</sup> بر باسن (برهنه) فرد زده می‌شود. با وجود این قوانین بدوی و خشن، با این حال، تفاوت‌ها و فاصله‌هایی میان این نسخه از اسلام با اسلام بنیادگرا دیده می‌شود. تفاوت‌هایی که از جمله آن‌ها، می‌توان به عدم اجرای حکم اعدام برای مواردی مانند ارتداد و کفرگویی و همچنین دنبال نکردن احکامی مانند قطع اعضای بدن یا سنگسار اشاره کرد. تفاوت‌هایی که باعث می‌شود، نتوانیم اسلام رایج در اندونزی را اسلامی بنیادگرا بنامیم.



شکل ۱۶: نمایی از چوب‌زدن به‌عنوان یکی از مجازات‌های قانونی در اندونزی [۴۰]

تونس کشور دیگری است که مخصوصا بعد از انقلابش در اواخر سال ۲۰۱۰ و اوایل سال ۲۰۱۱ میلادی، حتی گام‌های بیشتری برای دور شدن هرچه بیشتر از اسلام بنیادگرایانه برداشته است. وضعیت در این کشور به‌گونه‌ای است که اگرچه مجازات اعدام هنوز در قانون اساسی این کشور دیده می‌شود و حتی رئیس‌جمهور کنونی آن، قیس سعید، اصرار به

<sup>1</sup> Caning

<sup>2</sup> Rattan

اجرای آن دارد اما از سال ۱۹۹۱ میلادی تاکنون در این کشور هیچ اعدامی صورت نگرفته است [۴۱]. در مقایسه با کشوری مانند اندونزی، تونس در جایگاه بهتری قرار دارد و می‌توان دید که مواردی مانند نوشیدن الکل، کفرگویی و ارتداد، امروزه در قانون اساسی این کشور حتی جرم هم تلقی نمی‌شوند. با این حال، این کشور هم هنوز نتوانسته کاملاً از طرز فکر مبتنی بر شریعت جدا شود. به شکلی که در قوانین جزایی تونس، برای مواردی مانند همجنس‌گرایی و رابطه جنسی خارج از ازدواج که مسلمانان آن را زنا می‌خوانند، شاهد مجازات زندان و حتی جریمه نقدی هستیم.

در مقایسه با چهار کشوری که تا این جا به آن‌ها اشاره شد، می‌توان ترکیه را کشوری دانست که بیش‌ترین فاصله را با طیف اسلام بنیادگرا و نزدیک‌ترین فاصله را با طیف اسلام ترقی‌خواهانه دارد. اجرا نشدن مجازات اعدام از سال ۱۹۸۴ میلادی تا به امروز، حذف آن از قانون اساسی از سال ۲۰۰۴ میلادی [۴۲] و همچنین نبود مجازات رسمی برای ارتداد، همجنس‌گرایی، رابطه جنسی خارج از ازدواج و نوشیدن الکل در قانون اساسی، عملاً این کشور را از کشورهای اشاره شده قبلی کاملاً جدا می‌کند. البته باید به این اشاره کرد که اتخاذ بسیاری از این رویکردها مانند حذف اعدام و مجازات برای رابطه جنسی، به خاطر تمایل ترکیه برای پیوستن به اتحادیه اروپا بوده است، چرا که این موارد از پیش شرط‌های چنین عضویتی به حساب می‌آیند. با این حال، امروز شاهد آن هستیم که ذهن‌های زنگ‌زده کوچکی مانند اردوغان تلاش می‌کنند که ترکیه را مجدداً به جایی برگردانند که قبل از سال ۲۰۰۴ در آن جا قرار داشت.

با این‌که ترکیه از لحاظ مجازات‌های کیفری موجود در قانون اساسی، نسبت به سایر کشورهای اشاره شده، در دورترین نقطه از اسلام بنیادگرا قرار دارد اما همچنان نمی‌توان آن را مطلقاً از میانه‌روی خارج کرد. در واقع، فارغ از چهارچوب کلی نگاه به اسلام در ترکیه، مواردی مانند اثرات ناشی از فرهنگ اسلامی وجود دارد که در کنار برخی از قوانین رسمی عملاً نشان دهنده اثر اسلام بر جامعه است و موجب می‌شود که نتوان این نسخه از اسلام را کاملاً ترقی‌خواه نامید. وجود مجازات زندان برای کفرگویی، احزاب سیاسی تاثیرگذار اسلام‌گرا یا مایل به اسلام‌گرایی، دادگاه‌هایی که مصالح اسلام را در تصمیم‌گیری‌های خود

لحاظ می‌کنند، تدریس دروس و آداب اسلامی به‌صورتی اجباری در تمامی مدارس ابتدایی و راهنمایی دولتی، افزایش سرسام‌آور تعداد مدارس اسلامی در طول ۲۰ ساله گذشته، خروج از کنوانسیون منع خشونت علیه زنان، محدودیت‌هایی مانند منع فروش الکل بعد از ساعت ۱۰ شب در سوپرمارکت‌ها و احتمالاً حتی ممنوع کردن موقت فروش الکل به بهانه مقابله با انتشار ویروس کووید-۱۹ همگی حاکی از تأثیرات اسلام است.

اگرچه به‌صورت مستقیم جرمی به اسم توهین به اسلام در قوانین جزایی ترکیه وجود ندارد اما در قوانین کیفری این کشور ماده و بندهایی وجود دارد که توهین به ارزش‌های مذهبی را ممنوع می‌کنند. دادگاه‌های این کشور نیز بر همین اساس، برای متخلفان مجازات زندان صادر می‌کنند. مطالعه گزارش‌های حقوق بشری هم مثال‌های متعددی در این زمینه به ما نشان می‌دهد. سال گذشته روزنامه‌نگاری به نام *انور آیسور*<sup>۱</sup> به‌خاطر انتشار کارتونی در صفحه توئیترش و تمسخر واکنش روحانیون مسلمان در برابر انتشار بیماری کووید-۱۹ دستگیر شد [۴۳]. مورد مشابه دیگر *فاضل سای*<sup>۲</sup>، آهنگ‌ساز و پیانیست شناخته شده ترک است که به‌خاطر انتشار یکی از اشعار خیام در انتقاد از عقاید اسلامی و انتشار مطالبی مشابه، به ۱۰ ماه حبس تعلیقی محکوم شد، هرچند که چند سال بعد این حکم ملغی شد [۴۴]. روی هم رفته می‌توان گفت که اگرچه این کشور به‌مانند یک کشور سکولار، حتی اسلام را به‌عنوان دین رسمی خود نمی‌شناسد و رسماً یک‌پایش در سرزمین ترقی‌خواهی است اما همچنان حضور پای دیگرش در میانه‌روی اسلامی و تأثیرپذیری واضحش از تفکر مبتنی بر شریعت دیده می‌شود.

در مجموع، می‌توان ۵ کشور مورد بحث را بر اساس فاصله از شریعت به این صورت رده‌بندی کرد: بنیادگرایی > عربستان سعودی > جمهوری اسلامی ایران > اندونزی > تونس > ترکیه > ترقی‌خواهی. این یعنی اگر قرار باشد طیف اسلام میانه‌رو را حداقل به ۵ قسمت تقسیم کنیم، اسلام عربستان سعودی در نزدیک‌ترین ناحیه به اسلام بنیادگرا و اسلام ترکیه در نزدیک‌ترین ناحیه به اسلام ترقی‌خواه قرار می‌گیرد. با این حال، اگر تغییرات و اصلاحات

<sup>1</sup> Enver Aysever

<sup>2</sup> Fazıl Say



اخیر عربستان ادامه داشته باشد، احتمالا جای ایران و عربستان در آینده‌ای نزدیک عوض خواهد شد. مورد دیگر این که، این کشورها تنها مثال‌هایی کلی برای روشن شدن ابعاد بحث بودند و سایر کشور اسلامی را نیز می‌توان بر همین اساس، زیر مجموعه هر کدام از این کشورها قرار داد.



شکل ۱۷: کارتون با عنوان «فقط این مشکل» که توسط انور آیسور منتشر شد.

قبل از پرداختن به دسته سوم از مسلمانان، پرداختن به یک موضوع حیاتی به نظر می‌رسد. تا این‌جا به این مورد اشاره شد که با وجود شباهت عینی در برخی از موارد، نوع اسلام معتدل و اسلام بنیادگرا تفاوت‌های مشخصی با هم دارند. با این حال و فارغ از نوع حکومت‌هایی که بر کشورهای اسلامی حکومت می‌کنند، ذهنیت و نگاه مسلمانان میانه‌رو به شریعت مساله‌ای است که جنبه دیگری از میانه‌روی اسلامی را برای ما آشکار می‌کند. مسلمانانی که اگرچه به خاطر زندگی در کشورهای اسلامی که ادعای بنیادگرایی ندارند، میانه‌رو در نظر گرفته می‌شوند اما طرز فکر و باورهای اسلامی آن‌ها نشان می‌دهد که عملاً آن‌ها آن قدرها هم به میانه‌روی وابسته نیستند. برای دیدن این واقعیت نیز می‌توان به عنوان

یک نمونه، به نظرسنجی موسسه تحقیقاتی پیو در سال ۲۰۱۳ اشاره کرد که از مسلمانان کشورهای مختلف این سوال پرسیده شده است: «آیا موافق هستید که قوانین شریعت به عنوان قوانین رسمی کشور شناخته شوند؟» [۲۳]. درصد موافقین با رسمی شدن قوانین مبتنی بر شریعت آن هم در کشورهایی که میانه رو خوانده می شوند، سرسام آور است.

جدول ۶: درصد مسلمانان موافق قوانین شریعت در کشورها/سرزمین های مختلف [۴۵]

کشور	درصد موافقین	درصد رسمی جمعیت مسلمان
افغانستان	۹۹	>۹۹
عراق	۹۱	۹۵-۹۸
فلسطین	۸۹	۸۰-۸۵ (کرانه باختری)
		۹۸-۹۹ (نوار غزه)
نیجر	۸۶	>۹۹
مالزی	۸۶	۶۱/۳
پاکستان	۸۴	۹۶/۵
مراکش	۸۳	۹۹
بنگلادش	۸۲	۸۹/۱
مصر	۷۴	۹۰
اردن	۷۱	۹۷/۱
نیجریه	۷۱	۵۳/۵
اندونزی	۷۲	۸۷/۲
تونس	۵۶	۹۹
سنگال	۵۵	۹۵/۹
لبنان	۲۹	۶۱
بوسنی و هرزگوین	۱۵	۵۰/۷
ترکیه	۱۲	>۹۹
آبانی	۱۲	۵۸/۸
قزاقستان	۱۰	۷۲
آذربایجان	۸	۹۶/۹

اعداد و ارقام به دست آمده در تحقیق پیو، به خوبی این واقعیت را نشان می‌دهد که اگرچه در مناطقی مانند آسیای میانه و شرق اروپا که تمایل بیشتری به سکولاریسم وجود دارد، اوضاع کمی متفاوت است اما در بقیه مناطق، طرز فکر غالب، طرز فکری مثبت به شریعت اسلامی است. به حدی که اکثریت مطلق افراد شرکت‌کننده در نظرسنجی حاضرند آن را به عنوان قانون رسمی کشور خودشان به رسمیت بشناسند. با این حال، برای تفسیر علت این آمار، می‌توان به یک دلیل مهم اشاره کرد که احتمالا عامل وجود چنین نگرشی در میان مسلمانان میانه‌رو است. دلیلی که در فصل پایانی با عنوان *سرانجام رویا* به آن پرداخته خواهد شد.

مسلمانان ترقی‌خواه سومین دسته از مسلمانان هستند که به دنبال فهم و برداشتی از اسلام هستند که دورترین فاصله را با برداشت‌های بنیادگرایانه و رادیکال دارد. در واقع، این افراد بیشتر از این‌که مسلمان باشند، به دنبال آن نسخه‌ای از اسلام هستند که خودشان دوست دارند، نه آن چیزی که در شریعت و تاریخ اسلام آمده یا حتی توسط مروجین اسلامی تبلیغ می‌شود. افرادی که تنها به خاطر کلیت اعتقاداتشان به محمد و خدایی یکتاست که در یک دسته قرار می‌گیرند و الا، اسلام مورد نظر آن‌ها به قدری شخصی‌سازی شده و فردی است که در موارد دیگر تقریبا با یک‌دیگر جمع‌پذیر نیست. اگر اسلام بنیادگرا، جمع‌گرایانه‌ترین نسخه از اسلام باشد که سعی می‌کند همه مسلمانان و در موارد شدیدترش، حتی غیرمسلمانان را مجبور به پیروی از چهارچوب مشخص و مشترکی کند، مسلمانان ترقی‌خواه در آن سوی ماجرا هستند که دین و به خصوص اسلام را کاملا شخصی و غیرقابل تحمیل به دیگری می‌دانند. دسته‌ای که صرفا به صورت اسمی مسلمان هستند و در عمل هیچ پایبندی قاطع و مشخصی به اصول مسلمانی مورد تایید دو دسته دیگر از آن‌ها دیده نمی‌شود. با این حال، این افراد را هنوز نمی‌توان در قالب یک کشور یا دولت مستقل مشاهده کرد. مسلمانان ترقی‌خواه در بهترین حالت مانند نقاطی متفاوت در دل جوامع اسلامی یا به صورت یک مسلمان کاملا روشن‌فکر و پیرو ارزش‌های حقوقی و انسانی در جوامع غربی هستند. البته که این دسته هم مانند بنیادگرایان در اقلیت به سر می‌برند و به صورت کلی توسط مسلمانان بنیادگرا و میانه‌رو مسلمان خوانده نمی‌شوند. دوست همجنس‌گرای شما که

معتقد است قرآن آخرین گفتگوی مستقیم خدا با انسان‌ها بوده است. خواهر فمنیست شما که معتقد است اسلام بزرگ‌ترین مدافع حقوق زنان است و آن یکی دوستتان که ساکن نیویورک است، نماز نمی‌خواند و مشکلی با خوردن شراب ندارد اما عزاداری روز عاشورایش ترک نمی‌شود، همگی می‌توانند نمونه‌هایی از همین مسلمانان ترقی‌خواه باشند.

این مسلمانان اصطلاحاً امروزی که فقط عنوان مسلمانی را یدک می‌کشند و اعتقادی به تقلید، مراتب مسلمانی رایج در نسخه‌های میانه‌رو و بنیادگرا و حتی آموختن جدی تاریخ اسلام ندارند را امروزه زیاد به‌خصوص در فضای مجازی مشاهده می‌کنیم. ترقی‌خواهانی که سعی می‌کنند سرعت خود را با سرعت رشد جوامع غربی و مفاهیمی مانند دموکراسی، حقوق بشر و برابری زن و مرد متناسب نگه‌دارند ولی همچنان می‌خواهند عنوان مسلمانی خودشان را هم حفظ کنند. این دسته از افراد در راه رسیدن به همان اسلام شخصی‌سازی شده یا بهتر بگوییم باورهای معنوی دلشان که آن را به اسلام منتسب می‌دانند غالباً با تناقضات زیادی مواجهند. علت این است که این دسته از یک طرف معمولاً دانش زیادی از تاریخ اسلام و حتی متن قرآن ندارند و از طرف دیگر می‌خواهند همچنان خودشان را بدون وابستگی به فقهای اسلامی، مسلمان بدانند. رویکردی که سبب می‌شود، آن‌ها با چالش دردناکی به نام تشخیص متن واقعی اسلام محمد روبرو شوند.

در راستای پرداختن به چالش‌های پیش روی مسلمانان ترقی‌خواه می‌توان گفت که مشکل اول آن‌ها در پیروی از محمد و آموزه‌هایش، به مهم‌ترین و اصلی‌ترین منبع اسلام یعنی خود قرآن مربوط است. قرآن اگرچه ادعا می‌کند کتابی کامل است اما خواندن آن نیاز به دانش زبان عربی دارد. در نتیجه، به‌جز همان حدود ۳۵۰ میلیون نفری که عربی می‌دانند<sup>۱</sup>، بقیه جمعیت دنیا یعنی بیش از ۷/۵ میلیارد نفر، باید سال‌ها وقت خود را صرف این کنند که زبان عربی بیاموزند یا این‌که به روش غیرمستقیمی مانند خواندن ترجمه‌های متفاوت مترجمین روی بیاورند. اگر این مشکل را کنار بگذاریم، همان‌طور که قبلاً بارها به آن اشاره شد، آیات قرآن به‌صورت کلی مبهم و جسته و گریخته هستند و جزئیات زیادی در آن‌ها

<sup>۱</sup> مطابق داده‌های Worlddata

به بحث گذاشته نشده است. اگر هم به چیزی اشاره کرده‌اند، اشاره‌ای موردی بوده و بدون توضیح در مورد جنبه‌های مختلف یا حداقل ارایه منطقی که بتوان با کمک آن حالت‌های مختلف آن حکم و دستور را حل کرد، از موضوع عبور شده است. علاوه بر این، فهم تمام آیات قرآن بدون دانستن شان نزول آیات ممکن نیست. فارغ از این که مشخص نیست شان نزول ارایه شده توسط مسلمین برای آیات قرآن صرفاً قصه‌هایی بوده‌اند که برای جور درآمدن آیات قرآن ساخته شده‌اند یا این که بر مبنای واقعیت هستند، مشکل دیگر این است که همه آیات شان نزول مشخصی ندارند. به‌عنوان یک مثال، واحد نیشابوری که از مفسران شناخته شده قرآن در قرن پنجم هجری بوده است تنها برای ۵۷۰ آیه از آیات قرآن شان نزول ارایه کرده است که عملاً کمتر از ۱۰ درصد آیات قرآن را شامل می‌شود. موضوع اسفناک‌تر این است که حتی همین شان نزول‌های موجود هم تماماً معتبر دانسته نشده و برخی از آن‌ها مربوط به آیات تکراری هستند [۴۶]. حتی با دانستن این موارد هم تعداد زیادی از آیات قرآن نیازمند تفسیر هستند. موضوعی که خود صاحب‌نظران اسلامی هم در نحوه انجام آن با هم توافق نداشته و ندارند.

علاوه بر زبان عربی، شان نزول و نیاز به تفسیر و نتیجه‌گیری شخصی، آیات قرآن دارای مشکل دیگری هم هستند که همان ابهام و کلی‌گویی است. مشکلی که سردرگمی مسلمانان در فهم قرآن را دوچندان می‌کند. مثلاً مشخص نیست که حروف مقطعه چه معنایی دارند و حال که هیچ مسلمانی معنای آن‌ها را نمی‌داند، اصلاً برای چه در قرآنی آمده‌اند که قرار است هدایت مسلمانان را برعهده داشته باشد.

مشکل دوم که حتی می‌تواند از مشکل اول هم بزرگ‌تر در نظر گرفته شود، همان بحث محدود و کلی بودن اسلامی است که ما می‌دانیم محمد آن را اظهار داشته و به آن پایبند بوده است. به زبان دیگر، در مقایسه با نیازهای امروزی و قرن بیست و یکمی، اسلام اجرا شده توسط محمد، نیاز به افزودنی‌های بسیاری دارد و اگر چنین کنیم، در واقع همان کاری را کرده‌ایم که مسلمانان در ۱۵ قرن گذشته انجام داده و موجب به وجود آمدن فرقه‌های مختلف اسلامی شده‌اند. واقعیت این است که حتی فارغ از این که چقدر از توصیفات زندگی محمد از لحاظ تاریخی واقعا رخ داده باشد، بحث این است که زندگی محمد به‌عنوان رهبر

و الگو برای مسلمانان، صرفاً یک زندگی کوتاه ۲۳ ساله در گوشه‌ای دورافتاده و بدوی از دنیا در حدود ۱۴۰۰ سال پیش بوده است. آن‌هم در زمان و مکانی که خبری از مسایل مهمی مانند آزادی بیان، حقوق بشر، دموکراسی، سکولاریسم و غیره نبوده است. در آن دوران در جایی مانند شبه‌جزیره، بیشتر مواردی مانند سنگسار زناکار، شلاق زدن شراب‌خوار، برده‌داری، تحمیل عقیده، چندهمسری، آزار و حتی کشتن منتقدان، دگراندیشان، همجنس‌گرایان یا مقاومت‌کنندگان در برابر اسلام و مقابله به مثل اهمیت داشته است. دورانی که ممکن بوده است فردی دیگری را صرفاً به خاطر تشنه بودن و آب خوردن بدون اجازه از چاهش بکشد. عبدالحسین زرین‌کوب در کتاب دو قرن سکوت خودش در توصیف اعراب مهاجم می‌گوید که آن‌ها به قدری به دور از تمدن بوده‌اند که نمی‌دانستند یاقوت چیست، تصور می‌کردند که طلای سرخ به خاطر قرمز بودنش، ارزش کمتری در مقایسه با نقره دارد و کافور تلخ مزه را به خاطر رنگ مشابهش با نمک، اشتباهاً به غذا اضافه می‌کرده‌اند.

خلاصه این‌که حتی اگر «مسلمانان ترقی‌خواه» را واقعا مسلمان در نظر بگیریم که مطابق تعاریف موجود در قرآن و سنت محمد، چنین چیزی کاملاً نادرست است، آن‌ها با معضلی به نام روش صحیح پیروی از اسلام روبرو هستند. معضلی که مشخصاً می‌گوید که این دسته نه آگاهی لازم را از تاریخ اسلام و سنت محمد دارند و نه بازخوانی اسلام محمد این‌قدر سراسر است و بدون ابهام است که این افراد شانس برای خوانش موفقیت‌آمیز آن داشته باشند. در واقع، این افراد اگر اهمیتی به خوانش صحیح اسلام محمد داشتند، نماز، روزه، امر به معروف و نهی از منکر و سایر دستورات صریح اسلامی که در خود قرآن وجود دارد را به این آسانی ترک نمی‌کردند.

حالا زمان آن رسیده است که اعتراف کنیم، ما در حال جنگ با تروریسم نیستیم بلکه در جنگ با اسلام هستیم. ما در جنگی مطلق با آن نسخه از زندگی هستیم که قرآن به تمامی مسلمانان توصیه می‌کند. تنها علتی که مسلمانان بنیادگرا برای ما تهدید به حساب می‌آیند این است که بنیاد اسلام هم چنین است. هر آمریکایی باید قرآن را بخواند تا بی‌رحمی موجود در صفحات آن درباره غیرمسلمانان را ببیند. این شعار که «صلح‌آمیز بودن اسلام توسط مسلمانان افراطی به سرقت رفته است» تخیلی خطرناک است و تصور حتی خطرناک‌تر این است که خود مسلمانان نیز به چنین باوری برسند.

- سم هریس، بمباران توهماتمان

## شعارهای خیلی واقعی

یکی از جنبه‌های مهم اسلام، شعارهایی است که به این دین منتسب می‌شود. شعارهایی که اصطلاحاً بسیار واقعی‌تر از آن هستند که در واقعیت جایی داشته باشند. به هر حال و فارغ از دلایل پیدایش چنین شعارهایی، علت ماندگاری آن‌ها این است که حداقل در دو زمینه مهم، نقشی حیاتی ایفا می‌کنند. در مرتبه اول، این شعارها در نقش رشته‌هایی نامریی موجب حفظ وحدت فکری مسلمانان می‌شوند. در واقع، اگر همین امروز به خیابان رفته و به صورت تصادفی از چند نفر در مورد اسلام و همه‌گیری جهانی آن بپرسید، اگر همان ابتدا از این شعارها یاد نکنند، حتما در ادامه و لابه‌لای حرف‌هایشان به آن‌ها، ولو به صورت غیرمستقیم اشاره خواهند کرد. آن‌ها احتمالاً به شما خواهند گفت که چون محمد آخرین پیامبر بود، اسلام دین رحمت است، قرآن معجزه‌ای بی‌مانند است که کسی مثل آن را نیآورده و یا این‌که اگر اسلام اشتباه بود، امروز حدود ۲ میلیارد نفر مسلمان در سراسر دنیا وجود نداشت. شعارهایی که در زمان مواجهه یک مسلمان با انتقادات جدی در مورد اسلام، همچون رشته‌هایی نامریی می‌توانند تا حد زیادی جلوی تلاطم بیش از حد و نهایتاً عدم اطمینان او به عقاید دینی خودش را بگیرد.

روی دیگر ماجرا، اهمیت این شعارها بر غیرمسلمانان و دنیای خارج از اسلام است. این -

شعارها در کمترین اثر خود، عملا در نقش پروپاگاندايي بسيار قوي هستند که بار روانی و فکری زیادی را به مخاطب غيرمسلمان منتقل می کنند. یک فرد غيرمسلمان ناآگاه، تنها با شنیدن شعارهایی مانند برابری و برادری، دین رحمت و دوستی، احترام به سایر ادیان و جملاتی از این دست، به آسانی می تواند تحت تاثیر قرار بگیرد. همانند افرادی که تحت تاثیر فروشگاهي قرار می گیرند که بهترین جنس هایش را در ویتیرین خود به نمایش گذاشته است. به عنوان یک نمونه، نویسنده معروفی مانند یووال نوح هراری که یک نویسنده ای غيرمسلمان و سکولار است، تحت تاثیر چنین شعارهایی در مورد اسلام، در کتاب ۲۱ درس برای قرن بیست و یکم خودش مستقیما به شعار برابری خواهی مسلمانان اشاره می کند. او می گوید که چنین شعاری منحصرأ سکولار نیست و مسلمانان از گذشته به آن باور داشته اند. موضوعی که به وضوح حاکی از اثر چنین شعاری بر روی اوست و سبب شده که هراری تصور کند که منظور از برابری اسلامی که در واقع به برابری خود مسلمانان با هم اشاره دارد، به تمام انسان ها تعمیم داده شده است. همان طور که قبلا به اسلام متفاوت محمد با مردم عادی اشاره شد و بعدا نیز در بخش حقوق زنان در فصل حقایق تلخ، به نابرابری زنان با مردان پرداخته می شود، می توان گفت که شعار برابری مسلمانان حتی در میان خود آن ها هم دیده نمی شود.

اگرچه در سال های اخیر و به خاطر توسعه شبکه های اجتماعی، آگاهی غيرمسلمانان خصوصا غربی، کمی نسبت به بنیاد اسلام و نتایج ناشی از اجرای دقیق شریعت افزایش یافته اما واقعیت این است که رسانه های موثر<sup>۱</sup> غربی غالبا این عواقب وخیم پیروی از شریعت را به خود اسلام منتسب نمی کنند. این رسانه ها و به خصوص احزاب نزدیک به آن ها که غالبا متمایل به جناح چپ هستند، اگرچه وجود طیف های مختلف یا حتی خشونت در میان مسلمانان را انکار نمی کنند اما با ترویج اسلام در شکلی متمایل به ترقی خواهی، سعی می کنند که این نسخه را به عنوان اسلام واقعی به خورد مخاطب غربی دهند. اسلامی که کاری با آرمان ها و ارزش های سکولار جوامع غربی ندارد، نمی خواهد خود را به دیگری

<sup>1</sup> Main Stream



تحمیل کند و تنها تفاوتش با سایر ادیان، نگرش متفاوت عرفانی آن در راه رسیدن به هدفی یکسان یعنی خدای واحد است. از همین روست که یک فرد ساکن کشورهای توسعه یافته، حمله انتحاری یک تروریست مسلمان به اتوبوس مدرسه را می بیند اما آن چیزی که او واقعا به اسلام نسبت می دهد، همان شعارهای ظاهرا زیبا، انسانی و وحدت آفرین است. شعارهایی که توسط رسانه مورد علاقه او یا همسایه مسلمان همجنس گرایش به اسلام نسبت داده می شود. در واقع، یک آمریکایی ترقی خواه، حتی اگر بداند که اسلام چه طیف های مختلفی دارد و ابوبکر بغدادی یا اسامه بن لادن که بودند و چرا چنین کارهایی کردند، با این حال، همچنان دوست دارد که اسلام واقعی همان چیزی باشد که فردی مانند رشیده طلیب یا ایلهان عمر<sup>۱</sup> نشان می دهند. اسلامی که از حقوق همجنس گرایان دفاع می کند، قصد مسلمان کردن اجباری بقیه را ندارد و پیروانش با منفجر کردن بمب میخی، موجبات مرگ خودشان و ۲۲ نفر دیگر را در یک کنسرت فراهم نمی کنند.

روی دیگر واقعیت این است که یک مسلمان ترقی خواه مانند رشیده طلیب، هیچ گاه به یک آمریکایی نمی گوید که پیامبر نادیده اش که او آن را مهربان و آسمانی می داند، سر کافران، مخالفان و حتی شاعران منتقد را می بریده است و مسلمانان بنیادگرای امروزی هم تنها می خواهند مانند او باشند. در واقع، اگر هم در مورد قوانین شریعت به آن ها چیزی بگوید، این قوانین را نه به محمد بلکه به مسلمانان تندرو و برداشت اشتباه آن ها از اسلام منتسب خواهد کرد. در ادامه نیز با گفتن اصطلاح بسیار معروف «این اسلام واقعی نیست»<sup>۲</sup>، تاکید می کند که اسلام واقعی همان است که من به شما می گویم. این یعنی آن چه که غیرمسلمانان از جانب این نوع مسلمانان می بینند، شعارهایی زیبا و اسلامی شخصی شده و کاملا متناسب با ارزش ها و مضامین حقوق بشر است. نتیجه چنین چیزی هم همان پدیده ای می شود که ما امروز در جوامع غربی تحت عنوان رواداری و تنوع فرهنگی با آن روبرو هستیم. به گونه ای که حتی اگر مسلمانی بر اساس عقاید مبتنی بر شریعت و در راستای کشتن کافرین، چند نفر را با یک ماشین در بارسلونا زیر بگیرد، چنین عملی به

<sup>۱</sup> نمایندگان مسلمان مجلس نمایندگان آمریکا

<sup>۲</sup> This is Nothing to do with Islam

خود اسلام ربط داده نمی‌شود و فقط از آن به‌عنوان رفتار غیرعقلانه یک فرد جامعه‌ستیز یاد می‌شود. کلاه بزرگی که بر سر بخش قابل توجهی از مردم ترقی‌خواه کشورهای توسعه‌یافته گذاشته شده است و به‌نظر، هنوز هم بخش بزرگی از آن‌ها نمی‌دانند یا حتی نمی‌خواهند بدانند که چنین کلاهی بر روی سرشان قرار دارد.

در مجموع، این که یک شهروند آمریکایی تمایل داشته باشد که مسلمانی را در کوچه و خیابان ببیند که قصد جان او را نداشته باشد، چیز بدی نیست. با این حال، بحث این است که او همزمان باید بداند که نمی‌تواند و نباید اسلام را همانند یک کتاب رنگ‌آمیزی، به میل خودش رنگ کند و هرآنچه که دوست نداشت را به‌عنوان طرز فکری خارج از اسلام و مسلمانی بداند. اسلام طیف‌های مختلفی دارد و بسته به میزان پیروی از شریعت، به‌صورت کلی می‌تواند بنیادگرا، میانه‌رو و یا ترقی‌خواه باشد. بستن چشم بر روی بخشی از اسلام، به‌عنوان اسلام نادرست و غلط، در واقع ندیدن بخشی از صورت مساله است که نمونه‌هایی از عواقب آن را امروز در سرتاسر خاورمیانه به‌خصوص افغانستان مشاهده می‌کنیم.

به هر روی و به‌صورت کلی، اگر بخواهیم شعارهای منتسب به اسلام را دسته‌بندی کنیم، می‌توان آن‌ها را بر اساس نوع منبع در دو دسته کاملاً مجزا قرار داد. دسته اول شعارهایی هستند که به‌صورت کاملاً مشخص و صریح در خود قرآن آمده‌اند. دسته دوم نیز شعارهایی هستند که توسط خود مسلمانان و معمولاً با کمک استناد به احادیث اسلامی و تفاسیر انجام شده از آیات قرآن حاصل شده‌اند. در ادامه سعی می‌شود برای نمونه به برخی از این شعارها پرداخته شود تا ابعاد پیدا و پنهان ماجرا بهتر آشکار گردد.

## کتاب الهی

در مورد قرآن چندین ادعا و شعار وجود دارد که اگر با مسلمانان برخورد داشته باشید، حتماً آن‌ها را شنیده‌اید. مواردی مانند معجزه الهی، کتابی مقدس، غیرقابل تحریف و برای هدایت تمامی انسان‌ها و حتی کتابی حاوی آموزه‌های اخلاقی، از جمله عباراتی هستند که معمولاً مسلمانان و حتی بعضاً غیرمسلمانان برخی از آن‌ها را زیاد تکرار می‌کنند. ادعا و

شعارهایی که بخشی از آن‌ها مانند ادعای الهی بودن قرآن، ناتوانی بشر در تکرارش و فقدان هرگونه اختلاف و تناقض، ریشه در متن خود قرآن دارد و بخش دیگر آن، یعنی نزول قرآن به عنوان کتابی جامع برای هدایت تمامی انسان‌ها یا عدم تحریف‌پذیری آن، ادعاهایی هستند که خود مسلمانان در مورد قرآن دارند. در مورد بخش اول می‌توان گفت که با مطالعه قرآن به آیاتی برمی‌خوریم که صراحتاً مدعی این هستند که قرآن کار خود محمد یا انسان دیگری نیست و همچنین این که هیچ اختلاف و تناقضی هم در آن وجود ندارد. آیاتی که خود را استوار می‌خوانند و وظیفه حراست از خود را به عهده الله واگذار کرده‌اند. این آیات حتی در ادامه دعوت می‌کنند که اگر می‌توانید یک سوره مانند قرآن بیاورید.

**سوره نسا:** «آیا در قرآن نمی‌اندیشند اگر از جانب غیر الله بود قطعاً در آن اختلاف بسیاری می‌یافتند (۸۲)»

**سوره طور:** «پس اگر راست می‌گویند سخنی مثل آن بیاورند (۳۴)».

**سوره اسرا:** «بگو اگر انس و جن گرد آیند تا نظیر این قرآن را بیاورند، مانند آن را نخواهند آورد، هرچند برخی از آن‌ها پشتیبان برخی باشند (۸۸)»

**سوره هود:** «یا می‌گویند این را به دروغ ساخته است بگو اگر راست می‌گویید ۱۰ سوره برساخته شده مانند آن بیاورید و غیر از الله هر که را می‌توانید فرا خوانید (۱۳)».

**سوره بقره:** «و اگر در آن چه بر بنده خود نازل کرده‌ایم شک دارید پس اگر راست می‌گویید سوره‌ای مانند آن بیاورید و گواهان خود را غیر الله فرا خوانید (۲۳)».

**سوره یونس:** «و چنان نیست که این قرآن از جانب غیر الله به دروغ ساخته شده باشد بلکه تصدیق آن چه پیش از آن است می‌باشد و توضیحی از آن کتاب است که در آن تردیدی نیست از پروردگار جهانیان است (۳۷) یا می‌گویند آن را به دروغ ساخته است بگو اگر راست می‌گویید سوره‌ای مانند آن بیاورید و هر که را جز الله می‌توانید فراخوانید (۳۸)».

طبیعتاً این ادعای قرآن که هیچ‌کسی نمی‌تواند مانند آن را بیاورد، علاوه بر کلی و مبهم بودن، ادعایی غیرقابل سنجش هم است. با این حال، به عنوان اولین راه حل، تحدی قرآن در

مورد آوردن متنی مانند آن را می‌توان با کمک تکنیک بازنویسی پاسخ داد. آیات قرآن را می‌توان با کمک بازنویسی مجدد و تغییرات ساختاری به آیاتی کاملاً جدید و نو تبدیل کرد. به این صورت که مثلاً ترتیب کلمات و ساختار جمله را بازآرایی کرد، به جای نام‌ها و اسامی اشاره شده، موارد جایگزین قرار داد، به توصیفات به کار رفته افزود، ضمائر به کار رفته را تغییر داد، حروف مقطعه جدید ساخت یا حتی نحوه خواندن کلمات را تغییر داد. به عنوان یک نمونه می‌توان گفت که آیاتی مانند «یس، والقرآن الحکیم» یا «واللتین والزیتون» به راحتی می‌توانند به ترتیب به این صورت درآیند: «یم، والکتاب الکریم» و «والتمر والتفاح». با وجود این و همان‌طور که اشاره شد، ادعای تحدی قرآن بسیار کلی و مبهم است. یعنی مشخص نیست که منظور از «مثل و مانند» دقیقاً چیست، زیرا بسته به این که ملاک شباهت چه باشد، شباهت معنای وسیعی را در برمی‌گیرد و می‌تواند مواردی مانند شباهت کلمه به کلمه، ادبی، معنایی، ساختاری و حتی کاربردی را شامل شود.

اگر منظور شباهت کلمه به کلمه باشد که برای آن دو حد بالا و پائین از شباهت وجود دارد. در حد بالا، شباهت دو متن ۱۰۰ درصد و هر دو متن کاملاً یکی می‌شوند و در حد پائین، شباهت صفر درصد و در نتیجه، دو متن کاملاً متفاوت و فاقد هرگونه شباهتی خواهند شد. در نتیجه، هر درصد شباهتی بین صفر تا ۱۰۰، میان متن جدید با متن قرآن، می‌تواند ملاکی برای شباهت در نظر گرفته شود اما برای برآورده کردن شرط قرآن، این درصد شباهت باید چقدر باشد؟ این نکته را هم باید در نظر گرفت که حتی خود قرآن هم متنی ۱۰۰ درصد مستقل و کاملاً جدید نیست. به عنوان یک نمونه در تایید این موضوع، آیه ۱۰۵ در سوره انبیا که می‌گوید «ما در زبور بعد از ذکر نوشتیم که بندگان صالح من وارث زمین خواهند شد» برگرفته از آیه مشابهی در زبور داوود است (مزمور ۳۷، آیه ۲۹) که می‌گوید: «بندگان صالح وارث زمین خواهند شد و تا ابد در آن ساکن خواهند شد». اگر منظور شباهت ادبی و سبک نوشتاری باشد، آیا استفاده از کلماتی که قبلاً در قرآن آمده مجاز است؟ اگر منظور شباهت معنایی و مفهومی باشد، آیا متن مورد نظر حتماً باید به زبان عربی باشد؟ این سوال‌ها و موارد بسیار زیاد دیگر بخشی از ابهامات مربوط به تحدی قرآن هستند که در قرآن هیچ اشاره‌ای به آن‌ها نشده است.

علاوه بر موارد اشاره شده، باید گفت که مبارزه طلبی قرآن ادعایی غیرقابل سنجش هم به حساب می‌آید. فرض کنیم که همین امروز فردی یا گروهی آیاتی را «مانند» قرآن خلق کنند، همان‌طور که تاکنون افراد زیادی مانند لقیط بن مالک در عمان، اسود عنسی در یمن، طلیحه از قبیله بنی‌اسد، مسلمه در یمامه و سجاح از قبیله بنی‌تغلب حتی در زمان حیات و کمی بعد از مرگ محمد این کار را کرده‌اند، کدام مرجع یا شخص، صلاحیت داوری دارد؟ طبیعتاً خود مسلمانان نمی‌توانند داور مناسب و مجازی بر این موضوع باشند زیرا پیشاپیش این امر بر آن‌ها مسلم است که قرآن غیرقابل تقلید است و در نتیجه، هر متنی را فارغ از محتوایش به‌صورت چشم بسته مردود می‌دانند. در واقع، امروز اگر حتی خود محمد هم زنده شود، نمی‌تواند داور این ماجرا باشد زیرا او خود یک طرف ماجرا است.

در کنار بحث خلق متنی به مانند قرآن، موضوع الهی بودن قرآن، جنبه دیگری از ادعای قرآن است. فارغ از نبود ملاک دقیق و روش اندازه‌گیری مشخص، حتی اگر ما نتوانیم متنی در حد و اندازه‌های قرآن تهیه کنیم، باز هم این به معنای غیرانسانی بودن و الهی بودن منشا قرآن نیست. در واقع، معنای مستقیم و سراسر آن این خواهد بود که در بهترین حالتش، متن قرآن آن‌قدر خاص است که دیگران هنوز نتوانسته‌اند مانند آن را بیاورند. موضوعی که خیلی عجیب نیست و نمونه‌های فراوانی از آن در تاریخ ادبیات کشورهای مختلف وجود دارد. نمونه‌هایی که ما هیچ‌گاه به این خاطر که کسی نتوانسته آن‌ها را تکرار کند، به آن‌ها صفت الهی و غیرانسانی نچسبانده‌ایم. از طرفی دیگر، وقتی یک صفت غیرانسانی مانند الهی را آن‌هم در معنای داشتن بالاترین حد کمال، به متنی اعطا می‌کنیم باید این را در نظر بگیریم که این متن نباید دچار مشکلات اولیه و خطاهای ابتدایی انسانی مانند فقدان نظم، گنگ بودن مطالب، تناقض گفته‌ها، نداشتن چهارچوب و خط روایی مشخص و همچنین اشارات پراکنده و ناقص باشد. مشکلاتی که حتی در بدترین کتاب‌های آموزشی نوشته شده توسط انسان‌ها هم دیده نمی‌شوند. وجود این مشکلات وقتی پررنگ‌تر می‌شود که به این توجه کنیم که قرآن، خودش را نوشته‌ای ادبی معرفی نمی‌کند و همان‌طور که بارها اشاره کرده، هدف اصلی خود را انداز، هدایت و آموزش تقوای پیشگان می‌داند.

سوره بقره: «این است کتابی که در آن هیچ تردیدی نیست. مایه هدایت تقوایبندگان است  
(۲)».

در مورد تناقضات قرآن کمی بعدتر به صحبت پرداخته خواهد شد اما اگر قرار باشد در این جا اشاره‌ای مختصر به پراکندگی، عدم انسجام، ابهام و همچنین منطق نامناسب آیات قرآن شود، کافی است نگاهی به متن آن بیندازیم. در واقع، قرآن کتابی نیست که فصل‌بندی مشخص برای موضوعات مختلف داشته باشد. با خواندن این کتاب به سرعت متوجه می‌شویم که در قرآن حاوی معجون‌های در هم و برهم و شلخته از توصیه، داستان، حکم اسلامی و دستورات اخلاقی است. به‌صورتی که اگر شما بخواهید در آن به دنبال چیزی مشخص بگردید، مجبورید بدون داشتن هیچ راهنمای مشخصی، در میان ۱۱۴ سوره و بیش از ۶ هزار آیه مختلف بچرخید. آن هم آیات و سوره‌هایی که خودشان غالباً گمراه‌کننده هستند زیرا ارتباط زیادی میان نام سوره‌ها و محتوای آن‌ها وجود ندارد. اگرچه حالا چیزی به اسم نسخه‌های پی‌دی‌اف<sup>۱</sup> یا اچ‌تی‌ام‌ال<sup>۲</sup> از قرآن وجود دارد که جستجوی سریع در آن‌ها میسر است اما این را در نظر بگیرید که از زمان نوشته شدن قرآن تا همین ۳۰-۴۰ سال پیش، چنین چیزی در کار نبوده و یک فرد برای جستجوی قرآن، مجبور بوده که تمام متن آن که شامل صدها صفحه می‌شود را با چشم زیر و رو کند.

برای دیدن ساختار پراکنده، نامنظم و فاقد فصل‌بندی مناسب قرآن، در ادامه چند مثال ذکر می‌شود. در همین راستا مثلاً سوره بقره را در نظر بگیرید که عنوانش به معنی گاو است اما در ۲۸۶ آیه‌ای که از آیه کرده، تنها در ۶ آیه به موضوع گاو پرداخته است. آن هم گاوای که به داستان تاریخی بنی‌اسرائیل مربوط است و بقیه سوره به مسایل کاملاً بی‌ربط مانند مسائل اعتقادی، احکام فقهی و جهاد پرداخته است. سوره نمل حتی وضعیت بدتری دارد، به‌صورتی که در میان ۹۳ آیه آن، صرفاً در یک آیه (آیه ۱۸)، به مورچه اشاره شده و بقیه آن کلاً به موضوعات دیگری هم‌چون خداشناسی، معاد و داستان پیامبرانی چون سلیمان و موسی مربوط است. مثال‌های مشابه با سوره نمل که در آن‌ها نهایتاً یک آیه از

<sup>1</sup> PDF

<sup>2</sup> HTML

سوره با نام آن همخوانی دارد زیاد است که به‌عنوان نمونه می‌توان به سوره‌های عنکبوت (۶۹ آیه)، نحل (۱۲۸ آیه)، روم (۶۰ آیه)، قمر (۵۵ آیه)، قلم (۵۲ آیه)، حدید (۲۹ آیه)، شمس (۱۵ آیه) و تین (۸ آیه) اشاره کرد. علاوه بر این، سوره یونس عملاً ربطی به خود یونس ندارد و به داستان زندگی نوح و موسی و بحث‌های خداشناسی پرداخته است. اگر سوره‌های کوتاه را به‌خاطر تعداد آیات کم آن‌ها کنار بگذاریم، در میان سوره‌های بلند قرآن، به‌جز یک مورد، هیچ سوره‌ای پیدا نمی‌شود که به‌صورت منسجم و مشخص فقط در مورد یک موضوع به صحبت پرداخته باشد. در واقع، سوره یوسف تنها سوره بلندی است که منحصرأ به یک موضوع می‌پردازد و موضوع آن هم مطابق با عنوان سوره، یعنی بخشی از زندگی یوسف است. در سوره‌های بلند دیگر خبری از چنین انسجامی نیست و هر کدام از آن‌ها مملو از مطالب مختلف و غیرمرتبط هستند که به ناگهان در میان آیات یک سوره یا حتی میان یک آیه منفرد از یک سوره شروع می‌شوند و در چند آیه بعد یا حتی در چند کلمه بعد در همان آیه تمام می‌شوند. موضوعی که در داستان‌های نقل شده در قرآن هم به آن برمی‌خوریم. مثلاً آیات مربوط به نوح، علاوه بر سوره نوح، در سوره‌های اسرا و یونس و اشارات مربوط به ابراهیم نیز علاوه بر سوره ابراهیم، در سوره‌های انعام، هود، حجر، مریم، صافات، ص، ذاریات، ممتحنه و اعلی آمده است. در مورد جالب دیگر، با این که سوره‌ای به نام یونس داریم اما اشارات مربوط به او در سوره صافات آمده است. اوضاع برای پیامبرانی که سوره اختصاصی ندارند هم خیلی بهتر نیست. به‌طوری که مثلاً آیات مربوط به موسی به‌صورت پراکنده در سوره‌های اسرا، کهف، طه، مومنون، فرقان، شعرا و قصص آورده شده است.

پراکندگی مطالب و گمراه‌کنندگی قرآن فقط به محتوای سوره‌ها مربوط نمی‌شود و ما شاهد این هستیم که حتی در درون خود آیات منفرد هم به ناگهان جملات نامربوط دیده می‌شود. آیه ۲۵ حدید یکی از نمونه‌های آشکار چنین موضوعی است. آیه‌ای که در حال صحبت در مورد فرستادن پیامبران برای هدایت مردم است ولی به ناگهان به سراغ مثالی کاملاً بی‌ربط در مورد پدید آوردن آهن رفته و بدتر از این، آن را دلیلی می‌پندارد که معلوم می‌کند چه کسی الله و پیامبرانش را یاری می‌کند!

**سوره حدید:** «به راستی پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آن‌ها کتاب و ترازو را فرود آوردیم تا مردم به انصاف برخیزند و آهن را که در آن برای مردم خطری سخت و سودهایی است پدید آوردیم تا الله معلوم بدارد چه کسی در نهان، او و پیامبرانش را یاری می‌کند. آری الله نیرومند شکست‌ناپذیر است (۲۵).»

به‌عنوان مثالی دیگر، در سوره بقره شاهد این هستیم که آیه‌ای با سوال در مورد هلال‌های ماه آغاز می‌شود اما بعد از گفتن یک جمله کوتاه، ناگهان بحث وارد موضوع کاملاً بی‌ربطی مانند وارد شدن از پشت خانه‌ها و سپس توصیه به ترسیدن از الله و رستگار شدن می‌کند.

**سوره بقره:** «در باره هلال‌ها از تو می‌پرسند بگو آن‌ها گاه‌شماری برای مردم و حج‌اند و نیکی آن نیست که از پشت خانه‌ها درآیید بلکه نیکی آن است که کسی تقوا پیشه کند و به خانه‌ها از در آن‌ها درآیید و از الله بترسید باشد که رستگار گردید (۱۸۹).»

شاید این جمله معروف «دانشگاهی که دانشگاه نباشد، دانشگاه نیست» را زیاد شنیده‌اید. با این حال، به نظر می‌رسد که حتی قرآن هم از چنین ادبیاتی مصون نبوده است. برای دیدن ادبیات مشابه قرآن، کافی است سری به سوره نجم بزنیم تا شاهکار قرآن در این مورد را ببینیم.

**سوره نجم:** «این به جز وحیی که وحی می‌شود نیست (۴).»

مورد دیگر در مورد آیات قرآن، وضع اسفبار طول آن‌ها است. وضعیت اسفبار تقسیم‌بندی هر سوره از قرآن به آیات مختلف، دست کمی از وضعیت بغرنج تقسیم‌بندی قرآن به سوره‌های مختلف ندارد. مشخص نیست که طول هر آیه دقیقاً با چه منطقی تعیین شده است. مثلاً در قرآن شاهد این هستیم که یک آیه مانند آیات حاوی حروف مقطعه یا آیه ۶۴ سوره الرحمن صرفاً حاوی یک کلمه است ولی آیه دیگری مانند آیه ۲۸۲ از سوره بقره با ۱۲۹ کلمه، قطاری از کلمات و عبارات را ردیف کرده است. این طول ناهمگون و غیرمنطقی آیات قرآن، بیشتر شبیه این است که نویسندگان آن به صورت تصادفی یا دل‌به‌خواه، هر جایی که علاقه داشته‌اند، دکمه ایست را فشار داده‌اند. این موضوع وقتی مهم می‌شود که بدانیم با توجه به نبود هرگونه علامت نگارشی جداکننده در متن قرآن مانند



نقطه یا ویرگول، نمی‌توان فهمید که چه موقع جمله‌ای تمام می‌شود و چه موقع جمله دیگر شروع می‌شود. علاوه بر این، وجود انسجام در نوشتار از ملزومات بسیار مهم یک متن خوب است. شما نمی‌توانید حرف‌هایتان را تکه‌تکه بزنید و خواننده را مجبور کنید به جای خواندن یک جمله مناسب و پیوسته، حرف‌هایتان را به صورت زجرآوری در تکه‌های کوچک بخواند. آن‌هم به نحوی که پس از مدتی، رشته کلام از دست خواننده خارج شده و اصلا فراموش کند که بحث در مورد چه بوده است. آیات فراوانی در قرآن وجود دارند که در آن‌ها جمله به صورت ناتمام باقی می‌ماند و ادامه آن در آیه بعدی می‌آید. این موضوع را مخصوصا می‌توان در آیاتی دید که با حروف اضافه شروع می‌شوند. در صورتی که بهتر بود که این آیات با کمک علایم نگارشی مناسب مانند ویرگول به هم چسبیده و تمام آن‌ها در یک آیه بیابند تا انسجام گفتار و نوشتار حفظ شود. در نقطه مقابل، آیات بسیاری وجود دارند که مفاهیم کاملا بی‌ربط در یک آیه گنجانده شده‌اند، در حالی که بهتر بود این مفاهیم در قالب آیاتی مجزا گنجانده می‌شدند تا خواننده بتواند با سردرگمی کمتری موضوعات مختلف را دنبال کند.

**سوره حجر:** «قطعا همه در روزی معلوم گرد آورده می‌شوند (۵۰) آن‌گاه شما ای گمراهان دروغ‌پرداز (۵۱) قطعا از درختی که از زقوم است خواهید خورد (۵۲) و از آن شکم‌هایتان را خواهید آکند (۵۳) و روی آن از آب جوش می‌نوشید (۵۴) نوشیدن اشتران تشنه (۵۵) این است پذیرایی آنان در روز جزا (۵۶).»

**آیه ۱:** «قطعا همه در روزی معلوم گرد آورده می‌شوند. آن‌گاه شما ای گمراهان دروغ‌پرداز، از درختی که از زقوم است خواهید خورد و از آن شکم‌هایتان را خواهید آکند. سپس روی آن مانند اشتران تشنه از آب جوش می‌نوشید و این است پذیرایی آنان در روز جزا»

**سوره بقره:** «الله هیچ کس را جز به اندازه توانایی او تکلیف نمی‌کند. آن‌چه (به خوبی) به دست آورده به سود او و آن‌چه (به بدی) به دست آورده به زیان اوست. پروردگارا اگر فراموش کردیم یا به خطا رفتیم بر ما مگیر پروردگارا هیچ بار گرانی بر ما مگذار همچنان که بر کسانی که پیش از ما بودند نهادی. پروردگارا، و آن‌چه تاب آن نداریم بر ما تحمیل مکن و از ما درگذر و ما را ببخشای و بر ما رحمت آور سرور ما تویی پس ما را بر گروه کافران پیروز کن. (۲۸۶).»

۵ آیه: ۱- «الله هیچ کس را جز به اندازه توانایی او تکلیف نمی‌کند». ۲- «آن چه (به خوبی) به‌دست آورده به سود او، و آن چه (به‌بدی) به‌دست آورده به زیان اوست». ۳- «پروردگارا، اگر فراموش کردیم یا به خطا رفتیم بر ما مگیر». ۴- «پروردگارا، هیچ بار گرانی بر ما مگذار همچنان که بر کسانی که پیش از ما بودند نهادی. پروردگارا، و آن چه تاب آن نداریم بر ما تحمیل مکن و از ما درگذر و ما را ببخشای و بر ما رحمت آور». ۵- «سرور ما تویی پس ما را بر گروه کافران پیروز کن».

در کنار پراکندگی و عدم انسجام ساختاری و ادبی، منطق و نحوه استدلال آوردن قرآن در توجیه نتیجه‌گیری‌های از پیش انجام شده‌اش هم مانند آن‌چه در آیه ۲۵ سوره حدید دیدیم، چنگی به دل نمی‌زند. به‌شکلی که زمخت بودن گفته‌های قرآن در زمان خواندن کاملا به چشم می‌آید. این موضوع به‌قدری در آیات قرآن تکرار می‌شود که واقعا نمی‌توان از آن‌ها چشم پوشید. برای نمونه در ادامه به چند مثال مرتبط اشاره می‌شود. مثلا در سوره انبیا با این وضعیت روبرو هستیم که قرآن در حال صحبت در مورد طولانی کردن عمر کافران است که ناگهان با ارایه استدلالی در مورد کاهیدن جوانب زمین که اصلا مشخص نیست یعنی چه، آن را مبنایی بر این نتیجه می‌گیرد که کافران پیروز نمی‌شوند!

**سوره انبیا:** «بلکه این‌ها و پدرانشان را برخوردار کردیم تا عمرشان به درازا کشید آیا نمی‌بینند که ما می‌آییم و زمین را از جوانب آن فرو می‌کاهیم. آیا باز هم آنان پیروزند (۴۴)».

در سوره هود شاهد این هستیم که قرآن، افسانه نادرست آفرینش ۶ روزه عالم و همچنین قرار داشتن عرش الله بر روی آب را مبنایی برای این نتیجه‌گیری قرار داده تا انسان‌ها را بیازماید و متوجه شود که کدام نیکوکارترند. توضیحات مفصل‌تر در مورد این افسانه و اشارات قرآن به آن را در بخش علم/اسلامی در همین فصل پی‌خواهیم گرفت.

**سوره هود:** «و اوست کسی که آسمان‌ها و زمین را در ۶ روز آفرید و عرش او بر آب بود تا شما را بیازماید که کدام یک نیکوکارترید و اگر بگویی شما پس از مرگ برانگیخته خواهید شد قطعاً کسانی که کافر شده‌اند خواهند گفت این جز سحری آشکار نیست (۷)».

ضعف استدلالی قرآن صرفاً به عدم انسجام و ساختار نادرست محدود نمی‌شود و ما در آیاتی

متعدد شاهد این هستیم که شیوه استدلال و نحوه مثال زدن قرآن نه تنها فاقد مبنای صحیحی است بلکه اصول اخلاقی و انسانی شناخته شده را هم نقض می‌کند. به شکلی که بار معنایی بسیار توهین‌آمیزی را به مخاطب منتقل می‌کند. یک نمونه بارز از چنین موضوعی در آیه ۷۶ از سوره نحل دیده می‌شود که در آن، افراد ناتوان در سخن گفتن را در مقایسه با سایرین، افرادی علییل و به‌دردنخور معرفی می‌کند که نه تنها قادر نیستند به عدالت فرمان دهند بلکه سربار الله هم هستند! این در حالی است که مطابق قرآن، این افراد بندگان همان الله هستند و اگر مشکلی جسمی هم دارند ناشی از کم‌کاری خود او در آفرینش آن‌ها بوده است. این استدلال نامحترمانه و شیوه مثال زدن توهین‌آمیز فقط محدود به آیه ۷۶ سوره نحل نیست و در بسیاری از آیات دیگر قرآن هم دیده می‌شود.

**سوره نحل:** «و خدا مثلی می‌زند دو مردند که یکی از آن‌ها لال است و هیچ کاری از او -

بر نمی‌آید و او سربار خداوندگارش می‌باشد هر جا که او را می‌فرستد خیری به همراه نمی‌آورد. آیا او با کسی که به عدالت فرمان می‌دهد و خود بر راه راست است یکسان است (۷۶)».

**سوره بقره:** «و مثل کافران چون مثل کسی است که حیوانی را که جز صدا و ندایی نمی‌شنود، بانگ می‌زند. کردند، لالند کورند، در نمی‌یابند (۱۷۱)».

**سوره جمعه:** «مثل کسانی که تورات بر آنان بار شد آن‌گاه آن را به کار نیستند مثل خری است که کتاب‌هایی را بر پشت می‌کشد. چه زشت است وصف آن قومی که آیات خدا را به دروغ گرفتند و خدا مردم ستمگر را راه نمی‌نماید (۵)».

علاوه بر پراکندگی و عدم انسجام ادبی و منطقی متن قرآن، موضوع دیگری که در متن

آیات آن به خوبی دیده می‌شود، ابهام کلی است. این موضوع به قدری واضح است که حتی در قرآن هم شاهد آیاتی هستیم که به این موضوع اشاره کرده‌اند. اعتراف قرآن به مبهم بودن متن خودش را می‌توان در سوره آل عمران مشاهده کرد که می‌گوید تنها برخی از آیات قرآن محکم هستند و تشابه و ابهام در آیات دیگر قرآن به گونه‌ای است که تنها برخی از افراد قادر به فهم آن هستند. این آیه رسماً یک خودکشی ایدئولوژیک برای مفهوم

روشن‌گر بودن قرآن و هدایت جهانی آن است زیرا راه را برای تفسیر و برداشت‌های مختلف از آیات قرآن باز گذاشته است.

**سوره آل عمران:** «لست کسی که این کتاب را بر تو فرو فرستاد پاره‌ای از آن آیات محکم است آنها اساس کتابند و بقیه متشابهند اما کسانی که در دل‌هایشان انحراف است برای فتنه‌جویی و طلب تاویل از متشابه آن پیروی می‌کنند با آن که تاویلش را جز الله و ریشه‌داران در دانش کسی نمی‌داند می‌گویند ما بدان ایمان آوردیم همه از جانب پروردگار ماست و جز خردمندان کسی متذکر نمی‌شود (۷)».

ابهام متن قرآن را می‌توان حداقل به دو بخش تقسیم کرد. بخش اول عباراتی هستند که ابهامشان مستقیم است. به این صورت که اصلاً معنای مستقیم آن‌ها قابل درک نیست. بخش دوم هم به ابهام غیرمستقیم اشاره دارد، به این شکل که معنای آن‌ها مشخص است اما مشخص نیست منظور و جهت اشاره ضمیر به کار رفته به چه شخص، چه چیز، چه موقع یا حتی چه جایی است. حالت دیگر برای ابهام غیرمستقیم کلماتی هستند که دارای چندین معنی یا مثلاً دارای نوشتار یکسان هستند و نمی‌توان مطمئن شد که کدام معنی را باید به کلمه مورد نظر نسبت داد. ابهاماتی که به نظر می‌رسد محمد و خدای او تصور می‌کرده‌اند بقیه هم معنای آن‌ها را می‌دانند و در نتیجه نیازی به شفاف‌سازی آن‌ها ندیده‌اند.

یک نمونه از ابهامات مستقیم قرآن، حروف مقطعه هستند. مجموعه حروفی که ۱۴ مورد از آن‌ها مجموعاً ۲۹ بار در قرآن تکرار شده‌اند. حروفی که ممکن است حتی بخشی از قرآن نبوده و نویسندگان قرآن آن‌ها را به‌عنوان علامت‌های اختصاری و به منظور نشان دادن نام نویسنده یا حافظ هر سوره به آن افزوده باشند. مورد دیگر، همان‌طور که اشاره شد آیاتی هستند که دارای ابهام غیرمستقیم هستند که برخی از آن‌ها در ادامه آورده شده است. آیاتی که مشخص نیست به چه اشاره دارند.

**سوره بقره:** «به‌زودی (چه موقع؟) مردم کم‌خرد خواهند گفت چه چیز آنان را از قبله‌ای که بر آن بودند روی‌گردان کرد (چه چیزی آنان را روی‌گردان کرد؟). بگو مشرق و مغرب از آن خداست هر که را خواهد به راه راست هدایت می‌کند (۱۴۲)»

**سوره بقره:** «و از میان مردم کسی است (چه کسی؟) که در زندگی این دنیا سخنش تو را به تعجب وامی دارد و الله را بر آنچه در دل دارد گواه می‌گیرد و حال آنکه او سخت‌ترین دشمنان است (۲۰۴).»

**سوره بقره:** «هدایت آنان (چه کسانی؟) بر عهده تو نیست، بلکه الله هر که را بخواهد هدایت می‌کند، و هر مالی که انفاق کنی، به سود خود شماس، و جز برای طلب خشنودی الله انفاق مکنی، و هر مالی را که انفاق کنی به طور کامل به شما داده خواهد شد و ستمی بر شما نخواهد رفت (۲۷۲).»

**سوره انعام:** «و کلیدهای غیب تنها نزد اوست جز او آن را نمی‌داند و آنچه در خشکی و دریاست می‌داند و هیچ برگی فرو نمی‌افتد مگر آن را می‌داند و هیچ دانه‌ای در تاریکی‌های زمین و هیچ تر و خشکی نیست مگر این که در کتابی روشن (کدام کتاب؟) است (۵۹).»

**سوره یس:** «مردم آن شهری (کدام شهر؟) را که رسولان به آن جا آمدند برای آنان مثل بزن (۱۳).»

**سوره کهف:** «تا آن گاه که به جایگاه برآمدن خورشید رسید که بر قومی (کدام قوم؟) طلوع می‌کرد که برای ایشان در برابر آن پوششی قرار نداده بودیم (۹۰).»

**سوره قدر:** «ما در شب قدر (کدام شب؟) نازل کردیم (۱).»

در راستای اشاره به حالت دوم ابهام غیرمستقیم آیات قرآن، می‌توان به کلماتی اشاره کرد که نوشتار یکسانی دارند اما در زمان ترجمه، شاهد اعمال معناهای متفاوتی برای آنها هستیم. به‌عنوان مثال، کلمه «بأس» که در آیات مختلف دیده می‌شود، معناهای متفاوتی به خود گرفته است. بری این کلمه در آیه ۱۶ سوره فتح معنای «قدرتمند»، در آیه ۲۹ سوره غافر معنای «عذاب»، در آیه ۵۷ سوره حدید معنای «خطر» یا حتی «صلابت» و در آیه ۱۷۷ سوره بقره معنای «جنگ» ملاحظه می‌شود. کلمه «فتنه» مثال دیگری است که در آیات مختلفی از قرآن دیده می‌شود اما معناهای متفاوتی به آن نسبت داده شده است. این کلمه در آیه ۱۹۱ سوره بقره به معنای «شرک»، در آیه ۱۱۱ سوره انبیا، «آزمایش»، در آیه ۶۳ سوره صافات معادل «عذاب» و در آیه ۷۳ سوره انفال به معنای «تباهی و آشوب»

ترجمه شده است. کلمه عالمین مثال دیگری در همین راستا است که البته اوضاعش کمی متفاوت است. به این صورت که می‌توان صرفاً با تغییر اعراب آن یا به عبارتی دیگر، تغییر نحوه تلفظ، به سه معنای کاملاً متفاوت جهانیان، دو جهان یا خردمندان ترجمه شود. کمی بعدتر مجدداً به بحث در مورد این کلمه بسیار مهم و نتایج بسیار مهم‌تر حاصل از آن باز خواهیم گشت. در این جا هدف این نبود که تک‌تک کلمات این چنین قرآن را در این جا فهرست کنیم چرا که این کار به چندین جلد اثر مجزا نیاز دارد. با این حال، قصد این بود که تا حدودی نشان داده شود که زبان عربی مورد استفاده در قرآن به صورت کلی مشکلات خاص خود را در زمان ترجمه برای غیرعرب‌زبانان و حتی فهم توسط خود عرب‌زبانان دارد.

برای درک ابعاد بغرنج ماجرا این واقعیت را در نظر بگیرید که واژگان عربی بسیار سیال هستند به طوری که برای یک کلمه مشخص، مترادف‌های زیادی را می‌توان در این زبان یافت. وجود ۸۰ کلمه مترادف برای عسل، ۲۰۰ مترادف برای نان، ۵۰۰ مترادف برای شیر، ۸۰۰ مترادف برای شمشیر و ۱۰۰۰ مترادف برای شتر، خود گویای ماجراست. در مورد آخری، یک اصطلاح قدیمی در میان اعراب وجود دارد که می‌گوید هر واژه عربی می‌تواند سه معنی داشته باشد، به معنای خودش، به معنای مخالفش و به معنای شتر [۴۷]. علاوه بر این، در زبان عربی مانند زبان‌های دیگر غالباً شاهد وجود کلماتی برای توصیف چیزهایی هستیم که حتی ممکن است به ذهن یک فارسی‌زبان هم نرسیده باشد. مثلاً در زبان عربی برای میزان آبی که با دست می‌توان آن را جمع کرد [۴۸]، صدای غذا خوردن ملخ و فاصله میان انگشتان دست (هر فاصله دارای نام مخصوص) کلمات اختصاصی وجود دارد [۴۷]. موضوعی که سبب می‌شود برخی از مسلمانان آن را دست‌آویزی برای کامل خواندن زبان عربی قرار دهند. این بحث را در گوشه ذهن‌تان نگه دارید چرا که در بخش بعدی در همین فصل یعنی بخش زبان عربی، آن را ادامه خواهیم داد.

بهتر است رفتن به حاشیه را تمام کنیم و به ادامه داستان خودمان در مورد قرآن بازگردیم. در کنار همه موارد اشاره شده که نشان می‌دهد متن قرآن نه متنی الهی که متنی انسانی و آن هم از نوع ضعیفش است، مشکل مرتبط دیگر، وجود جملاتی هستند که به صورت سرسام‌آوری در متن قرآن تکرار شده‌اند. مثلاً سوره الرحمن، دارای ۷۸ آیه است که از این

میان، ۳۱ آیه آن عبارت «پس کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان را منکرید» است. مثال دیگر عبارت «آن روز، وای بر تکذیب کنندگان» است که ۱۰ بار در سوره ۵۰ آیه‌ای مرسلات تکرار شده است. این تکرارها که موارد بیشتری از آن‌ها در قرآن وجود دارد، فقط به تکرار عینی جملات ختم نشده و حتی تکرار مفاهیم را هم در برمی‌گیرند. به‌صورتی که فرد را به شک می‌اندازد که گوینده این آیات یا خودش فراموش کار بوده یا این‌که خوانندگان را فراموش کار فرض کرده است. با این حال، وقتی می‌بینیم که تکرار حتی در آیاتی که بیشتر گفتگویی خصوصی میان الله و محمد هستند هم دیده می‌شود، به این نتیجه می‌رسیم که قرآن نه فقط خوانندگان که حتی خود محمد را هم فراموش کار در نظر گرفته است.

سوره بقره: «حق از جانب پروردگار توست پس مبادا از تردیدکنندگان باشی (۱۴۷).»

سوره آل عمران: «حق از جانب پروردگار تو است پس از تردیدکنندگان مباش (۶۰).»

سوره انعام: «پس آیا داوری جز خدا جویم با این که اوست که این کتاب را به تفصیل به سوی شما نازل کرده است و کسانی که کتاب بدیشان داده ایم می‌دانند که آن از جانب پروردگار تو است پس تو از تردیدکنندگان مباش (۱۱۴).»

سوره یونس: «و اگر از آن چه به سوی تو نازل کرده ایم در تردیدی از کسانی که پیش از تو کتاب می‌خواندند بپرس قطعاً حق از جانب پروردگار تو آمده است پس زنهار از تردیدکنندگان مباش (۹۴).»

یکی از موارد تکرار آیات قرآن که بسیار مشکوک هم به‌نظر می‌رسد، تکرار سریالی آیات سوره‌های مومنون و معارج است. آیاتی که تعدادشان به ۵ مورد می‌رسد و عیناً در هر دو سوره تکرار شده‌اند (جدول ۷). با این حال، در تمام این ۵ آیه تکراری، فقط یک کلمه متفاوت وجود دارد. در آیه ۹ از سوره مومنون «وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ»، از واژه «صلواتهم» استفاده شده که در هیچ جای دیگری از قرآن به‌کار نرفته است اما در آیه ۳۴ از سوره معارج «وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ»، واژه «صلواتهم» به‌کار رفته است که در آیات زیادی استفاده شده است. مثلاً در ترکیبی کاملاً یکسان با آیه ۳۴ از سوره معارج و به‌صورت «هُم عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ» در آیه ۹۲ از سوره انعام دیده می‌شود. همچنین

ترکیب «علی صلاتهم» در آیه ۲۳ از سوره معارج و کلمه «صلاتهم» به تنهایی در آیه ۵ از سوره ماعون، آیه ۵ از سوره انفال و آیه ۲ از سوره مومنون دیده می‌شوند. با در نظر گرفتن این موارد، شباهت بسیار زیاد دو کلمه در نگارش و معنا و البته این واقعیت که تفاوت این دو واژه تنها یک حرف «و» است، می‌تواند دو احتمال را متصور شد. در احتمال اول می‌توان گفت که واژه «صلواتهم» به احتمال فراوان در آغاز به صورت «صلاتهم» بوده که بعداً در نگارش قرآن به اشتباه به صورت صلواتهم نوشته شده است. احتمال دوم نیز به ما می‌گوید که قرآن حواسش نبوده که قبلاً این کلمه را در آیات دیگری به صورت صلاتهم آورده است.

جدول ۷: مقایسه آیات سوره‌های مومنون و معارج

سوره	
معارج	مومنون
و کسانی که پاک‌دامنند (۲۹).	و کسانی که پاک‌دامنند (۵).
مگر در مورد همسرانشان یا کنیزانی که به دست آورده‌اند که در این صورت بر آنان نکوهشی نیست (۳۰).	مگر در مورد همسرانشان یا کنیزانی که به دست آورده‌اند که در این صورت بر آنان نکوهشی نیست (۶).
پس هر که فراتر از این جوید آنان از حد درگذرندگانند (۳۱).	پس هر که فراتر از این جوید آنان از حد درگذرندگانند (۷).
و آنان که امانت‌ها و پیمان خود را رعایت می‌کنند (۳۲).	و آنان که امانت‌ها و پیمان خود را رعایت می‌کنند (۸).
و آنان که بر نمازهایشان مواظبت می‌نمایند (۳۴).	و آنان که بر نمازشان مواظبت می‌نمایند (۹).

در مجموع این که متن قرآن از لحاظ انتقال مفهوم، میزان گویا بودن محتوا و انسجام مطالب و اشارات، در وضعیت چنان بغرنجی به سر می‌برد که حتی افراد فرهیخته و محققانی که سال‌ها قرآن را مطالعه کرده‌اند هم در فهم دقیقش با مشکل روبرو هستند. در چنین وضعیتی بی‌جا نیست که قرآن را به جای کتاب هدایت، کتاب گمراهی و سردرگمی بخوانیم. کتابی که پیروان آن برای قرن‌ها درگیر آن هستند که متوجه شوند دقیقاً چه می‌گوید و البته هنوز هم نفهمیده‌اند. این‌ها همه در حالی است که خود قرآن به صورت خسته‌کننده‌ای در سوره قمر، ۴ بار تکرار می‌کند که متنی آسان و قابل فهم دارد!



سوره قمر: «ما قرآن را برای تذکر آسان ساختیم، آیا کسی هست که متذکر شود. (۱۷)، ۲۲، ۳۲ و ۴۰.»

بخش دوم ادعای قرآن در مورد خودش، فقدان هرگونه اختلاف و تناقض است. ادعایی که باز هم همانند ادعای پیشین و تقریباً مانند تمام قرآن، ادعایی کلی و مبهم است که ملاک‌های آن به روشنی مشخص نیست. ما می‌دانیم که محمد نه تنها خودش قرآن را جمع‌آوری نکرد، حتی به دیگران هم توصیه نکرد که باید این کار را انجام دهند. موضوعی که می‌توان تاییدیه صریحی برای آن را در آیات خود قرآن هم ملاحظه کرد. حتی وقتی ابوبکر در زمان خلافتش از عمر شنید که حافظان قرآن در جنگ‌ها کشته می‌شوند و برای جلوگیری از محو شدن قرآن باید آن را جمع‌آوری کنیم، او به این خاطر که محمد چنین چیزی را تایید نکرده بود، مردد بود که دستور جمع‌آوری قرآن را بدهد یا خیر [۴۹].

سوره قیامت: «بی‌تردید گردآوردن و قرائت (قرآن) بر عهده ماست (۱۷).»

در نتیجه همین عدم تلاش محمد برای جمع‌آوری قرآن، نسخه‌های مختلفی از آیات جمع شده قرآن وجود داشته است. به‌صورتی که مطابق روایت خود مسلمانان، در فاصله میان مرگ محمد تا شروع دوران خلافت عثمان، علاوه بر قرآنی که زید ابن ثابت در زمان ابوبکر یا عمر<sup>۱</sup> جمع‌آوری کرده بود و نزد حفصه دختر عمر بود، حداقل چهار نوع از این مجموعه‌ها که مشخص نیست چقدر کامل بودند یا چه حجمی داشته‌اند، وجود داشته است. مواردی که می‌توان از جمله آن‌ها به نسخه‌های اُبی ابن کعب، عبدالله ابن مسعود، ابوموسی اشعری و مقداد ابن اسود اشاره کرد که هر کدام طرفدارانی داشته‌اند. مثلاً اهالی کوفه طرفدار قرآن عبدالله ابن مسعود، مردمان بصره طرفدار قرآن ابوموسی اشعری و سربازان اهل حمص موافق قرآن مقداد ابن اسود بوده‌اند [۴۹]. موضوعی که خود یکی از اولین اختلاف‌های مربوط به قرآن است که در ادامه حتی تشدید هم شده است، به‌صورتی که مثلاً اهالی دمشق و شام، هر کدام قرآن‌های مخصوص به خود را داشته‌اند.

<sup>۱</sup> بر سر تاریخ دقیق شروع آن اختلاف وجود دارد.

مساله دیگر این است که قرآن تا حدود چهار قرن اول، به خطی متفاوت از خط عربی رایج امروزی نگاشته می‌شده است. یکی از این خطوط که در دوران ابتدایی پیدایش اسلام مورد استفاده قرار می‌گرفته، با عنوان خط کوفی شناخته می‌شود [۴۹]. خطی بسیار ساده که در آغاز، حتی فاقد نقطه، تنوین و اعراب‌گذاری بوده است. موضوعی که اثرات آن هنوز بر متن قرآن دیده می‌شود و سبب شده که با تغییر صرفا یک اعراب ساده، معنای کلمه و حتی آیه‌ای تغییر کند. کمی بعدتر و با پرداختن به بحث مربوط به کلمه عالمین، مجدداً به این موضوع بازخواهیم گشت اما اگر خواسته باشیم در این جا اشاره‌ای صرفا کوچک به اثر اعراب‌گذاری و علایم نگارشی متفاوت بر کلمات قرآن داشته باشیم می‌توان به چند مثال محدود اشاره کرد که در جدول ۸ آمده است. کلمات هم‌نامی که اگرچه ظاهر مشابهی دارند اما هریک از آن‌ها به‌خاطر داشتن اعراب و علایم نگارشی متفاوت، معانی کاملاً اختصاصی و متفاوت دارند.

جدول ۸: اعراب‌گذاری متفاوت کلمات هم‌نام

واژگان هم‌نام					واژه
ان	ان	ان	ان	ان	ان
(بیمار)	(شفا)	(وقت، زمان)	(صدمه)	(اگر)	
-	الم	الم	الم	الم	الم
	(دانستن)	(عامل منفی‌ساز)	(احاطه شده)	(درد)	
-	ملک	ملک	ملک	ملک	ملک
	(سرزمین)	(پادشاه)	(فرشته)	(دارایی)	

مورد دیگر این است که طرز نگارش قرآن در آغاز به‌صورتی بوده که عملاً تشخیص حروف «ب»/«ت»/«ث»/«ن»/«ی»، «د»/«ذ»/«ر»/«ز»، «م»/«ف»/«ق»/«و»، «ح»/«خ»/«ج»، «ع»/«غ»، «ص»/«ض» و «ط»/«ظ» را از یک‌دیگر دشوار یا حتی ناممکن می‌کرده است (ضمیمه ۳). در کنار خط مورد استفاده در نگارش قرآن، دشواری‌های دیگری نیز با قرآن وجود داشته است که از جمله آن‌ها می‌توان به نبود تقسیم‌بندی سوره‌ها به آیات مشخص و حتی شاید فقدان نام برای هر سوره در آغاز نگارش قرآن اشاره کرد [۴۹]. با همه این اوصاف، حتی امروز که قرآن به‌صورتی مکتوب و منسجم ارائه می‌شود هم توافق جامعی بر

سر نوع قرائت یک‌دست و کاملاً مشخص آن وجود ندارد و در روش خواندن، تقسیم‌بندی، تعیین آیات و ترجمه آن نیز اختلاف وجود دارد.

حتی اگر فرض کنیم که منظور قرآن، نبود اختلاف در خود متن و محتوای آن است، نه آن چیزی که خوانندگان به‌خاطر ابهام قرآن به آن مبتلا می‌شوند، باز هم به جای خوبی نمی‌رسیم. کافی است یک‌بار قرآن را به زبان مادری خودتان و البته با دقت کافی بخوانید تا متوجه این اختلافات بشوید. اختلافاتی که حتی خود مسلمانان هم به آن باور دارند و آن‌ها را با نام منسوخ (آیه‌ای که حکم یا محدودیتش از بین رفته) و ناسخ (آیه‌ای که حکم و محدودیت آیه منسوخ را از بین برده است) می‌شناسند. حتی خود قرآن هم به وجود این اختلافات اعتراف کرده است و در آیاتی مشخص به آن‌ها اشاره کرده است که به‌نظر می‌آید علت چنین اشاره‌ای اعتراض مخالفین محمد به احکام ضدونقیض قرآن و فراموشکار بودن او بوده است. آیاتی که محتوای کاملاً متفاوتی را نسبت به آیات پیشین ارایه می‌کنند و به برخی از آن‌ها در جدول ۹ اشاره شده است.

**سوره بقره:** «هر حکمی را نسخ کنیم یا آن را به فراموشی بسپاریم بهتر از آن یا ماندنش را می‌آوریم مگر ندانستی که الله بر هر کاری تواناست (۱۰۶).»

**سوره نحل:** «و چون حکمی را به جای حکم دیگر بیاوریم و الله به آنچه به تدریج نازل می‌کند داناتر است می‌گویند جز این نیست که تو دروغ‌بافی بلکه بیشتر آنان نمی‌دانند (۱۰۱).»

یافتن تعداد دقیق این آیات نیاز به یک حافظه بسیار خوب دارد که در زمان خواندن هر آیه، معنا و مفهوم آن را با بیش از ۶ هزار آیه دیگر مقایسه کنید. کاری که اگر بخواهیم بدون رجوع به حافظه آن را انجام دهیم، باز هم کار آسانی نخواهد بود. علاوه بر این، حتی خود مسلمانان هم در این زمینه که چه تعداد آیه متناقض در قرآن وجود دارد با هم در توافق نیستند و در نتیجه اعداد مختلفی در این زمینه گزارش کرده‌اند. به‌صورتی که برخی از آن‌ها حتی معتقدند که تعداد این آیات به حدود ۲۵۰ مورد هم می‌رسد [۵۰].

جدول ۹: ۱۰ مورد از آیات ناسخ و منسوخ

آیات		شماره
ناسخ	منسوخ	
<p>واجب نبودن پرداخت پول/صدقه به محمد قبل از پرسیدن سوال خصوصی</p>	<p>واجب بودن پرداخت پول/صدقه به محمد قبل از پرسیدن سوال خصوصی</p>	۱
<p><b>سوره مجادله:</b> «آیا ترسیدید فقیر شوید که از دادن صدقات قبل از نجوی خودداری کردید؟ اکنون که این کار را نکردید و الله توبه شما را پذیرفت نماز را بر پا دارید و زکات را ادا کنید و الله و پیامبرش را اطاعت نمائید و (بدانید) الله از آنچه انجام می‌دهید باخبر است. (۱۳).»</p>	<p><b>سوره مجادله:</b> «ای کسانی که ایمان آورده‌اید هرگاه با پیامبر محرمانه می‌کنید پیش از گفتگوی محرمانه خود صدقه‌ای تقدیم بدارید این برای شما بهتر و پاکیزه‌تر است و اگر چیزی نیافتید بدانید که الله آمرزنده مهربان است (۱۲).»</p>	
<p>زدن ۱۰۰ ضربه شلاق به زنان زناکار</p>	<p>نگه‌داشتن زنان زناکار در خانه تا آخر عمر</p>	۲
<p><b>سوره نور:</b> «به هر زن زناکار و مرد زناکار صد تازیانه بزنید و اگر به الله و روز بازپسین ایمان دارید در دین الله نسبت به آن دو دل‌سوزی نکنید و باید گروهی از مومنان در کیفر آن دو حضور یابند (۲).»</p>	<p><b>سوره نسا:</b> «و از زنان شما کسانی که مرتکب زنا می‌شوند، چهار تن از میان خود بر آنان گواه بگیرید پس اگر شهادت دادند آنان را در خانه‌ها نگاه دارید تا مرگشان فرا رسد یا الله راهی برای آنان قرار دهد (۱۵).»</p>	
<p>خویشاوندی بر جهاد و هجرت اولویت دارد.</p>	<p>خویشاوندی بدون جهاد و هجرت بی‌معناست.</p>	۳
<p><b>سوره احزاب:</b> «پیامبر به مومنان از خودشان سزاوارتر است و همسرانش مادران ایشانند و خویشاوندان کتاب الله بعضی به بعضی اولویت دارند، بر مومنان و مهاجران، مگر آن‌که بخواهید به دوستان خود احسانی کنید و این در کتاب نگاشته شده است (۶).»</p>	<p><b>سوره انفال:</b> «کسانی که ایمان آورده و هجرت کرده‌اند و در راه الله با مال و جان خود جهاد نموده‌اند و کسانی که پناه داده‌اند و یاری کرده‌اند آنان یاران یک‌دیگرند و کسانی که ایمان آورده‌اند ولی مهاجرت نکرده‌اند هیچ‌گونه خویشاوندی با شما ندارند مگر آن‌که هجرت کنند و اگر در دین از شما یاری</p>	

	جویند یاری آنان بر شما است مگر بر علیه گروهی باشد که میان شما و میان آنان پیمانی است و الله به آن چه انجام می‌دهید بیناست (۷۲).»	
<b>غلبه ۱۰۰ مومن بر ۲۰۰ کافر</b>	<b>غلبه ۱۰۰ مومن بر ۱۰۰۰ کافر</b>	
<b>سوره انفال:</b> «اکنون الله بر شما تخفیف داده و معلوم داشت که در شما ضعفی هست پس اگر از شما ۱۰۰ تن شکبیا باشند بر ۲۰۰ تن پیروز گردند و اگر از شما هزار تن باشند به توفیق الهی بر دو هزار تن غلبه کنند و الله با شکیبیان است (۶۶).»	<b>سوره انفال:</b> «ای پیامبر مومنان را به جهاد برانگیز اگر از شما بیست تن شکبیا باشند بر دویست تن چیره می‌شوند و اگر از شما ۱۰۰ تن باشند بر ۱۰۰۰ از کافران پیروز می‌گردند چرا که آنان قومی‌اند که نمی‌فهمند (۶۵).»	۴
<b>صدور حکم جنگ در ماه حرام</b>	<b>حرام بودن جنگ در ماه‌های حرام</b>	
<b>سوره توبه:</b> «در حقیقت شماره ماه‌ها نزد الله از روزی که آسمان‌ها و زمین را آفریده در کتاب الله دوازده ماه است. از این، چهار ماه حرام است. این است آیین استوار. پس در این (چهارماه) بر خود ستم مکنید و همگی با مشرکان بجنگید، چنان‌که آنان همگی با شما می‌جنگند و بدانید که الله با پرهیزگاران است (۳۶).»	<b>سوره توبه:</b> «پس چون ماه‌های حرام سپری شد مشرکان را هر کجا یافتید بکشید و آنان را دستگیر کنید و به محاصره درآورید و در هر کمین‌گاهی به کمین آنان بنشینید پس اگر توبه کردند و نماز برپا داشتند و زکات دادند راه برایشان گشاده گردانید زیرا الله آمرزنده مهربان است (۵).»	۵
<b>فقط مسلمانان رستگار می‌شوند.</b>	<b>هر که کار نیک کند و به الله و روز جزا ایمان بیاورد، رستگار می‌شود.</b>	
<b>سوره آل عمران:</b> «و هر که جز اسلام دینی جوید هرگز از وی پذیرفته نشود و وی در آخرت از زیان‌کاران است (۸۵).»	<b>سوره بقره:</b> «در حقیقت کسانی که ایمان آورده و کسانی که یهودی شده‌اند و ترسایان و صابئان، هر کس به الله و روز بازپسین ایمان داشت و کار شایسته کرد پس اجرشان را پیش پروردگارشان خواهند داشت و نه بیمی بر آنان است و نه آندوهناک خواهند شد (۶۲).»	۶
<b>جنگ و کارزار با اهل کتاب</b>	<b>عفو و گذشت نسبت به اهل کتاب</b>	۷

<p><b>سوره توبه:</b> «با کسانی از اهل کتاب که به الله و روز بازپسین ایمان نمی‌آورند و آنچه را الله و فرستاده‌اش حرام گردانیده‌اند حرام نمی‌دارند و متدین به دین حق نمی‌گردند کارزار کنید تا با خواری به دست خود جزیه دهند (۲۹)».</p>	<p><b>سوره بقره:</b> «بسیاری از اهل کتاب پس از اینکه حق برایشان آشکار شد از روی حسدی که در وجودشان بود آرزو می‌کردند که شما را بعد از ایمانتان کافر گردانند. پس عفو کنید و درگذرید تا الله فرمان خویش را بیاورد که الله بر هر کاری تواناست (۱۰۹)».</p>	
<p><b>دوستی با کافران هم مجاز نیست.</b></p>	<p><b>فقط دوستی با ستمگران مجاز نیست.</b></p>	
<p><b>سوره نسا:</b> «همان گونه که خودشان کافر شده‌اند آرزو دارند کافر شوید تا با هم برابر باشید پس زنه‌ار از میان ایشان برای خود دوستانی اختیار مکنید تا آن که در راه خدا هجرت کنند پس اگر روی برتافتند هر کجا آنان را یافتید به اسارت بگیرید و بکشیدشان و از ایشان یار و یآوری برای خود مگیرید (۸۹)».</p>	<p><b>سوره ممتحنه:</b> «فقط الله شما را از دوستی با کسانی باز می‌دارد که در دین با شما جنگ کرده و شما را از خانه‌هایتان بیرون رانده و در بیرون راندنتان با یک‌دیگر هم‌پشتی کرده‌اند و هر کس آنان را به دوستی گیرد آنان همان ستمگراند (۹)».</p>	<p>۸</p>
<p><b>از وظایف پیامبر کشتن کافران است.</b></p>	<p><b>وظیفه پیامبر فقط ابلاغ است.</b></p>	
<p><b>سوره توبه:</b> «پس چون ماه‌های حرام سپری شد. مشرکان را هر کجا یافتید بکشید و آنان را دستگیر کنید و به محاصره درآورید و در هر کمین‌گاهی به کمین آنان بنشینید پس اگر توبه کردند و نماز برپا داشتند و زکات دادند راه برایشان گشاده گردانید زیرا الله آمرزنده مهربان است (۵)».<sup>۱</sup></p>	<p><b>سوره نور:</b> «و اگر تکذیب کنید قطعاً امت‌های پیش از شما تکذیب کردند و بر پیامبر جز ابلاغ آشکار نیست (۱۸)».</p> <p><b>سوره نحل:</b> «و کسانی که شرک ورزیدند گفتند اگر خدا می‌خواست نه ما و نه پدرانمان هیچ چیزی را غیر از او نمی‌پرستیدیم و بدون او چیزی را حرام نمی‌شمردیم پیش از آنان چنین رفتار کردند و آیا جز ابلاغ آشکار بر پیامبران است (۳۵)».</p>	<p>۹</p>

<sup>۱</sup> این آیه که به‌عنوان آیه شمشیر یا به تعبیر مسلمانان آیه قتل شناخته می‌شود، با توجه به محتوای صریح و کاملاً جسورانه‌اش، ناسخ تعداد بسیار زیادی از آیات قرآن است. مخصوصاً آیاتی که مدارا با کافران را توصیه می‌کرده‌اند.

سزاوار نبودن طلب آموزش برای پدر و مادر	مجاز بودن طلب آموزش برای پدر و مادر	
<p><b>سوره توبه:</b> «بر پیامبر و کسانی که ایمان آورده اند سزاوار نیست که برای مشرکان پس از آن که برایشان آشکار گردید که آنان اهل دوزخند طلب آموزش کنند، هر چند خویشاوند باشند (۱۱۳).»</p>	<p><b>سوره اسرا:</b> «و پروردگار تو مقرر کرد که جز او را مپرستید و به پدر و مادر احسان کنید اگر یکی از آن دو یا هر دو در کنار تو به سالخوردگی رسیدند به آنها اوف مگو و به آنان پرخاش مکن و با آنها سخنی شایسته بگو (۲۳) و از سر مهربانی بال فروتنی بر آنان بگستر و بگو پروردگارا آن دو را رحمت کن چنان که مرا در خردی پروردند (۲۴).»</p>	<p>۱۰</p>

به‌عنوان یکی از موارد دیگری که قرآن در مورد خودش ادعا کرده است و اثر این ادعا را می‌توان در آیه ۱۱۴ از سوره انعام ملاحظه کرد، مفصل بودن قرآن است. ادعایی که حتی نمی‌توان مطمئن شد که منظور آن چیست. اگر منظور تفصیل در شرح آیات لازم برای هدایت انسان‌ها باشد که نگاهی به هزاران حدیثی که بدون آن‌ها جز نامی از اسلام باقی نمی‌ماند، نشان می‌دهد که قرآن در ساختن اسلام و قوانین و دستورالعمل‌های آن بسیار کمتر از حد لازم سخنرانی کرده است. به‌صورت کلی می‌توان گفت که در قرآن جزئیات دقیق و کامل هیچ یک از احکام دینی نیامده است. حتی دستورالعمل دقیق چیزی مانند نماز که ستون دین است و قرآن به برپایی آن دستور داده هم در قرآن دیده نمی‌شود. با این حال، اگر منظور از تفصیل را این‌طور برداشت کنیم که آن‌چه در قرآن آمده، زیاده‌گویی، تکرار مطالب، بازگویی داستان‌های بی‌فایده و جزئیات غیرضروری است، چنین چیزی دور از واقعیت نیست و قرآن توصیف بی‌راهی درباره خودش ارائه نکرده است.

**سوره انعام:** «پس آیا داوری جز خدا جویم با این که اوست که این کتاب را به تفصیل به سوی شما نازل کرده است و کسانی که کتاب بدیشان داده‌ایم می‌دانند که آن از جانب پروردگارت به حق فرو فرستاده شده است پس تو از تردیدکنندگان مباش (۱۱۴).»

تا این‌جا در مورد ادعاهایی صحبت شد که قرآن در مورد خودش مطرح کرده است. در

ادامه اگر خواسته باشیم در مورد ادعاهایی که مسلمانان به قرآن نسبت می‌دهند، به صحبت بپردازیم می‌توان به سراغ سه مورد اعجاز علمی قرآن، نزول قرآن به‌عنوان کتابی جامع برای هدایت تمامی انسان‌ها و تحریف‌ناپذیر بودن آن رفت. مورد اول در بخش علم اسلامی به بحث گذاشته خواهد شد اما در ادامه سعی می‌شود به دو مورد باقی‌مانده، یعنی جهانی بودن قرآن و عدم تحریف آن پرداخته شود.

مسلمانان مدعی هستند که قرآن کتابی است که برای تمامی انسان‌ها آمده است، حتی اسکیموهایی که محمد و قرآن از وجودشان هم مطلع نبوده‌اند اما خود قرآن چنین چیزی نمی‌گوید. برای رسیدن به این نتیجه هم کافی است به خود قرآن نگاهی بیاندازیم. قرآن بارها در سوره‌های مختلف مانند نحل و یونس به‌صورت مستقیم می‌گوید که برای هر امتی گواهی از خودشان فرستادیم.

**سوره نحل:** «و در حقیقت در میان هر امتی فرستاده‌ای برانگیختیم، الله را بپرستید و از طاغوت بپرهیزید پس از ایشان کسی است که الله هدایت کرده و از ایشان کسی است که گمراهی بر او سزاوار است بنابراین در زمین بگردید و ببینید فرجام تکذیب کنندگان چگونه بوده است (۳۶)، و روزی را که در هر امتی گواهی از خودشان برایشان برانگیزیم و تو را بر این گواه آوریم و این کتاب را که روشنگر هر چیزی است و برای مسلمانان رهنمود و رحمت و بشارت‌گری است بر تو نازل کردیم (۸۹).»

**سوره یونس:** «و هر امتی را پیامبری است پس چون پیامبرشان بیاید میانشان به عدالت داوری شود و بر آنان ستم نرود (۴۷).»

قرآن همچنین در سوره قصص می‌گوید که تو را برای قومی فرستاده‌ایم که تا پیش از این برایشان هشداردهنده‌ای نیامده بود تا آنان را بیم دهی. در ادامه و در سوره‌ای مانند فصلت نیز شاهد اعتراف دقیق‌تری هستیم که می‌گوید اگر قرآن به زبان غیرعربی بر اعراب ارایه می‌شد، آن‌گاه گنگ و مبهم بود. اعترافی به این واقعیت که هر ملتی نیاز به کتابی به زبان خودش دارد که در نتیجه و مطابق با منطق خود قرآن، قرآن در بهترین حالتش کتابی برای هدایت اعراب و نه سایر ملت‌های غیرعرب به حساب می‌آید. تایید دیگری بر این



موضوع را می‌توان در سوره ابراهیم مشاهده کرد که می‌گوید وظیفه محمد صرفا هدایت قوم هم‌زبان خودش است.

**سوره قصص:** «و آن دم که ندا در دادیم، تو در جانب طور نبودی، ولی رحمتی است از پروردگار تو، تا قومی را که هیچ هشداردهنده‌ای پیش از تو برایشان نیامده است بیم دهی، باشد که آنان پند پذیرند. (۴۶).»

**سوره فصلت:** «و اگر قرآنی غیرعربی گردانیده بودیم قطعا می‌گفتند چرا آیه‌های آن روشن بیان نشده است، کتابی غیرعربی و عرب زبان. بگو این برای کسانی که ایمان آورده‌اند رهنمود و درمانی است و کسانی که ایمان نمی‌آورند در گوش‌هایشان سنگینی است و قرآن برایشان نامفهوم است و آنان را از جایی دور ندا می‌دهند (۴۴).»

**سوره ابراهیم:** «و ما هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستادیم تا برای آنان بیان کند. پس خدا هر که را بخواهد بی راه می‌گذارد و هر که را بخواهد هدایت می‌کند و اوست ارجمند حکیم (۴).»

همان‌طور که قبلا اشاره شد، قرآن در آیه ۶ از سوره یس، مشخصا منظور خودش از قومی که محمد قرار است آن را هدایت کند را معلوم می‌کند. قومی که تا پیش از این پدران آن‌ها هدایت نشده‌اند و عملا می‌توان گفت که یکتاپرست نیستند. علاوه بر این، در آیه ۷ سوره شوری می‌بینیم که قرآن مستقیما می‌گوید که به زبان عربی بر محمد نازل شد تا مردمان أم‌القری (مکه) و نهایتا منطقه حجاز را هدایت کند. این یعنی وظیفه محمد حتی هشدار و انذار تمام اعراب شبه‌جزیره را هم شامل نمی‌شده و صرفا محدود به مردم چندخداپرست أم‌القری یا همان مکه بوده است. موضوعی که برای تایید آن، سوره شوری تنها سرخ ما نیست و نشانه‌های دیگری هم در تایید این موضوع می‌توان یافت. مطابق متن قرآن، قومی مانند ثمود که پیش از ظهور محمد، در حوالی همان منطقه حجاز می‌زیسته‌اند، دارای پیامبری به نام صالح بودند. اشاره دیگر قرآن در این زمینه به قوم عاد است که آن‌ها نیز در جنوب شبه‌جزیره می‌زیسته‌اند و دارای پیامبری به نام هود بوده‌اند. با در نظر گرفتن این موارد و همچنین آیات قرآن که می‌گویند برای هر امتی پیامبری از خودشان فرستادیم، به آسانی می‌توان به این نتیجه رسید که مطابق متن خود قرآن، رسالت محمد حتی

نمی‌توانسته به سایر نقاط عربستان تعمیم داده شود زیرا با توجه به ادعای خاتمیت محمد<sup>۱</sup>، حتماً قبلاً پیامبری اختصاصی برای اقوام و امت‌های دیگر شبه‌جزیره آمده و در نتیجه نیازی به پیامبر جدید نداشته‌اند.

**سوره یس:** «این قرآنی است که از سوی عزیز و رحیم نازل شده (۵). تا قومی را انذار کنی که پدران آن‌ها انذار نشدند و لذا آن‌ها غافلند (۶).»

**سوره شوری:** «و این‌گونه قرآنی عربی بر تو وحی کردیم، تا أم‌القری (مکه) و کسانی که اطراف آن هستند را انذار کنی، و آنها را از روزی که همه خلاق، دور آن جمع می‌شوند و شک و تردید در آن نیست، بترسانی همان روز که گروهی در بهشت هستند و گروهی در آتش! (۷).»

مورد دیگر این است که حتی این ادعا که قرآن برای هدایت خود اعراب و مردمان ساکن مکه و منطقه حجاز تهیه شده است هم ادعای کاملاً دقیقی نیست. به دو موضوع می‌توان برای رد این ادعا اشاره کرد. مورد اول این که لهجه به‌کار رفته در نگارش قرآن، بر اساس لهجه قبیله قریش است که قبیله خود محمد بوده است. در حالی که اگر این کتاب وظیفه هدایت اهالی حجاز را داشته، بهتر بود که از تمامی لهجه‌های این منطقه در نگارش آن استفاده می‌شد. نکته دیگر که حتی مهم‌تر از مورد اول است، این واقعیت است که آیات زیادی در قرآن وجود دارند که در آن‌ها شاهد گفتگوها و توصیه‌هایی صرفاً شخصی میان محمد و خدایش هستیم. در برخی آیات دیگر، او دشمنان شخصی خودش را نفرین می‌کند و در تعدادی دیگر نیز به مشکلات فردی و خانوادگی او پرداخته می‌شود. مثال‌هایی که هیچ‌کدام نه تنها شایسته حضور در کتاب هدایت انسان‌ها نیستند بلکه اصلاً ارتباطی با هدایت الهی مردم معمولی ساکن منطقه حجاز ندارند.

**سوره انسان:** «مسلماً ما قرآن را بر تو نازل کردیم (۲۳).»

**سره احزاب:** «ای پیامبر از الله پروا بدار و کافران و منافقان را فرمان مبر که الله همواره

<sup>۱</sup> آیه ۴۰، سوره احزاب

دانای حکیم است (۱) و آن چه را که از جانب پروردگارت به سوی تو وحی می‌شود پیروی کن که الله همواره به آن چه می‌کنید آگاه است (۲).»

**سوره بقره:** «و اگر هر گونه معجزه‌ای برای اهل کتاب بیاوری، قبله تو را پیروی نمی‌کنند

و تو پیروی قبله آنان نیستی و خود آنان پیروی قبله یکدیگر نیستند و پس از علمی که تو را آمده اگر از هوس‌های ایشان پیروی کنی در آن صورت از ستمکاران خواهی بود (۱۴۵).»

**سوره مسد:** «بریده باد دو دست ابولهب و مرگ بر او باد (۱) دارایی او و آن چه اندوخت سودش نکرد (۲) به‌زودی در آتشی پرزبانه درآید (۳) و زنش آن هیمه‌کش (۴) بر گردش طنابی از لیف خرماس است (۵).»

**سوره تحریم:** «به‌خاطر بیاورید هنگامی را که پیامبر یکی از رازهای خود را به بعضی از همسرانش گفت، ولی او آن را افشا کرد و الله این موضوع را آشکار ساخت. پیامبر قسمتی از آن را برای او بازگو کرد و از قسمت دیگر خودداری نمود هنگامی که پیامبر همسرش را از آن خبر داد گفت چه کسی تو را از این راز آگاه ساخته؟ فرمود الله عالم و آگاه مرا آگاه ساخت (۳).»

علاوه بر موارد فوق، به‌صورت بسیار جالبی به نظر می‌آید که محمد از قرآن به‌عنوان وسیله‌ای برای گفتن حرف‌هایی استفاده می‌کرده که احتمالاً خودش خجالت می‌کشیده آن‌ها را مستقیماً به اطرافیانش بزند. در واقع، کتاب هدایت انسان‌ها نباید حاوی چنین مکالماتی باشد که خود محمد می‌توانسته خیلی رُک و پوست‌کنده به اطرافیان یا همسران خودش گوشزد کند.

**سوره حجرات:** «ای کسانی که ایمان آورده‌اید در برابر خدا و پیامبرش پیشی مجوید و از خدا پروا بدارید که خدا شنوای داناست (۱). ای کسانی که ایمان آورده‌اید صدایتان را بلندتر از صدای پیامبر مکنید و همچنان که بعضی از شما با بعضی دیگر بلند سخن می‌گویند با او به صدای بلند سخن مگویند مبدا بی‌آن که بدانید کرده‌هایتان تباه شود (۲).»

**سوره احزاب:** «ای کسانی که ایمان آورده‌اید داخل اتاق‌های پیامبر مشوید مگر آن که برای طعامی به شما اجازه داده شود بی آن که در انتظار پخته شدن آن باشید ولی هنگامی که دعوت شدید داخل گردید و وقتی غذا خوردید پراکنده شوید بی آن که سرگرم سخنی

گردید این پیامبر را می‌رنجانند و از شما شرم می‌دارد و حال آن که الله از حق شرم نمی‌کند و چون از زنان چیزی خواستید از پشت پرده از آنان بخواهید این برای دل‌های شما و دل‌های آنان پاکیزه‌تر است و شما حق ندارید رسول الله را برنجانید و مطلقاً زناش را پس از او به نکاح خود درآورید چرا که این نزد الله همواره بزرگ است (۵۳).»

**سوره احزاب:** «ای پیامبر به همسرانت بگو اگر خواهان زندگی دنیا و زینت آنی هستید، بیایید تا مهرتان را بدهم و خرم شما را رها کنم (۲۸). ای همسران پیامبر هر کس از شما مبادرت به کار زشت آشکاری کند عذابش دو چندان خواهد بود و این بر الله همواره آسان است (۳۰). ای همسران پیامبر شما مانند هیچ یک از زنان نیستید اگر سر پروا دارید پس به ناز سخن مگویید تا آن که در دلش بیماری است طمع ورزد و گفتاری شایسته گوید (۳۲).»

پیش از پرداختن به ادامه بحث، ذکر یک نکته ضروری است. ممکن است برخی با استناد به برخی از آیات قرآن مانند آیات سوره حمد، فرقان یا سوره ص، استدلال کنند که متن قرآن با اشاره به کلمه جهانیان مشخصاً می‌گوید که قصد محمد انذار دادن به جهانیان و نه لزوماً مردم مکه و منطقه حجاز بوده است.

**سوره حمد:** «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (۲) ستایش خدایی را که پروردگار جهانیان (۲).»

**سوره فرقان:** «تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا» (۱) بزرگ است کسی که بر بنده خود فرقان را نازل فرمود تا برای جهانیان هشداردهنده‌ای باشد (۱).»

**سوره ص:** «إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ» (۸۷) این جز پندی برای جهانیان نیست (۸۷).»

با این حال، کلمه «عالمین» که در متن قرآن غالباً به معنای «جهانیان» ترجمه می‌شود، از آن دسته کلماتی است که همان‌طور که پیش‌تر به آن پرداختیم، صرفاً با یک اعراب متفاوت می‌تواند معنای کاملاً جدید و متفاوتی بگیرد. عالمین می‌تواند به صورت **عالمین** به معنای جهانیان، **عالمین** به معنای دو عالم (دنیا و آخرت) یا حتی **عالمین** به معنای اندیشمندان و خردمندان خوانده شود. در خود قرآن نیز این موضوع به وضوح دیده می‌شود و مسلمانان هر جا که صلاح دیده‌اند، اعراب‌گذاری مورد پسند خودشان را اعمال کرده‌اند. مثلاً اگرچه

تقریباً در تمامی آیات قرآن، عالمین به صورت عالمین اعراب گذاری شده و مترجمین فارسی نیز آن را جهانیان ترجمه کرده اند اما در آیه ۲۲ سوره روم، این واژه به صورت عالمین اعراب گذاری و در نتیجه به معنای دانشمندان و خردمندان ترجمه شده است.

سوره روم: «وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ اللَّسَانِ وَاللُّغَاتِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ» (۲۲) و از نشانه های او آفرینش آسمان ها و زمین و اختلاف زبان های شما و رنگ های شماسست قطعاً در این برای دانشمندان نشانه هایی است (۲۲).»

حتی در همان سوره ص که مسلمانان در آن واژه عالمین را به معنای جهانیان ترجمه کرده اند و همچنین آیات دیگری از قرآن، شاهد این هستیم که بارها به شکل های دیگری بر این تاکید شده که قرآن پندی است تا خردمندان و دانشمندان و نه جهانیان از آن عبرت گیرند.

سوره ص: «کتابی مبارک است که آن را به سوی تو نازل کرده ایم تا در آیات آن بیندیشند و خردمندان پند گیرند (۲۹).»

سوره رعد: «پس آیا کسی که می داند آن چه از جانب خدا به تو نازل شده حقیقت دارد مانند کسی است که کوردل است تنها خردمندانند که عبرت می گیرند (۱۹).»

با در نظر گرفتن تفاوت اعراب گذاری و آیاتی که مشخصاً نشان می دهند از نظر قرآن برای هر امتی انذاردهنده مخصوص خود وجود داشته و قرآن برای هدایت قوم قریش و مردم مکه نازل شده، به روشنی می توان نتیجه گرفت که منظور قرآن از «عالمین» در سوره هایی مانند حمد، فرقان و ص، نه جهانیان که خردمندان یا در معنای وسیع تر، نهایتاً دو عالم (دنیا و آخرت) است. در نتیجه، رسالتی که محمد تصور می کرده حامل آن است، نه یک رسالت جهانی که نهایتاً وظیفه ای محدود به منطقه حجاز، شهری مثل مکه و قومی مانند قریش بوده است.

علاوه بر این که متن خود قرآن موضوع هدایت تمام انسان ها را رد می کند، هدایت انسان ها با کمک کتابی نوشته شده به زبانی خاص، خود یکی از ردیه های موجود دیگر برای ادعای

هدایت جهانی این کتاب است. همان‌طور که اشاره شد، قرآن توسط فردی عرب، برای عرب‌زبانان و طبیعتاً به زبان عربی نگاشته شده است. در نتیجه، اکثریت مطلق مردم دنیا که عربی نمی‌دانسته و هنوز هم نمی‌دانند، از فهم و درک کامل آن عاجز بوده و هستند. حتی غیرعربانی که زبان عربی نمی‌دانسته‌اند، وقتی به مسلمانی روی آوردند، به‌خاطر نداشتن دانش عربی، در مواقعی مانند خواندن نماز، صرفاً واژه‌هایی بیگانه و نامفهوم را تکرار می‌کرده‌اند که درک درستی از معنای آن‌ها نداشته‌اند. موضوعی که حتی همین امروز هم که ترجمه‌های فراوانی از قرآن در دست است، به‌صورت کامل حل نشده و غیرعربان بعضاً متوجه معنای دقیق عبارات عربی و اسلامی نیستند. آن‌هم عبارات و جملاتی که به گفته مسلمانان قرار بوده همه مردم جهان را بدون هیچ مشکلی هدایت کنند.

نکته دیگر این است که در چند قرن اول توسعه اسلام، نسخه کاملی از قرآن در دسترس عموم مخصوصاً مردم عامه غیرعرب نبوده و در نتیجه آن‌ها به‌صورت کلی سه راه در پیش روی خود داشته‌اند. انتخاب اول این بوده که کلاً کار زیادی با قرآن نداشته باشند و بر اساس همان شنیده‌هایشان اسلام را دنبال کنند. موضوعی که اکثریت مطلق غیرعربان آن را پیش گرفته‌اند. گزینه دوم این بوده که منتظر آمدن ترجمه‌ای به زبان خودشان بمانند، آن‌هم ترجمه‌ای که عملاً دیگر خود قرآن نیست و صرفاً تلاشی برای بازسازی آن است. ترجمه‌ای که به گواه تاریخ، اکثریت انسان‌هایی که پس از اسلام زیسته‌اند از رسیدن به آن محروم بوده‌اند چون همان‌طور که در ادامه به آن اشاره خواهد شد، چنین چیزی تا قرن‌ها پس از مرگ محمد حتی وجود خارجی هم نداشته است. راه سوم هم این بوده که با صرف وقت و انرژی زیاد، مشغول یادگیری زبان عربی برای فهم چیزی شوند که حتی نمی‌دانند دقیقاً چیست. البته که حتی دانستن این زبان هم چاره کار نبوده و هنوز هم نیست، زیرا قرآن به‌قدری مبهم و گنگ است که برای فهم نسبی آن، آگاهی از تاریخ اسلام و البته شان نزول آیات قرآن ضروری است.

به هر حال، قرآن به‌صورت پراکنده و جسته و گریخته‌ای برای اولین بار در قرن نهم میلادی توسط نویسندگانی ناشناس به زبان یونانی ترجمه شده است [۵۱] اما ترجمه کامل آن به

زمان بیش‌تری نیاز داشته است. به‌صورتی که اولین ترجمه کامل آن که به زبان فارسی بوده، در قرن دهم میلادی یعنی حدود ۳۵۰ سال پس از مرگ محمد انجام شده است. این یعنی حداقل تا ۳۵۰ سال، مردم معمولی غیرعرب که زبان عربی نمی‌دانسته‌اند، متوجه محتوای قرآن نمی‌شده‌اند و البته پس از این تاریخ هم، فقط فارسی‌زبانانی که توانایی خواندن و البته توانایی مالی تهیه نسخه‌ای از قرآن را داشته‌اند تا حدودی متوجه ترجمه تحت‌اللفظی متن آن می‌شده‌اند. موضوعی که نشان می‌دهد فراگیر شدن این کتاب هدایت در میان مردم، حتی به سپری شدن قرن‌های بیشتری نیاز داشته است.

در ادامه نیز، اگرچه قرآن، بالاخره در قرن دوازدهم میلادی و حدود ۴۰۰ سال پس از مرگ محمد، به لاتین ترجمه شد اما اکثریت مطلق مردم معمولی ساکن اروپا که زبان لاتین نمی‌دانستند، باید تا قرن هفدهم میلادی صبر می‌کردند تا قرآن به زبان‌های آلمانی، فرانسوی و انگلیسی ترجمه شود. تازه ترجمه به یک زبان هم به این معنی نبوده که به تمامی مردم اروپا یک نسخه رایگان از این کتاب داده شده است. از میان آن‌ها، تنها آن‌هایی که از نظر مالی وسعشان می‌رسیده و البته علاقمند بوده‌اند، می‌توانسته‌اند به تهیه چنین کتابی اقدام کنند. به زبان ساده‌تر، حقیقت این است که تا حدود ۱۰۰۰ سال پس از مرگ محمد، این کتاب که مثلاً هدایت همه مردم جهان را بر عهده دارد، اصلاً قابل خواندن و فهمیده شدن توسط اکثریت مطلق مردم دنیا نبوده است. ما هنوز هم زبان‌های بسیاری داریم که قرآن به زبان آن‌ها ترجمه نشده است و آن‌ها طبیعتاً هم قادر به خواندن زبان عربی نیستند. برای درک ابعاد ماجرا، این‌طور به موضوع بنگرید که امروز حدود ۶ تا ۷ هزار زبان زنده در دنیا وجود دارد، با این حال، قرآن به‌صورت کامل حتی به ۱۰۰ زبان هم ترجمه نشده است. دیگر از این بگذریم که ترجمه اساساً منجر به تغییر محتوا می‌شود و این موضوع عملاً سبب می‌شود که هیچ‌گاه کسی نتواند به محتوای واقعی قرآن، صرفاً از طریق خواندن آن به زبان مادری خودش دست یابد. اصلاً یکی از دلایلی که خلفای اسلامی با ترجمه قرآن مخالف بودند همین واقعیت بوده که ترجمه آن موجب تغییر محتوای آن می‌شود. هرچند که مترجم سعی کند کلمات را تحت‌اللفظی و موبه‌مو ترجمه کند.

به‌عنوان آخرین شعاری که مسلمانان در مورد قرآن مطرح می‌کنند، وقت آن است که به

بحث تحریف‌ناپذیری آن پردازیم. آن‌ها با این پیش‌فرض که قرآن آخرین دستورالعمل هدایت انسان‌ها از طرف خداوند است، استدلال می‌کنند که چنین دستورالعملی نباید تحریف یا مخدوش شود زیرا چنین چیزی سبب به چالش کشیده شدن هدف خداوند در هدایت انسان‌ها می‌شود. آن‌ها همانند مسیحیان بنیادگرا که تصور می‌کنند حتی یک نقطه از انجیل پس و پیش نشده، معتقدند که قرآن عینا همان چیزی است که محمد برای کاتبان و حافظان وحی خوانده است. البته که مسلمانان مشکلی ندارند که کتاب‌های قبلی منتسب به خدا مانند تورات و انجیل را تحریف شده بخوانند و اعلام کنند که خدا در تمامی دفعات قبلی که تلاش کرده انسان‌ها را هدایت کند، به‌خاطر ناتوانی در حفظ کتاب‌هایش، با شکست روبرو شده است. از نظر آن‌ها خدای قادر مطلق که هیچ کاری از حوزه اختیار او خارج نیست، تنها در مورد قرآن اعمال قدرت کرده است و در مقابل تحریف شدن سایر سخنانی که قبلاً فرستاده، تنها تماشاگر بوده است.

جدول ۱۰: زمان ترجمه نسخه کامل قرآن به برخی از زبان‌ها

قرن ترجمه (میلادی)	زبان
۱۰	فارسی
۱۲	لاتین
۱۶	ایتالیایی
۱۷	مالایی، آلمانی، فرانسوی، انگلیسی، هلندی و لهستانی
۱۸	روسی
۱۹	عبری، اردو، بنگالی و سوئدی
۲۰	ژاپنی، چینی، مجاری و هندی
۲۱	گرجی

واقعیت این است که ستون فقرات استدلال‌های مسلمانان در زمینه عدم تحریف قرآن به‌عنوان یک اثر تاریخی، بسیار ضعیف و صرفاً بر مبنای اعتقادات اسلامی و نه شواهد تاریخی مستقل است. مثلاً مسلمانان برای اثبات تحریف‌ناپذیری قرآن به ساختار نوشتاری آن اشاره می‌کنند و می‌گویند که چون از نظر آن‌ها تاکنون متنی همانند آن نوشته نشده پس این به معنای اعجاز و در نتیجه تحریف‌ناپذیری آن است. در بخش قرآن، معجزه الهی



به این موضوع پرداختیم که تاکنون افراد زیادی سعی کرده‌اند متنی مشابه با قرآن بنویسند و برخی از این متن‌ها هنوز هم موجود هستند اما مسلمانان نمی‌توانند در جایگاهی باشند که شباهت آن‌ها به قرآن را تایید یا تکذیب کنند چرا که خود آن‌ها یک طرف ذی‌نفع در این ماجرا هستند. از طرفی دیگر، همان‌طور که در آن‌جا اشاره شد حتی اگر متن قرآن واقعا متنی بی‌مانند باشد، باز هم نشان‌دهنده الهی بودن آن و در نتیجه تحریف ناپذیری آن نیست و صرفا به این معنی است که مانند بسیاری از متون ادبی و غیرادبی دیگری که تاکنون انسان‌ها نوشته‌اند، متنی خاص است. مورد دیگری که مسلمانان به آن متوسل می‌شوند و بسیار جالب است، اشاره آن‌ها به ادعای خود قرآن است. آن‌ها معتقدند که چون خود قرآن گفته که الله نگهبان آن است یا در کمال استواری خلق شده‌ام، پس تحریف نشده است.

**سوره حجر:** «بی‌تردید ما این قرآن را به تدریج نازل کرده‌ایم و قطعاً نگهبان آن خواهیم بود (۹)».

**سوره نمل:** «و کوه‌ها را می‌بینی می‌پنداری که آنها بی‌حرکتند و حال آن‌ها که آن‌ها ابرآسا در حرکت‌اند. صنع الله است که هر چیزی را در کمال استواری پدید آورده است در حقیقت او به آن چه انجام می‌دهید آگاه است (۸۸)».

این در حالی است که منطق حداقلی می‌گوید، وقتی شما قرار است حقانیت چیزی را اثبات کنید، نباید به ادعای خود آن چیز درباره خودش متوسل شوید. وقتی هنوز اصالت متنی به اثبات نرسیده و مورد پرسش است، چطور می‌توانیم با استناد به همان متن، اصالت آن را اثبات کنیم. چنین کاری عملاً مانند این است که وقتی فردی متهم به دزدی است، ما با مطرح کردن این استدلال که خودش می‌گوید من دزدی نکرده‌ام، او را تبرئه کنیم. در نتیجه، برای رسیدن به نتیجه‌گیری منطقی در مورد یک ادعا، باید به شواهد مستقل و منابعی متوسل شد که فاقد هرگونه نفع و زیان و تاثیرگذاری آشکار بر نتیجه کار هستند. برای همین است که نمی‌توان به اعدادی که هرودوت از جنگ ترموپیل ارایه کرده توجه زیادی کرد. زیرا او به‌عنوان تنها راوی معاصر ماجرا که اتفاقاً یونانی هم بوده است، نبردی را توصیف می‌کند که در آن ۴ هزار سرباز یونانی، حدود ۳ میلیون سرباز ایرانی را شکست

داده‌اند [۵۲].

فارغ از استدلال‌های لرزان و غیرقابل قبول مسلمانان در مورد عدم تحریف قرآن، یکی از اولین مواردی که به صورت مستقیم تحریف شدن قرآن را به ما نشان می‌دهد، ترتیب سوره‌های قرآن است. ترتیبی که شباهتی با ترتیب نزولی ندارد که توسط مسلمانان یا حتی قرآن‌شناس برجسته‌ای همچون نلدکه پیشنهاد شده است. البته که تحریف، صرفاً به معنی تغییر متن قرآن نیست و هرگونه دخل و تصرف در آن، مانند چینش سلیقه‌ای سوره‌های آن نیز نوعی تحریف به حساب می‌آید. شاید گفته شود که لزومی نداشته که سوره‌های قرآن بر اساس ترتیب نزول چیده شود اما دو مشکل بزرگ در برابر این استدلال وجود دارد. مشکل اول این است که برخی از آیات قرآن یکدیگر را نقض می‌کنند که این سبب می‌شود که خواندن آن‌ها بر اساس ترتیب نزول ضروری باشد. مثلاً در سوره آل عمران که سوره سوم در قرآن‌های فعلی است، می‌خوانیم که الله می‌گوید هر کسی که این دنیا را بخواند، مال و ثروت این دنیا را به او می‌دهیم. با این حال، وقتی به هفدهمین سوره از قرآن‌های فعلی می‌رسیم با سوره اسرا روبرو می‌شویم که الله در چرخشی کاملاً آشکار می‌گوید فقط به هر کسی که بخوایم مال این دنیا را می‌دهیم.

سوره آل عمران: «و هیچ نفسی جز به فرمان الله نمیرد به‌عنوان سرنوشتی معین و هر که پاداش این دنیا را بخواند به او از آن می‌دهیم و هر که پاداش آن سرای را بخواند از آن به او می‌دهیم و به زودی سپاسگزاران را پاداش خواهیم داد (۱۴۵).»

سوره اسرا: «هر کس خواهان زودگذر است، به زودی هر که را خواهیم از آن می‌دهیم. آن‌گاه جهنم را که در آن خوار و رانده داخل خواهد شد برای او مقرر می‌داریم (۱۸).»

مشکل دوم این است که هیچ دستورالعملی برای چینش آیات قرآن وجود نداشته و در نتیجه تنها راه مطمئن و منطقی قرار دادن آن بر اساس ترتیب نزول یا همان الهام بر محمد بوده است. هرچند برخی از مسلمانان بدون داشتن مدرک معتبری، صرفاً معتقدند که خود محمد در زمان حیاتش، قرآن را جمع‌آوری کرد اما وجود قرآن‌های متعددی که ما می‌دانیم پس از مرگ او وجود داشته‌اند مانند آن چهار نسخه‌ای که قبلاً به آن‌ها اشاره شد، نشان

می‌دهد که قرآن واحدی در کار نبوده است. مخصوصا که هر کدام از این قرآن‌ها ترتیب چینش اختصاصی، نحوه نگارش و خوانش مخصوص و به احتمال فراوان حتی حجم متفاوتی داشته‌اند. بر همین اساس، می‌توان گفت که این نحوه چینشی که امروز در مورد سوره‌های قرآن با آن روبرو هستیم و شباهتی به ترتیب نزول آیات قرآن ندارد، در واقع، ابداعی است که زید ابن ثابت و کمیته همراه او در زمان جمع‌آوری و تدوین قرآن از خود به خرج داده‌اند. چینشی که در نگاه اول به نظر می‌آید که سوره‌های بزرگ در ابتدای قرآن و سوره‌های کوچک در انتهای آن آورده شده‌اند اما دقت بیشتر نشان می‌دهد که موارد نقض فراوانی وجود دارد که اساسا چنین قاعده‌ای را رد می‌کنند.

مورد دیگری که به صورت غیرمستقیم به ما نشان می‌دهد که قرآن به صورتی جدی در معرض تحریف بوده، این واقعیت است که قرآن به صورت کامل و مانند یک کتاب واقعی از آسمان نازل نشده است. واقعیت این است که آیات قرآن توسط برخی از افراد حفظ می‌شده و توسط برخی دیگر بر روی چوب، پوست، استخوان و مانند این‌ها نگاشته می‌شده است. به زبان ساده‌تر، آن چه که امروز حدود ۲ میلیارد مسلمان آن را مقدس می‌دانند، نوشته‌هایی است که از درون خاطرات ذهنی بازماندگان محمد و همچنین متونی که بر روی چوب و پوست و استخوان نوشته شده بودند، استخراج شده است. چه تضمینی وجود دارد که پس از سال‌ها، این حافظان بخشی از آیات را فراموش نکرده باشند، یا بخشی از آن را به اشتباه کم و زیاد نکرده باشند؟ برای درک ابعاد ماجرا این را در نظر بگیرید که حتی اگر زید ابن ثابت در اولین سال خلافت ابوبکر هم کار جمع‌آوری قرآن را شروع کرده باشد، فاصله میان اولین آیاتی که بر محمد الهام شدند تا زمان جمع‌آوری آن‌ها توسط زید، چیزی بیش از ۲۲ سال بوده است. علاوه بر این، چه تضمینی وجود دارد که تمامی حافظان که آیات مختلفی را حفظ بودند، در زمان جمع‌آوری قرآن زنده بودند، زیرا ما می‌دانیم که بسیاری از آن‌ها در طول جنگ‌ها کشته می‌شدند. چه‌طور می‌توان مطمئن شد که تمامی پوست‌ها، تکه‌چوب‌ها، استخوان‌ها و مانند این‌ها جمع شده باشند و هیچ موردی از قلم نیافتاده باشند؟ میزان پایداری و دوام این نوشته‌ها آن‌هم بر روی چنین مواد خام و سُستی چند سال بوده است؟ اصلا فرض کنیم که تمام حافظانی که آیات مختلف را حفظ بوده‌اند و تمامی اسناد

حاوی آیات قرآن به صورت کامل جمع‌آوری شده باشند، چه تضمینی در کار است که کار انتقال این آیات و تبدیل آن‌ها به یک کتاب واحد به صورت کاملاً بدون ایراد و غلط به انجام رسیده باشد؟ پاسخ این سوالات به صورت خیلی کوتاه این است که به معنای واقعی کلمه «هیچ» تضمینی در کار نیست.

مطابق گفته‌های خود مسلمانان، زمانی که عثمان تصمیم گرفت قرآن را جمع‌آوری کند، کمیته‌ای چهار نفره از زید ابن ثابت، عبدالله ابن زبیر، سعید بن عاص و عبدالرحمان ابن حارث را مأمور این کار کرد. افرادی که به جز زید که اهل قبیله بنی‌نجرار در مدینه بود، بقیه همگی از قبیله قریش بودند. این افراد مأموریت داشتند تا قرآنی را که قبلاً زید ابن ثابت آن را جمع کرده بود و در نزد حفصه گذاشته بود، در چند نسخه تکثیر کنند. آن‌ها از روی نسخه حفصه ۴ رونوشت تهیه کرده<sup>۱</sup>، نسخه اصلی را به حفصه باز می‌گرداندند و پس از آن، عثمان دستور می‌دهد که تمامی نسخه‌های قدیمی و پراکنده از قرآن جمع‌آوری و از بین برده شوند. با این حال، تنها نسخه متفاوتی که از این ماجرا در امان ماند، نسخه‌ای بوده است که عبدالله ابن مسعود آن را جمع‌آوری کرده بود. یکی از دستوراتی که عثمان به این گروه می‌دهد این بوده که هر جا به اختلاف برخوردید، لهجه قریشی را ملاک قرار دهید که باتوجه به قریشی بودن اکثریت مطلق افراد کمیته، رویکردی قابل پیش‌بینی به حساب می‌آمده است. راه دیگر حل اختلافات مراجعه به عثمان بوده است تا او رای نهایی را بدهد. مثلاً در یک نمونه، زید ابن ثابت تصمیم داشته که کلمه تابوت که در آیات ۲۴۹ سوره بقره و ۳۹ سوره طه وجود دارد را به صورت تابوة بنویسد. در حالی که سه فرد دیگر بر نوشتن آن به صورت تابوت اصرار داشته‌اند. در نهایت عثمان حکم می‌کند که فرم واقعی و قریشی همان تابوت است. با این حال به گفته نلدکه، این نتیجه‌گیری نیز غلط بوده، زیرا این کلمه اصالتاً کلمه‌ای عربی نیست و یک وام‌واژه از زبان حبشی است [۴۹].

علاوه بر همه موارد اشاره شده، موضوع تحریف قرآن و کم و زیاد شدن آن بحثی است که حتی خود مسلمانان هم از همان دوران آغازین جمع‌آوری قرآن به آن اشاره کرده‌اند. مثلاً

<sup>۱</sup> یکی از آن‌ها در مدینه نزد خود عثمان باقی می‌ماند و ۳ نسخه دیگر به شهرهای کوفه، بصره و دمشق فرستاده می‌شود.

ما در روایات اسلامی به اشارات عمر و عایشه در این زمینه برمی‌خوریم که به ترتیب به حذف شدن آیه سنگسار و وجود کلماتی با املای اشتباه در قرآن اشاره کرده‌اند [۴۹]. به هر روی و به‌عنوان جمع‌بندی می‌توان گفت که ما نه تنها هیچ سند موثق و مستدل تاریخی برای تحریف‌ناپذیری قرآن در دست نداریم بلکه نشانه‌هایی مهم در راستای تحریف‌پذیری آن در پیش روی خود می‌بینیم. نشانه‌هایی که ما را به این نتیجه می‌رسانند که قرآن هم همانند تمامی متون نوشته شده توسط انسان‌ها و مانند سایر کتب به اصطلاح مقدس، در معرض تهدیدات مشابهی بوده و از این لحاظ به هیچ‌عنوان تافته جدا بافته‌ای نبوده است.

## زبان کامل

در بخش قبل به این موضوع پرداخته شد که علت عربی بودن قرآن این است که بر اساس اشاره صریح متن آن، این کتاب برای هدایت قومی مانند قریش بر محمد الهام شده است. قومی که طبیعتاً زبانش عربی بوده و هدایت و راهنمایی آن‌ها هم لزوماً نیاز به زبان عربی داشته است. با این حال، یکی از شعارهای غیرواقعی مسلمانان، مخصوصاً آن‌هایی که درک درستی از مقوله زبان ندارند، این است که زبان عربی برخلاف سایر زبان‌های فعلی، زبانی کامل است. از نظر آن‌ها، به همین علت بوده که خدای قادر و دانای مطلق، برای آخرین گفتگوی خودش با مردم دنیا، ناگهان به‌خاطر می‌آورد که زبان‌هایی که قبلاً برای هدایت مردم استفاده کرده ناقص بوده‌اند و حالا وقت انتخاب زبانی کامل است. خدایی که بهترین و امن‌ترین راه هدایت مخلوقاتش یعنی هدایت مستقیم آن‌ها از طریق عقل و فهم را رها کرده و به الهام سخنانی مبهم به فردی بی‌سواد در بیابان‌های عربستان روی می‌آورد که حتی مردم هم‌زبان او هم بعضاً در فهم کامل حرف‌هایش ناتوان هستند. البته وقتی مسلمانان برخلاف متن قرآن ادعا کردند که اسلام برای هدایت تمامی مردم دنیا آمده است، طبیعتاً با این سوال روبرو شدند که چرا به زبان عربی است؟ در نتیجه، کامل خواندن زبان عربی توسط آن‌ها در راستای ادعای قبلی آن‌ها بوده که همانند سقوط یک دومینو، به‌صورت اجتناب‌ناپذیری رخ داده است. مسلمانانی که کمی مطالعه بیشتری دارند احتمالاً متوجه بی‌پایه بودن چنین ادعایی شده‌اند اما به هر حال، آن‌ها به‌صورت کلی مجبورند که برای

توجه جهانی بودن قرآن همچنان حرکت در این مسیر ناهموار را ادامه دهند. احتمالا بخشی از گفته‌هایی که در ادامه می‌آید برای برخی از شما توضیح و اوضاحت باشد. با این حال، سعی می‌شود به موجزترین شکل ممکن به این موضوع پرداخته شود تا هم سخن به درازا نکشد و هم اشاره‌ای هرچند مختصر به بحث زبان عربی شده باشد.

به صورت کلی، فلسفه کامل خواندن یک زبان و ناقص خواندن زبان‌های دیگر اساسا طرز فکری غلط است. وقتی ما زبانی را ناقص می‌خوانیم یعنی این که آن زبان نمی‌تواند در انتقال مفهوم درست عمل کند که در واقع، نسبت دادن چنین چیزی به زبان‌های طبیعی<sup>۱</sup> و رایج در دنیا غلط است. اگر زبان‌ها را همانند وسایل نقلیه در نظر بگیریم، آن‌ها فقط از لحاظ شکل و نحوه کارکرد با یکدیگر متفاوت خواهند بود اما همگی در رساندن شما به مقصد موفق عمل می‌کنند. شما می‌توانید فاصله بین منزل تا محل کار خودتان را با دوچرخه، موتورسیکلت، ماشین شخصی یا حتی اتوبوس درون شهری بروید اما این به آن معنا نیست که مثلا ماشین شما کامل و بقیه وسایل ذکر شده ناقص هستند. در واقع، ما می‌توانیم یک زبان را در برخی جنبه‌های مشخص، بهتر از یک زبان دیگر بدانیم اما نمی‌توانیم آن را کامل بخوانیم. حتی همین بهتر بودن هم می‌تواند بسته به نگاه و انتظار اشخاص مختلف متفاوت باشد و لزوما دستوالعمل از پیش تعیین شده و مشخصی برای پیچیدن نسخه یک زبان در کار نیست.

مورد دیگر در این باره این است که در هر منطقه و سرزمین، انسان‌ها در پی تلاش برای برقراری گفتگو و انتقال مفاهیم موجود در ذهن خودشان به دیگری، از علایم و اشاراتی صوتی بهره برده‌اند که به مرور به چیزی مانند زبانی که امروز می‌شناسیم تبدیل شده است. در این دوران هرچه که مردم یک منطقه به آن نیاز داشته‌اند تا از آن در برقراری ارتباط با یکدیگر استفاده کنند در زبان خودشان ایجاد کرده‌اند. از طرفی زبان ماهیتی سیال دارد و یک بسته کاملا تکمیل شده و منجمد نیست که بگوییم فلان زبان دیگر کار تحول و رشدش تمام شده است. مثلا در هر زبان طبیعی، مرتبا واژگان جدید ساخته می‌شوند یا

<sup>۱</sup> زبان‌های ساختگی داستان متفاوتی دارند.

واژگان غیرمستعمل به تدریج منسوخ می‌شوند. در واقع، به جز زبان‌هایی که عملاً مرده محسوب می‌شوند، سایر زبان‌ها بسته به تعداد سخن‌وران، بستر فرهنگی و ظرفیت ساختاری خودشان می‌توانند در طول زمان دچار تغییرات شوند.

با در نظر گرفتن این گفته‌ها می‌توان گفت که اگر مثلاً در زبان عربی برای صدای غذا خوردن ملخ واژه اختصاصی داریم، در زبان‌های دیگر نیز بسته به منطقه و نیازهای مردمان آن، واژگانی اختصاصی برای توصیف چیزهایی داریم که ممکن است برایمان بسیار عجیب و غریب یا بسیار جزئی و دقیق باشند. برای نمونه، اشاره محدودی به برخی از این واژگان در زبان‌های مختلف در جدول ۱۱ شده است [۴۸].

جدول ۱۱: برخی از واژگان اختصاصی در زبان‌های مختلف

زبان	واژه	معنا و مفهوم
فنلاندی	Poronkusema	مسافتی که یک گوزن شمالی می‌تواند بدون ایستادن و ادرار کردن، طی کند. مسافتی که در حدود ۷/۵ کیلومتر است.
روسی	Pochemuchka	فردی که زیاد سوال می‌پرسد.
سانسکریت	Kalpa	گذر زمان در مقیاس کیهانی
ایسلندی	Gluggaveður	آب‌وهوایی که دیدنش فقط از پشت پنجره دل‌پذیر است.
تولو <sup>۱</sup> (بومی هند)	Karelu	ردی که از پوشیدن چیزی روی بدن به‌جا می‌ماند (مثل جای بند ساعت، کش جوراب و مانند آن).
ایتالیایی	Culaccino	ردی که بر اثر گذاشتن یک لیوان یا ظرفی مرطوب بر روی میز ایجاد می‌شود.
ژاپنی	Tsundoku	خریدن کتاب‌های متعدد، نخواندن و تلنبار کردن آن‌ها
یاگان <sup>۲</sup> (بومی شیلی)	Mamihlapinatapai	نگاهی که میان دو نفر رد و بدل می‌شود و طی آن هر دو فرد میل دارند تا سخنی بگویند اما هیچ‌کدام چنین نمی‌کنند.
باسک	Aspaldiko	لذت دیدن کسی که مدت‌هاست او را ندیده‌اید.
کوانگالی <sup>۳</sup> (نامیبیا)	Hanyauku	راه رفتن بر پنجه‌های پا روی شن‌های داغ

<sup>1</sup> Tulu

<sup>2</sup> Yaghan

<sup>3</sup> Kwangali

تعلل در زمان معارفه یک فرد به خاطر فراموش کردن نامش	Tartle	اسکاتلندی
قرض گرفتن چیزی از کسی (بدون پس دادن) و ادامه دادن این کار تا آن جا که دیگر چیزی باقی نماند.	Tingo	رپا نویی <sup>۱</sup> (جنوب شرق آسیا)
بیدار شدن در صبح زود برای گوش دادن به صدای پرندگان	Gökotta	سوئدی
منتظر کسی بودن و رفتن به بیرون برای اطمینان از این که او در حال آمدن است یا خیر.	Iktsuarpok	اینوئیت (اسکیمو)
حرکت دادن انگشتان به آرامی در میان موهای فردی که دوستش دارید.	Cafuné	پرتغالی (برزیلی)

در نتیجه و بر اساس مواردی که تا این جا اشاره شد باید گفت که وجود واژگان خیلی خاص چیزی نیست که مخصوص زبانی مانند عربی باشد و در زبان های دیگر هم دیده می شود. با این حال، مسلمانان با اشاره به آن ها و بدون اشاره به همه ماجرا و اصطلاحا واقعیت بزرگ تر، سعی در منحرف کردن ذهن مخاطبان و رسیدن به نتیجه گیری دلخواه خودشان دارند. در همین راستا، علاوه بر بحث واژگان خاص، می توان به مورد دیگری اشاره کرد که مسلمانان بر روی آن دست می گذارند. موردی که می توان آن را تعداد زیاد واژگان مترادف نامید. موردی که در بخش قبلی به آن اشاره شد و مسلمانان با تکیه بر موردی مانند این که مثلا در زبان عربی ۱۰۰۰ واژه مترادف برای شتر وجود دارد، این زبان را کامل می دانند. با این حال، وقتی به زبان های دیگر نگاه می کنیم موارد مشابه در آن ها هم دیده می شود. مثلا پال دیویس<sup>۲</sup> در کتابش با عنوان سرمست: لغت نامه کامل باده نوشی<sup>۳</sup> به حدود ۳۰۰۰ واژه مترادف برای مستی یا مست بودن در زبان انگلیسی اشاره کرده است [۵۳]. علاوه بر این، به عنوان نمونه هایی دیگر مثلا در زبان اسکاتلندی، بیش از ۴۰۰ واژه برای برف [۵۴] و در فرانسوی بیش از ۲۴۶ واژه برای توصیف انواع پنیر دیده می شود [۴۷]. مواردی که نشان می دهند مردمان هر منطقه با توجه به دغدغه ها و شرایط اجتماعی و فرهنگی زندگی خود به برخی از مسایل بیشتر توجه می کرده اند. در جایی مانند شبه جزیره عربستان بحث بیابان،

<sup>1</sup> Rapa Nui

<sup>2</sup> Paul Davis

<sup>3</sup> Intoxerated: The Definitive Drinker's Dictionary



گرما، شتر و مانند این‌ها بیشتر دیده می‌شود و در جایی مثل اروپا نیز به مواردی مانند جنگل، سرما و برف برمی‌خوریم.

متوسل شدن مسلمانان به واژگان عربی برای اثبات کامل بودن زبان عربی، صرفاً به واژگان خاص و تعداد کلمات مترادف موجود در این زبان ختم نمی‌شود. آن‌ها در همین راستا حتی به تعداد کلی واژگان عربی هم چنگی انداخته و بعضاً مدعی این هستند که زبان عربی دارای بیشترین میزان واژه در میان تمامی زبان‌های دنیاست. فارغ از این که اصلاً مشخص نیست در چنین تعریفی توسط مسلمانان، مقصود دقیق از واژه یا کلمه چیست، مورد دیگر این است که این ادعای آن‌ها نهایتاً به اثری به نام کتاب العین باز می‌گردد که گفته می‌شود توسط فردی به نام خلیل ابن احمد در قرن نهم میلادی نگاشته شده است. مسلمانان مدعی این هستند که در نسخه اصلی این کتاب که طبق معمول منابع اسلامی، امروز موجود نیست، با در نظر گرفتن ریشه دوم تا پنجم کلمات و همچنین انواع و اقسام شکل‌های مختلف کلمات عربی، بیش از ۱۲ میلیون واژه برای این زبان فهرست شده بوده است. با این حال، از آن‌جا که امروز هیچ نسخه کاملی از چنین کتابی در دست نیست، مبنای ادعای مسلمانان صرفاً به گفته‌های جلال‌الدین سیوطی در قرن ۱۵ و ۱۶ میلادی باز می‌گردد. حتی اگر روزی همین تعداد واژه در نسخه اولیه این کتاب وجود داشته، باز نمی‌توان آن را اثباتی بر کمال زبان عربی دانست، زیرا چنین چیزی فقط به معنای تعداد بالای واژگان زبان عربی است. از طرف دیگر، روشی که گفته می‌شود برای تهیه این فهرست توسط خلیل ابن احمد به کار رفته، روشی تئوری بوده است. یعنی مبنای کار او بر این بوده که به صورت نظری با حروف الفبای عربی چه تعداد کلمه می‌توان ساخت و سپس با اعمال قواعد گرامری و حذف موارد بی‌معنی، چنین فهرستی تهیه شده است. فهرستی از واژگانی که فارغ از قاعده‌مند بودنشان، اکثر آن‌ها اصلاً معنای خاصی ندارند. برای دیدن این که تعداد واژگان منتسب به فهرست او، چقدر از واقعیت دور است، کفایت به فرهنگ‌های لغت عربی امروزی نگاهی بیاندازید. فرهنگ لغت مشهوری مانند *تاج العروس من جواهر القاموس*<sup>۱</sup> نهایتاً دارای ۱۲۰ هزار مدخل است. یک جستجوی کوتاه به ما نشان می‌دهد که زبان‌های

<sup>۱</sup> کلمه قاموس که به معنای اقیانوس است، خود برگرفته از واژه یونانی «*Okeanos*» است که معنای مشابهی دارد.

بسیاری وجود دارند که تعداد لغات به ثبت رسیده در فرهنگ‌های لغات مخصوص آن‌ها بسیار بیشتر از این رقم است. اگر خواسته باشیم فقط به یک مورد اشاره کنیم، کافی است سری به آمار و ارقام زبان انگلیسی بزنیم. تعداد واژگان ثبت شده برای این زبان در جایی مانند فرهنگ لغت وبستر<sup>۱</sup> بیش از ۴۷۰ هزار مدخل ثبت شده است [۵۵]. این در حالی است که تعداد مدخل‌های ثبت شده برای زبان انگلیسی در حال حاضر و در جایی مانند ویکی‌واژه<sup>۲</sup> که دایما در حال به‌روزرسانی است، بیش از یک میلیون مدخل است.<sup>۳</sup>

استدلال‌های مسلمانان درباره کامل بودن زبان عربی بعضاً موارد دیگری را هم شامل می‌شود که از جمله آن‌ها می‌توان به خلوص زبان عربی و موردی مانند فصاحت و زیبایی آن اشاره کرد. خلوص هم از آن جمله توصیفاتی است که افراد از سر نادانی یا صرفاً برای رسیدن به مقصود خود به پدیده‌ای مانند زبان نسبت می‌دهند. همان‌طور که نسبت دادن مفاهیم کامل و ناقص به یک زبان طبیعی کاری اشتباه است، نسبت دادن صفت خالص و ناخالص هم وضعیت مشابهی دارد. زبان پدیده‌ای سیال و در حال تغییر و نمو است زیرا مردمان مختلف دایما با یک‌دیگر در ارتباط هستند و این ارتباط بر روی فرهنگ و در نتیجه زبان ملت‌ها تاثیر مستقیم می‌گذارد. از طرفی دیگر، اگرچه می‌توان گفت که زبان عربی در طول قرن ۱۴-۱۵ گذشته، تغییرات شدیدی نداشته اما مواردی مانند ورود واژگان خارجی به این زبان، منسوخ شدن، تغییر تلفظ، تغییر معنی و حتی تغییر نگارش واژگان موجود، فارغ از سطح و شدت وقوعشان، اموری اجتناب‌ناپذیر بوده‌اند. به‌عنوان یک نمونه می‌توان به ورود واژگان خارجی به زبان عربی اشاره کرد که ردپای واضح آن را حتی در خود قرآن هم می‌بینیم، آن‌هم قرآنی که به گفته خودش به زبان عربی است. در یک نمونه، زبان‌شناس شناخته شده‌ای مانند آرتور جفری<sup>۴</sup> در کتابی تحت عنوان کلمات خارجی قرآن<sup>۵</sup> بیش از ۳۰۰ واژه خارجی را مشخص کرده که در قرآن استعمال شده‌اند. کلماتی که به نقل از

<sup>1</sup> Merriam-Webster Dictionary

<sup>2</sup> Wiktionary

<sup>۳</sup> این آمار، در حال حاضر برای زبان عربی حدود ۵۰ هزار مدخل است.

<sup>4</sup> Arthur Jeffrey

<sup>5</sup> The Foreign Vocabulary of the Qur'an

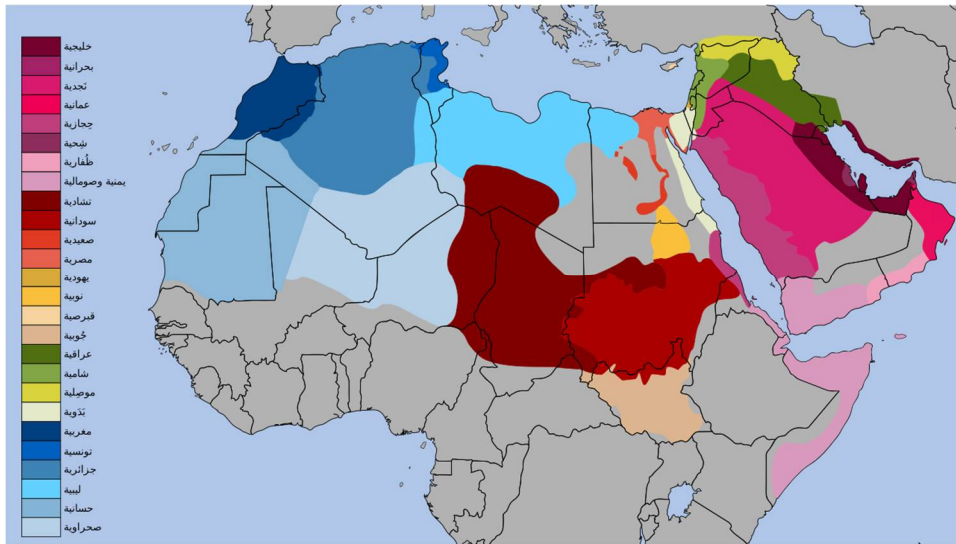
سیوطی، می‌توانند ریشه در زبان‌هایی مانند حبشی، فارسی، رومی، هندی، سریانی، عبری، نبطی، ترکی و آفریقایی داشته باشند [۵۶]. جفری این واژه‌ها را به سه صورت دسته‌بندی کرده است. ۱) کلماتی که اصلاً عربی نیستند مانند استبرق (پارچه ابریشمی)، زنجبیل، فردوس، نمارق (پُشتی/بالشت) و غیره. ۲) کلماتی سامی و دارای ریشه سه حرفی که در قرآن به کار رفته است. با این حال، این کلمات به شکلی در قرآن استفاده شده‌اند که معنای آن‌ها عربی نیست و معنایی مانند یک زبان خارجی دارند. کلماتی مانند برکه، درس، صوامع، فاطر و و امثالهم از این جمله‌اند. ۳) سومین دسته هم کلماتی هستند که عربی هستند اما نحوه استفاده از آن‌ها در قرآن سبب شده که معنای آن‌ها با زبان‌های خارجی مرتبط شود. علاوه بر این، واقعیت این است که داستان و ام‌واژه‌های زبان عربی فقط به زمان خود قرآن ختم نمی‌شود و ورود واژه‌های بیگانه به این زبان که اثراتش در خود قرآن هم دیده می‌شود، حتی در دوران پیش از اسلام هم رخ داده است [۵۷].

علاوه بر کلیت زبان عربی، وقتی اعراب شبه‌جزیره سرزمین‌های غیرعرب‌زبان خارجی مانند عراق، سوریه، مصر، الجزایر، تونس، مراکش و امثالهم را فتح کردند، هر کدام از این سرزمین‌ها که زبان عربی را اتخاذ کردند، آن را به روش مخصوص خود آموختند. از همین رو اگرچه امروزه گرامر کلی زبان عربی در این کشورها کم و زیاد مشابه است اما نحوه استفاده از این گرامر و انتخاب لغات به صورت کاملاً مشخص و واضحی از کشوری به کشور دیگر متفاوت است. مورد دیگر این است که زبان عربی رایج در میان متکلمان عرب با عنوان زبان عربی مُدرن شناخته می‌شود. با این حال، از زبان عربی مورد استفاده در نوشتار قرآن با عنوان زبان عربی کلاسیک یاد می‌شود. زبانی که نشان‌دهنده زبان رایج در میان قبیله قریش در حدود ۱۴۰۰ سال پیش است.

اگرچه تفاوت شدیدی میان زبان عربی مدرن و کلاسیک وجود ندارد اما طبیعتاً کاملاً هم یکسان نیستند و تفاوت‌هایی در میان آن‌ها وجود دارد. مثلاً اگرچه در جایی مانند قرآن خبری از صداهای «گ»، «ج»، «پ»، «ژ» و حتی «و»<sup>۱</sup> نیست اما چنین محدودیتی لزوماً

<sup>۱</sup> با صدای /v/

در عربی مدرن دنبال نمی‌شود [۵۸]. با توجه به موارد اشاره شده و همچنین پدیده برهم‌کنش زبان‌ها که در مواردی مانند فتح سرزمین‌های جدید، مهاجرت، مسافرت و انجام مراودات اجتماعی به‌وقوع می‌پیوندد، دیگر این ادعای باطل که عربی زبانی خالص است جای صحبت بیشتری ندارد.



شکل ۱۸: پراکندگی لهجه‌های مختلف زبان عربی مدرن

در مورد زیبایی، لحن و فصاحت این زبان هم که مسلمانان مدعی آن هستند باید گفت که اصولاً چنین مواردی به سلیقه افراد وابسته است. هرچند که زبان عربی، آهنگین است اما این باعث نمی‌شود که تمام افراد آن را از این لحاظ، زبان شماره یک خود بدانند. در نتیجه، این زبان می‌تواند از نظر مسلمانان زبان شماره یک از لحاظ زیبایی تلقی شود اما این انتخاب صرفاً بر اساس سلیقه آن‌ها است. نکته دیگر این‌که زیبا بودن یک زبان به تنهایی قطعاً موید کامل بودن آن نیست.

در مجموع، می‌توان گفت که اگرچه کامل خواندن یک زبان، توصیفی غلط است اما می‌توان با بررسی برخی معیارها و عوامل مهم، مفهومی به نام میزان قدرتمندی یا تاثیر یک زبان را تعیین کرد. در این راستا نیز بسته به زمینه مورد بررسی می‌توان به نتایج مختلفی رسید. مثلاً می‌توان گفت که امروز در مجموع، زبان انگلیسی از لحاظ معیارهایی مانند پراکندگی جغرافیایی، اقتصاد، ارتباط، علم و حضور در رسانه‌ها و همچنین دیپلماسی با اختلاف

فراوان، زبان شماره یک دنیا است. در چنین نگاهی و از لحاظ میزان تاثیر و نفوذ، زبانی مانند عربی در جایگاه پنجم قرار دارد [۵۹]. زبانی که ادعا می‌شود زبانی کامل است اما به جز حضور در مناطق عرب‌زبان، تقریباً تاثیر زیادی در مناسبات جهانی ندارد.

## دین صلح

اسلام دین صلح و نوع‌دوستی است. اسلام هیچ سنخیتی با تروریسم ندارد. اسلام دین خویشتن‌داری، رواداری و احترام به عقاید مختلف است. اسلام به معنای تسلیم شده در برابر خدا است و خشونت در آن جایی ندارد. شعارهایی که به قدری توسط مسلمانان تکرار شده‌اند که همان‌طور که قبلاً به آن اشاره کردیم، حتی وارد ادبیات غیرمسلمانان هم شده‌اند. نمونه‌های برجسته از تاثیر این موضوع را می‌توان در کلام روسای جمهور آمریکا مانند جرج دبلیو بوش یا باراک حسین اوباما دید که به ترتیب مواردی مانند حمله ۱۱ سپتامبر و شکل‌گیری گروهی مانند داعش و القاعده را به اسلام مرتبط ندانستند. بوش پس از واقعه ۱۱ سپتامبر گفت که «جنگ ما با اسلام و عقاید مسلمانان نیست». اوباما نیز در مورد مسلمانان بنیادگرایی مانند پیروان داعش و القاعده گفت که «آن‌ها سعی دارند، خودشان را مسلمان نشان دهند اما این دروغ است، آن‌ها مسلمان نیستند، آن‌ها تروریست هستند». او حتی وقتی مارتین عمر به‌عنوان یک مسلمان جهادی و پیرو داعش، با کلکسیونری از اسلحه نیمه‌خودکار وارد باشگاه همجنس‌گرایان پالس<sup>۱</sup> در اورلاندوی فلوریدا شد و بیش از ۱۰۰ نفر را به رگبار بست هم آن را به اسلام مرتبط ندانست. حمله‌ای خونین که در آن ۴۹ نفر کشته و ۵۳ نفر زخمی شدند و اوباما آن را نهایتاً «حمله ترور و نفرت» خواند [۶۰].

به هر حال، فارغ از این که سیاست‌مداران متظاهر که رفتارها و حرف‌هایشان غالباً بر اساس منافع جناحی و نه لزوماً مصلحت‌های عمومی است، چه می‌گویند، واقعیتی که امروز در غرب شاهد آن هستیم همانی است که در رسانه‌های تاثیرگذار آن‌ها می‌بینیم. در واقع، امروزه جریان‌های اصلی خبری و رسانه‌ای رفتار متفاوتی با گفته‌های فردی مانند اوباما ندارند. آن‌ها سعی می‌کنند که طیف مسلمانان پیرو شریعت و اسلام را دیکال را کلا از

<sup>1</sup> Pulse

گستره مسلمانی خارج کرده و آنها را اساسا به عنوان نامسلمان معرفی کنند. تلاشی که صرفا ندیده گرفتن ابعاد واقعی دنیای اسلام و طیفهای مختلف آن است. این که امروزه گروه‌های تروریستی و بنیادگرای فراوانی وجود دارند که همگی منتسب به اسلام هستند، یک واقعیت است. شما نمی‌توانید با تغییر نام چیزی یا بستن چشم‌هایتان در مقابلش، سعی در پنهان کردن بخشی از واقعیت داشته باشید.

یک مثال زنده و متعلق به همین روزها، تصمیمی است که جو بایدن در مورد افغانستان گرفت. او عملا با گفتن «انشالله که گربه است» و صدور فرمان خروج فوری نیروهای آمریکایی از افغانستان، علاوه بر تحویل رسمی افغانستان به طالبان و تقدیم منابع مالی و تجهیزات نظامی پیشرفته فراوان به آنها، دوباره به همان نقطه‌ای بازگشت که آمریکا ۲۰ سال پیش آن را در پیش روی خود می‌دید. برای این که ابعاد ماجرا بهتر برایتان آشکار شود، این ۲۰ سال یا دقیق‌تر بگوییم، این ۷۲۶۲ روز، حدود ۲۱ هزار زخمی و ۲۵ هزار کشته در میان سربازان آمریکایی را سبب شده است. البته اگر در کنار کشته‌های آمریکایی، مجموعا بیش از ۴۶ هزار غیرنظامی کشته شده در افغانستان را هم لحاظ کنیم، با اوضاع دردناک‌تری روبرو می‌شویم. جدا از تعداد زخمی‌ها و کشته‌ها، بر اساس یک تخمین، آمریکا در این مدت حدود ۱۴۵ میلیارد دلار صرف بازسازی افغانستان کرده که حدود ۸۳ میلیارد دلار آن صرف توسعه ارتش و نیروهای انتظامی این کشور شده است. حالا این ارقام را با ۲/۳ تریلیون دلاری مقایسه کنید که به مجموع هزینه‌های جنگ آمریکا در افغانستان نسبت داده می‌شود [۶۱، ۶۲]. به هر حال، حالا افغانستان مجددا در اختیار نیروهای بنیادگرای طالبان قرار گرفته که این بار به لطف تجهیزات و ادوات نظامی پیشرفته آمریکایی، حتی نیرومندتر هم شده‌اند. رفت و آمد گروه‌های جهادی مانند القاعده به این کشور، مجددا از همین حالا آغاز شده و مهم‌تر از همه، آینده سیاهی است که در انتظار مردم این کشور به‌خصوص زنانش است. مردمی که نتوانستند با چسبیدن به چرخ هواپیماهای آمریکایی، افغانستان را ترک کنند و مجبور شدند که احتمالا بقیه عمرشان را در درد و وحشت بگذرانند.

مورد دیگری که به‌ویژه در سالیان اخیر شاهد ترویج گسترده آن در رسانه‌های غربی -

هستیم، نرمال سازی و عادی سازی هرچیز مرتبط با اسلام است. این رسانه‌ها تلاش می‌کنند تا تعریف دل خواه خودشان از اسلام را در ذهن مخاطبان غالباً ناآگاه خود بکارند. آن‌ها سعی دارند که با حذف زوایای «زشت اسلام»، این دین را هم همانند مسیحیت سکولاریزه شده غربی نشان دهند. در همین راستا، آن‌ها احتمالاً به صورت کاملاً عامدانه‌ای تلاش می‌کنند که دو موضوع اسلام‌هراسی و مسلمان‌هراسی که دارای معانی کاملاً متفاوتی هستند را یکسان تلقی کنند تا به این صورت جلوی هرگونه انتقاد صریح یا حمله ساختارشکنانه به اسلام را بگیرند. اسلام‌هراسی که در غرب با اصطلاح/اسلاموفوبیا<sup>۱</sup> از آن یاد می‌شود به صورت کلی به معنای ترس، نفرت یا تبعیض قایل شدن در زمان مواجهه با اسلام است. با این حال مسلمان‌هراسی که می‌توان آن را با واژه مسلموفوبیا<sup>۲</sup> نشان داد به معنای ترس، نفرت یا تبعیض در مقابل یک مسلمان است. در رسانه‌های جریان اصلی غربی، یا کلاً به تفاوت این دو اصطلاح اشاره نمی‌شود یا این که هر دو هم‌معنی در نظر گرفته می‌شود. توضیحاتی که در فصل/اسلام واقعی و به خصوص بخش وضعیت امروز داده شد، برای درک تفاوت این دو مفهوم بسیار کمک‌کننده خواهد بود. همان‌طور که در آن‌جا اشاره شد، اگر اسلام واقعی را همان چیزی در نظر بگیریم که محمد آن را ترویج می‌داده و به آن پایبند بوده است، مجبوریم که برای تکرار آن به قرآن و سنت او مراجعه کنیم. مراجعه‌ای که البته اخبار خوبی برایمان به ارمغان نخواهد داشت. همان‌طور که در مورد داعش و تا همچنین جمهوری اسلامی ایران و عربستان مشاهده کردیم، در شریعت، نه آن‌چنان خبری از حقوق بشر است و نه می‌توان مفاهیمی مانند آزادی بیان، مجازات‌های عادلانه، برابری تمامی انسان‌ها، فقدان تبعیض جنسیتی و مانند این‌ها را مشاهده کرد. در نتیجه، این که بگوییم ترسیدن از بریده شدن سر به خاطر کشیدن کاریکاتور یا کشته شدن به خاطر خروج از دین، امری عادی و منطقی است، گزافه‌گویی نیست. به واقع، اگر کسی از مجازات‌های بدوی و به دور از تمدن موجود در شریعت نمی‌ترسد و آن‌ها را عادی می‌داند، فرد مناسبی برای زندگی در قرن بیست و یکم میلادی نیست و بهتر است هرچه سریع‌تر با یک روان‌شناس مُجرب ملاقات کند.

<sup>1</sup> Islamophobia

<sup>2</sup> Muslimophobia

با این حال، مسلمان‌هراسی بحث دیگری است که هدف خشم یا نفرت را به جای اسلام، به خود مسلمانان تقلیل می‌دهد. موضوعی که می‌تواند عواقب بسیار خطرناکی داشته باشد. خطرناک از این لحاظ که ما می‌دانیم، آموزه‌های محمد، پس از مرگ او به شیوه‌های مختلفی به اجرا گذاشته شده است. به عبارت دیگر، می‌توان گفت که با توجه به میزان پایبندی مسلمانان به اجرای اسلام، امروز حداقل با سه دسته کلی از مسلمانان بنیادگرا، میانه‌رو و ترقی‌خواه روبرو هستیم. از این میان نیز، اگرچه تمام مسلمانان بنیادگرا و بخش قابل توجهی از مسلمانان میانه‌رو، معتقد به اجرای دستورات خشن مبتنی بر شریعت هستند اما نمی‌توان همه مسلمانان امروزی را موافق اجرای دستورات خشن موجود در شریعت دانست. از همین‌رو، داشتن رفتار مسلمان‌هراسانه، به این معنا که برای تمام مسلمانان، آن‌هم صرف مسلمان بودن، نسخه‌ای واحد بپیچیم، نه تنها رفتاری ناعادلانه است که عملاً موید دور شدن از جاده منطقی و قضاوت منصفانه به‌شمار می‌آید. یک مسلمان معمولی میانه‌رو یا ترقی‌خواه امروزی ممکن است به دلایل فراوانی مانند سال‌ها آموزش نادرست، نادانی، ناتوانی در اتصال دانسته‌های پراکنده به یک‌دیگر و رسیدن به تصویر کلی و حتی دلیلی مانند ساده‌لوحی، قادر به شناختن ماهیت اسلام واقعی محمد نباشد و در نتیجه نسخه خفیفی از آن را در زندگی خود به کار ببرد. نسخه‌ای که اگرچه هنوز نمی‌توان آن را کاملاً عقلانی یا حتی انسانی دانست اما حداقل می‌توان تا حدودی با آن مدارا کرد و نسبت به آن، به‌صورت کلی رواداری به‌خرج داد. از این‌رو نمی‌توان همه مسلمانان را در یک سبد گذاشت و اصطلاحاً به همه آن‌ها به یک چشم نگاه کرد.

به منظور پاسخ دادن به این سوال که چرا صلح‌آمیز خواندن اسلام، شعاری واقعی‌تر از آن است که واقعیت داشته باشد، می‌توان در قدم اول از لحاظ لفظی به واژه اسلام پرداخت، چرا که نام یک ایدئولوژی می‌تواند تا حدودی جهت‌گیری کلی آن را به ما نشان دهد. اسلام در معنای لغوی خودش به معنای تسلیم شدن است. با این حال، در این‌جا «تسلیم شدن» به خودی خود، معنای کاملی ندارد مگر این‌که مشخص شود منظور از تسلیم شدن در مقابل چه چیزی یا چه کسی است. در واقع، معنای کامل‌تر اسلام که باید آن را برداشتی ضمنی دانست، تسلیم شدنی است که به معنای دست کشیدن از عقاید و افکار دیگر (که



باطل به حساب می‌آیند) و روی آوردن به ایدئولوژی محمدیسم است. بر همین اساس، مسلمان هم به فردی اطلاق می‌شود که دست از هر نوع طرز فکر متفاوتی برداشته و در برابر آموزه‌های منتسب به محمد تسلیم باشد. به زبان ساده‌تر، اسلام و مسلمانی حتی از لحاظ لغوی هم این مفهوم را می‌رسانند که چه دین داشته باشید و چه بی‌دین باشید، تنها زمانی که پیرو آئین محمد هستید، روی مدار راستی و درستی حرکت می‌کنید. با این حال، اگر هر راهی به جز این را برگزیده باشید، بر ضد اسلام هستید. تایید این برداشت را می‌توان در مفهومی مانند کافر و اشارات قرآن به آن دنبال کرد. مفهومی که در باورهای اسلامی دارای باری به شدت منفی است زیرا مطابق قرآن و همچنین باورهای اسلامی، کافر به کسی گفته می‌شود که حقیقت را می‌پوشاند. از نظر اسلام هر کسی که در مقابل باورهای محمد تسلیم نشده باشد و اصطلاحاً آن‌ها را با افکار خودش بیوشاند، کافر خوانده می‌شود که بر اساس توصیفات قرآن، جایگاه خوبی نه در این دنیا و نه در دنیای دیگری که محمد آن را توصیف کرده نخواهد داشت.

**سوره بقره:** «و مثل کافران چون مثل کسی است که حیوانی را که جز صدا و ندایی نمی‌شنود، بانگ می‌زند. کردند، لالند، کورند، در نمی‌یابند (۱۷۱).»

**سوره آل عمران:** «اما کسانی که کافر شدند، آنان را در دنیا و آخرت به عذابی سخت شکنجه می‌کنم و برای آنان هیچ یابوری نخواهد بود (۵۶).»

**سوره احزاب:** «الله کافران را لعنت کرده و برای آن‌ها آتش فروزانی آماده کرده است (۶۴).»

چکیده و خلاصه آن‌چه تا این‌جا به آن اشاره شد، به ما می‌گوید که اگرچه اسلام از لحاظ لغوی به معنای تسلیم شدن است، با این حال، این تسلیم شدن علاوه بر بار منفی مستقیم آن، خود ابعاد منفی دیگری هم دارد که غیرمسلمانان و باورهای آن‌ها را در برمی‌گیرد. به زبان دیگر، فرقی نمی‌کند که شما یک نماینده حزب کارگر انگلیس باشید که اسلام ترقی‌خواهانه را اسلام واقعی می‌دانید یا بازیگری مانند بن افلک<sup>۱</sup> که تصور می‌کند، اسلام

<sup>1</sup> Ben Affleck

هم مانند سایر ادیان و فرهنگ‌ها حق وجود داشتن، تبلیغ و اشاعه را دارد. بر مبنای متن صریح و عملاً غیرقابل انکار قرآن، تا زمانی که شما مسلمان نشوید، کافر و پوشاننده حقیقت هستید. برای دیدن مجازات‌های مربوط به کافرین هم کافی است سری به خود قرآن بزنید. شاید بهترین تعریف در مورد معنای اسلام و این سوال که آیا اسلام دین صلح است یا خیر را سید قطب ارایه کرده باشد. او در پاسخ به این سوال می‌گوید: «بله اسلام دین صلح است اما به این معنی که نوع بشر را از پرستش چیز دیگری به جز الله نجات دهد و همه جهان را به پیروی و پرستش الله تسلیم کند» [۶۳].

برای این که ببینیم در مقام عمل، چقدر اسلام و صلح با هم قرابت دارند، توقف کردن بر روی بحث لغوی ماجرا، کار بی‌جایی است. برای تکمیل این مسیر، نیاز داریم که نگاهی هم به روند ترویج و توسعه آن مخصوصاً در دوران آغازین داشته باشیم. همان‌طور که در فصل اول تا حدودی به آن اشاره شد، محمد افکار خودش را بعد از ۱۳ سال و با ورود به مدینه، به تدریج وارد فاز جدیدی کرد. به‌صورتی که آن‌ها را از شکل توصیه‌هایی ظاهراً غیرالزامی و اخلاقی به دستوراتی عملی و قاطع تبدیل کرد که دیگران را یارای مخالفت با آن نبود. مطابق آن‌چه خود مسلمانان روایت کرده‌اند به آسانی می‌توان دریافت که افکار محمد با انتشار کتاب و دست‌نوشته، ایجاد کارگروه، برگزاری مناظره‌های دوستانه یا توزیع شب‌نامه‌های حاوی نصیحت‌های خیرخواهانه و غیرسیاسی، سراسر شبه‌جزیره و پس از آن تمام خاورمیانه و شمال آفریقا را فرا نگرفت. رفتاری که از او روایت شده، حتی چیزی شبیه به مخالفت‌های عاری از خشونت است که ما در طول تاریخ سراغ داریم هم نبوده است که بخواهیم حتی به صلح‌آمیز بودن آن فکر کنیم.

در آغاز و پس از تثبیت جایگاه محمد به‌عنوان رهبر سیاسی و مذهبی مسلمانان، معمولاً هر جایی که آموزه‌های او توانست خود را به تفکری غالب تبدیل کند، همواره تهدید، ترس ناشی از برخورد فیزیکی و همچنین حمله مسلحانه از عوامل دخیل در ماجرا بوده‌اند. روشی که مورد پذیرش مسلمانان بنیادگرا و پایبند به شریعت محمد نیز هست، به‌صورتی که سعی دارند امروز هم آن را تکرار کنند. با این حال، مسلمانان میانه‌رو که نمی‌توانند تاریخی که خودشان نقل کرده‌اند را از بیخ رد کنند، با توسل به این استدلال که جنگ‌ها و منازعات

محمد تدافعی بوده‌اند، سعی می‌کنند نحوه توسعه اسلام را توجیه کنند. توسل آن‌ها به استدلال دفاعی بودن جنگ‌های محمد، آن‌ها را تا جایی پیش می‌برد که حتی حمله اعراب به سرزمین‌های خارج از شبه‌جزیره مانند ایران و روم شرقی را هم دفاع می‌خوانند. به این معنا که مسلمانان برای دفاع از مردم مظلوم این سرزمین‌ها مرتکب چنین حملاتی شدند! با این حال، بازخوانی تاریخ اسلام، داستان دیگری را بر ما هویدا می‌کند.

داستان زندگی محمد نشان می‌دهد که اختلافاتی که خود او عامل آغاز آن بود و عملاً از زمان شروع توهین‌های محمد و پیروانش به بت‌های مکه شروع شد، موجب واکنش متقابل اهالی قریش شد. در داستان زندگی او می‌بینیم زمانی که محمد سخن گفتن در مورد آموزه‌های یکتاپرستی خود را به‌عنوان دستورات الله آشکار کرد، مردم مکه نه جذب او شدند و نه او را پس زدند. با این حال، این وضعیت تنها تا زمانی ادامه داشت که محمد روی به دشنام دادن و اهانت کردن به خدایان مردم مکه نیاورده بود. وضعیتی که پس از شروع آن، اهالی قریش محمد را به‌صورت دشمن در نظر گرفتند. با این حال، ابوطالب به‌عنوان عموی محمد و رئیس قبیله از او حمایت می‌کرد، هرچند که می‌دانیم او خودش هیچ‌گاه مسلمان نشد. توصیف وضعیت به‌وجود آمده میان قریش و محمد در گفتگویی دیده می‌شود که قبلاً به آن اشاره شد. گفتگویی که نشان می‌دهد، رفتار و کردار محمد، حتی زمانی که مسلح نشده بود و در مقام رهبر نظامی مسلمانان قرار نداشت هم قرابتی با رفتار صلح‌آمیز و مدارا کردن با عقاید دیگر نداشته است.

به‌خاطر فقدان مرجعی موثق و قطعی برای مشخص کردن ترتیب الهام سوره‌های قرآن بر محمد، نمی‌توان از روند زمانی دقیق تحولات فکری و رفتاری محمد مطمئن شد اما چرخه در متن قرآن نشان می‌دهد که شروع رفتار توهین‌آمیز محمد به ناگهان نبوده و او همانند بسیاری از رفتارهای دیگرش، تقریباً روندی تدریجی را طی کرده است. مثلاً ما در سوره نجم می‌بینیم که او خدایان مورد پرستش اهالی قریش را در آغاز، صرفاً از مقام خدایی به مقام فرشتگان تنزل می‌دهد. فرشتگانی (لات، منات و عزی) که مطابق آیه‌های ۲۲ و ۲۷ سوره نجم، به اشتباه همانند دختران نام‌گذاری شده‌اند. موضوعی که قبلاً مشابه آن را در جایی مانند ایران باستان هم ملاحظه کرده‌ایم. به‌صورتی که اهورامزدا که خود زمانی خدای

خدایان در پانتئون خدایان ایران باستان بوده است، با ظهور دین زرتشتی به عنوان اصلاحیه‌ای بر تفکرات قدیمی، به مقام ایزدی دست‌نیافتنی ارتقا می‌یابد و بقیه خدایان به جز اهریمن، به مقام فرشتگان درگاه او تنزل می‌یابند.

**سوره نجم:** «به من خبر دهید از لات و عزی (۱۹) و منات آن سومین دیگر (۲۰) آیا برای شما پسر است و برای او دختر (۲۱). در این صورت این تقسیم نادرستی است (۲۲). جز نام‌هایی بیش نیستند که شما و پدران‌تان نام‌گذاری کرده‌اید. الله بر آن‌ها هیچ دلیلی نفرستاده است جز گمان و آنچه را که دل خواهشان است پیروی نمی‌کنند با آن که قطعا از جانب پروردگارشان هدایت برایشان آمده است (۲۳). مگر انسان آنچه را آرزو کند دارد (۲۴) و بسا فرشتگانی که در آسمان‌هایند، شفاعتشان به کاری نیاید مگر پس از آن که الله به هر که خواهد و خشنود باشد اذن دهد (۲۶). در حقیقت کسانی که آخرت را باور ندارند، فرشتگان را در نام‌گذاری به صورت مونث نام می‌نهند (۲۷).»

موضوعی که تاکید بر آن را در سوره زخرف هم ملاحظه می‌کنیم. این رفتار محمد علاوه بر این که نشان می‌دهد، پشت کردن او به عقاید قبیله خودش به ناگهان نبوده و هنوز به رسومات قبیله خودش تا حدودی احترام می‌گذاشته، همچنین می‌تواند یک بار دیگر تاییدی ضمنی و البته غیرمستقیم بر بت پرست بودن محمد در دوران پیش از شروع الهاماتش باشد.

**سوره زخرف:** «و فرشتگانی را که خود آن‌ها بندگان رحمانند، مونث پنداشتند آیا در خلقت آنان حضور داشتند گواهی ایشان به زودی نوشته می‌شود و پرسیده خواهند شد (۱۹).»

روند توهین محمد به خدایان اهالی قریش و تخریب قداست آن‌ها در گام بعدی به جایی می‌رسد که از آن‌ها به جای فرشتگان خدا، با عنوان اجنه یاد می‌کند. مقام و جایگاهی که در نظر اعراب، به مراتب پست‌تر از جایگاه یک فرشته به حساب می‌آمده است. موردی که نشانه‌های مستقیم آن را در آیات سوره‌های انعام، صافات و سبا ملاحظه می‌کنیم.

**سوره انعام:** «و برای الله شریکانی از جن قرار دادند با این که الله آن‌ها را خلق کرده است و برای او بی هیچ دانشی پسران و دخترانی تراشیدند او پاک و برتر است از آنچه وصف

می‌کنند (۱۰۰).»

**سوره صافات:** «و میان الله و جن‌ها پیوندی انگاشتند و حال آن‌که جنیان نیک دانسته‌اند که خودشان احضار خواهند شد (۱۵۸).»

**سوره سبا:** «و روزی را که همه آنان را محشور می‌کند آن‌گاه به فرشتگان می‌فرماید آیا اینها بودند که شما را می‌پرستیدند (۴۰). می‌گویند منزه‌ی تو. سرپرست ما تویی. نه، آن‌ها بلکه جنیان را می‌پرستیدند. بیشترشان به آن‌ها اعتقاد داشتند (۴۱).»

در ادامه و در سوره اعراف نیز با ارایه توضیحات بیشتر، آن‌ها را موجوداتی توصیف می‌کند که توان یاری رساندن به خودشان و دیگران را ندارند. قادر به ساختن چیزی نیستند و اگر حتی از آن‌ها کمکی بخواهید از آن‌ها خارج است. محمد به این صورت میخ‌آخر را هم بر پیکره خدایان مورد توجه اهالی مکه و قبیله قریش می‌کوبد.

**سوره اعراف:** «آیا موجوداتی را شریک می‌گردانند که چیزی را نمی‌آفرینند و خودشان مخلوقند (۱۹۱) و نمی‌توانند آنان را یاری کنند و نه خویشان را یاری دهند (۱۹۲) و اگر آنها را به هدایت فراخوانید از شما پیروی نمی‌کنند چه آن‌ها را بخوانید یا خاموش بمانید برای شما یکسان است (۱۹۳) در حقیقت کسانی را که به جای الله می‌خوانید بندگانی امثال شما هستند پس آنها را بخوانید اگر راست می‌گویید باید شما را اجابت کنند (۱۹۴) آیا آن‌ها پاهایی دارند که با آن راه بروند یا دست‌هایی دارند که با آن کاری انجام دهند یا چشم‌هایی دارند که با آن بنگرند یا گوش‌هایی دارند که با آن بشنوند بگو شریکان خود را بخوانید سپس در باره من حيله به کار برید و مرا مهلت مدهید (۱۹۵).»

شاید این‌طور به نظر برسد که اگر قریشیان، محمد را تحمل می‌کردند و کاری با افکار و پیروان او نداشتند، مشکلی پیش نمی‌آمد. با این‌حال، کافی است کمی در خط زمانی تاریخ صدر اسلام به جلوتر برویم و نگاهی به سرنوشت سایر قبایل به‌خصوص قبایل چندخداپرست بیاندازیم تا مشخص شود که چنین استدلالی، چقدر خام و ساده‌اندیشانه است. واقعیت این است که محمد پس از فتح مکه، نه تنها به قبایلی حمله کرد که از ترس حمله احتمالی او، نیروهای خود را جمع‌وجور کرده بودند بلکه حتی به عقاید قبایل مخصوصاً بت‌پرستی که با او سرجنگ نداشتند هم احترام نگذاشت و شروع به پاک‌سازی قبایل دور و نزدیک از

بت‌های آبا و اجدادیشان کرد. علاوه بر این، ما نشانه‌ای از این نمی‌بینیم که در میان قبایل تحت امر محمد، قبیله‌ای توانسته باشد حتی با پرداخت پول، عقاید مبتنی بر چندخدایپرستی خود را ادامه داده باشد. در واقع، محمد نه تنها بت‌ها و آثار مربوط به خدایان مورد احترام این قبایل را نابود کرد، بلکه طوری با آن‌ها برخورد کرد که پیروی از او و آموزه‌هایش تنها راه پیش روی این قبایل باشد. خلاصه این که، تاریخی که خود مسلمانان از اسلام روایت کرده‌اند، نشان می‌دهد که حتی اگر اهالی قریش کاری به محمد نداشتند هم او نهایتاً به جایی می‌رسید که با آن‌ها کار داشته باشد. به این صورت که به سراغ آن‌ها رفته، بت‌هایشان را بشکند و خانه کعبه را تصرف کند. همان‌طور که واقعا پس از فتح مکه چنین کرد.

محمد پس از مرگ بزرگ‌ترین حامی خودش یعنی ابوطالب، مجبور شد که به مدینه بگریزد. کاری که پیروان غالباً تهی‌دست او برای فرار از اقدامات اهالی قریش، از مدتی قبل شروع کرده بودند. جایی که آن‌ها نه حمایت نزدیکان خود را داشتند و نه دیگر امکان ادامه زندگی همیشگی و تامین معاش به روش قبلی برایشان فراهم بود. موضوعی که سبب شد محمد پس از حدود یک‌سال اقامت در مدینه، به این فکر بیافتد که برای حل این مشکل به کاروان‌های تجاری قریش حمله کند.

کاروان‌های مکی که قصد حرکت به سمت سوریه را داشته‌اند مجبور بودند که از نزدیکی مدینه عبور کنند. آن‌ها حتی اگر مسیر حرکت خود را در نزدیکی خط ساحلی دریای سرخ هم ادامه می‌دانند باز هم نهایتاً در فاصله کمتر از ۱۵۰ کیلومتری مدینه قرار می‌گرفتند. انتخابی که سبب می‌شد نه تنها از دست حمله احتمالی محمد و پیروانش در امان نباشند، بلکه سبب می‌شد که فاصله آن‌ها با نیروهای خودی در مکه نیز افزایش یابد. برای درک ابعاد این کاروان‌ها می‌توان به این اشاره کرد که آن‌ها معمولاً دارای حدود ۲۵۰۰ شتر و ۲۰۰ تا ۳۰۰ مرد بوده‌اند و در یک مورد مانند آن‌چه در جنگ بدر شاهد آن هستیم، ارزش کالاهای چنین کاروانی حدود ۵۰ هزار دینار تخمین زده می‌شده است [۶۴].

محمد برای تامین مخارج زندگی خودش و اطرافیانش به غارت کاروان‌های مکی روی آورد

و در اولین قدم با فرستادن گروهی به سرگردگی عمومی خودش حمزه این کار را آغاز کرد [۶۴]. به نظر می‌رسد که حمله حمزه و حتی حملات پس از او به این نوع کاروان‌ها که توسط پیروان دیگر محمد انجام شدند، منجر به درگیری خاصی میان طرفین نشده و نهایتاً با انجام توافقی میان دو طرف به پایان رسیده است. با این حال، بعید به نظر می‌رسد که فرستادگان محمد بدون دریافت هیچ‌گونه وجه یا اصطلاحاً «باج سبیل»، از حمله به این کاروان‌ها دست کشیده باشند. نکته دیگر این است که انجام اقدامات نظامی حداقل در ابتدای کار مورد قبول همه پیروان محمد، مخصوصاً اعراب انصار (اعراب ساکن مدینه) نبوده است. اشارات قرآن به چنین چیزی را می‌توان در سوره بقره که به گفته مسلمانان اولین سوره مدنی است، به خوبی ملاحظه کرد.

**سوره بقره:** «بر شما کارزار واجب شده است در حالی که برای شما ناگوار است و بسا چیزی را خوش نمی‌دارید و آن برای شما خوب است و بسا چیزی را دوست می‌دارید و آن برای شما بد است و الله می‌داند و شما نمی‌دانید (۲۱۶).»

با این حال، روند حمله بدون درگیری مسلمانان به کاروان‌های تجاری اهالی مکه، بالاخره پس از چندماه شکسته شد. تعدادی از مسلمانان به‌دستور محمد به کاروانی از قریش در جایی به نام نخله در نزدیک مکه حمله کردند. در این حمله که در ماه حرام رجب رخ داد، آن‌ها یکی از ۴ محافظ کاروان را کشته، دو نفر را اسیر کرده و نفر چهارم نیز فرار می‌کند. اسیرانی که بعداً اهالی قریش مجبور شدند برای آزاد کردنشان ۱۶۰۰ درهم پرداخت کنند [۶۴]. کشتن یک عرب آن‌هم در ماه حرام، حتی به مذاق پیروان محمد در مدینه هم خوش نیامد. با این حال، محمد که به‌نظر از این ناخرسندی اعراب آگاه بوده یا بعداً آگاه می‌شود، ابتدا خودش را همانند آن‌ها ناخرسند نشان می‌دهد و از تقسیم غنایم به‌دست آمده خودداری می‌کند. با این حال، پس از چندی با خواندن آیه ۲۱۷ در سوره بقره، عمل انجام شده را مجاز می‌داند و دستور تقسیم غنایم را می‌دهد.

**سوره بقره:** «از تو درباره ماهی که کارزار در آن حرام است می‌پرسند بگو کارزار در آن گناهی بزرگ اما باز داشتن از راه الله و کفر ورزیدن به او و باز داشتن از مسجدالحرام و بیرون راندن اهل آن از آن‌جا نزد الله گناهی بزرگتر و فتنه از کشتار بزرگتر است و آنان

پیوسته با شما می‌جنگند تا اگر بتوانند شما را از دینتان برگردانند و کسانی از شما که از دین خود برگردند و در حال کفر بمیرند آنان کردارهایشان در دنیا و آخرت تباه می‌شود و ایشان اهل آتشند و در آن ماندگار خواهند بود (۲۱۷)».

اگرچه حمله به کاروان‌های تجاری قریش، در ادامه سبب واکنش آن‌ها و بروز زنجیره‌ای از درگیری‌ها و جنگ‌های سریالی مانند بدر، اُحد، خندق و نهایتاً فتح مکه توسط محمد می‌شود اما این موارد تمام اقدامات نظامی محمد را شامل نمی‌شوند. در واقع، او تا پایان عمرش به بهانه‌های مختلف دست به اقدامات نظامی مختلف در بخش‌ها و مناطق مختلف شبه‌جزیره زد. اقداماتی که فارغ از بهانه‌ای که برای آن‌ها تراشیده می‌شد، هیچ قرابتی با رفتار صلح‌آمیز و عاری از خشونت نداشتند و فقط چندخداپرستان را هم شامل نشده و مردمان یکتاپرست را هم در بر می‌گرفته‌اند.

محمد حتی قبایل چندخداپرستی که کاری با او نداشتند را هم به حال خود وانگذاشت و تا آن‌جا که برایش ممکن بود، فرستادگان مختلفی را برای تخریب بت‌ها و تصرف اموال آن‌ها فرستاد. در یکی از خشن‌ترین این موارد، خالد ابن ولید به‌دستور محمد به قبیله بنی‌جذیمه فرستاده شد تا آن‌ها را به اسلام دعوت کند. اگرچه آن‌ها (احتمالاً از ترس حمله نظامی محمد) پیروی از او و دست کشیدن از چندخداپرستی را پذیرفتند اما خالد مُشتی از آن‌ها را اسیر کرده و سپس تعدادی از این اسیران را می‌کشد. آن‌طور که مسلمانان می‌گویند او زمانی دست از کشتن اعضای این قبیله برداشته که دیگر پیروان محمد که تازه از راه رسیده بودند، جلوی او را می‌گیرند [۶۵]. مسلمانان می‌گویند که محمد به‌شدت از این کار خالد ناراحت می‌شود و حتی خون‌بهای کشته‌شدگان را می‌پردازد اما این داستانی است که ممکن است مسلمانان از خودشان درآورده باشند تا چنین فضاحتی را پوشش داده باشند. علت این است که محمد نه تنها خالد را به‌خاطر کشتن این افراد، قصاص نکرد بلکه حتی او را مجازات هم نکرد. به‌طوری که تا زمان زنده بودن محمد، او خالد را به چندین ماموریت مشابه دیگر هم فرستاد.

در مجموع، اگر خواسته باشیم اقدامات محمد، مخصوصاً در ۱۰ سال پایانی عمرش که صاحب قدرتی روزافزون بود را با معیارهای شناخته شده از رفتارهای صلح‌آمیز مقایسه



کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که به صورت کلی هیچ نشانه محکمی از صلح‌آمیز بودن رفتار او در دست نداریم. شاید در مواردی مانند صدور فرمان عفو عمومی برای ساکنان مکه پس از فتح آن (که حتی همان هم استثنائاتی داشت که قبلاً به آن اشاره شد) یا درگذشتن از جان برخی از افراد، بتوان نشانه‌هایی از روی نسبتاً خوب ماجرا را دید. با این حال، نمی‌توان از به بردگی گرفتن زنان و کودکان، تحمیل عقاید، غارت کاروان‌های تجاری و گروگان‌گیری و قتل محافظان آن‌ها، قتل عام و بیرون راندن قبایل یهودی اطراف مدینه از خانه و کاشانه‌هایشان، لشکرکشی برای گرفتن انتقام خون افراد یا گرفتن پول از قبایل مختلف و همچنین حمله به قبایل بت‌پرست، توهین به اعتقادات آن‌ها و بعضاً کشتن برخی از آن‌ها، چشم پوشید. به‌واقع، می‌توان در یک تصویر کلی از وضعیت اعراب داخل شبه‌جزیره در مقابله با محمد گفت که آن‌ها اگر چندخداپرست بودند یا باید مسلمان می‌شدند یا این‌که در راه مقاومت کشته می‌شدند. اگر هم پیرو سایر ادیان بودند، یا مجبور بودند از آموزه‌های محمد پیروی کنند یا قبول کنند به محمد پول بدهند. اگر چنین نمی‌کردند نیز به‌خاطر مقاومت کشته می‌شدند. مواردی که تاییدیه رسمی آن در آیات قرآن و به‌خصوص در سوره توبه دیده می‌شوند.

ستون فقرات صلح‌آمیز خوانده شدن هر رفتاری، دور بودن آن از خشونت است. موضوعی که در رفتار محمد و پیروان او دیده نمی‌شود و او و پیروانش هر بار با تراشیدن بهانه‌ای آن را نقض کرده‌اند. خواندن قرآن به ما نشان می‌دهد که حداقل در سال‌های پایانی عمر محمد که قدرت او بسیار زیاد بوده، رویه کلی او در مقابله با دشمنانش بر مبنای پاک‌سازی و اصطلاحاً خلاص شدن همیشگی از شر آن‌ها بوده است. به‌گونه‌ای که در سوره‌ای مانند فتح که بر اساس ترتیب نزول پیشنهادی مسلمانان یکی از آخرین سوره‌های قرآن است، می‌بینیم که قرآن حتی گرفتن اسیر را هم پیشنهاد نمی‌کند و می‌گوید تا وقتی می‌توان دشمن را کشت، سزاوار نیست که او را اسیر بگیرید.

**سوره انفال:** «هیچ پیامبری را سزاوار نیست که اسیرانی بگیرد تا در زمین به‌طور کامل از آنان کشتار کند. شما متاع دنیا را می‌خواهید و خدا آخرت را می‌خواهد و خدا شکست‌ناپذیر حکیم است (۶۷).»

موضوع دیگر این است که شواهد تاریخی به ما می‌گویند که تا پیش از شروع دعوت محمد از دیگران به اسلام، رواداری و تحمل عقاید در میان مردم شبه‌جزیره امر رایج و پذیرفته شده‌ای بوده است. در واقع، تا پیش از ظهور محمد و افکار مخصوصش، مردم ساکن مناطق مختلف شبه‌جزیره عربستان، از چندخدایپرست گرفته تا مسیحی، یهودی و حتی زرتشتی، کم و زیاد در کنار یکدیگر مشغول زندگی بوده‌اند. با این حال، با افزایش قدرت محمد و سرکوب مخالفان و حتی افراد بی‌طرف، اوضاع کاملاً تغییر می‌کند و چیزی به نام تخریب و سپس تحمیل عقاید عملاً در سراسر شبه‌جزیره به یک رسم تبدیل می‌شود. رسمی که محمد و آموزه‌های او آن را به موضوعی رایج تبدیل کردند.

رفتار محمد در حمله به سایر قبایل، به بردگی گرفتن زنان، کشتن مردانی که مقابل حمله او مقاومت می‌کرده‌اند و در نهایت گرفتن مالیات سالانه از قبایله مغلوب، موضوعی است که در ابعاد وسیع‌تر، در زمان خلفای راشدین هم دنبال شده است. با این حال، تفاوت کلی این بوده که آن‌ها کاری که محمد درباره قبایل داخل شبه‌جزیره به انجام رساند را در ابعاد وسیع‌تری در سرزمین‌های خارج شبه‌جزیره انجام دادند. البته که هیچ‌یک از این فتوحات هم با روی خندان و تقدیم شاخه‌های گل رز همراه نبوده و این برتری نظامی و قساوت حاصل از آن بوده است که نهایتاً توانسته به اعراب کمک کند تا بر نیروهای مدافع چیره شده و سرزمین‌های آن‌ها را تاراج کنند.

برای دیدن منشا نیروی محرکه لازم برای اعمال قساوت‌های انجام شده توسط جانشینان محمد که تلاش می‌کرده‌اند رفتاری مشابه او داشته باشند، می‌توان به گفته‌های منتسب به سعد ابن ابی‌وقاص رجوع کرد. صحابه برجسته محمد و یکی از اولین نفراتی که به او ایمان آورده است. او در زمان حمله به ایران در نبرد قادسیه خطاب به سربازان عرب گفته است:

این زمین ارثیه شماست که الله به شما قول آن را داده است. شما قبلاً مشغول خوردن از نعمت‌های) آن و کشتن مردمانش بوده‌اید. تاکنون نیز مشغول جمع‌آوری مالیات و گرفتن اسیر از آن بوده‌اید. بنابراین بسیار مهم است که امروز بجنگید تا آن‌چه را داشته‌اید از دست ندهید [۱۷].

طرز فکری که دقیقا همان چیزی است که محمد به آن باور داشت و در خود قرآن هم به آن اشاره شده است. محمد و پیروان او عمیقا به این موضوع باور داشته‌اند که فارغ از این که به چه وسیله‌ای سرزمین‌های دیگر را تصرف می‌کنند، این سرزمین‌ها بخشی از وعده الهی به آن‌ها بوده و عملا متعلق به آن‌ها است. موضوعی که تایید دیگری برای آن را در آیات سوره‌های فتح و انفال هم مشاهده می‌کنیم.

**سوره انبیا:** «و در حقیقت در زبور پس از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد (۱۰۵).»

**سوره انفال:** «پس از آن‌چه به غنیمت برده‌اید حلال و پاکیزه بخورید و از الله پروا دارید که الله آمرزنده مهربان است (۶۹).»

**سوره فتح:** «و الله به شما غنیمت‌های فراوان وعده داده که به زودی آن‌ها را خواهید گرفت و این را برای شما پیش انداخت و دست‌های مردم را از شما کوتاه ساخت تا برای مومنان نشانه‌ای باشد و شما را به راه راست هدایت کند (۲۰). و دیگر که شما بر آن‌ها دست نیافته‌اید الله بر آن‌ها نیک احاطه دارد و همواره الله بر هر چیزی تواناست (۲۱).»

در پایان این بخش، ذکر این نکته خالی از لطف نیست که برخی از مسلمانان، مخصوصا آن‌هایی که صرفا برخی از آیات ظاهرا زیبای قرآن را شنیده‌اند، یک آیه مورد علاقه دارند که آن را در مقابل استدلال غیرصلح‌آمیز بودن دین اسلام، همانند یک برگ برنده بر روی میز می‌کوبند. آیه معروف ۲۵۶ سوره بقره که می‌گوید اکراهی در دین نیست.

**سوره بقره:** «در دین هیچ اجباری نیست و راه از بیراهه بخوبی آشکار شده است پس هر کس به طاغوت کفر ورزد و به الله ایمان آورد به یقین به دست‌آویزی استوار که آن را گسستن نیست چنگ زده است و الله شنوای داناست (۲۵۶).»

با این حال، در این باره، حداقل دو واقعیت مهم وجود دارد که بسیاری از مسلمانان نمی‌دانند یا تمایلی به توجه به آن‌ها ندارند. مورد اول این است که اگر محمد اساسا به چنین مفهوم و کرداری معتقد بود که به دین آبا و اجدادی قبیله خودش توهین نمی‌کرد، بت‌هایشان را

نمی‌شکست و در نهایت چندخداپرستان را به‌خاطر مقاومت در برابر او و آموزه‌هایش نمی‌کشت. مورد دوم هم این است که بر اساس ترتیب نزول ارایه شده توسط خود مسلمانان برای سوره‌های قرآن، سوره بقره اولین سوره مدنی به حساب می‌آید. یعنی این سوره زمانی بر محمد الهام شده است که او تازه وارد مدینه شده بود و هنوز در اوایل کار خود به‌عنوان رهبر سیاسی-نظامی پیروانش بوده است. با این حال، با آمدن سوره آل عمران و دستور به امر به معروف و نهی از منکر، قرآن عملاً اجازه دخالت مستقیم و عملی در زندگی دیگران داده است. سوره‌ای که مطابق ترتیب نزول مورد تایید مسلمانان، پس از سوره بقره بر محمد الهام شده است.

**سوره آل عمران:** «و باید از میان شما گروهی به نیکی دعوت کنند و به کار شایسته وادارند و از زشتی بازدارند و آنان همان رستگارانند (۱۰۴).»

علاوه بر این، با وجود سوره توبه که هم مطابق ترتیب نزول پیشنهادی مسلمانان و هم ترتیب پیشنهادی فردی مانند نلدکه، سوره ماقبل آخر قرآن است، تمامی آیات به ظاهر زیبا و قدیمی‌تر، دیگر بی‌معنی و اصطلاحاً منسوخ شده‌اند. در آیه ۵ سوره توبه که به آیه شمشیر هم معروف است، می‌خوانیم که مشرکان را هر جا یافتید بکشید. موضوعی که هرچند در آیه قبل و بعد از آن کفاری که پیمان بسته‌اند و آن‌هایی که درخواست پناه می‌کنند تا کلام خدا را بشنوند را مستثنا می‌کند اما در مجموع، نشان‌دهنده رویکرد کلی تهاجمی و کاملاً خشن قرآن نسبت به کفار است. به این معنی که اگر تسلیم شوند، کاری به کار آن‌ها نداشته باشید اما اگر مقاومت کردند یا از پیروی از محمد روی برگرداندند، جزای آن‌ها مرگ خواهد بود. البته که حمله به مخالفین فقط مختص چندخداپرستان نبوده و در آیه ۲۹ همین سوره فرمان حمله به سایر ادیان هم صادر شده است.

**سوره توبه:** «پس چون ماه‌های حرام سپری شد مشرکان را هر کجا یافتید بکشید و آنان را دستگیر کنید و به محاصره درآورید و در هر کمین‌گاهی به کمین آنان بنشینید پس اگر توبه کردند و نماز برپا داشتند و زکات دادند راه برایشان گشاده گردانید زیرا الله آمرزنده مهربان است (۵). با کسانی از اهل کتاب که به الله و روز بازپسین ایمان نمی‌آورند و آنچه را الله و فرستاده‌اش حرام گردانیده‌اند حرام نمی‌دارند و متدین به دین حق نمی‌گردند کارزار

کنید تا با خواری به دست خود جزیه دهند (۲۹)».

## علم اسلامی

علم اسلامی، هنر اسلامی، فلسفه اسلامی، طب اسلامی، معماری اسلامی و حتی موسیقی اسلامی، اصطلاحات آشنایی هستند که احتمالاً حداقل یک بار در طول زندگی خودتان یکی از آنها را شنیده‌اید. اصطلاحاتی ساختگی که مسلمانان در طول تاریخشان به مرور آنها را ابداع کرده‌اند. به صورت کلی، منطقی که در پشت ساخت چنین اصطلاحاتی بوده، این است که چون افرادی که در این زمینه‌ها نوآوری، ابداعات و اکتشافاتی داشته‌اند، مسلمان خوانده می‌شده‌اند، پس این نتایج کار آنها نیز دستاوردهای اسلام هستند. مثلاً اگر مسلمانان شروع به توسعه طرح‌های اسلیمی کرده‌اند، فردی مانند ابن رشد نشان داده که یک فرد دو بار آبله نمی‌گیرد و فارابی و ابن هیثم به ترتیب در فلسفه و نورشناسی کارهایی کرده‌اند، پس ما باید این دستاوردها را معماری، طب، فلسفه و علم اسلامی بنامیم. این استدلال همان قدر کج‌اندیشانه است که مثلاً دستاوردهای اروپاییان مسیحی را به پای مسیحیت گذاشته و از آن با عنوان علوم مسیحی یاد کنیم. وقتی می‌گوییم چیزی اسلامی است یعنی اسلام در ابداع یا توسعه آن نقش مستقیم داشته است. در حالی که دستاوردهای منتسب به مسلمانان قرن‌ها پس از ظهور اسلام حاصل شدند و حجم زیادی از آنها هم به لطف ترجمه آثار یونانیان بوده‌اند. از طرفی دیگر، این دستاوردها ارتباطی به خود اسلام نداشته و ندارند و نهایتاً دستاوردهای افرادی بوده‌اند که مسلمان خوانده می‌شوند. حتی استفاده از برچسب «دستورد مسلمانان» هم کار عاقلانه‌ای نیست زیرا به این صورت این خدمات را به جای افراد و زحمات آنها، به اعتقاداتشان مربوط کرده‌ایم. به همین خاطر است که ما هیچوقت به دستاوردهای شخصی مانند آیزاک نیوتن که اتفاقاً فردی بسیار مذهبی هم بوده است، دستاوردهای مسیحیان یا علوم مسیحی نمی‌گوییم. با این حال، شاید بتوان برای این موضوع که نباید دستاوردهای یک فرد را به اعتقاداتش پیوند داد، یک استثنا آورد که کمی بعدتر به آن اشاره خواهد شد. به هر حال، این نوشتار قصد ندارد به تک‌تک مواردی که دارای پسوند اسلامی هستند بپردازد و در ادامه تنها به موضوع علم اسلامی

پرداخته خواهد شد تا به این صورت نشان داده شود که چنین اصطلاحاتی چقدر با واقعیت تطابق دارند.

عبارت علم اسلامی عبارتی کلی و گمراه‌کننده است. در نتیجه، بهتر است ابتدا مقصود از آن را مشخص کنیم. به دو صورت می‌توان به این اصطلاح نگاه کرد. بر اساس این که چه کسی توسعه دهنده این علوم باشد می‌توان علوم اسلامی را در دو دسته قرار داد. علمی که توسط خود اسلام توسعه داده شدند و علمی که اسلام نقشی در توسعه آن‌ها نداشته و توسط دیگران و به‌منظور مطالعه اسلام توسعه داده شده‌اند. واژه علم نیز خود می‌تواند به معنای علم مدرن<sup>۱</sup> (مجموعه مدونی از دانش که دارای توضیحات و پیش‌بینی‌های قابل سنجش است) یا هر دانشی به‌جز آن، معنا شود. با این تفاسیر، می‌توان گفت که ترکیب به ظاهر ساده و قابل فهم «علم اسلامی»، خود حداقل می‌تواند در قالب چهار تعریف دیده شود که در جدول ۱۲ خلاصه شده‌اند.

جدول ۱۲: معنای متفاوت اصطلاح علم اسلامی

نوع	توسط	
علم مدرن	غیرمسلمانان / مسلمانان	علوم اسلامی
دانشی به‌جز علم مدرن		
علم مدرن	اسلام (قرآن و محمد)	
دانشی به‌جز علم مدرن		

بر اساس آن چه که امروز با آن روبرو هستیم می‌توان به دو صورت به موضوع علوم اسلامی پرداخت. در معنای اول، علوم اسلامی همان علم و دانشی هستند که به اسلام و مسایل مرتبط به آن مربوط می‌شوند که از جمله این علوم می‌توان به تفسیر قرآن، فقه، حدیث، تاریخ، کلام و مانند این‌ها اشاره کرد. علمی که هیچ‌کدام از آن‌ها مواردی نبوده‌اند که اسلام توسعه دهنده آن به حساب بیاید. به بیان دیگر، چیزی به مانند علم تفسیر یا علم تاویل<sup>۲</sup> که برای قرآن به کار می‌رود، قبل از ظهور اسلام نیز وجود داشته است و در مورد کتاب‌هایی

<sup>1</sup> Science

<sup>2</sup> Hermeneutics

مانند انجیل و تورات اعمال می‌شده است. علم فقه که به معنای بیرون کشیدن دستورات دینی از متون مقدس و به‌روز رسانی آن‌ها به حساب می‌آید یا علم بررسی روایات و نقل قول‌های تاریخی نیز صرفاً مختص مسلمانان نبوده و از گذشته تا به حال در میان علمای یهودی و مسیحی وجود داشته‌اند. بحث‌های کلامی و رویدادی مربوط به اسلام نیز که به ترتیب به علوم فلسفه و تاریخ مربوط هستند، موارد جدیدی نبوده و پیش از ظهور اسلام هم وجود داشته‌اند. در نتیجه، پرداختن به این علوم که توسط خود اسلام معرفی یا توسعه داده نشده‌اند، در عمل آن‌چیزی نیست که موضوع بحث ما باشد زیرا اسلام نقش مستقیمی در توسعه آن‌ها نداشته است و این علوم نهایتاً ابزارهایی بوده‌اند که توسط دیگران ساخته و توسط مسلمانان برای فهم و خوانش اسلام استفاده یا کمی توسعه داده شده‌اند.

در معنای دیگر، اصطلاح علوم اسلامی می‌تواند به علم و دانشی گفته شود که واقعا توسط خود اسلام معرفی یا توسعه داده شده و این همان معنایی است که این بخش به‌صورت کامل به آن اختصاص دارد. همان معنایی که شعاری مانند علم اسلامی به آن اشاره می‌کند. نگاهی به تاریخ علم، به روشنی نشان می‌دهد که نه محمد و نه قرآن، بنیان‌گذار یا توسعه دهنده هیچ زمینه علمی خاصی نبوده‌اند و این موضوع به‌قدری آشکار است که نیازی به بحث و گفتگوی خاصی ندارد. حتی دانش نگارش و صرف و نحو زبان عربی هم که توسعه آن برای نگارش صحیح متن قرآن، حیاتی بوده است، سال‌ها پس از مرگ محمد توسط افرادی مانند ابواسود دوئلی و عبدالله ابن ابی اسحاق بنیان‌گذاری و توسعه داده شدند. با این حال، ممکن است گفته شود که دستاوردهای مسلمانان به‌صورت مستقیم ناشی از آموزه‌ها و دانش اسلامی بوده است. ادعای بسیار بزرگی که عملاً می‌گوید اگر اسلام نبود، این افراد هیچ شانس برای رسیدن به این دستاوردها نداشته‌اند و دستاوردهای آن‌ها همگی به‌خاطر سرنخ‌هایی است که آن‌ها از قرآن یا آموزه‌های محمد به‌دست آورده‌اند. این حالت را می‌توان همان استثنایی دانست که پیش‌تر به آن اشاره شد و طی آن می‌توان دستاوردهای یک فرد را منتسب به باورهای فکری او دانست. متأسفانه هیچ‌کدام از این افراد زنده نیستند که بتوان از آن‌ها پرسید که آیا چنین ادعایی صحیح است یا خیر. با این حال، برای بررسی این موضوع کافی است نگاهی به قرآن، دانسته‌هایمان از محمد و

همچنین یافته‌های تاریخی موجود از دوران صدر اسلام بیاندازیم تا بینیم چنین موضوعی چقدر صحت دارد.

بهتر است ابتدا با خود قرآن شروع کنیم و بینیم که این معجزه اسلامی آیا حاوی دانش خاصی بوده است که در زمان خودش موضوع جدیدی به‌شمار بیاید و هیچ انسانی از آن آگاهی نداشته باشد. دانشی که می‌توانسته چراغی برای مسلمانان و حتی غیرمسلمانان باشد تا به دستاوردهای عظیمی برسند. آیا می‌توان به‌صورتی آشکار، نشانه‌ای هرچند ناچیز از علم یا دانش جدیدی را در متن قرآن مشاهده کرد که در آن روزگار، در هیچ جای دنیا شناخته شده نبوده و سال‌ها و حتی قرن‌ها بعد و تحت تاثیر قرآن، توسط مسلمانان توسعه داده شده‌اند.

مسلمانان محتاط‌تری مانند عبدالکریم سروش، از قرآن بیشتر به‌عنوان کتابی اخلاقی یاد می‌کنند و از علمی خواندن آن پرهیز می‌کنند، چرا که می‌دانند پایان این قصه به کجا ختم می‌شود. با این حال، مسلمانان کمی معتقدتر، هیچ ترسی از علمی خواندن قرآن ندارند و با اعتقاد راسخ به آیاتی مانند آیه ۸۹ سوره نحل، معتقدند که متن قرآن در هر زمینه‌ای راهنما و روشن‌گر است.

**سوره نحل:** «و روزی را که در هر امتی گواهی از خودشان برایشان برانگیزیم و تو را بر این گواه آوریم و این کتاب را که روشن‌گر هر چیزی است و برای مسلمانان رهنمود و رحمت و بشارت‌گری است بر تو نازل کردیم (۸۹).»

موضوعی که سبب می‌شود آن‌ها به‌صورتی کاملا احساسی به این فکر بیافتند که مثلا در یک مورد رابطه‌ای میان واژه ثاقب در آیه سوم سوره طارق و ستاره نوترونی بیابند. به این صورت که بگویند این واژه که به معنای داشتن درخششی نافذ و روشن‌کنندگی بالایی است، اشاره به ستاره نوترونی دارد که دارای درخشش شدیدی است. این در حالی است که تشعشعات غیرعادی و فوق‌العاده شدید یک ستاره نوترونی جوان که دمایی معمولا در حدود



یک میلیون درجه سانتی‌گراد<sup>۱</sup> دارد، غالباً از نوع تشعشعات گرمایی و پرتوی ایکس است. موضوعی که سبب می‌شود این تشعشعات نه با چشم غیرمسلح قابل رویت باشند و نه در معنای متداولش، حتی موجب روشن شدن جایی شوند. در واقع، تشعشعات نور مرئی این ستارگان به قدری ضعیف است که تشخیص آن‌ها با چشمان غیرمسلح تقریباً ناممکن است. به طوری که اگر فاصله یک ستاره نوترونی معمولی با زمین، به اندازه فاصله زمین تا خورشید باشد، روشنایی آن حتی به اندازه روشنایی ماه هم نخواهد بود [۶۶].

در مجموع و همان‌طور که در بخش کتاب الهی در همین فصل به آن اشاره شد، مسلمانان مدعی هستند که قرآن دارای اعجاز علمی است. اعجازی که انسان‌های قرن هفتم میلادی قادر به ارایه آن‌ها نبوده‌اند. با این حال، با مقایسه گفته‌های قرآن و سنت منتسب به محمد می‌توان دریافت که آنچه اسلام عرضه کرده است نه تنها از روزگار خویش جلوتر نبوده که در بعضی موارد آن قدر عقب‌تر بوده که چیز جدید و به درد بخوری برای افزودن به گفته‌های سایر ملت‌ها هم نداشته است. با نگاهی به متن قرآن متوجه می‌شویم که گفته‌های پراکنده، کلی و اندک آن که می‌توانند بدون تفسیر و به صورت مستقیم به علم مربوط باشند، در مجموع، در سه زمینه اخترشناسی، زیست‌شناسی و زمین‌شناسی قرار می‌گیرند. علمی که همان‌طور که در ادامه خواهیم دید، نهایتاً تکرار ناقص گفته‌های غالباً اشتباه پیشینیان بوده‌اند. به شکلی که حتی اگر برای اهالی شبه‌جزیره جدید بودند، برای مردمان سایر سرزمین‌ها که از لحاظ پیشرفت، قرن‌ها جلوتر از اعراب بودند، تکرار دانسته‌های شناخته شده و بعضاً پیش‌پا افتاده به حساب می‌آمدند.

از لحاظ آیات مربوط به حیطه اخترشناسی و کیهان‌شناسی، می‌توان در مجموع به این نتیجه رسید که آنچه قرآن آن را به تصویر کشیده، نهایتاً همان چیزی بوده که در آئین یهود وجود داشته است. عالمی که تنها متشکل از زمین و آسمان است، آن‌هم به صورتی که هرچیزی که در این عالم وجود دارد در حال گردش به دور این زمین تخت است. باوری برگرفته یا متأثر از یهودیت که خود غالباً ریشه در باورها و اسطوره‌های باستانی مردمان

<sup>۱</sup> ستاره نوترونی با عمری بین هزار تا یک میلیون سال.

بین‌النهرین یا همان میان‌رودان دارد که یهودیان بعضاً تغییراتی در آن‌ها پدید آورده‌اند. باورهایی کهن و البته اشتباه که هیچ‌سختی با واقعیتی ندارد که ما امروزه توانسته‌ایم تنها با کمک علم مدرن به آن پی‌ببریم.

در آغاز بررسی آیات مربوط به علوم اخترشناسی، می‌توان به نحوه آفرینش عالم پرداخت که در قرآن به آن اشاره شده است. اشاراتی که بسیار مختصر و البته مانند تمامیت گفته‌های قرآن، پراکنده و مبهم هستند. مطابق همین گفته‌های مختصر و پراکنده در سوره‌های مختلف، قرآن می‌گوید که عالم در ۶ روز خلق شده است. با این حال، هیچ توضیح بیشتری در این زمینه ارایه نشده که روند ماجرا به چه نحو بوده است. داستان غلط و البته ناقصی که خود برگرفته از داستان آفرینش موجود در کتب عهد عتیق یهودیت است. البته که خود این داستان هم کاملاً ابداع یهودیت نبوده و به احتمال فراوان ایده آن متأثر از افسانه‌های کهن‌تری مانند داستان‌های مردمان بین‌النهرین بوده است.

به‌عنوان مثال، وقتی به متن الواح گلی *انوما الیش*<sup>۱</sup> که حاوی افسانه آفرینش بابلی است، نگاه می‌کنیم، نشانه‌هایی از این تاثیر را می‌بینیم. مثلاً در داستان آفرینش ۶ روزه عالم توسط خدا در آئین یهود، او در روز اول و دوم به ترتیب اقدام به آفرینش شب و روز و سپس آب می‌کند و نهایتاً در روز آخر یعنی روز ششم انسان را می‌آفریند. موضوعی که اشاراتی مشابه با آن در لوح پنجم و ششم انوما الیش دیده می‌شود. جایی که می‌گوید مردوک که یکی از خدایان تمدن بابلی بوده است، پس از شکست دادن *تیامات*<sup>۲</sup> (ایزدبانوی اقیانوس‌ها)<sup>۳</sup> که بر علیه او شوریده بود، شروع به آفرینش هستی می‌کند. او در ادامه شب و روز و سپس ابرها و باران را می‌آفریند و پس از آن، انسان را خلق می‌کند [۶۷]. به‌نظر یکی از تغییراتی که یهودیان در داستان‌های مردمان بین‌النهرین ایجاد کرده‌اند، تقسیم‌بندی بخش‌های مختلف داستان آفرینش بر اساس روزهای هفته است که البته خود این —

<sup>1</sup> Enūma Eliš

<sup>2</sup> Tiamat

<sup>3</sup> در افسانه آفرینش انوما الیش، در آغاز و پیش از هرچیزی، تنها یک ایزد به نام آپسو (آب شیرین) و یک ایزدبانو به نام تیامات (آب شور) وجود داشته‌اند. جفت شدن این دو با هم بوده که خدایان مختلف را به‌وجود آورده است.

تقسیم‌بندی هفته به ۷ روز هم از ابداعات مردم بین‌النهرین بوده است.

**سوره اعراف:** «در حقیقت پروردگار شما آن خدایی است که آسمان‌ها و زمین را در ۶ روز آفرید. سپس بر عرش استیلا یافت روز را به شب که شتابان آن را می‌طلبد می‌پوشاند و خورشید و ماه و ستارگان را که به فرمان او رام شده‌اند آگاه باش که خلق و امر از آن اوست فرخنده خدایی است پروردگار جهانیان (۵۴).»

**سوره یونس:** «پروردگار شما آن خدایی است که آسمان‌ها و زمین را در ۶ روز آفرید سپس بر عرش استیلا یافت. کار را تدبیر می‌کند. شفاعت‌گری جز پس از اذن او نیست این است خدا پروردگار شما پس او را بپرستید آیا پند نمی‌گیرید (۳).»

**سوره هود:** «او است کسی که آسمان‌ها و زمین را در ۶ روز آفرید و عرش او بر آب بود تا شما را بیازماید که کدام یک نیکوکارترید و اگر بگویی شما پس از مرگ برانگیخته خواهید شد قطعاً کسانی که کافر شده‌اند خواهند گفت این جز سحری آشکار نیست (۷).»

**سوره حدید:** «اوست آن کس که آسمان‌ها و زمین را در ۶ روز آفرید آن‌گاه بر عرش استیلا یافت آن‌چه در زمین درآید و آن‌چه از آن برآید و آن‌چه در آن بالا رود می‌داند و هر کجا باشید او با شماست و خدا به هر چه می‌کنید بیناست (۴).»

**سوره سجده:** «خدا کسی است که آسمان‌ها و زمین و آن‌چه را که میان آن دو است در ۶ روز آفرید آن‌گاه بر عرش استیلا یافت برای شما غیر از او سرپرست و شفاعت‌گری نیست آیا باز هم پند نمی‌گیرید (۴).»

نکته دیگر این‌که اگرچه در داستان یهودیت، خدا پس از آفرینش ۶ روزه دنیا احساس خستگی می‌کند و به استراحت می‌پردازد اما قرآن این بخش داستان را حذف کرده و به‌جای آن، از جانب الله در سوره ق می‌گوید که ما (برخلاف آن‌چه در تورات آمده) بعد از این ۶ روز احساس خستگی نکردیم. در واقع این یکی از تفاوت‌های بزرگ خدای ترسیم شده در قرآن در مقایسه با خدای تصویر شده در تورات است که در قرآن سعی شده صفات انسانی کمتری به او نسبت داده شود. البته قرآن در این راستا هم کاملاً موفق نبوده و در -

آیات زیادی اثرات این شکست دیده می‌شود.

**سوره ق:** «و در حقیقت آسمان‌ها و زمین و آنچه را که میان آن دو است در ۶ روز آفریدیم و احساس ماندگی نکردیم (۳۸).»

البته برخی از مسلمانان با استناد به آیه ۴ از سوره معارج سعی دارند که بگویند منظور از روز (یوم) در آیات اشاره شده، روز مبتنی بر ۲۴ ساعت نیست و هر روز می‌توانسته معادل ۵۰ هزار سال باشد. اگرچه قرآن در هیچ یک از آیات مربوط به آفرینش عالم به چنین چیزی اشاره نکرده اما با در نظر گرفتن این موضوع هم اوضاع بهتر نمی‌شود. عمر کیهان حدود ۱۴ میلیارد سال است که حتی با چنین حساب و کتابی هم نهایتاً به ۳۰۰ هزار سال (حدود ۰/۰۰۲ درصد از عمر واقعی عالم) می‌رسد!

**سوره معارج:** «فرشتگان و روح در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است به سوی او بالا می‌روند (۴).»

فارغ از بحث سن عالم و ساختار لایه‌لایه آن، در سوره انبیا شاهد این هستیم که قرآن زمین و آسمان را به ترتیب کف و سقف عالم در نظر می‌گیرد و می‌گوید که در آغاز خلقت عالم، این دو آن قدر به هم نزدیک بوده‌اند که عملاً به یکدیگر چسبیده بودند. با این حال، الله میان آن‌ها فاصله ایجاد کرده است تا عالم شکل بگیرد. این جدا شدن هم به گونه‌ای بوده است که امکان خارج شدن از فضای میان آن‌ها برای هیچ موجودی ممکن نیست. موضوعی که اشاره به آن را در سوره الرحمن مشاهده می‌کنیم. فارغ از این که قرآن به صورت کاملاً اشتباهی عالم را تنها محدود به زمین و آسمان می‌داند، مفهوم چسبیده بودن آسمان و زمین در آغاز خلقت عالم را هم می‌توان همانند سایر مفاهیم کیهان‌شناسی قرآن در تفکرات مردم بین‌النهرین مشاهده کرد. سومری‌ها به عنوان یکی از اولین تمدن‌های شکل گرفته در بین‌النهرین، حداقل از حدود ۵ هزار سال قبل معتقد بودند که در زمان ساخته شدن عالم، آسمان و زمین به یکدیگر پیوسته بودند و سپس از یکدیگر جدا شدند. موضوعی که اشاره به آن را می‌توان در افسانه گیلگمش ملاحظه کرد [۶۸].

**سوره انبیا:** «آیا کسانی که کفر ورزیدند ندانستند که آسمان‌ها و زمین هر دو به هم

پیوسته بودند و ما آن دو را از هم جدا ساختیم و هر چیز زنده‌ای را از آب پدید آوردیم  
آیا ایمان نمی‌آورند (۳۰).»

**سوره الرحمن:** «ای گروه جنیان و انسیان اگر می‌توانید از کرانه‌های آسمان‌ها و زمین  
به بیرون رخنه کنید پس رخنه کنید جز با تسلطی رخنه نمی‌کنید (۳۳).»

پس از خلقت عالم، مورد دیگری که در آیات قرآن به چشم می‌آید، ساختار عالم است.  
ساختاری که قرآن خیلی به جزئیات آن نمی‌پردازد و در آیات مختصر و پراکنده‌ای آن را  
به صورت طبقاتی و دارای چینشی عمودی در نظر می‌گیرد. به این صورت که زمین دارای  
شکلی تخت و دارای هفت طبقه است و بر روی آن نیز آسمانی قرار دارد که متشکل از  
هفت گنبد یا سقف است. آسمانی که مانند سقفی بدون درز و شکاف، به صورت یک پارچه  
روی زمین را پوشانده و ستون‌هایی نامریبی آن را نگه‌داشته است.

**سوره طلاق:** «خدا همان کسی است که هفت آسمان و همانند آن‌ها هفت زمین آفرید.  
فرمان در میان آن‌ها فرود می‌آید تا بدانید که خدا بر هر چیزی تواناست و به راستی  
دانش وی هر چیزی را در بر گرفته است (۱۲).»

**سوره بقره:** «اوست آن کسی که آن چه در زمین است همه را برای شما آفرید سپس به  
آسمان پرداخت و هفت آسمان را استوار کرد و او به هر چیزی داناست (۲۹).»

**سوره نازعات:** «آیا آفرینش شما دشوارتر است یا آسمانی که آن را برپا کرده است (۲۷).  
سقفش را برافراشت و آن را درست کرد (۲۸).»

**سوره الرحمن:** «و آسمان را برافراشت و ترازو را گذاشت (۷).»

**سوره ذاریات:** «و آسمان را به قدرت خود برافراشتیم و بی‌گمان ما گستریم (۴۷).»

**سوره لقمان:** «آسمان‌ها را بی هیچ ستونی که آن را ببینید خلق کرد و در زمین کوه‌های  
استوار بيفکند تا شما را بجنابند و در آن از هر گونه جنبنده‌ای پراکنده گردانید و از  
آسمان آبی فرو فرستادیم و از هر نوع نیکو در آن رویانیدیم (۱۰).»

**سوره رعد:** «خدا کسی است که آسمان‌ها را بدون ستون‌هایی که آن‌ها را ببینید برافراشت. آن‌گاه بر عرش استیلا یافت و خورشید و ماه را رام گردانید هر کدام برای مدتی معین به سیر خود ادامه می‌دهند در کار تدبیر می‌کند و آیات را به روشنی بیان می‌نماید امید که شما به لقای پروردگارتان یقین حاصل کنید (۲).»

**سوره انبیا:** «و آسمان را سقفی محفوظ قرار دادیم و آنان از نشانه‌های آن اعراض می‌کنند (۳۲).»

**سوره ق:** «مگر به آسمان بالای سرشان ننگریسته‌اند که چگونه آن را ساخته و زینتش داده‌ایم و برای آن هیچ گونه شکافتگی نیست (۶).»

طبیعی است که همه باورهای مردمان بین‌النهرین در مورد ساختار کیهان که خود محصول توسعه تدریجی و اندیشه آن‌ها بوده است، نمی‌توانسته به‌صورت کامل به مردمان سرزمین‌های دیگر مانند یهودیان منتقل شود. احتمالاً علت اصلی این‌که قرآن خیلی به جزئیات این باورها در مورد ساختار عالم نپرداخته نیز همین ناآگاهی از کل داستان باشد. با این حال، ساختار طبقاتی و چینش عمودی زمین و آسمان، طرز فکری است که از هزاران سال قبل از پیدایش محمد و قرآن، در باورهای مردمان بین‌النهرین وجود داشته است. در این طرز فکر، در هر طبقه یا گنبد از آسمان هفت طبقه، یک سنگ آسمانی مخصوص و ارزشمند وجود دارد که هر کدام نمادی برای یک ایزد یا ایزدبانویی مخصوص به حساب می‌آمده‌اند. البته عجیب نیست که این اجسام هم همان ۵ سیاره عطارد، زهره، مریخ، مشتری و زحل بودند که به همراه ماه و خورشید، با چشم غیرمسلح همواره از روی زمین قابل رویت بوده‌اند. در این نگرش طبقاتی، خبری از منظومه و کهکشان یا نسبی بودن مفهوم موقعیت مکانی نیست و ارزش و جایگاه هر چیزی در عالم، صرفاً بر اساس ارتفاعش از زمین سنجیده می‌شود. به این صورت که برای رسیدن به چیزهای مهم‌تر و با ارزش‌تر فقط باید به ارتفاع بالاتری بروید و در نتیجه خدای خدایان در بالاترین نقطه ممکن قرار دارد. در چنین توصیفی از عالم، پس از عبور از آسمان هفت طبقه که مجموعاً آسمان پائینی نامیده می‌شده، به آسمان میانی می‌رسیم که محل حضور ستارگان و خدایان است. اگر باز هم به بالا رفتن ادامه دهیم، نهایتاً به آسمان بالایی یا همان جایی می‌رسیم که اهالی

بین‌النهرین آن را جایگاه خدای خدایان می‌دانسته‌اند که خدایی به نام *آنو*<sup>۱</sup> بر آن حکم‌فرمایی می‌کرده است [۶۹].

نکته دیگری که می‌توان در آیات قرآن در مورد ساختار عالم دید، اشاره این آیات به وجود نیروهای نامریی است که موجب نگه‌داشته شدن آسمان‌ها و به‌صورت کلی ساختار عالم شده‌اند. قرآن در سوره انبیا تاکید می‌کند که اگر الله زمین و آسمان را رها کند، آن‌ها سقوط خواهند کرد و هیچ‌کس دیگری هم توان برافراشتن مجددشان را نخواهد داشت. در افسانه‌های مردم بین‌النهرین نیز به همین موضوع بر می‌خوریم که ساختار عالم (زمین و آسمان‌های چندگانه) با کمک ریسمان‌ها و رشته‌هایی نامریی نگه‌داشته شده‌اند و کنترل آن‌ها به‌دست خدای خدایان است [۶۸].

سوره انبیا: «همانا خدا آسمان‌ها و زمین را نگاه می‌دارد تا نیفتند و اگر بیفتند بعد از او هیچ کس آن‌ها را نگاه نمی‌دارد. اوست بردبار آمرزنده (۴۱).»

همان‌طور که اشاره شد، تفکرات کلی مردمان چندخدایپرست بین‌النهرین در مورد عالم با تفاوت‌ها و تغییراتی نه چندان شدید، به ادیانی مانند یهودیت، مسیحیت و اسلام رسیده است. این ادیان نیز با اصلاح این تفکرات بر مبنای یکتاپرستی، ماجرای خودشان را روایت کرده‌اند. به این صورت که مثلاً آسمان میانی که از نظر اهالی بین‌النهرین محل حضور ستارگان و خدایان بوده، در داستان ادیان یکتاپرست به جایگاه فرشتگان تبدیل شده است که در محلی پایین‌تر از جایگاه خدای خدایان قرار دارند. در داستان معراج محمد هم روایتی مشابه را می‌خوانیم که می‌گوید او با مرکبی به سمت بالا رفته و نهایتاً پس از عبور از آسمان‌های مختلف، به همان جایگاه خدای خدایان اهالی بین‌النهرین رسیده که محمد آن را عرش و جایگاه الله نامیده است. جایی که الله بر روی تختی نشسته است که توسط عده‌ای حمل می‌شود و حتی فرشته مقربی همچون جبرئیل هم نمی‌تواند پا به آن جا بگذارد.

سوره غافر: «کسانی که عرش را حمل می‌کنند و آن‌ها که پیرامون آن هستند به سپاس

<sup>1</sup> Anu (or An)

پروردگارشان تسبیح می‌گویند و به او ایمان دارند و برای کسانی که گرویده‌اند طلب آمرزش می‌کنند. پروردگارا رحمت و دانش (تو) بر هر چیز احاطه دارد. کسانی را که توبه کرده و راه تو را دنبال کرده‌اند، ببخش و آن‌ها را از عذاب آتش نگاهدار (۷).»

**سوره الحاقه:** «فرشتگان در جوانب و کناره‌های آسمان قرار می‌گیرند. و آن روز عرش پروردگارت را هشت فرشته بر فراز همه آن‌ها حمل می‌کنند. (۱۷).»

مورد دیگر در مورد جایگاه الله این‌که در آیه هفتم سوره هود می‌خوانیم که عرش الله بر روی آب قرار دارد که این خود شاید مجدداً ارجاعی به داستان آفرینش انوما الیش باشد. مطابق این داستان، وقتی مردوک، تیامات که ایزدبانوی اقیانوس‌ها و متشکل از آب بود را شکست داد، او را به دو نیم تقسیم کرد تا با نیمی از او آسمان را بنا کند. جایی که در آن ماوایی برای آنو (خدای خدایان) و فرزندانش *انلیل*<sup>۱</sup> (خدای باد، نیروهای طبیعی و حاکم خدایان) و *انکی*<sup>۲</sup> (خدای زندگی، دانش و شرارت) فراهم کند [۶۷].

**سوره هود:** «او کسی است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید و عرش او بر آب قرار داشت، تا شما را آزمایش کند تا کدامیک عملتان بهتر است و اگر بگویی شما بعد از مرگ برانگیخته می‌شوید مسلماً کافران می‌گویند این سحر آشکاری است! (۷).»

علاوه بر موارد اشاره شده درباره نحوه ساخته شدن عالم و ساختار آن که در برخی از آیات قرآن به آن‌ها اشاره شده، می‌توان به فازهای مختلف ماه و چرخش آن به دور زمین نیز اشاره کرد. در قرآن در چند آیه به این موارد اشاره شده است. موضوعی که البته آگاهی از آن در قرن هفتم میلادی چیز عجیبی نبوده زیرا تنها کافی بوده که برای مدتی به آسمان نگاه کنید و حرکات و تغییرات ظاهری ماه را دنبال کنید. در تایید این موضوع کافی است تنها به همین موضوع بسنده کنیم که بابلی‌ها در هزاران سال پیش از اسلام، نه تنها کاملاً به موضوع فازهای مختلف ماه آگاه بودند بلکه حتی تقویمی مبتنی بر حرکت خورشید و ماه داشته‌اند. با این حال، قرآن هیچ توضیح در مورد علت شکل‌گیری هلال‌های ماه نمی‌دهد

<sup>1</sup> Enlil

<sup>2</sup> Enki (or Ea)



و طبق معمول، نهایتاً با توضیح واضحاتی که هیچ بار علمی خاصی ندارد از ماجرا می‌گذرد. مثلاً در آیه ۱۸۹ سوره بقره که به بحث هلال‌های ماه مرتبط است، قرآن به جای این که در مورد علت شکل‌گیری هلال‌های ماه و مساله بسیار ساده‌ای مانند کروی بودن ماه، چرخش به دور زمین و نهایتاً تفاوت میزان نور تابیده شده بر سطح آن از طرف خورشید صحبت کند، صرفاً با ارجاع به همان چیزی که اعراب در عمل انجام می‌دادند، یعنی گاه‌شماری قمری، به سرعت از ماجرا عبور می‌کند.

**سوره بقره:** «در باره هلال‌ها از تو می‌پرسند بگو آن‌ها گاه‌شماری برای مردم و حج‌اند و نیکی آن نیست که از پشت خانه‌ها درآیید بلکه نیکی آن است که کسی تقوا پیشه کند و به خانه‌ها از در آن‌ها درآیید و از خدا بترسید باشد که رستگار گردید (۱۸۹)».

با عبور از آیات مربوط به حوزه اخترشناسی و کیهان‌شناسی به آیاتی می‌رسیم که به خود زمین اشاره دارند. اکثر آیاتی که در این زمینه در قرآن وجود دارند، به تخت بودن زمین اشاره دارند. تخت در نظر گرفته شدن زمین که حتی همین امروز هم در سراسر دنیا طرفدارانی دارد، از ملزومات اعتقاد به ساختار زمین‌های هفت‌گانه است. در قرآن، آیات فراوانی راجع به مفهوم زمین تخت وجود دارد که در آن‌ها با تکرار لفظ‌هایی مانند، غلتاندن، گستراندن و پهن کردن بر این موضوع صحنه گذاشته شده است.

**سوره نازعات:** «و پس از آن زمین را با غلتانیدن گسترد (۳۰)».

**سوره نوح:** «و خدا زمین را برای شما فرشی ساخت (۱۹)».

**سوره شمس:** «سوگند به زمین و آن کس که آن را گسترد (۶)».

**سوره رعد:** «و اوست کسی که زمین را گسترانید و در آن کوه‌ها و رودها نهاد و از هر گونه میوه‌ای در آن جفت جفت قرار داد روز را به شب می‌پوشاند قطعاً در این برای مردمی که تفکر می‌کنند نشانه‌هایی وجود دارد (۳)».

**سوره الحجر:** «و زمین را گسترانیدیم و در آن کوه‌های استوار افکندیم و از هر چیز سنجیده‌ای در آن رویانیدیم (۱۹)».

سوره ق: «و زمین را گسترديم و در آن لنگرها فرو افكنديم و در آن از هر گونه جفت دل انگيز رو يانيديم (۷).»

علاوه بر این، عدم اشاره قرآن به چرخش زمین به دور خورشید، تاکید بر روی چرخش خورشید و ماه در مدارهای جداگانه (به دور زمین)، قایل شدن جایگاه مشخصی برای طلوع و غروب (بالا آمدن در یک لبه و پائین رفتن در لبه مقابل)، اشاره به نبود پوشش و مانع میان خورشید و مردم ساکن جایگاه برآمدن خورشید (قرار داشتن این مردم در لبه زمین به طوری که هیچ کوه و جنگلی در برابرشان قرار نداشته است) و اشاره به وجود قرارگاهی ویژه برای خورشید (پنهان شدن خورشید در زیر زمین، در هنگام شب) همگی تاییدیه‌های دیگری در راستای طرز فکر قرار داشتن زمین در مرکز عالم و همچنین تخت بودن آن هستند.

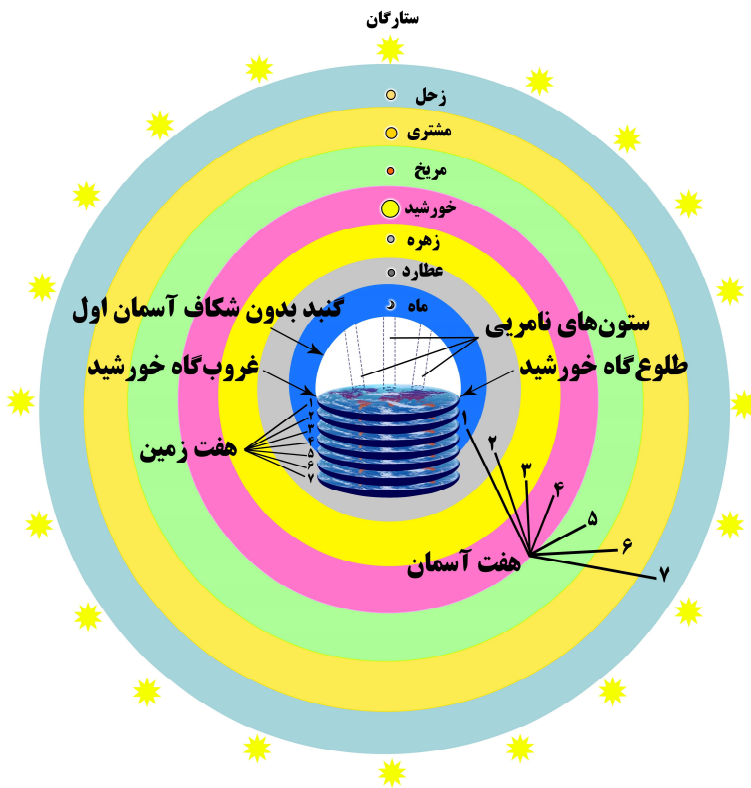
سوره انبیا: «و اوست آن کسی که شب و روز و خورشید و ماه را پدید آورده است هر کدام از این دو در مداری شناورند (۳۳).»

سوره یس: «و خورشید به قرارگاه ویژه خود روان است. تقدیر آن عزیز دانا این است (۳۸).» و «نه خورشید را سزد که به ماه رسد و نه شب بر روز پیشی جوید و هر کدام در سپهری شناورند (۴۰).»

سوره کهف: «تا آن گاه که به غروب گاه خورشید رسید به نظرش آمد که در چشمه‌ای گل آلود و سیاه غروب می کند و نزدیک آن طایفه‌ای را یافت فرمودیم ای ذوالقرنین یا عذاب می کنی یا در میانشان نیکویی پیش می گیری (۸۶).» و «تا آن گاه که به جایگاه برآمدن خورشید رسید و یافت که بر قومی طلوع می کرد که برای ایشان در برابر آن پوششی قرار نداده بودیم (۹۰).»

در کنار توصیفات قرآن از عالم و نحوه آفرینش آن، قرآن بدون هیچ مقدمه و به صورت عجیبی در وسط آیه ۲۵ از سوره حدید که قبلاً به آن اشاره شد، به نزول آهن اشاره می کند. موضوعی که اگرچه قرآن هیچ توضیحی نمی دهد که منظورش از نزول آهن چیست و حتی مترجمی مانند فولادوند آن را «پدید آوردن» ترجمه کرده است اما برخی از مسلمانان آن

را به آهن موجود در شهاب‌سنگ‌ها نسبت می‌دهند تا به این صورت برای قرآن معجزه‌ای بتراشند. واقعیت اما این است که حتی اگر فرض مسلمانان را هم درست بگیریم که احتمالش بسیار ضعیف است، باز هم رسیدن به نتیجه مطلوب آن‌ها ناممکن است. در واقع، مصریان حداقل از حدود ۲ هزار سال قبل از پیدایش اسلام با چنین چیزی آشنا بوده‌اند. به‌صورتی که ما امروزه می‌دانیم، خنجر متعلق به توت‌عنخ‌آمون که در مقبره او یافت شده است، از آهنی ساخته شده بوده که منشا آن شهاب‌سنگ‌های فرود آمده بر روی زمین بوده است [۷۰].



شکل ۱۹: ساختار عالم از دید قرآن که متشکل از زمین و آسمانی هفت‌گانه است.

آیات مربوط به علم زیست‌شناسی قرآن هم مانند دو زمینه اخترشناسی و زمین‌شناسی، چنگی به دل نمی‌زند و در بهترین حالت روایت مشاهداتی است که چیز جدیدی حداقل برای مردمان خارج از شبه‌جزیره عربستان نبوده است. در آغاز بررسی این آیات می‌توان به

موارد مربوط به انسان و ساخته شدن آن پرداخت. هرچند که تکلیف قرآن با خودش مشخص نیست که ماده آغازینی که خلقت انسان توسط الله از آن آغاز شده را چه بنامد؛ خاک (رُس)، گِل، گِل خشک، عصاره گِل، گِلی چسبنده یا گِلی سیاه و بدبو اما قرآن در کل آفرینش انسان را از خاک می‌داند که این موضوع خود تکرار حرف‌های موجود در تورات است. طرز فکر غلطی که ریشه در افسانه‌های باستانی و بسیار کهن‌تر از باورهای اسلامی و یهودیت دارد. در واقع، باور غلط آفرینش انسان از خاک، حتی در همان قرن هفتم میلادی هم اصلاً موضوع جدیدی نبوده و در فرهنگ‌های مختلفی از ایران و چین باستان گرفته تا مصر و یونان باستان وجود داشته است. به‌عنوان مثال در یکی از داستان‌های سومری‌ها می‌خوانیم که انکی، انسان را از خاک رُس آفریده است [۷۱]. در کهن‌ترین حماسه بشریت که گیلگمش نام دارد و قدمت الواح گلی آن حتی به بیش از ۴ هزار سال قبل هم می‌رسد، می‌خوانیم که ایزدبانویی به نام /رورو<sup>۱</sup> به‌دستور خدای خدایان آنو، فردی به نام /نکیدو<sup>۲</sup> را از خاک رس و آب دهان خودش ساخت تا در مقابل گیلگمش بایستد.<sup>۳</sup> در اساطیر یونانی که قدمتشان به پیش از میلاد باز می‌گردد نیز شاهد ساخته شدن انسان از آب و خاک توسط پرومتهوس هستیم [۷۲]. در افسانه‌های مصر باستان هم می‌خوانیم که خدایی به نام خنوم<sup>۴</sup>، انسان‌ها را از خاکی ساخته که ابتدا آن را با آب نیل مرطوب کرده است [۷۳]. چینی‌ها هم از قافله آفرینش انسان از خاک عقب نبوده‌اند و در اساطیر پیش از میلاد و باستانی آن‌ها می‌خوانیم که یک ایزدبانوی مادر به نام نووا<sup>۵</sup> انسان‌ها را با دستان خودش از خاک زرد — ساخته است [۷۴].

سوره روم: «و از نشانه‌های او این است که شما را از خاک آفرید پس به ناگاه شما بشری هر سو پراکنده شدید (۲۰).»

سوره ص: «آن‌گاه که پروردگارت به فرشتگان گفت من بشری را از گِل خواهم آفرید (۷۱).» و

<sup>1</sup> Ninhursag

<sup>2</sup> Enkidu

<sup>4</sup> khhnum

<sup>5</sup> Nüwa

<sup>۳</sup> حماسه گیلگمش، لوح اول

«گفت من از او بهترم مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل آفریده‌ای (۷۶).»

**سوره سجده:** «همان کسی که هر چیزی را که آفریده است نیکو آفریده و آفرینش انسان را از گل آغاز کرد (۷).»

**سوره الرحمن:** «انسان را از گل خشکیده‌ای سفال مانند آفرید (۱۴).»

**سوره مومنون:** «و به یقین انسان را از عصاره‌ی از گل آفریدیم (۱۲).»

**سوره صافات:** «پس پیرس آیا آفرینش ایشان سخت‌تر است یا کسانی که خلق کردیم. ما آنان را از گلی چسبنده پدید آوردیم (۱۱).»

**سوره حجر:** «و در حقیقت انسان را از گلی خشک از گلی سیاه و بدبو آفریدیم (۲۶).» «و هنگامی را که پروردگار تو به فرشتگان گفت من بشری را از گلی خشک از گلی سیاه و بدبو خواهم آفرید (۲۸).» و «گفت من آن نیستم که برای بشری که او را از گلی خشک از گلی سیاه و بدبو آفریده‌ای سجده کنم (۳۳).»

در ادامه آیات مربوط به انسان، قرآن نحوه ساخته شدن انسان از طریق زادآوری را به آب مربوط می‌کند و در برخی از آیات خودش، مانند همیشه به آن اشاره مختصر و مبهمی می‌کند. توضیحاتی که صرفاً در بهترین حالتشان، توصیفات از مشاهدات تجربی محدود و به درد نخوری بوده است که حتی برای اعراب ساکن شبه‌جزیره در قرن هفتم میلادی هم چیز نو و تازه‌ای نبوده است.

**سوره مرسلات:** «مگر شما را از آبی بی‌مقدار نیافریدیم (۲۰).»

**سوره سجده:** «سپس نسل او را از چکیده آبی پست مقرر فرمود (۸).»

علاوه بر موارد اشاره شده، قرآن اشاره‌های مختصر و بسیار کلی به شکل‌گیری انسان از خون بسته شده و مراحل تحول جنین در رحم مادر می‌کند. توضیحاتی که نه تنها دانش خاصی محسوب نمی‌شوند که نهایتاً توصیفی از مشاهدات تجربی یا شنیده‌های محدودی است که ممکن است حتی برای اعراب ساکن شبه‌جزیره در قرن هفتم میلادی هم چیز جدید به شمار نمی‌رفته‌اند. توصیفات قرآن در مورد خلقت انسان از آب جهنده که در کمر و میان

استخوان سینه قرار دارد یا شکل‌گیری استخوان و گوشت در جنین در زمان حضورش در رحم، توصیفاتی کلی، مبهم و بسیار به‌درد نخورتر از آن به حساب می‌آیند که بیشتر از این به آن پرداخته شود. مخصوصاً وقتی که می‌بینیم قرن‌ها قبل از اسلام، افرادی مانند افلاطون، ارسطو، بقراط و جالینوس، فارغ از میزان اشتباهاتشان که ناشی از محدودیت کلی دانش آن دوران بوده، توضیحات بسیار مفصل‌تری درباره نحوه تشکیل اسپرم، ماهیت مایعات جنسی زن و مرد، نحوه رسیدن اسپرم و تخمک به یک‌دیگر، تشکیل جنین و همچنین مراحل تحولات جنین در رحم مادر مطرح کرده‌اند. مثلاً جالینوس که حدود ۴۰۰ تا ۵۰۰ سال قبل از ظهور اسلام می‌زیسته به جای این که همانند قرآن صرفاً بگوید «آب جهنده مردان» از کمر آن‌ها می‌آید، سعی کرده مسیری را برای شکل‌گیری اسپرم از زمان خورده شدن غذا تا زمان و مکان تولید شدنش طراحی کند. او برخلاف تفکر ارسطویی، پیشنهاد می‌کرده است که زادآوری انسان از طریق ترکیب شدن دو بذر یا دانه (یکی از پدر و دیگری از مادر) به انجام می‌رسد که هر کدام به‌صورت برابری در تولید نطفه و شکل‌دهی جنین نقش دارند. از نظر او، پس از ترکیب این دو بذر هم مراحل مختلفی طی می‌شود. مراحل اولیه که ابتدای آن مرحله‌ای نباتی و اصطلاحاً غیرجانوری است و در ادامه به مرحله‌ای می‌رسد که مرحله جانوری خوانده شده و در آن مغز جنین شکل می‌گیرد [۷۵].

سوره علق: «انسان را از علق آفرید (۲).»

سوره طارق: «پس انسان باید بنگرد که از چه آفریده شده است (۵). از آب جهنده‌ای خلق شده

(۶). از صلب مرد و میان استخوان‌های سینه زن بیرون می‌آید (۷).»

سوره مومنون: «و به یقین انسان را از عصاره‌ای از گل آفریدیم (۱۲). سپس او را نطفه‌ای در جایگاهی استوار قرار دادیم (۱۳). آن‌گاه نطفه را به‌صورت علقه درآوردیم پس آن علقه را مضعه گردانیدیم و آن‌گاه مضعه را استخوان‌هایی ساختیم بعد استخوان‌ها را با گوشتی پوشانیدیم آن‌گاه آفرینشی دیگر پدید آوردیم آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است (۱۴).»

در آیه ۲۲۲ از سوره بقره می‌خوانیم که قرآن به محمد می‌گوید که وقتی از تو پرسیدند عادت زنان چیست، بگو رنجی است که از جانب خدا نازل شده است. موضوعی که حتی

یک دختر بچه ۱۰ ساله هم آن را می‌داند و اشاره قرآن نه تنها چیزی به دانش علمی خواننده اضافه نمی‌کند، بلکه تنها توضیح واضحات و حرفی بی‌پهلو است.

**سوره بقره:** «از تو درباره عادت ماهانه می‌پرسند بگو آن رنجی است پس هنگام عادت ماهانه از زنان کناره‌گیری کنید و به آنان نزدیک نشوید تا پاک شوند پس چون پاک شدند از همان‌جا که خدا به شما فرمان داده است با آنان آمیزش کنید خداوند توبه کاران و پاکیزگان را دوست می‌دارد (۲۲۲)».

با عبور از آیات مربوط به انسان و نحوه شکل‌گیری و زادآوری او، به آیات پراکنده دیگری می‌رسیم که می‌توان آن‌ها را هم با دانش زیست‌شناسی سنجید. آیاتی که هر کدام به ناگهان در لابه‌لای سوره‌ای نامربوط به ماجرا پدیدار می‌شوند و در حد چند خط یا حتی چند کلمه به موضوعی می‌پردازند. مثلاً در سوره انعام، می‌خوانیم که قرآن می‌گوید هیچ جنبنده‌ای بر روی زمین یا آسمان نیست مگر این‌که در گروه‌هایی مانند انسان‌ها باشند. مشخص نیست منظور از گروه‌هایی مانند انسان‌ها چیست اما اگر منظور زندگی اجتماعی و گروهی باشد که این طرز فکر، بیشتر نشان‌دهنده مشاهده محدود به محیط پیرامون است. به‌صورتی که مثلاً در نگاه اول و به‌صورت سطحی می‌توان دید که مورچه‌ها، موربان‌ها، پرنده‌ها، احشام چهارپا و مانند این‌ها همگی به‌صورت گروهی زندگی می‌کنند. با این حال، با کمی دقت بیشتر به‌سرعت در می‌یابیم که موجودات بسیاری هستند که تمام عمر در تنهایی زندگی می‌کنند و بعضاً به‌جز زمانی که به‌منظور زادآوری به جفت خودشان نزدیک می‌شوند، تقریباً دیگر هیچ‌وقت با هم‌نوعی از خودشان برخورد ندارند. نمونه‌های فراوانی از این حیوانات در طبیعت وجود دارند که از جمله آن‌ها لاک‌پشت آبی، پلنگ برفی، پلنگ آمریکایی (جگوار)، پاندا، موش کور، کوآلا، تنبل، راسوی بزرگ (ولورین) و پلاتی‌پوس هستند.

**سوره انعام:** «و هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست و نه هیچ پرنده‌ای که با دو بال خود پرواز می‌کند مگر آن‌که آن‌ها گروه‌هایی مانند شما هستند ما هیچ چیزی را در کتاب فروگذار نکرده‌ایم سپس به سوی پروردگارشان محشور خواهند گردید (۳۸)».

در آیه دیگری در سوره ذاریات می‌خوانیم که قرآن می‌گوید، هر چیزی را زوج یا اصطلاحاً

دوتایی آفریدیم. مطابق معمول قرآن، هیچ توضیح دیگری در کار نیست اما با توجه به استفاده از پیشوند «هر»، این زوج یا دوتایی بودن نمی‌تواند فقط مختص موجودات زنده تلقی شود و دامنه آن عملاً هرچیزی را در برمی‌گیرد. موضوعی که سبب می‌شود که مدافعان قرآن در راستای توجیه این آیه، به چاه بی‌انتهایی وارد شوند که خلاصی از آن محال به نظر می‌رسد. از موجوداتی تک‌سلولی مانند باکتری یا ویروس گرفته، تا چیزهایی مانند سیارات و ستارگان سرگردان یا بدون قمر و سیاره که برای هیچ‌کدام زوج یا جفتی وجود ندارد، همگی موارد نقض این ادعا هستند. حتی برای خورشید که سیارات زیادی به دورش در حال چرخش هستند هم نمی‌توان زوج مشخصی در نظر گرفت.

سوره ذاریات: «و از هر چیزی زوج آفریدیم. امید که شما عبرت گیرید (۴۹).»

قرآن مجدداً در آیاتی با یک نسخه‌پیچی کلی دیگر و بدون وارد شدن به جزئیات، می‌گوید که هرچیز زنده‌ای از آب آفریده شده است. با توجه به این که قرآن در آیاتی که قبلاً اشاره شد، مایع منی حاوی اسپرم را آب (ماء) نامیده است، نمی‌توان مطمئن شد که منظور از آب، مایع منی حاوی اسپرم است یا این که قرآن به آب معمولی ( $H_2O$ ) و متداول اشاره دارد. اگر منظور قرآن از آب همان مایع منی باشد که چنین چیزی غلط است زیرا زادآوری جنسی آن‌هم از طریق انتقال اسپرم بین دو جفت در میان همه موجودات زنده رواج ندارد. اگر هم منظور این باشد که آب معمولی، در نقش ماده اولیه ساخت موجودات زنده به کار رفته است که برای رد چنین استدلال غلطی، دانش زیست‌شناسی دبیرستان هم کفایت می‌کند. ممکن است طبق معمول برای تفسیر آیات قرآن به این توسل شود که منظور قرآن از این ادعا این باشد که بخش زیادی از بدن موجودات زنده از آب درست شده است. موضوعی که خود مسلمانان معتقد به آن هم نه به لطف قرآن که به لطف پیشرفت علم در چند قرن اخیر به آن پی‌برده‌اند. با این حال، ادعای ساخته شدن موجودات از آب یا وجود داشتن آب در ساختار آن‌ها، حتی در همان قرن هفتم میلادی هم ادعای جدیدی نبوده است. مثلاً در نظریات فیلسوفی یونانی مانند *تالس*<sup>۱</sup> که حدود ۱۰۰۰ سال قبل از محمد

<sup>1</sup> Thales of Miletus



می‌زیسته می‌توان دید که او بر این باور بوده که نه تنها موجودات زنده که منشا هر چیزی آب است [۷۶].

**سوره انبیا:** «آیا کسانی که کفر ورزیدند ندانستند که آسمان‌ها و زمین هر دو به هم پیوسته بودند و ما آن دو را از هم جدا ساختیم و هر چیز زنده‌ای را از آب پدید آوردیم آیا ایمان نمی‌آورند (۳۰)». **سوره نور:** «و الله است که هر جنبنده‌ای را از آبی آفرید. پس پاره‌ای از آن‌ها بر روی شکم راه می‌روند و پاره‌ای از آن‌ها بر روی دو پا و بعضی از آن‌ها بر روی چهارپا راه می‌روند الله هر چه بخواهد می‌آفریند در حقیقت خدا بر هر چیزی تواناست (۴۵)».

فارغ از آیاتی که تا به این جا به آن‌ها اشاره شد، واقعیتی که در مورد علم و دانش قرآن می‌توان به آن اشاره کرد این است که مسایل بسیار ساده اما مهمی وجود داشته‌اند که اعراب آگاهی کافی از آن‌ها نداشته‌اند و قرآن می‌توانسته به آن‌ها اشاره کند اما چنین نکرده است. به‌عنوان یک مثال، می‌توان به مساله زمان اشاره کرد. با این‌که از نظر انجام آداب اسلامی مانند نماز و روزه، زمان مساله مهمی در اسلام تلقی می‌شود اما در هیچ کجای قرآن دیده نمی‌شود که به ساعت و روش اندازه‌گیری دقیق زمان اشاره‌ای شده باشد. حتی زمانی که به مسلمانان دستور برپا داشتن نماز یا گرفتن روزه داده می‌شود، به ساعت دقیق آن اشاره نمی‌کند و نهایتاً با اشاره به طلوع و غروب خورشید، به سرعت از موضوع عبور می‌کند. این در حالی است که ما می‌دانیم هزاران سال پیش از ظهور اسلام در جایی مانند بین‌النهرین، نه تنها هر روز به قسمت‌های مشخصی تقسیم می‌شده بلکه از ساعت‌های آفتابی یا آبی برای اندازه‌گیری زمان استفاده می‌شده است. بابلی‌ها از هزاران سال پیش از ظهور اسلام، نه تنها هر روز را به ۱۲ قسمت (ساعت) تقسیم کرده بودند بلکه حتی هر یک از این قسمت‌ها را هم به ۱۲۰ قسمت کوچک‌تر (دقیقه) تقسیم کردند. این تقسیم‌بندی نیز نهایتاً در دوران شکوه تمدن هلنی با کمی تغییر روبرو شد و به‌همان تقسیم‌بندی آشنای امروز تبدیل شد [۷۷].

علاوه بر بحث تعیین دقیق زمان، علوم بسیاری مخصوصاً از نوع کاربردی وجود داشته‌اند که قرآن می‌توانست با اشاره به آن‌ها هم دانش خودش از علوم مختلف را نشان دهد و هم به بهبود سطح زندگی کیفی اعراب کمک کند. مثلاً می‌توانسته بر این موضوع ساده اما بسیار

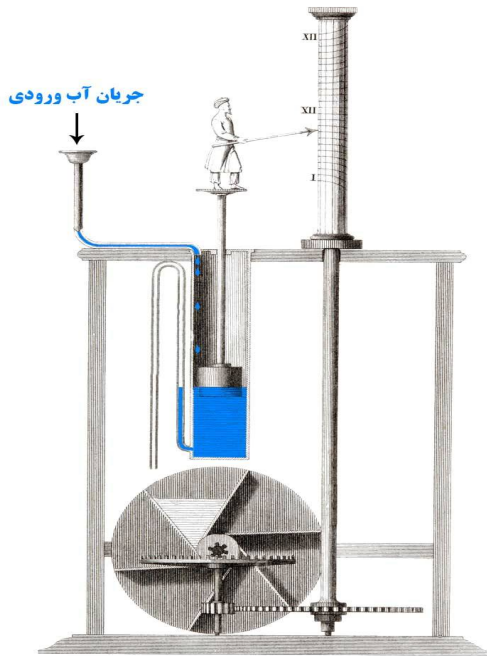
مهم بهداشتی تاکید کند که شستن دست با آب کافی نیست و باید برای تمیز شدن کامل آن، از چیزی به اسم صابون استفاده شود. هرچند به احتمال فراوان اعراب نمی دانسته اند که صابون چیست یا اگر می دانستند از طرز تهیه آن آگاهی نداشته اند اما این محصول ساده و بسیار کاربردی، از حدود ۵ هزار سال پیش در جایی مانند تمدن بابل و با کمک حرارت دادن خاکستر چوب و چربی ساخته می شده است. قرآن می توانست با اشاره به همین روش ساخت آسان یا حداقل ترغیب اعراب به یادگیری روش ساخت و استفاده از آن، اثر مستقیمی بر بهداشت شخصی آنان بگذارد.

علاوه بر صابون، یکی دیگر از محصولات که قرآن می توانست به آن اشاره کند، کاغذ است. محصولی که برای نوشتن راحت و البته صحیح آیات قرآن بسیار مفید و کمک کننده بوده است. چینی ها قرن ها قبل از پیدایش اسلام و قرآن به فناوری تولید کاغذ رسیده بودند اما دانش آن را کاملا انحصاری و محرمانه نگه داشته بودند. در واقع، اعراب تا ۲۳۰ سال پس از مرگ محمد نمی دانستند که چطور کاغذ تهیه کنند. با این حال و مطابق روایت های مسلمانان، نهایتا در زمان خلیفه عباسی و طی جنگ طراز، یک بازرگان چینی به دست آن ها اسیر می شود و او این فناوری را به اعراب آموزش می دهد. حتی پس از این هم حدود ۵۰ سال طول می کشد تا اولین کارگاه کاغذسازی در سرزمین های تحت سلطه اعراب راه اندازی شود [۷۸].

یکی دیگر از مواردی که چینی ها برای قرن ها قبل از پیدایش اسلام به آن دست یافته بودند، جهت یابی با کمک سنگ مغناطیسی آهن اکسید یا همان مگنتیت<sup>۱</sup> بوده است. با این حال، آن ها مخصوصا در ابتدا، خیلی متوجه کاربردهای این ابزار در جهت یابی نبوده اند و بیشتر از آن برای فنگ شویی استفاده می کرده اند. اهمیت ماجرا وقتی بیشتر مشخص می شود که بدانیم پای قطب نما تا قرن دوازدهم میلادی به اروپا باز نشده است [۷۹]. قرآن می توانست تنها با اشاره به همین موضوع، که یافته کاملا جدیدی هم به حساب نمی آمده، مشقت اعراب شبه جزیره در مسیریابی را مخصوصا در روز که امکان مشاهده ستاره ها میسر

<sup>1</sup> Magnetite (Fe<sub>3</sub>O<sub>4</sub>)

نبوده، حل کند.



شکل ۲۰: ساعت آبی طراحی شده توسط تسیبیوس، ریاضی‌دان و مخترع یونانی قرن سوم پیش از میلاد (حدود ۸۰۰ سال قبل از تولد محمد) که برخی آن را اولین ساعت کاملا خودکار تاریخ معرفی می‌کنند. علت این است که اگر جریان آب ورودی قطع نشود، ساعت هیچ نیازی به دخالت نیروی انسانی برای تنظیم شدن مجدد یا ادامه فعالیت ندارد. پس از رسیدن عقربه ساعت به بالاترین عدد، آب به بیرون سیفون می‌شود و عقربه با کمک چرخش سیستم چرخ‌دنده‌ای (به‌خاطر ریزش آب) مجدداً به پائین‌ترین درجه بازمی‌گردد.

فارغ از تمام علم و دانشی که قبل یا هم‌دوره با پیدایش محمد و قرآن، در سرزمین‌های دیگر موجود بوده و قرآن می‌توانست به آن‌ها اشاره کند، در پیش پای قرآن، راه دیگری هم برای نشان دادن علم و دانش وجود داشته که حتی ساده‌تر بوده است. در واقع، اصلاً نیازی نبوده که قرآن علم جدیدی ارائه و در مورد آن توضیح دهد. این کتاب می‌توانسته باورهای علمی غلط موجود در میان انسان‌ها را برشمارد و بر مردود بودن آن‌ها تأکید کند. قرآن می‌توانست زمین تخت، هفت‌گانه و واقع در مرکز عالم یا موضوعی مانند آسمان هفت‌گانه را خیلی رُک و پوست‌کنده رد کند و آن‌ها را باورهای کهن و نادرست بخواند. همان‌طور که این کار را در مورد باورهای باستانی اهالی قریش انجام داد و رسم چندخداپرستی آن‌ها را نقد کرد و بت‌پرستی آن‌ها را به سُخره گرفت. با این حال، شاید این حرف‌ها مضحک‌تر از آن باشد که بخواهیم حتی به آن‌ها به‌صورت جدی فکر کنیم، مخصوصاً وقتی می‌بینیم که قرآن از لحاظ افزایش دانش فنی و کاربردی برای اعراب محروم شبه‌جزیره، حتی در حد ساختن یک قاشق هم مفید نبوده است.



**شکل ۲۰:** قاشقی از جنس آهن اکسید که بر روی صفحه‌ای برنزی قرار می‌گرفته است. دستاوردی که چینی‌ها از قرن‌های اول و دوم میلادی به آن دست یافته بودند. دسته قاشق جهت جنوب را نشان می‌دهد.

تا این‌جا به محتوای قرآن و علم و دانشی که می‌توان در متن آن مشاهده کرد پرداخته شد اما خود محمد که آورنده قرآن به حساب می‌آید، روی دیگر ماجراست که می‌توان در مورد او نیز به گفتگو پرداخت. هرچند که بررسی زندگی او نیز مانند قرآن اخبار خوشایندی در مورد علم و دانش به دست نمی‌دهد. مسلمانان بعضا سعی دارند با نسبت دادن علم غیب به محمد یا خواندن احادیثی که صحت تاریخی آن‌ها را تنها خودشان قبول دارند، او را در جایگاهی فراانسانی قرار دهند که به علمی ماورایی دسترسی داشته اما وقتی به متن قرآن، زندگی‌نامه و دستاوردهای منتسب به او و مسلمانان صدر اسلام رجوع می‌کنیم، متوجه می‌شویم که داستان خلاف چیزی است که مسلمانان آن را تبلیغ می‌کنند. او در سوره اسراء، مستقیما از طرف الله مورد عتاب قرار می‌گیرد که وقتی از چیزی اطلاع نداری آن را دنبال مکن. علاوه بر این در یکی دیگر از آیات همین سوره و همچنین سوره‌های دیگر، قرآن به دفعات و به وضوح می‌گوید که محمد اطلاعی از علم و دانش غیبی ندارد. مواردی که به خوبی نشان می‌دهد، حتی قرآن هم محمد را فردی ماورایی نمی‌خوانده و تنها تفاوت مهم

او با دیگران را الهاماتش می‌دانسته است. موضوعی که تایید آن را در آیات متعددی از قرآن از جمله آیه ۱۱۰ از سوره کهف مشاهده می‌کنیم.

**سوره انعام:** «و چیزی را که بدان علم نداری دنبال مکن زیرا گوش و چشم و قلب همه مورد پرسش واقع خواهند شد (۳۶). بگو به شما نمی‌گویم گنجینه‌های الله نزد من است و غیب نیز نمی‌دانم و به شما نمی‌گویم که من فرشته‌ام جز آن‌چه را که به سوی من وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم بگو آیا نابینا و بینا یکسان است آیا تفکر نمی‌کنید (۵۰). و کلیدهای غیب تنها نزد اوست جز او آن را نمی‌داند و آن‌چه در خشکی و دریاست می‌داند و هیچ برگی فرو نمی‌افتد مگر آن را می‌داند و هیچ دانه‌ای در تاریکی‌های زمین و هیچ تر و خشکی نیست مگر این که در کتابی روشن است (۵۹)».

**سوره اعراف:** «بگو جز آن‌چه خدا بخواهد برای خودم اختیار سود و زیانی ندارم و اگر غیب می‌دانستم قطعاً خیر بیشتری می‌اندوختم و هرگز به من آسیبی نمی‌رسید من جز بیم دهنده و بشارت‌گر برای گروهی که ایمان می‌آورند نیستم (۱۸۸)».

**سوره یونس:** «و می‌گویند چرا معجزه‌ای از جانب پروردگارش بر او نازل نمی‌شود بگو غیب فقط به خدا اختصاص دارد پس منتظر باشید که من هم با شما از منتظرانم (۲۰)».

**سوره کهف:** «بگو من هم بشری مثل شما هستم و به من وحی می‌شود که خدای شما خدایی یگانه است. پس هر کس به لقای پروردگار خود امید دارد باید به کار شایسته بپردازد و هیچ کس را در پرستش پروردگارش شریک نسازد (۱۱۰)».

وقتی زندگی‌نامه محمد را دنبال می‌کنیم هم اثری از علم و دانشی فراتر از عصر و دوران خودش نمی‌بینیم. مثلاً همان‌طور که قبلاً در بحث برخوردهای او با یهودیان اشاره شد، او دانش حداقلی لازم برای کشاورزی را نداشته و شاید علت فقدان آیات مربوط به اصول کشاورزی و کشت و برداشت محصول در قرآن هم همین باشد. حتی وقتی مسیحیان نجران به مناظره با او می‌آیند، او قادر نیست که آن‌ها را با استدلال‌های منطقی و دانش خودش میخ‌کوب کند. به‌شکلی که مسیحیان تحت تاثیر محمد و حرف‌هایش قرار نمی‌گیرند و نهایتاً او نیز به‌جای پذیرش ناکافی بودن دانشش، روی به یکی از کودکانه‌ترین

عکس‌العمل‌های ممکن می‌آورد. او آن‌ها را به نفرین کردن یک‌دیگر دعوت می‌کند که اشاره به این واقعه در آیه ۶۱ سوره آل عمران دیده می‌شود.

**سوره آل عمران:** «پس هر که پس از دانشی که تو را آمده با تو محاجه کند بگو بیایید پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان و ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک خود را فرا خوانیم. سپس مباحله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم (۶۱).»

از طرفی دیگر، نه سند موثق تاریخی از باسواد بودن محمد در طول زندگی ۶۳ ساله‌اش در دست است و نه نظریه‌ای علمی از او به دست ما رسیده است. او همچنین نه کتابی علمی نوشته، نه مساله‌ای مهم در زمینه علم حل کرده و نه حتی به نظریات علمی دانشمندان هم‌عصر و یا ماقبل از خودش اشاره‌ای کرده که بر اساس آن بگوییم او حداقل به این نظریات واقف بوده است. این درحالی است که ما امروزه از نظرات و حتی آثار نوشته شده از دانشمندان و عالمان نقاط دیگر دنیا مطلعیم که قرن‌ها پیش از محمد یا هم‌عصر با او می‌زیسته‌اند. برای درک ابعاد این ماجرا تنها کافی است این را در نظر بگیریم که *اراتوستن*<sup>۱</sup> بیش از ۸۰۰ سال قبل از محمد، نه تنها می‌دانست که زمین کروی است بلکه محیط آن را هم با ساده‌ترین ابزار ممکن و با دقتی مثال‌زدنی اندازه گرفت [۸۰].<sup>۲</sup> به‌عنوان یک مثال معاصر با محمد هم می‌توان به پزشکی به نام *آرون اسکندرانی*<sup>۳</sup> اشاره کرد که تنها ۳۱ سال زندگی کرد (تولد در سال ۶۱۰ میلادی و مرگ در سال ۶۴۱ میلادی). با این حال، او در همین مدت کم توانست به اولین فردی تبدیل شود که به توصیف بیماری‌هایی مانند آبله و سرخک می‌پردازد [۸۱]. کتاب‌های علمی منتسب به او که بعداً به زبان‌های سوری و عربی ترجمه شدند، به قدری ارزشمند بودند که فردی مانند زکریای رازی از آن‌ها به‌عنوان راهنمای علمی استفاده می‌کرده است [۸۲].

علاوه بر فقدان هرگونه اثر علمی مشخص، محمد هیچ مدرسه، کتابخانه یا حتی محلی برای

<sup>1</sup> Eratosthenes

<sup>۲</sup> روش نسبت داده شده به اراتوستن، محیط زمین (۴۰۰۷۵ کیلومتر) را ۳۹۳۵۰ کیلومتر محاسبه می‌کند!

<sup>3</sup> Aaron of Alexandria

نگهداری از بیماران مانند مریض‌خانه یا بهداری نساخت و مساله‌ای مانند تحصیل زنان در دوران زندگی او مطلقاً بی‌معنا بود. این درحالی است که در سرزمین‌های دیگر از قرن‌ها قبل از ظهور اسلام، شاهد وجود این موارد بوده‌ایم.

در مجموع، این گفته که ظهور اسلام موجب پیدایش انقلاب علمی در میان مسلمانان شده است به دو دلیل حرف مردودی است. در واقع، مدعیان این موضوع، با جمع بستن مردمان سرزمین‌های دیگر که حتی پیش از ظهور اسلام هم دارای تمدن، اختراع و اکتشافات فراوان بوده‌اند، با اعراب خود شبه‌جزیره که حتی با آمدن اسلام هم چیز خاصی تولید نکرده‌اند، سعی دارند که دستاوردهای سایر ملت‌ها را به اسلام و آموزه‌هایش مربوط کنند. اولین و مهم‌ترین دلیلی که می‌توان در رد این ادعا آورد، فقدان هرگونه علم و دانش فراتر از قرن هفتم میلادی در قرآن یا سنت محمد است که به‌عنوان منابعی مهم قرار بوده سرنخ‌های لازم را در اختیار مسلمانان عرب و حتی غیرعرب قرار دهند. دلیل دوم هم این است که اگرچه در میان مسلمانان خارج از شبه‌جزیره مانند ایران، در چند قرن پس از ظهور اسلام، دستاوردهای علمی دیده می‌شود با این حال داستان شبه‌جزیره داستانی متفاوت است. مثلاً اگرچه فردی مثل خوارزمی در جایی مانند ایران، آن‌هم حدود ۱۵۰ سال پس از مرگ محمد ظهور کرده است اما چنین چیزی در میان مردم شبه‌جزیره عربستان دیده نمی‌شود. در واقع، ظهور اسلام و فردی مانند محمد از لحاظ علمی هیچ تأثیر خاص و موثقی بر رفتار یا حتی طرز فکر مردم شبه‌جزیره نداشته است که ما امروزه بتوانیم اثری از آن را در تاریخ ببینیم. با این حال، وقتی به دستاوردهای بشریت در نقاط مختلف دنیا حتی در همان قرن هفتم میلادی نگاه می‌کنیم، شاهد ابداعات، اختراعات و اکتشافات در زمینه‌های مختلف علمی و فناوری هستیم. مثلاً شاهد این هستیم که برهماگوپتا<sup>۱</sup> ریاضی‌دان و منجم برجسته هندی دقیقاً در همان سالی که محمد مشغول یک‌سره کردن کار یهودیان خیبر و شکنجه کردن رئیس آن برای لو دادن محل گنج‌های این قبیله بود، برای اولین بار صفر را به‌عنوان عدد استفاده کرد و قوانین حسابی مربوط به جمع، تفریق، ضرب و تقسیم اعداد با صفر را بیان کرد [۸۳]. او همچنین در همان دوران برای اولین بار فرمول محاسبه مساحت

<sup>1</sup> Brahmagupta

چهارضلعی محاطی را پیدا کرد، پاسخی صریح برای معادله درجه دو به دست آورد و راه حلی برای معادله پل<sup>۱</sup> را ارائه کرد [۸۴]. دستاوردها فقط محدود به ریاضیات و هند نبوده است و اشاره به آسیاب بادی توسط ایرانیان در آثار مکتوب [۸۵]، ابداع اسکناس و تسلط بر ساخت ظروف چینی توسط چینی‌ها [۸۶] و همچنین تولید سلاحی مانند آتش یونانی توسط امپراتوری بیزانس [۸۷] مواردی هستند که همگی در حوالی همین قرن رخ داده‌اند. با این حال، دقیقاً در همان زمان و در جایی مانند شبه جزیره، به جای بروز پیشرفت‌های علمی توسط فردی که مسلمانان ادعای عالم بودن خودش و علمی بودن آموزه‌هایش را دارند، شاهد کشتار مردان و به کنیزی گرفتن زنان مخالفین هستیم.

## حقانیت ۲ میلیاردی

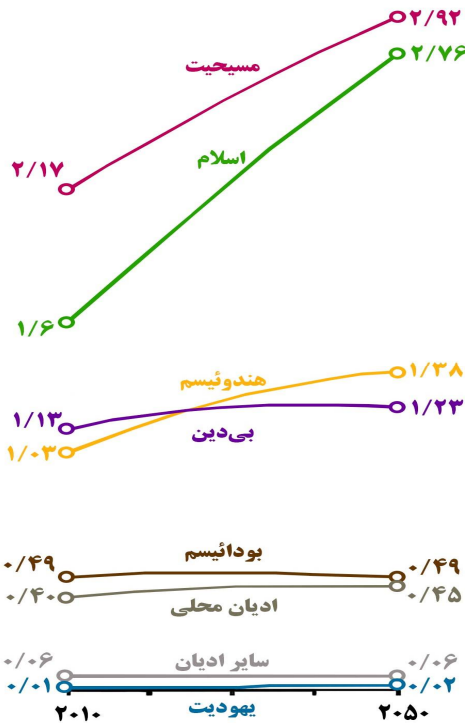
مطابق تخمین موسسه تحقیقاتی پیو، جمعیت مسلمانان در سال ۲۰۲۰ به بیش از ۱/۹ میلیارد رسیده است [۸۸]. موضوعی که سبب می‌شود این دین از لحاظ تعداد پیروان، در آستانه ۲ میلیاردی شدن باشد و ظاهراً به صورت بی‌رقیبی در جایگاه دوم پس از مسیحیت قرار داشته باشد. همین شیوه تخمین، اعلام می‌کند که تا سال ۲۰۷۰، تعداد پیروان اسلام با دین مسیحیت برابر و در سال‌های پس از آن نیز، این دین به پرطرفدارترین دین دنیا تبدیل خواهد شد. این یعنی مردم دنیا تا سال ۲۱۰۰، از لحاظ اعتقادی با یک دوقطبی جهانی روبرو خواهند بود که حدود ۷۰ درصد جمعیت دنیا را در برمی‌گیرد (شکل ۲۱).

برای این که سرعت رشد مسلمانان را بهتر درک کنیم، کافی است ارقامی که موسسه تحقیقاتی پیو در این زمینه اعلام کرده است را با سرعت رشد سایر ادیان و حتی سرعت رشد جمعیت کل کره زمین مقایسه کنیم. این ارقام می‌گویند که مسلمانان با اختلاف فراوان، دارای بیشترین میزان رشد جمعیت در مقایسه با موارد اشاره شده هستند. به طوری که تا سال ۲۰۵۰، جمعیت مسلمانان تا ۷۳ درصد افزایش پیدا خواهد کرد. این در حالی

<sup>1</sup> Pell's equation



است که دومین میزان رشد به مسیحیت تعلق دارد که همانند جمعیت کل دنیا، هر دو تا سال ۲۰۵۰، تنها ۳۵ درصد افزایش جمعیت را تجربه خواهند کرد. هندوها، یهودیان و ادیان محلی به ترتیب با ۳۴، ۱۶ و ۱۱ درصد در رتبه‌های بعدی قرار دارند.

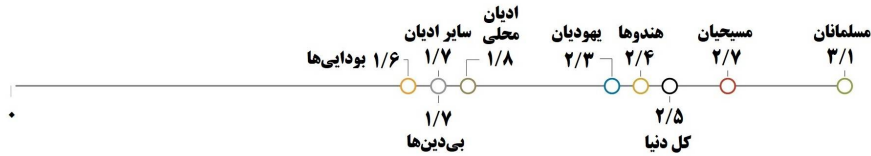


شکل ۲۱: جمعیت ادیان مختلف بین سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۵۰ مطابق تخمین پیو (بر حسب میلیارد)

یکی از دلایل مهم رشدی این چنین برای مسلمانان، به زادآوری آن‌ها مرتبط است. میانگین زادآوری مربوط به مسلمانان بین سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۵، برابر ۳/۱ فرزند به ازای هر زن بوده است. این در حالی است که، مسیحیان که در جایگاه دوم قرار دارند دارای میانگین ۲/۷ و عدد مربوط به کل دنیا هم برابر با ۲/۵ است. با این حال، تخمین زده می‌شود که نرخ زادآوری مسلمانان تا سال ۲۰۵۰ افت محسوسی را شاهد باشد و نهایتاً با عدد مربوط به مسیحیان که در آن سال به ۲/۳ رسیده، برابر شود [۸۸]. ارقام و تخمین‌های گزارش شده درباره جمعیت دین‌داران یک کشور، معمولاً بر اساس همان آماری است که کشور مربوطه در مورد ترکیب جمعیتی خودش اعلام می‌کند.

آماری که عیناً در گزارش‌های مربوط به موسسات تحقیقاتی مثل پیو که کار تخمین جمعیت ادیان مختلف را دنبال می‌کنند، تکرار می‌شود. با این حال، یکی از مهم‌ترین مواردی که در این آمارها عملاً لحاظ نمی‌شود، تغییر یا خروج از دین است. مثلاً حکومتی مانند جمهوری اسلامی ایران که جمعیتی حدود ۸۰ میلیون نفر را در بر می‌گیرد، درصد مسلمانان خودش را بیش از ۹۹ درصد اعلام می‌کند اما واقعیت با چیزی که گزارش می‌شود تفاوت دارد. علت هم همان‌طور که اشاره شد، این است که آمار رسمی جمعیت مذهبی کشورهای

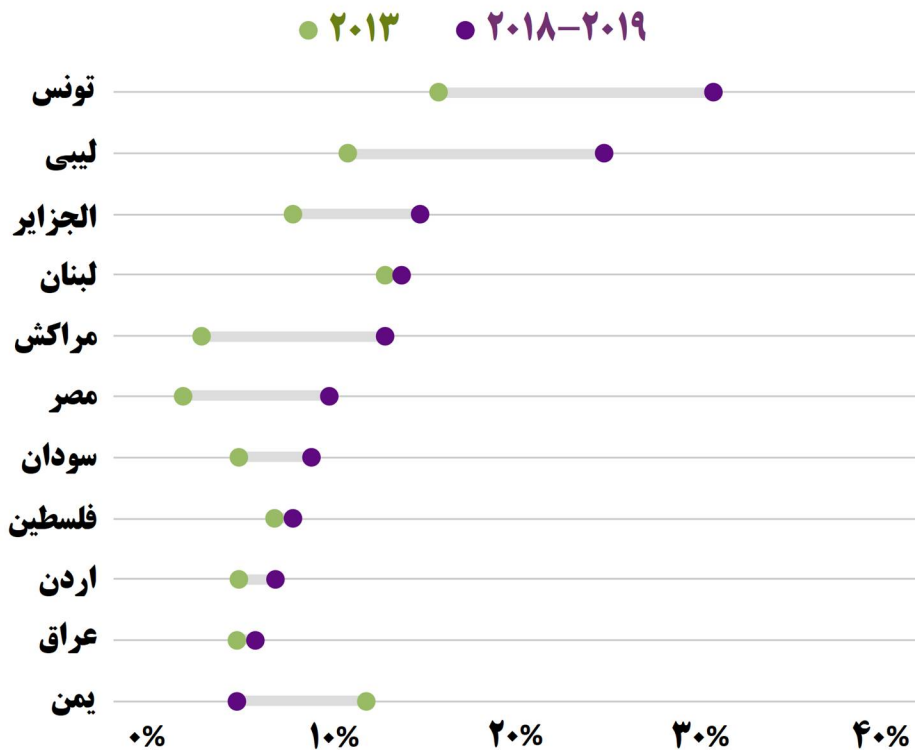
اسلامی توسط حاکمان مسلمان خود همین کشورها اعلام می‌شود و این حاکمان هم معمولا تمایل دارند که جمعیت مسلمان خود را هرچه بیشتر اعلام کنند. علاوه بر این، وقتی با این واقعیت روبرو می‌شویم که تغییر یا خروج از دین، در دینی مانند اسلام با چه مجازاتی روبرو است، عملا اطمینان ما به اعداد و ارقام مربوط به تعداد مسلمانان، بیش از پیش دچار تزلزل می‌شود. برخورد خشن با مسلمانانی که قصد تغییر دین یا خروج از آن را دارند یکی از مفاصل مشترکی است که هر دو نسخه اسلام رادیکال و میانه‌رو به آن متصل هستند. به‌صورتی که فتواهای مربوط در این زمینه را فقط از دهان رهبران طالبان و بوکوحرام نمی‌شنویم و بعضا حتی برخی از رهبران مسلمانی که ادعای میانه‌روی در اسلام دارند هم آن را تایید می‌کنند.



شکل ۲۲: نرخ متوسط زادآوری پیروان ادیان مختلف در سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۵

ما می‌دانیم که همین امروز حداقل در ۱۰ کشور، مانند ایران، افغانستان، عربستان سعودی، امارات متحده عربی، قطر، موریتانی، مالزی، برونئی، مالدیو و یمن، مجازات رسمی خروج از دین اسلام اعدام است. ضمن این‌که در کشورهایی مانند پاکستان و نیجریه اگرچه در قانون جزایی رسمی مجازات خروج دین اعدام نیست اما تفسیر چنین عملی در قالب کفرگویی، می‌تواند مجازات اعدام را برای فرد در پی داشته باشد [۸۹، ۹۰]. مورد دیگر کشور سودان است که تا همین سال گذشته، مجازات رسمی خروج از اسلام در آنجا اعدام بود. علاوه بر این، اگرچه در کشورهای بسیار بیشتری شاهد مجازات اعدام نیستیم اما به‌جای آن، مجازات‌هایی مانند زندان، جریمه نقدی و مانند این‌ها وجود دارد. فارغ از این‌که در بسیاری از کشورهای اسلامی خروج از اسلام جرم تلقی می‌شود، در میان مسلمانان این موضوع به‌قدری دشوار دیده می‌شود که حتی در کشورهایی که برای این موضوع مجازات رسمی هم در نظر گرفته نشده، قُبْح ماجرا و اثرات فرهنگی و اجتماعی شدید آن هنوز وجود دارد.

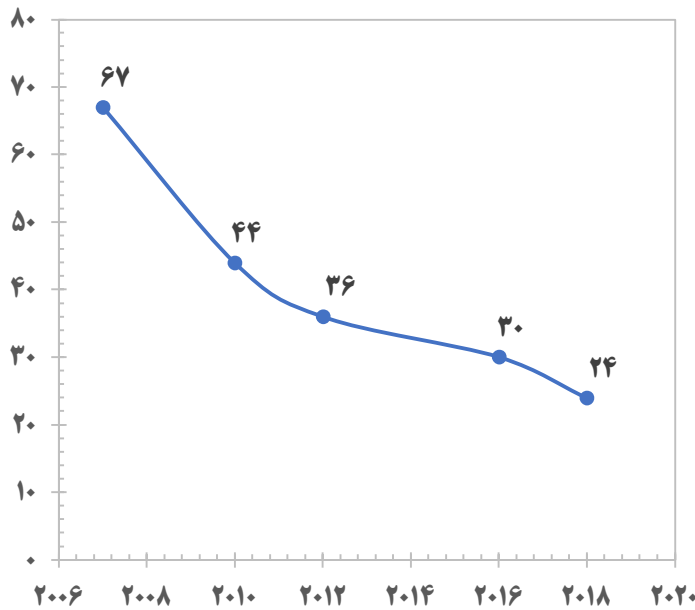
اگر نگاهی به نظرسنجی‌های انجام شده در کشورهای اسلامی مختلف ببینیم با این واقعیت بیشتر آشنا می‌شویم که چقدر میان آمارهای رسمی اعلام شده توسط حکومت‌ها و آنچه واقعا در جوامع اسلامی در جریان است، تفاوت وجود دارد. تفاوتی که هم ناشی از ترس غیرمسلمانان این جوامع در ابراز عقیده و هم ناشی از چشمان نابینای حاکمان این جوامع در دیدن واقعیت یا نداشتن جرات اعلام آن است. در آغاز می‌توان به بررسی وضعیت کشورهای عربی نگاهی انداخت تا ببینیم مردمان هم‌زبان با دین اسلام خودشان چقدر به این آموزه‌ها پایبند هستند. برای دیدن وضعیت کشورهای عربی واقع در خاورمیانه و شمال آفریقا نیز می‌توان به ارقام گزارش شده توسط موسسه نظرسنجی عرب بارومتر<sup>۱</sup> مراجعه کرد. شبکه‌ای تحقیقاتی که به منظور بررسی آرا و افکار مردمان خاورمیانه و شمال آفریقا به همت دو استاد از دانشگاه‌های پرینستون و میشیگان بنیان گذاشته شده است.



شکل ۲۳: تغییر تعداد افراد غیرمذهبی در ۱۰ کشور عربی و سرزمین فلسطین

<sup>1</sup> Arab Barometer

مقایسه داده‌های به‌دست آمده از بررسی‌های این مرکز که بر روی ۲۵ هزار شهروند ساکن ۱۰ کشور عربی و همچنین سرزمین فلسطین در سال‌های ۲۰۱۸ و ۲۰۱۹ انجام شده با آمار مشابه در سال ۲۰۱۳، نشان می‌دهد که به‌جز یمن، در تمامی کشورهای دیگر با افزایش تعداد افرادی روبرو هستیم که خود را غیرمذهبی<sup>۱</sup> خوانده‌اند. به زبان دیگر، میانگین افراد غیرمذهبی که در سال ۲۰۱۳، برابر ۸ درصد بوده، در بررسی سال ۲۰۱۸ و ۲۰۱۹ به ۱۳ درصد رسیده است. این یعنی تنها در حدود ۵ سال، ۵ درصد به میانگین کلی افرادی که در عمل از دستورات اسلام پیروی نمی‌کنند افزوده شده است [۹۱]. در میان این کشورها نیز تونس و لیبی، تغییر چشم‌گیری از خود نشان داده‌اند، به شکلی که در این ۵ سال، در هر دو کشور شاهد افزایش حدوداً ۱۵ درصدی در میزان افراد غیرمذهبی هستیم.



شکل ۲۴: درصد افراد مذهبی در لبنان در طول سال‌های مختلف

درباره این نظرسنجی باید به این موضوع دقت کنیم که مابقی درصد‌های اشاره شده برای هر کشور لزوماً نمایان‌گر جمعیت مسلمانان معتقد نیست. به‌عنوان مثال، ارقام ارائه شده

<sup>1</sup> Not Religious

توسط عرب بارومتر در سال ۲۰۱۸، نشان می‌دهد که میزان افراد مذهبی<sup>۱</sup> در لبنان تنها ۲۴ درصد است. روندی که ثابت نبوده و سال به سال شاهد افت آن بوده‌ایم به نحوی که اگر به عقب برگردیم، مشاهده می‌کنیم که زمانی نه چندان دور و در سال ۲۰۰۷، این عدد برای کشور لبنان برابر ۶۷ درصد بوده است [۹۲]. این درحالی است که آمارهای رسمی حاکی از جمعیت حدوداً ۶۰ درصدی مسلمانان در لبنان هستند.

البته که عرب بارومتر تنها منبع ما از وضعیت دینی کشورهای عرب نیست و موسسه‌ای مانند گالوپ هم ارقامی در این زمینه ارائه کرده است. مقایسه ارقام گزارش شده توسط عرب بارومتر در سال ۲۰۱۹ با داده‌های موسسه گالوپ در سال ۲۰۱۷، نشان می‌دهد که ارقام واقعی افراد غیرمذهبی در این کشورها ممکن است حتی بسیار بیشتر هم باشد [۹۳]. مقایسه‌ای که در جدول ۱۳ آمده است.

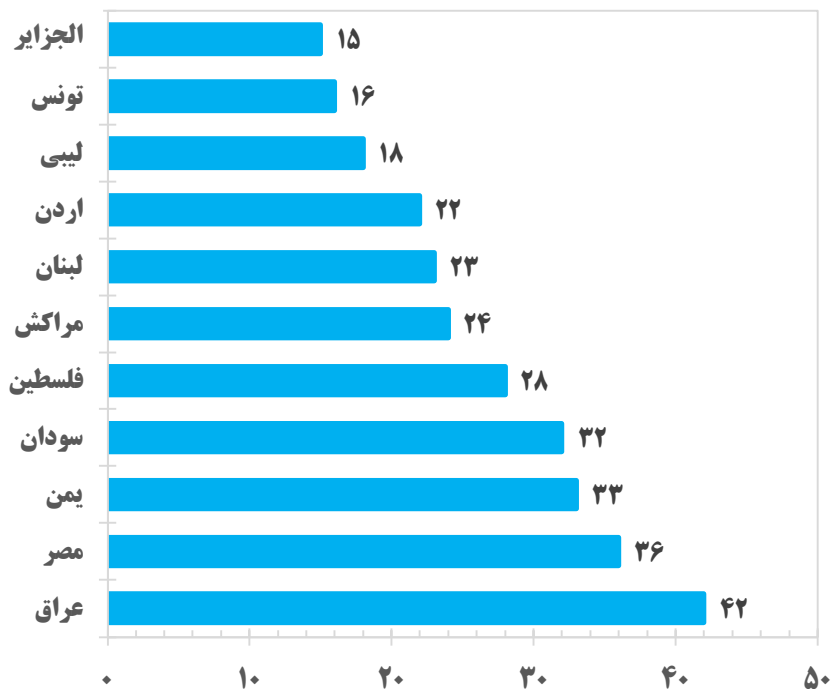
جدول ۱۳: مقایسه درصد افراد غیرمذهبی نظرسنجی عرب بارومتر و گالوپ

کشور	عرب بارومتر (۲۰۱۹)	گالوپ (۲۰۱۷)
فلسطین	۸-۹	۳۴
عراق	۶-۷	۱۶
لبنان	۱۴-۱۵	۲۶

واقعیت دیگری که باید در مورد طرز فکر کشورهای مسلمان و تعداد واقعی مسلمانان در این کشورها به آن توجه کنیم، این موضوع است که درصد بسیار بالایی از نسل جوان اعتقاد زیادی به پیروی از باورهای مذهبی رایج در کشور خودشان ندارند. یک تاییدیه برای این موضوع نظرسنجی انجام شده توسط عرب بارومتر از جوانان ۱۵ تا ۲۹ سال خاورمیانه و شمال آفریقا است [۹۴]. موضوع وقتی دارای اهمیتی دو چندان می‌شود که دقت کنیم، این بازه سنی عملاً ۳۰ درصد جمعیت این مناطق را در برمی‌گیرد. بررسی ۲۵ هزار نفر از جوانان ۱۱ کشور از کشورهای اسلامی واقع در این مناطق نشان می‌دهد که تعداد افراد غیرمذهبی به مراتب آرتتر از آن چیزی است که در گزارش‌های رسمی از آن یاد می‌شود. به‌واقع، می‌توان گفت که موج سهمگین بی‌اعتقادی به اسلام و کلا عقاید و افکار

<sup>1</sup> Religious

دینی که از همین حالا به خوبی می‌توان آن را دید، در سال‌های آینده تمامی کشورهای اسلامی را درخواهد نوردید. آمار حاصل از نظرسنجی عرب بارومتر نشان می‌دهد که در هیچ‌یک از کشورهای مورد بررسی، تعداد جوانان پایبند به دین و عقاید مذهبی حتی به ۵۰ درصد هم نرسیده است.



شکل ۲۵: درصد جوانان مذهبی در ۱۰ کشور عربی و سرزمین فلسطین

اگر از کشورهای عربی عبور کرده و به سراغ مسلمانان غیرعرب هم برویم، همچنان شاهد تفاوت آشکار آمار رسمی با آمار حاصل از نظرسنجی‌ها هستیم. برای این منظور، می‌توان به دو کشور شاخص ترکیه و ایران رجوع کرد. در ابتدا می‌توان به جدیدترین نظرسنجی‌های انجام شده در کشور ترکیه نگاهی انداخت. مطابق بررسی انجام شده توسط موسسه اُپتیمار<sup>۱</sup> در سال ۲۰۱۹ میلادی، کمتر از ۹۰ درصد از شرکت‌کنندگان، به‌صورت کلی به وجود خدا باور دارند و البته از همین میزان هم مشخص نیست چند درصد خود را مسلمان می‌خوانند.

<sup>1</sup> OPTiMAR

این در حالی است که دولت ترکیه، جمعیت مسلمانان و در نتیجه معتقدان به خدای واحد در این کشور را به صورت فوق العاده‌ای بالا در نظر گرفته و آن را برابر با ۹۹ درصد جمعیت خودش اعلام نموده است [۹۵]. مورد دیگر جمعیت جوان ترکیه است که همانند کشورهای عربی، درصد قابل توجهی از آن‌ها نامعتقد به باورهای مذهبی و به خصوص اسلام هستند. یک مصاحبه چهره‌به‌چهره از ۱۰۶۲ جوان زیر ۲۰ سال در ۱۲ استان ترکیه در سال ۲۰۲۰، نشان داده است که تنها ۱۵/۷ درصد از آن‌ها وظایف دینی خود را انجام می‌دهند، ۵۵/۸ درصد وظایف مذهبی خود را انجام نمی‌دهند و ۲۸/۵ درصد از شرکت‌کنندگان هم اساساً خود را بی‌دین خوانده‌اند [۹۶].

جدول ۱۴: درصد افراد معتقد در ترکیه مطابق نظرسنجی آپتیمار

درصد پاسخ مثبت	باور
۸۹/۵	من به خدا و یگانگی آن باور دارم.
۴/۵	من به وجود خالق باور دارم اما دین‌دار نیستم (دادارباور).
۲/۷	از وجود خالق مطمئن نیستم (ندانم‌گرا).
۱/۷	به وجود خالق باور ندارم (خداناباور).
~۱/۷	بدون پاسخ

اوضاع عدم پایبندی به معتقدات دینی در کشوری مانند ایران نیز مطابق آنچه که نظرسنجی‌ها نشان می‌دهند، متفاوت‌تر از آمار و ارقام رسمی و حکومتی است. حکومت جمهوری اسلامی ایران ادعا می‌کند که بیش از ۹۹ درصد مردم ایران مسلمان هستند. آماري که نظرسنجی‌هایی مانند گالوپ که کمی بعدتر به آن پرداخته می‌شود، آن را تایید نمی‌کنند. یکی از نظرسنجی‌هایی که اخیراً به انجام رسیده و جامعه آماری نسبتاً خوبی در مقایسه با سایر نظرسنجی‌های متداول، به خود اختصاص داده، نظرسنجی موسسه گمان است. در این نظرسنجی که سال گذشته به انجام رسید، بیش از ۵۰ هزار ایرانی حضور داشتند که همه آن‌ها بالای ۱۸ سال بوده و حدود ۴۵ هزار نفرشان نیز ساکن ایران بوده‌اند (جدول ۱۵). نتایج این نظرسنجی نشان می‌دهد که تنها کمتر از ۳۸ درصد شرکت‌کنندگان خود را مسلمان می‌دانند [۹۷].

جدول ۱۵: میزان معتقدین به باورهای مختلف مطابق نظرسنجی گمان

باور	پاسخ مثبت (%)
مسلمان	۳۷/۴
خداناباور	۸/۸
زرتشت	۷/۷
ندانم‌گرا	۵/۸
اهل تصوف	۳/۲
مسیحی	۱/۵
بهایی	۰/۵
یهودی	۰/۱
سایر موارد	۱۳/۷
هیچ‌کدام	۲۲/۲

همان‌طور که در کشورهای عرب و کشورهای مسلمانانه مانند ترکیه و ایران ملاحظه می‌شود، تفاوت آشکاری میان آمار نظرسنجی‌های مربوط به جمعیت مسلمانان و آمار اعلام شده توسط حکومت‌های اسلامی وجود دارد. موضوعی که حتی آن را می‌توان در کشورهای اسلامی دیگر نیز مشاهده کرد. برای دیدن این موضوع می‌توان به مقایسه آمار نظرسنجی موسسه گالوپ برای برخی از کشورهای اسلامی در سال ۲۰۱۷ و درصد رسمی اعلام شده توسط این کشورها نگاهی انداخت (جدول ۱۶). آماري که نشان می‌دهد به‌جز کوزوو، پاکستان و نیجریه که اختلاف کمی میان ارقام نظرسنجی و آمار رسمی وجود دارد، در هیچ یک از موارد اشاره شده، درصد افراد مذهبی حتی به اعداد رسمی نزدیک هم نیست.

سوا از این که چند درصد از افراد غیرمذهبی ساکن کشورهای اسلامی خود را مسلمان —

می‌خوانند، آن‌چه از داده‌هایی برمی‌آید که تا این‌جا به آن‌ها اشاره شد، این واقعیت است که تعداد واقعی مسلمانان آن‌چیزی نیست که توسط حکومت‌های این کشورها اعلام شده‌اند. علاوه بر این، نسل جوان که سهم قابل ملاحظه‌ای از کشورهای اسلامی را در بر می‌گیرند و آینده این کشورها را می‌سازند، نسلی هستند که به‌وضوح تمایلی به پیروی از اعتقادات اسلامی ندارند و این موضوع محدود به یک یا دو کشور نیست. موضوعی که سبب



می‌شود نه تنها بر جمعیت مسلمانان واقعا پیرو احکام اسلامی اضافه نشود که روزبه‌روز از تعداد آن‌ها کاسته شود. روندی که نهایتا موجب خواهد شد، مسلمانان پیرو احکام اسلامی یا اصطلاحا افراد مذهبی، به اقلیتی ناچیز در کشورهایی که امروزه اسلامی خوانده می‌شوند، تبدیل شوند.

جدول ۱۶: مقایسه آمار اعلام شده توسط برخی از کشورهای اسلامی و نظرسنجی گالوپ

کشور	آمار رسمی مسلمانان (%) [۴۵]			آمار نظرسنجی موسسه گالوپ (%) [۹۳]		
	مذهبی	غیرمذهبی	خدائاباور	مذهبی	غیرمذهبی	خدائاباور
آلبانی	۵۹			۵۶	۳۰	۹
آذربایجان	۹۶/۹			۳۵	۶۴	۰
ایران	۹۹/۴			۷۷	۱۶	۴
عراق	۹۵-۹۸			۶۴	۳۴	۰
پاکستان	۹۶/۵			۹۳	۵	۱
فلسطین	۸۵-۸۰ (کرانه باختری)			۶۱	۳۴	۱
	۹۹-۹۸ (نوار غزه)					
ترکیه	۹۹/۸			۷۴	۱۲	۶
کوزوو	۹۵/۶			۹۴	۳	-
بنگلادش	۸۹/۱			۸۰	۱۹	۰
نیجریه	۵۳/۵			۹۷	۲	۰

بسیاری از مردم به من می‌گویند که اسلام دین مهربانی، رواداری و آزادی است. با این حال، وقتی به واقعیت، به فرهنگ واقعی و دولت‌ها نگاه می‌کنم چنین چیزی را نمی‌بینم. مردم جوامع غربی، تامل زیادی بر روی این مسائل نمی‌کنند زیرا آموخته‌اند فرهنگ و افکار مذهبی اقلیت را به خاطر ترس از نژادپرست خوانده شدن، خیلی با دقت و موشکافانه بررسی نکنند. برای آن‌ها خیلی جذاب است که من چنین نمی‌کنم.

- آیان حرصی علی، کافر

## حقایق تلخ

فارغ از این که امروز تعداد واقعی مسلمانانی که به اعتقادات اسلامی پایبند هستند یا همه آن‌هایی که صرفاً خودشان را مسلمان می‌خوانند، روی هم چند نفر هستند، واقعیت این است که آموزه‌های اسلامی حاوی حقایق تلخی هستند. حقایقی بسیار تلخ که تا زمانی که یک فرد بخواهد خالصانه به اصول اسلام و مفاهیم برگرفته از بزرگ‌ترین راهنمای آن یعنی قرآن پایبند بماند، با آن‌ها و جوامع اسلامی همراه خواهد بود. فرقی نمی‌کند که شما به عنوان یک زن، چقدر ترقی خواه یا چقدر متمایل به دنبال کردن حقوق انسانی امروزی خودتان هستید، از دید قرآن و سنت محمد، شما همچنان مرد نیستید. شما جنسی هستید که قرآن آن را کشتزار مرد می‌خواند که مردان می‌توانند از هر طرف در آن وارد شوند و بهترین کار برایتان ماندن در خانه و مخفی کردن زیورآلاتتان است. موجودی که از نظر ارزش و موقعیت در سطح پایین‌تری نسبت به مردان در نظر گرفته می‌شود و می‌توان آن‌ها را مانند یک کالا مالک شد یا از آن‌ها به عنوان یک جایزه برای مردان در معرفی جایی مانند بهشت استفاده کرد. از نگاه قرآن، زنان جنس دومی هستند که حتی اگر چه یک سوره اختصاصی برای آن‌ها ارایه کرده است اما در همین سوره هم روی سخن قرآن با خود زنان

نیست. مطالعه ۱۷۶ آیه موجود در سوره نسا، نشان می‌دهد که حتی در آیات اندک مربوط به زنان در این سوره، روی سوره سخن قرآن با آنها نیست بلکه در کل به مسایلی پرداخته شده که مردان باید در مقابل زنان به انجام برسانند. دقیقا همانند مدیر یک مدرسه که به جای صحبت با خود دانش آموز با والدین او صحبت می‌کند تا آنها همانند قیمی بر رفتار و کردار فرزندشان نظارت کنند. هیچ خبری از گفتگوی مستقیم با زنان، پرداختن به مشکلات آنها، دادن حق انتخاب به آنها، توصیه به دنبال کردن علاقمندی‌ها یا حتی صحبت در مورد عواطف و احساسات آنها، نه در این سوره و نه در هیچ کجای قرآن در کار نیست. به جز موارد نادری مانند خطاب قرار گرفتن زنان محمد در سوره احزاب، به صورت کلی قرآن هیچ‌گاه مستقیما با زنان صحبت نمی‌کند. حتی آیاتی هم که به زنان اشاره دارند یا حاوی خطایی دستوری به آنها برای رعایت حال مردان هستند یا این‌که کلا روی سخن این آیات فقط زنان را شامل نشده و به نوع انسان اشاره دارد. مثلا ما می‌بینیم که قرآن در زمان اشاره به زنان از عباراتی مانند «به زنان بگویید» یا «زنان شما (مردان)» استفاده می‌کند. در واقع، اگرچه پیام برخی از آیات قرآن مربوط به زنان است اما روی سخن آن با مردان است. انگار نه انگار که آیات قرآن یک گفتگوی خصوصی بین الله و مردان مسلمان نیستند و زنان هم به‌عنوان انسان‌هایی مستقل، قرار است این آیات را بخوانند.

اگر خواسته باشیم تصویری کلی از آنچه که درباره زنان در آموزه‌های محمد و قرآن وجود دارد ارایه کنیم، یکی از منابع امروزی ما وضعیت زنان در عربستان سعودی به‌عنوان زادگاه اسلام است. جایی که همان‌طور که قبلا اشاره شد، اگرچه در این چند سال اخیر با تحولاتی مثبت روبرو بوده اما از لحاظ ساختاری و اساسی هنوز همانیست که قبلا بوده است. کشوری که در قانون اساسی نصف و نیمه خودش، حتی به زنان اشاره هم نکرده و هنوز فعالین حقوق زنان را به‌خاطر دفاع از حداقل‌ها به زندان می‌اندازد. تا همین ۱۰ سال پیش، حتی زنان اجازه حضور در جایی مانند مجلس شورای قانون‌گذاری را هم نداشته‌اند [۹۸]. البته که باید این را در نظر گرفت که اسلام رایج در عربستان امروز، در واقع نسخه‌ای از اسلام است که حدود ۱۴۰۰ سال فرصت تغییر و اصلاح داشته است. حال این که وضعیت زنان شبه‌جزیره عربستان در قرن هفتم میلادی که نه روزنامه و شبکه‌های اجتماعی و نه

مفاهیمی مانند حقوق بشر و برابری انسان‌ها وجود داشته، به چه صورت بوده، خود موضوع دیگری است که جای تاملی مخصوص دارد.

علاوه بر بحث زنان، حقیقت تلخ دیگر اسلام این است که فرقی نمی‌کند که شما چقدر تحصیل کرده هستید یا چقدر به اصول و ارزش‌های انسانی مبتنی بر تحمل عقاید مختلف باور دارید، محمد در دوران حیاتش به عقاید دیگران احترام نگذاشت. او بت‌های کافران را شکست، گردن آن‌هایی که در مقابل او از خود مقاومت نشان دادند را زد، یهودیان را از خانه و کاشانه خودشان بیرون کرد و همچنین مسیحیان را مجبور کرد که برای ادامه زندگی عادی خودشان به او پول بپردازند. همه این‌ها نیز به این خاطر بود که او نمی‌خواست یکتاپرستی او کوچک‌ترین مزاحمی داشته باشد. یکی از تفاوت‌های بزرگ چندخداپرستی و یکتاپرستی در همین است که چندخداپرستی به صورت ذاتی در مقابل سایر عقاید انعطاف‌پذیری دارد زیرا کسی که خدایان متعددی را می‌پرستد، ضرر زیادی در پرستیدن یک خدای بیشتر ولو به صورت ظاهری نمی‌بیند. با این حال، یکتاپرستی از لحاظ ذاتی، ماهیتی اقتدارگرا و نامداراگر دارد. مطابق تاریخ، معمولاً هرگاه مروجان چنین طرز فکری به قدرت رسیده‌اند، در اولین قدم با چندخداپرستان برخورد کرده‌اند.

مهم نیست که شما چقدر به صورت عاجزانه‌ای نیازمند «معنویات» هستید، آن‌هم معنویاتی که فکر می‌کنید در اسلام پیدا می‌شود، آن‌چه محمد در زمینه اخلاقیات و معنویات عرضه کرد، حتی در همان زمان هم حرف تازه‌ای برای سایر ملت‌های پیشرفته‌تر نداشت. مفاهیمی مانند خدا یکی است، روز حساب خواهد آمد و همچنین بهشت و جهنمی در کار است که مهم‌ترین ستون‌های فکری آموزه‌های محمد بودند، در میان آموزه‌های مردمان یهودی، زرتشتی و مسیحی برای قرن‌ها و حتی هزاران سال قبل از اسلام وجود داشته‌اند. به‌واقع، اگر اعراب چندخداپرست شبه‌جزیره را که حقیقتاً از نظر فکری و سطح زندگی در سطوح بسیار نازل‌تری در مقایسه با مناطقی مانند ایران، یونان، مصر و حتی چین قرار داشته‌اند را کنار بگذاریم، آرمان‌های معنوی و اخلاقی محمد حتی از همان زمان ظهورشان هم آرمان‌هایی مرده بوده‌اند. علاوه بر این، مهم نیست که شما چقدر دوست دارید فردی مانند محمد را در ذهن خودتان الهی و آسمانی ترسیم کنید، آن‌چه که خود مسلمانان و تاریخ

اسلام درباره او روایت کرده‌اند تغییر نمی‌کند. با آمدن او بود که جنگ‌های عقیدتی در شبه‌جزیره به یک رسم رایج تبدیل شد، تملک زنان هرچه بیشتر قوت گرفت و باوری مانند کشتن دیگری به خاطر پرستش خدای متفاوت، متداول شد.

در این روزگار، شاید بزرگ‌ترین حقیقت تلخ اسلام برای مسلمانان این باشد که قرآن، این کتاب اصطلاحاً آسمانی و کامل که به ادعای آنان قرار بوده تمام مردم دنیا را هدایت کند، در این امر ناتوان است. اگر همین امروز به اطرافیان مسلمان خودتان نگاه کنید به سرعت متوجه می‌شوید که اگرچه بخشی از آن‌چه آن‌ها به‌عنوان شیوه مسلمانی انجام می‌دهند به‌صورتی کلی و مبهم در قرآن آمده است اما غالب باورهای بیش از ۹۹ درصد مسلمانان<sup>۱</sup> برگرفته از اسلامی روایی و تفسیری و نه اسلامی کاملاً قرآنی هستند. به زبان دیگر می‌توان گفت که اکثریت مطلق رفتارهایی که مسلمانان امروزه به‌عنوان آداب اسلامی از خود بروز می‌دهند، مواردی هستند که روایات اسلامی آن‌ها را نقل کرده‌اند و در خود قرآن هیچ خبری از آن‌ها حداقل با این کیفیت فعلی نیست. حتی آن مواردی هم که در قرآن به آن‌ها اشاره شده، فاقد جزئیات به‌درد بخوری هستند تا تکلیف پیروی و اجرای آن‌ها به‌صورت بی‌چون و چرایی مشخص باشد.

## حقوق زنان

برای این‌که به موضوع حقوق زنان در اسلام بپردازیم یکی از بهترین کارها، مقایسه وضعیت آن‌ها در دوران پیش و پس از ظهور محمد و آموزه‌های او است. در آغاز بهتر است که کار را با اوضاع زنان در دوران پیش از اسلام شروع کنیم. همان‌طور که قبلاً اشاره شد، مسلمانان و خود قرآن با گذاشتن نام عصر جاهلیت بر روی دوران پیش از اسلام، عملاً سعی در کوبیدن هرچه تمام‌تر آن دوران دارند تا به این شکل، ظهور محمد و آموزه‌های اسلامی را برگی زرین و کاملاً جدید در کتاب تاریخ اعراب شبه‌جزیره نشان دهند. متأسفانه همانند دوران صدر اسلام، بیشتر دانسته‌های ما از دوران پیش از اسلام در جایی

<sup>۱</sup> قرآنیون که فقط معتقد به پیروی از قرآن هستند، کسر بسیار کوچکی (کمتر از ۱ درصد) از مسلمانان را شامل می‌شوند.

مانند شبه‌جزیره عربستان و منطقه‌ای مانند حجاز برگرفته از روایات خود اعراب است اما با این حال، با کمی دقت در خود قرآن، اشعار به‌جا مانده، یافته‌های تاریخی محدود و مقایسه این‌ها با گزارشات موجود، می‌توان به سرخ‌هایی رسید که برای ادامه بحث مناسب هستند.

در مجموع و مطابق آنچه می‌دانیم، پیش از ظهور اسلام زنان حداقل در سه سطح در شبه‌جزیره عربستان حضور داشته‌اند. دسته اول زنانی بوده‌اند که کنیز محسوب می‌شده‌اند و مالکیت آن‌ها با خرید و فروش یا غنیمت گرفتن آن‌ها در جنگ حاصل می‌شده است. زنانی که در پایین‌ترین طبقه اجتماعی ممکن قرار داشته‌اند. این زنان معمولاً وظیفه تامین نیازهای اربابان خود را داشته‌اند و این نیازها می‌توانسته از رسیدگی به کارهای خانه و تامین مایحتاج آن تا حتی برقراری رابطه جنسی را شامل شود. این دسته از زنان تقریباً با حفظ موقعیت و نحوه رفتار با آن‌ها، در آموزه‌های محمد دنبال شدند و او این رسم دوران اصطلاحاً جاهلیت را هم در آئین خودش حفظ کرد.

دسته دوم، زنانی اصطلاحاً عادی و معمولی بودند که از لحاظ اجتماعی یک کلاس بالاتر از کنیزان بودند. البته که این زنان هم ممکن بوده که طی جنگی به بردگی درآمده و ادامه عمر خودشان را به‌عنوان کنیز سپری کنند. زنان کنیز نیز ممکن بوده که توسط اربابشان به زنی آزاد تبدیل شوند و در موقعیت یک زن معمولی با آن‌ها رفتار شود. به هر حال، در توصیف زن‌های معمولی و عامی قبایل شبه‌جزیره می‌توان گفت که آن‌ها بعضاً با ازدواج‌های اجباری روبرو بوده‌اند، به این صورت که معمولاً پدر این زنان به‌عنوان قیم، آن‌ها را به ازدواج مردی که مناسب می‌دانسته در می‌آورده است. موضوعی که در میان مسلمانان هم وجود داشته و حتی تا همین چند سال پیش هم در جایی مانند عربستان سعودی به‌صورت رسمی اجرا می‌شده است. به‌واقع، حتی همین امروز هم که در بسیاری از کشورهای اسلامی تقریباً چنین چیزی رسماً اجرا نمی‌شود، در عمل و به‌صورت قانونی، این پدر است که باید اجازه ازدواج دخترانش را صادر کند. به هر روی، این زنان عادی و معمولی در قبایل عربی نیز بسته به موقعیت قبیله خود، ممکن بوده که مجبور شوند در قبیله همسر خود ساکن شوند. با این حال، رفتن به قبیله مرد، رسمی سراسری و همه‌گیر نبوده و در برخی از قبایل،

همین زنان می‌توانستند در قبیله خود باقی بمانند و حتی از شوهر خودشان طلاق بگیرند. زنانی که در قبیله خودشان زندگی می‌کرده‌اند، حق جدا شدن و طرد کردن شوهر را بدون مشکل یا دردسر زیادی داشته‌اند. به‌عنوان مثال، در برخی از قبایل بادیه‌نشین رسم بر این بوده که اگر زنی دیگر مایل نیست مردی را ببیند و قصد دارد که از او جدا شود، کافی است که محل ورودی چادر را به سمت مخالف تغییر دهد. مثلا اگر ورودی چادر به سمت شمال یا غرب قرار داشته آن را به ترتیب به سمت جنوب یا شرق بچرخاند تا همسر او در زمان مواجهه با چنین چیزی، خودش متوجه ماجرا شود [۲].

علاوه بر این، روش‌های ازدواج لزوماً به تک‌همسری محدود نبوده و موردی مانند چندهمسری (چندشوهری و چندزنی) هم دیده می‌شده است. در مورد ازدواج چندشوهری، مثلا ممکن بوده که یک زن از لحاظ جنسی در رابطه‌ای مشترک و همزمان با پسران یک خانواده باشد. در چنین حالتی معمولا رابطه جنسی ابتدا با فردی انجام می‌شده که زودتر از بقیه وارد خانه یا چادر زن می‌شده و هر مرد نیز موظف بوده به‌همراه خود چوب یا اصطلاحاً تیرکی داشته باشد که آن را به‌عنوان علامت حضورش، در جلوی در ورودی منزل قرار دهد. با این حال، حق بودن در کنار زن در تمام شب، متعلق به بزرگ‌ترین فرزند بوده است. نوع دیگری از چندشوهری به این صورت بوده که زن در قبیله خود به فراخور با مردان متفاوت و به‌صورتی ناپیوسته رابطه جنسی برقرار می‌کرده است و این مردان که بعضاً از قبایل دیگر بوده‌اند، پس از انجام رابطه زن را ترک می‌کرده‌اند. البته که برقراری رابطه جنسی حتی می‌توانسته فراتر از بحث چندشوهری هم برود. به‌گونه‌ای که مثلا زنی برای داشتن فرزند، مردی را صرفاً برای برقراری رابطه جنسی موقت به خود دعوت کند. رفتاری که احتمالاً زمانی رخ می‌داده که همسر زن مورد نظر، در زادآوری ناتوان بوده است [۲].

دسته دیگر، آن‌هایی بوده‌اند که در مقایسه با زنان معمولی، به‌خاطر داشتن ویژگی‌های متمایز مانند استعداد، هوش و حتی قدرت جنگاوری در جایگاهی بالاتر قرار داشته‌اند. این دسته از زنان که معمولا خودشان انتخاب می‌کرده‌اند که با چه کسی ازدواج کنند، معمولا دارای قدرت و اثرگذاری در امور مذهبی، ثروت، جایگاه اجتماعی شاخص یا حتی توانایی

شمشیرزنی و جنگاوری بوده‌اند. از نمونه‌های چنین زنانی می‌توان ابتدا به خدیجه اشاره کرد که برای خودش کاروان تجاری داشته و فردی مانند محمد، در آغاز تنها زبردست او بوده است. عایشه که جوان‌ترین زن محمد هم به حساب می‌آمده نیز در ادامه حیاتش تقریباً به چنین زنی تبدیل می‌شود. به‌شکلی که اثرگذاری خودش به‌عنوان زنی با جایگاه اجتماعی برجسته و محترم در میان اعراب را حتی پس از مرگ محمد هم حفظ می‌کند. خوله بنت الازور، عصما بنت یزید، نسیمه بنت کعب (أم عماره) و مانند این‌ها زنانی جنگجو بوده‌اند که به نقل از مسلمانان در نبردهای اعراب در صدر اسلام و بعضاً حتی در نبردهای مربوط به فتح سرزمین‌های خارج از شبه‌جزیره هم شرکت می‌کرده‌اند. خنسا یکی دیگر از همین زنان بوده که معمولاً از او به‌عنوان برجسته‌ترین زن شاعری یاد می‌شود که در دوران پیش و پس از اسلام در شبه‌جزیره می‌زیسته است. جایگاه این زنان به‌قدری در میان اعراب محترم بوده که حتی محمد نیز به آن اعتراض نمی‌کرده است. به‌صورتی که ما در متن خود قرآن شاهد این هستیم که زنانی این چنین می‌توانسته‌اند به نزد محمد بیایند و شخصاً با او بیعت کنند. موضوعی که تأیید آن به‌صورت واضح در آیه ۱۲ از سوره ممتحنه دیده می‌شود.

**سوره ممتحنه:** «ای پیامبر، چون زنان با ایمان نزد تو آیند که با تو بیعت کنند که چیزی را با الله شریک نسازند، و دزدی نکنند، و زنا نکنند، و فرزندان خود را نکشند و بچه‌های حرامزاده پیش دست و پای خود را با بهتان به شوهر نبندند، و در نیک از تو نافرمانی نکنند، با آنان بیعت کن و از الله برای آنان آمرزش بخواه، زیرا الله آمرزنده مهربان است (۱۲).»

فارغ از این‌که ازدواج زنان در دوران پیش از اسلام اجباری بوده یا اختیاری، موضوع دیگری که به دوران پس از ازدواج زنان مربوط بوده، حق حضانت و سرپرستی فرزند است. در دوران پیش از اسلام در شبه‌جزیره عربستان، سرپرستی فرزندان لزوماً و به‌شکلی بی‌چون و چرا متعلق به مردان نبوده است. در واقع، در برخی از قبایل، مخصوصاً آن‌هایی که زنان را پس از ازدواج درون خود قبیله نگه می‌داشته‌اند، وظیفه سرپرستی و مراقبت از فرزندان، متعلق به زنان بوده و فرزندان در کنار مادران خود زندگی می‌کرده‌اند. در این قبایل که اصطلاحاً



قبایل مادرتبار<sup>۱</sup> یا مادرسالار نامیده می‌شوند، اهمیتی نداشته که پدر فرزند چه کسی است و آن چه مهم بوده، مادر هر فرد بوده است. این وضعیت فقط به همین جا ختم نمی‌شده و ما شاهد این هستیم که این فرزندان حتی تبار و نسل خود را به صورت نسل در نسل از طریق نام مادران خود اعلام می‌کرده‌اند. به طوری که حتی این موضوع را در برخی از سنگ‌نوشته‌ها و سنگ قبرهای یافت شده در شرق (منطقه حسائن) و شمال غرب (منطقه حجر) شبه‌جزیره عربستان می‌توان مشاهده کرد [۲].

در کنار حق حضانت کودک، مورد برجسته دیگری که مسلمانان خیلی بر روی آن تاکید دارند، کودک‌کشی است. رسمی که فارغ از میزان انجام آن، احتمالا در میان اعراب شبه‌جزیره وجود داشته است. در آیات قرآن هم به این موضوع اشاراتی مستقیم شده است و تاکید شده که اعراب دختران خود را زنده به گور می‌کرده‌اند.

**سوره تکویر:** «و آن‌گاه که جان‌ها به هم در پیوندند (۷) و هنگامی که درباره دخترک زنده به گور شده بپرسند (۸) به کدامین گناه کشته شده است (۹).»

**سوره نحل:** «و هر گاه یکی از آنان را به دختر مژده آورند چهره‌اش سیاه می‌گردد در حالی که خشم خود را فرو می‌خورد (۵۸) از بدی آن چه بدو بشارت داده شده از قبیله روی می‌پوشاند آیا او را با خواری نگاه دارد یا در خاک پنهانش کند و چه بد داوری می‌کنند (۵۹).»

در راستای این ادعای قرآن و احادیثی که طبق معمول دنباله کوچک‌ترین اشارت مبهم قرآن در مورد هر چیزی را گرفته و برایش داستان‌ها می‌سرایند، مسلمانان معمولا دوست دارند بگویند که تمام اعراب شبه‌جزیره چنین می‌کرده‌اند. با این حال، در همین راستا ذکر چند نکته بسیار ضروری و حیاتی است. ابتدا این‌که اگر به صورت تاریخی و بدون تکیه به گفته‌های مسلمانان هم به ماجرا نگاه کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که کلیت ادعای قرآن و مسلمانان صحیح است. به نظر می‌رسد که چنین عملی فارغ از میزان شیوعش، واقعا در

<sup>1</sup> Matriarchial Tribe

میان مردم شبه‌جزیره عربستان در دوران پیش از اسلام وجود داشته است. یک لوح یافت شده در یمن که قدمت آن به حداقل ۸۰۰ سال قبل از پیدایش اسلام<sup>۱</sup> باز می‌گردد، یکی از تاییدیه‌های تاریخی ما از انجام چنین عملی در سطح شبه‌جزیره است. در این لوح، کشتن دختران ممنوع اعلام شده است [۹۹]. با وجود چنین مدرکی اما هنوز هم جای پای محکمی برای ایستادن بر روی این موضوع در کار نیست که میزان شیوع چنین عملی در سراسر شبه‌جزیره چقدر بوده است. همچنین ما نمی‌دانیم که آیا واقعا چنین عملی در دوران خود محمد هم هنوز به انجام می‌رسیده است یا اشارات قرآن به رسمی منقرض شده در گذشته است. با این حال، منطق حداقلی به ما می‌گوید که اگر تمام اهالی شبه‌جزیره دختران خود را زنده‌به‌گور می‌کرده‌اند (که حداقل همین لوح و موارد دیگری مانند حضور یهودیان و مسیحیان در شبه‌جزیره که مخالف چنین عملی بودند، از موارد نقض این موضوع هستند)، پس مردان این منطقه که با زنان خارج از شبه‌جزیره هم ارتباطی نداشته‌اند، چطور زادآوری می‌کرده‌اند و نسل خود را باقی نگه می‌داشته‌اند؟ در نتیجه، حتی اگر چنین عملی در گذشته به انجام می‌رسیده و تا دوران خود محمد هم ادامه داشته، می‌توان گفت که ابعاد آن بسیار محدود بوده است.

مورد دوم این است که رسم کشتن کودکان موضوعی نبوده که صرفا در جایی مانند شبه‌جزیره عربستان و در میان اعراب اتفاق افتاده باشد و ما می‌دانیم که چنین کاری در یونان و روم باستان هم تا قرن چهارم میلادی، حداقل جرم تلقی نمی‌شده است [۱۰۰]. حتی رفتار مشابهی که البته نمی‌توان آن را رسم نامید، همین امروز هم در مناطق مختلفی از دنیا مانند هند، پاکستان، آفریقا، ایالات متحده آمریکا، انگلیس، کانادا و جاهای دیگر دیده می‌شود. به‌عنوان یک نمونه، فقط بین سال‌های ۲۰۱۳ تا ۲۰۱۸، در کشوری مانند اسپانیا ۲۲ مورد کودک‌کشی توسط مادران به‌صورت رسمی ثبت شده است [۱۰۱].

به‌عنوان مورد بسیار مهم سوم می‌توان گفت که محمد اولین فردی نبوده است که اعراب

---

<sup>۱</sup> قدمت این لوح حدود ۲ قرن قبل از میلاد مسیح تخمین زده می‌شود اما برخی قدمت آن را حتی تا ۴ و ۵ قرن قبل از میلاد مسیح هم در نظر گرفته‌اند.

شبه‌جزیره را از کشتن کودکان نهی کرده است. لوح یافت شده در یمن که پیش‌تر به آن اشاره شد، حاوی متنی در ممنوعیت عمل کشتن کودکان (دختر) است. یافته بسیار بزرگی که خود یک‌بار دیگر بر این واقعیت تاکید می‌کند که آموزه‌های محمد برای همه مردمان شبه‌جزیره تازگی نداشته‌اند. در واقع، این تکراری بودن آموزه‌های محمد برای برخی از مردمان شبه‌جزیره در راستای همان گفته قرآن است که وظیفه محمد را هدایت و ارشاد قوم قریش و منطقه حجاز و نه تمام شبه‌جزیره و حتی مردم سرزمین‌های دیگر معرفی می‌کند.

مورد چهارمی که می‌توان به آن اشاره کرد، این است که فارغ از میزان شیوع و دفعات تکرار چنین عملی در هر خانواده و قبیله، این رسم بر مبنای دلایلی به انجام می‌رسیده است که مطلقاً آن را منحصر به دختران نمی‌کرده است. در واقع، برخلاف تاکید مسلمانان بر روی دخترکشی اعراب که علت این تاکید هم غالباً به همان دو آیه اشاره شده در سوره‌های نحل و تکویر باز می‌گردد، کودک‌کشی اعراب منحصر به دختران نبوده و این رسم، فرزندان پسر را هم شامل می‌شده است. دلایل زیادی را می‌توان برای وجود چنین رسمی در میان اعراب یا هر جای دیگری در آن دوران آورد. از جمله این دلایل می‌توان به کنترل جمعیت (به‌دلیل ناآگاهی یا جدی نگرفتن روش‌های پیشگیری از زادآوری)، کنترل جنسیت خانواده/جامعه (به‌دلیل فقدان روش‌های تعیین جنسیت پیش از تولد)، ترس از داشتن دختر (به‌خاطر ترس از به‌بردگی گرفته شدن، تجاوز دشمنان یا ناتوانی او در جنگ و تامین معاش خانواده)، فقر و تنگ‌دستی، دلایل مذهبی مانند قربانی کردن کودکان برای خدایان و مانند این‌ها اشاره کرد. اشاره به سه دلیل اخیر را در میان آیات قرآن نیز می‌توان مشاهده کرد.

**سوره اسرا:** «و از بیم تنگدستی فرزندان خود را مکشید ماییم که به آن‌ها و شما روزی می‌بخشیم آری کشتن آنان همواره خطایی بزرگ است (۳۱)»

**سوره انعام:** «بگو بیایید تا آن‌چه را پروردگارتان بر شما حرام کرده برای شما بخوانم چیزی را با او شریک قرار مدهید و به پدر و مادر احسان کنید و فرزندان خود را از بیم تنگدستی مکشید. ما شما و آنان را روزی می‌رسانیم و به کارهای زشت چه علنی آن و چه پوشیده نزدیک مشوید و نفسی را که الله حرام گردانیده جز بحق مکشید. این‌هاست که شما را به

آن سفارش کرده است باشد که بیانید (۱۵۱)»

**سوره انعام:** «و این‌گونه برای بسیاری از مشرکان که بت‌هایشان کشتن فرزند را برایشان آراسته جلوه دادند تا هلاکشان کنند و دینشان را بر آنان مشتبه سازند و اگر الله می‌خواست چنین نمی‌کردند. پس ایشان را با آن‌چه به دروغ می‌سازند رها کن (۱۳۷)»

زنانی که فرصت زندگی در دوران پیش از اسلام در شبه‌جزیره عربستان را داشته‌اند با مشکل دیگری هم روبرو بوده‌اند که آن ختنه شدن بوده است. عملی که صرفاً مختص مردان نبوده و حتی در مورد زنان هم به انجام می‌رسیده و بعضاً هنوز هم انجام می‌شود. برای دیدن این فرهنگ در میان اعراب شبه‌جزیره در پیش از ظهور اسلام هم می‌توان به اشاراتی توجه کرد که خود اعراب به این موضوع کرده‌اند. مثلاً در متن اشعار منتسب به قبیله بنی‌هذیل که قبیله‌ای در غرب منطقه حجاز و نزدیک مکه بوده است، می‌خوانیم که مردان این قبیله به یک‌دیگر توصیه می‌کرده‌اند که از جایی مانند یمن همسر برگزینند چرا که آن‌ها دخترانشان را ختنه نمی‌کنند و خوردن ملخ را تهوع‌آور نمی‌دانند [۲].

علاوه بر تمامی موارد گفته شده، مورد دیگری هم در مورد زنان وجود دارد که می‌توان به آن اشاره کرد. پوشش یا آن‌طور که اعراب آن را حجاب می‌نامند، مورد دیگری است که ریشه‌های آن به پیش از اسلام باز می‌گردد. اگر بخواهیم به موضوع پوشش زنان عربستان در پیش از اسلام بپردازیم، بهتر است که ابتدا یک تصویر بسیار بزرگ‌تری در این زمینه ترسیم کنیم. برای درک ابعاد این تصویر و پیش‌زمینه منجر به وضعیت زنان در دوران پیش از اسلام نیز باید به این واقعیت توجه کنیم که میزان اختلاف جنسیتی میان مردان و زنان در جوامع شکارچی-خوراک‌جوی باستانی غالباً به قدری کم بوده که موضوع چشم‌گیری به حساب نمی‌آمده است. حداقل بررسی قبایل شکارچی-خوراک‌جوی امروزی که چنین چیزی را تایید می‌کند [۱۰۲]. با این حال، با شروع یک‌جانشینی بشر، روزبه‌روز بر این اختلاف افزوده شده است. افزایش سطح فناوری، رشد اقتصادی، داشتن محصول مازاد و امکان ذخیره آن، به این موضوع دامن می‌زده که افراد دارای دسترسی به منابع بیشتر، نقش تعیین‌کننده‌تری در مناسبات اجتماعی داشته باشند. چنین روندی خود به پدیده‌هایی مانند اختلاف طبقاتی و برده‌داری که احتمالاً در آغاز نوعی کارگری برای اقشار ثروتمندتر

بوده، تبدیل شده است. در این میان نیز، مردان به خاطر داشتن قدرت بدنی بالاتر و دسترسی بیشتر به منابع، خود را به سطح بالاتری نسبت به زنان ارتقا می‌داده‌اند و روزبه‌روز بر تسلطشان بر زنان افزوده می‌شده است. به‌صورتی که قبایل شکارچی-خوراکی‌جویی که روزگاری حتی به سمت مادرتباری گرایش داشته‌اند، نهایتاً به یکجانشین‌های مرفه‌تری تبدیل می‌شوند که در آن‌ها پدرتباری و پدرسالاری حرف اول و آخر را می‌زند.

یکی از نشانه‌های مهم کنترل و تسلط مردان بر زنان هم بحث پوشش است، آن‌هم پوششی که معمولاً مورد تایید مردان بوده است. قدیمی‌ترین اسناد به‌جا مانده از دوران آشوریان و مربوط به حدود ۱۳ قرن پیش از میلاد، داشتن پوشش را به زنان محترم محدود می‌کند و زنانی مانند کارگران جنسی حق پوشاندن خود را نداشته‌اند. داشتن پوشش برای زنان موضوعی بوده که در دوران پیش از اسلام، حتی در مناطقی مانند ایران یا روم هم وجود داشته است [۱۰۳]. به هر حال، در دوران پیش از اسلام در شبه‌جزیره عربستان نیز زنان مرفه‌تر و دارای طبقه اجتماعی بالاتر، کمتر نیاز به بیرون رفتن برای کارهایشان و در نتیجه برخورد با مردان غریبه را داشته‌اند زیرا این کار وظیفه کنیزان و بردگان بوده است. از طرفی دیگر، پوشش عملاً نشان دهنده جایگاه اجتماعی زنان بوده و پیروی زنان دارای کلاس اجتماعی بالاتر از رسم پوشاندن خود نیز به این موضوع دامن می‌زده است. در طرف مقابل، زنان کلاس پایین‌تر مانند کنیزان یا کارگران جنسی نه تنها پوشش آن‌چنانی نداشته‌اند بلکه بعضاً حتی حق داشتن پوشش در مقابل ارباب خود را هم نداشته‌اند. رسمی از دوران جاهلیت که باز هم در آموزه‌های محمد دنبال شده است.

مورد مهم دیگر در مورد پوشش زنان این است که داشتن پوشش و افزایش میزان انزوای زنان، عملاً کنترل آن‌ها را توسط مردان، مخصوصاً در قبایل پدرتبار آسان‌تر می‌کرده است. یکی از نتایج چنین کنترلی همان ازدواج اجباری زنان و مخصوصاً از نوع درون‌قبیله‌ای بوده است. محدود شدن زنان به تک‌همسری و همزمان با آن، افزایش تمایل مردان به تنوع‌طلبی جنسی، زنان بیشتر و حتی دسترسی به دختران اصطلاحاً نورسیده از نتایج افزایش روزافزون تسلط مردان بر زنان هستند. مواردی که قرآن هم آن‌ها را به‌عنوان هدیه الله به مردان در جهانی دیگر تبلیغ کرده است.

سوره نبا: «و دخترانی همسال با سینه‌های برجسته<sup>۱</sup> (۳۳)».

سوره واقعه: «و هم‌خوابگانی بالا بلند (۳۴) ما آنان را پدید آورده‌ایم پدید آوردنی (۳۵) و ایشان را دوشیزه<sup>۲</sup> گردانیده‌ایم (۳۶) همسر دوست و هم سن و سال (۳۷)».



شکل ۲۶: نگاره‌ای از زنان قرن‌های چهارم تا ششم میلادی در عربستان. برگرفته از مجموعه‌ای به نام تاریخ پوشش<sup>۳</sup> که در سال‌های ۱۸۶۱ تا ۱۸۸۰ در شهر مونیخ در کشور آلمان چاپ شده است. این آثار در ابتدا به صورت صفحه‌هایی اختصاصی در مجله مصوری به نام کتاب عکس مونیخ<sup>۴</sup> چاپ شده است.

<sup>۱</sup> دخترانی که به تازگی به سن بلوغ رسیده‌اند.

<sup>۲</sup> باکره

<sup>۳</sup> Zur Geschichte der Kostümem

<sup>۴</sup> Münchener Bilderbogen

در دوران پیش از اسلام، ساکنان شبه‌جزیره عملاً در حال عبور از آخرین نشانه‌های برابری میان زن و مرد و رفتن به سمت نابرابری کامل آن‌ها بوده‌اند. در چنین دورانی و فارغ از میزان پراکندگی آن‌ها، هم قبایل پدربار و هم قبایل مادربار در سطح شبه‌جزیره وجود داشته‌اند [۶۴]. با این حال، به نظر می‌رسد که هرچه به دوران ظهور محمد و آموزه‌های او نزدیک‌تر می‌شویم، بر افزایش میزان قبایل پدربار افزوده شده است. قبایلی که در آن‌ها مردان بر زنان مسلط هستند و مانند آن‌چه که قبلاً به آن اشاره شد مثلاً زنان را به ازدواج‌های اجباری مجبور می‌کرده‌اند.

با توجه به لحن قرآن و کردار محمد، به احتمال فراوان در زمان شروع الهامات او در مکه و در جایی مانند قبیلۀ به نسبت مرفه قریش، فرهنگ پدرباری غالب بوده است. جایی که فرزندان با نام پدر و اجداد پدریشان شناخته می‌شده‌اند و نام قبایل هم نامی مردانه بوده است. نشانه‌های وجود اهمیت پسر و قبایل پدربار در جایی مانند مکه، به خوبی در خود قرآن هم دیده می‌شود. به صورتی که داشتن پسر را در کنار داشتن مال و به‌عنوان مزیتی برجسته یاد کرده است. با این حال، این موضوع در تمام مناطق شبه‌جزیره جامعیت نداشته و هنوز قبایل مادربار وجود داشته‌اند. به‌ویژه در مناطقی که هنوز به این سطح از رفاه نرسیده بوده‌اند.

**سوره قلم:** «به صرف این‌که مال‌دار و پسر‌دار است (۱۴).»

**سوره مدثر:** «مرا با آن‌که تنها آفریدم واگذار (۱۱) و دارایی بسیار به او بخشیدم (۱۲) و پسرانی آماده (۱۳).»

**سوره اسرا:** «پس دوباره شما را بر آنان چیره می‌کنیم و شما را با اموال و پسران یاری می‌دهیم و نفرات شما را بیشتر می‌گردانیم (۶).»

اشاره قرآن به وظیفه محمد در هدایت مردمان مکه و به‌طور کلی ناحیه حجاز، نگاه و ادبیات کلی مردسالارانه قرآن، وعده‌های بهشتی اختصاصی برای مردان، عدم گفتگو با زنان به‌عنوان



انسان‌هایی مستقل و موضوعی مانند نگه‌داشتن عده برای زنان پس از طلاق<sup>۱</sup> که به احتمال فراوان در میان قبایل مادرتبار وجود نداشته، همگی اشاره به یک واقعیت بزرگ دارند. واقعیتی که می‌گوید محمد نه تنها آموزه‌های پدرباران قبیل خود را دنبال کرد بلکه با افزودن به شدت و میزان سخت‌گیری‌های آن‌ها، این آموزه‌های سفت و سخت را به تمام شبه‌جزیره و سپس از طریق پیروانش، به تمام سرزمین‌های فتح شده تعمیم داد.

آموزه‌هایی که محمد از سال ۶۱۰ میلادی به اطرافیان خود می‌آموخت، در کمتر از ربع قرن بر تمام شبه‌جزیره تسلط یافتند. مقایسه وضعیت زنان شبه‌جزیره پس از شروع این آموزه‌ها با وضعیت آن‌ها در پیش از ظهور اسلام، نشان می‌دهد که اسلام در بعضی موارد محدود به نفع آن‌ها و حتی جامعه اعراب بوده است. با این حال، محمد با حفظ برخی از سنت‌های غلط رایج در شبه‌جزیره و تشدید برخی دیگر از همین سنت‌ها، در مجموع منجر به تضعیف و تضييع هرچه بیشتر حقوق انسانی و اجتماعی زنان شد. به زبان دیگر، معایب آموزه‌های محمد برای زنان شبه‌جزیره بسیار بیشتر از مزایایش بود.

اگر خواسته باشیم به برخی از جنبه‌های مثبت آموزه‌های اسلامی برای زنان شبه‌جزیره (و نه لزوماً زنان سرزمین‌های دیگر) اشاره کنیم، در آغاز می‌توان به محدودیت‌های اعمال شده برای مردان در زمینه ازدواج با زنان اشاره کرد. یکی از این موارد که در دوران پیش از اسلام وجود داشته، مساله به ارث بردن زن‌ها مخصوصاً در قبایل پدربار بوده است. موضوعی که ازدواج با مادرخوانده هم یکی از زیرمجموعه‌های آن به حساب می‌آمده است. فارغ از میزان شیوع چنین رسمی در سطح شبه‌جزیره، در میان اعراب رسم بوده که هرگاه مردی بمیرد، فرزند ارشد او می‌تواند زنان باقی‌مانده از پدر خود را به ارث ببرد. فرزند ارشد فرد متوفی این اختیار را داشته که حتی بدون کسب رضایت از این به اصطلاح نامادران، آن‌ها را به ارث برده و به‌عنوان همسر خود بشناسد. به نقل از طبری، برای این کار نیز کافی بوده که در اولین فرصت، عباى خود را بر روی آن‌ها بیاندازد [۲]. در آیه ۱۹ سوره نسا، اگرچه این کار به‌صورت کلی منع نمی‌شود و زنان همچنان از نظر قرآن می‌توانند همانند یک کالا

<sup>۱</sup> به‌منظور مشخص شدن پدر فرزند.



دست به دست شوند اما با یک قدم مثبت به سمت جلو گفته شده که زنان را به اکراه به ارث نبرید. یعنی اگر می‌دانید که ناراضی هستند یا ابتدا رضایتشان را جلب کنید یا چنین کاری نکنید.

**سوره نسا:** «ای کسانی که ایمان آورده‌اید برای شما حلال نیست که زنان را به اکراه به ارث برید و آنان را زیر فشار مگذارید تا بخشی از آن چه را به آنان داده‌اید بگیرید مگر آن که مرتکب زشت کاری آشکاری شوند و با آن‌ها به شایستگی رفتار کنید و اگر از آنان خوشتان نیامد پس چه بسا چیزی را خوش نمی‌دارید و الله در آن مصلحت فراوان قرار می‌دهد (۱۹)».

یکی از رسم‌های دیگری که به خصوص در میان اعراب چندخداپرست در پیش از ظهور محمد و آموزه‌هایش مرسوم بوده، پرداخت پول یا اصطلاحاً همان مهریه به قیم زنان (پدر، پدربزرگ، برادر و مانند این‌ها) در زمان ازدواج بوده است. به صورتی که تا این پول پرداخته نمی‌شده، چنین ازدواجی یا دقیق‌تر بگوییم، چنین خریدی قانونی و رسمی در نظر گرفته نمی‌شده است [۱۰۴]. محمد اگرچه رسم خرید زن با پرداخت مهریه یا همان «زن خرید» را در آموزه‌های خودش دنبال کرد اما توصیه کرد که مبلغ آن به خود زن پرداخت شود. رسمی که بعضاً گفته می‌شود که نشانه‌های پیدایش آن حتی کمی قبل از ظهور محمد هم در میان خود اعراب چندخداپرست دیده می‌شده است. با این حال، در آموزه‌های محمد، زن همانند کارگری در نظر گرفته می‌شود که باید بابت خدماتی مانند برقراری رابطه جنسی، بارداری، شیردادن به کودکان، تغییر مالکیت و کلا زن بودن، به او پول پرداخت شود.

**سوره نسا:** «و مهر زنان را به عنوان هدیه‌ای از روی طیب خاطر به ایشان بدهید و اگر به میل خودشان چیزی از آن را به شما واگذاشتند آن را حلال و گوارا بخورید (۴)».

**سوره طلاق:** «آن‌ها را هر جا خودتان سکونت دارید و در توانایی شما است، سکونت دهید و به آن‌ها زیان نرسانید تا کار را بر آنان تنگ کنید و هرگاه باردار باشند نفقه آن‌ها را بپردازید تا وضع حمل کنند و اگر برای شما فرزند را شیر دهند پاداش آن‌ها را بپردازید و با مشاوره شایسته انجام دهید و اگر به توافق نرسیدید زن دیگری شیر دادن آن بچه را بر

عهده می‌گیرد (۶)»

**سوره ممتحنه:** «ای کسانی که ایمان آورده‌اید هنگامی که زنان با ایمان به‌عنوان هجرت نزد شما آیند آن‌ها را آزمایش کنید، خداوند از ایمان آن‌ها آگاه‌تر است، هرگاه آنان را مومنه یافتید آن‌ها را به سوی کفار بازنگردانید، نه آن‌ها برای کفار حلالند، و نه کفار برای آن‌ها حلال، و آنچه را همسران آن‌ها پرداخته‌اند به آن‌ها بپردازید، و گناهی بر شما نیست که با آن‌ها ازدواج کنید هرگاه مهرشان را به آن‌ها بدهید، و هرگز همسران کافر را در همسری خود نگه ندارید. حق دارید مهری را که پرداخته‌اید مطالبه کنید، همان‌گونه که آن‌ها حق دارند مهر زنانشان را که از آنان جدا شده‌اند از شما مطالبه کنند، این حکم خداوند است که در میان شما حکم می‌کند و خداوند دانا و حکیم است. (۱۰)»

مورد دیگری که می‌توان آن را نوعی سر و سامان بخشیدن به وضعیت اجتماعی اعراب هم نامید، محدودیت ایجاد شده توسط قرآن در ازدواج با خواهر، مادر، دختر، عمه، خاله، خواهرزاده، برادرزاده، مادرزن، خواهرزن، خواهرخوانده، خواهر و مادر رضاعی، همسران پدر و همچنین ازدواج با دو خواهر به‌صورت همزمان است. مواردی که فارغ از میزان شیوعشان، احتمالاً در میان اعراب وجود داشته‌اند. البته در موردی مانند ممنوعیت ازدواج با همسران پدر، قرآن حتی نمی‌گوید که اگر چنین کرده‌اید آن‌ها را طلاق دهید و تنها می‌گوید از این به بعد چنین نکنید و موارد قبل را استثنا می‌کند.

**سوره نسا:** «و با زنانی که پدرانتان به ازدواج خود درآورده‌اند نکاح مکنید مگر آنچه که پیش‌تر رخ داده است چرا که آن زشت‌کاری و دشمنی و بدراهی بوده است (۲۲). بر شما حرام شده است مادرانتان و دخترانتان و خواهرانتان و عمه‌هایتان و خاله‌هایتان و دختران برادر و دختران خواهر و مادرهایتان که به شما شیر داده‌اند و خواهران رضاعی شما و مادران زنانتان و دختران همسرانتان که در دامان شما پرورش یافته‌اند و با آن همسران هم‌بستر شده‌اید پس اگر با آنها هم‌بستر نشده‌اید بر شما گناهی نیست و زنان پسرانتان که از پشت خودتان هستند و جمع دو خواهر با یک‌دیگر مگر آنچه که در گذشته رخ داده باشد که الله آمرزنده مهربان است (۲۳)»

در ادامه اشاره به مواردی که آموزه‌های محمد به بهبود وضع زنان شبه‌جزیره کمک کرد، می‌توان به مساله ارثیه پرداخت. به‌نظر می‌رسد که در دوران پیش از اسلام و مخصوصاً در

میان قبایل پدربار، زنان سهمی از ارثیه پدران، شوهران و حتی پسران خود نداشته‌اند. با این حال، قرآن کمی اوضاع را به نفع زنان تغییر می‌دهد. فارغ از حساب و کتاب مبهم قرآن در این زمینه، این تغییر اوضاع هم به صورت کامل نبوده و طبق آموزه‌های اسلام هر زن تنها به اندازه نصف سهم یک مرد در ارث شریک است.

**سوره نسا:** «خداوند به شما درباره فرزندانان سفارش می‌کند سهم پسر چون سهم دو دختر است و اگر دختر از دو تن بیشتر باشند سهم آنان دو سوم ماترک است و اگر یکی باشد نیمی از میراث از آن اوست و برای هر یک از پدر و مادر وی یک ششم از ماترک است. این در صورتی است که فرزندی داشته باشد ولی اگر فرزندی نداشته باشد و پدر و مادرش از او ارث برند برای مادرش یک سوم است و اگر او برادرانی داشته باشد مادرش یک ششم می‌برد پس از انجام وصیتی است که او بدان سفارش کرده، شما نمی‌دانید پدران و فرزندانان کدام یک برای شما سودمندترند فرضی است از جانب خدا زیرا خداوند دانای حکیم است (۱۱). و نیمی از میراث همسرانان از آن شما است اگر آنان فرزندی نداشته باشند و اگر فرزندی داشته باشند یک چهارم ماترک آنان از آن شماست پس از انجام وصیتی که بدان سفارش کرده‌اند و یک چهارم از میراث شما برای آنان است اگر شما فرزندی نداشته باشید و اگر فرزندی داشته باشید یک هشتم برای میراث شما از ایشان خواهد بود پس از انجام وصیتی که بدان سفارش کرده‌اید، و اگر مرد یا زنی که از او ارث می‌برند کلاله باشد و برای او برادر یا خواهری باشد پس برای هر یک از آن دو یک ششم است و اگر آنان بیش از این باشند در یک سوم مشارکت دارند پس از انجام وصیتی که بدان سفارش شده که زبانی نرساند این است سفارش خدا و خداست که دانای بر دبارست (۱۲).»

مورد مثبت دیگری که در آیات قرآن دیده می‌شود و به نظر می‌رسد که احتمالاً در دوران پیش از اسلام حداقل در میان قبایل پدربار، وجود داشته است، مجبور کردن کنیزان به برقراری رابطه جنسی بوده است. در آیه ۳۳ سوره نور، می‌خوانیم که قرآن توصیه می‌کند که کنیزان را وادار به زنا نکنید و آیاتی داریم که رضایت زنان و حتی کنیزان را شرط ازدواج می‌داند و مجبور کردن آنان به ازدواج را نکوهش می‌کند. با این حال، در میان آیات قرآن نمی‌بینیم که اصلاً به مسأله لازم بودن رضایت زنان و دختران (آزاد) در زمان ازدواج، حتی اشاره شده باشد.

**سوره نور:** «و کسانی که زناشویی نمی‌یابند باید عفت ورزند تا خدا آنان را از فضل خویش بی‌نیاز گرداند و از میان غلامانتان کسانی که در صددند با قرارداد کتبی خود را آزاد کنند اگر در آنان خیری می‌یابید قرار بازخريد آنها را بنویسید و از آن مالی که خدا به شما داده است به ایشان بدهید و کنیزان خود را در صورتی که تمایل به پاک‌دامنی دارند برای این که متاع زندگی دنیا را بجویند به زنا وادار مکنید و هر کس آنان را به زور وادار کند، در حقیقت خدا پس از اجبار نمودن ایشان آمرزنده مهربان است (۳۳).»

فارغ از برخی از اصلاحات مثبتی که محمد در زمینه حقوق زنان در میان اعراب شبه‌جزیره و قبایل پدربار به انجام رساند، متأسفانه او برخی از سنت‌های رایج نادرست در مورد زنان را حفظ کرد. یکی از برجسته‌ترین سنت‌هایی که او در این زمینه دنبال کرد، بحث عدم آموزش زنان است. در دوران پیش از اسلام به‌صورت کلی تحصیل و کسب آموزش اگرچه در جاهایی مانند مکاتب دایر شده توسط یهودیان دیده می‌شده اما در میان اعراب عملاً خبری از آموزش مدون و سیستماتیک نبوده است. به‌صورتی که تعداد کسانی که اصلاً توان خواندن و نوشتن داشته‌اند، انگشت‌شمار بوده است. این موضوع، نه تنها مردان که به‌صورت ناگزیر زنان را هم در برمی‌گرفته است. این روند پس از ظهور محمد و آموزه‌هایش هم تغییر خاصی نمی‌کند، به‌صورتی که ما در جایی مانند قرآن، حتی یک آیه هم در زمینه ضرورت تحصیل و کسب دانش توسط زنان نداریم. البته در قرآن آیاتی وجود دارند که به‌صورت عمومی به موضوع کسب علم و دانش می‌پردازند اما در هیچ یک از آنها مشخص نشده که منظور دقیقاً چه علمی است. بررسی بیشتر این آیات قرآن نشان می‌دهد که تعریف قرآن از علم با آن‌چه مد نظر ماست بسیار متفاوت است. در قرآن هرگاه واژه علم یا عالم به‌کار رفته، معمولاً به‌صورت کلی به مواردی مانند آگاهی از قیامت، غیب، آینده، آیات قرآن، انجیل و تورات یا نهایتاً به دانشی اشاره دارد که مخالف آموزه‌های اسلام نباشد.

**سوره نحل:** «و پیش از تو جز مردانی که بدیشان وحی می‌کردیم گسیل نداشتیم پس اگر نمی‌دانید از عالمان کتاب‌های آسمانی جويا شوید (۴۳).»

**سوره عنکبوت:** «و این مثل‌ها را برای مردم می‌زنیم و جز خردمندان آن‌ها را درنیابند (۴۳).»

**سوره طه:** «پس بلندمرتبه است الله فرمانروای بر حق و در قرآن پیش از آنکه وحی آن بر تو پایان یابد شتاب مکن و بگو پروردگارا بر علمم بیفزای (۱۱۴).»

**سوره اسرا:** «بگو: چه شما ایمان بیاورید، و چه نیاورید، آن‌ها که پیش از این علم و دانش به آنان داده شده هنگامی که بر آن‌ها خوانده می‌شود به خاک می‌افتند و سجده می‌کند (۱۰۷).»

**سوره فاطر:** «و از مردمان و جانوران و دام‌ها که رنگ‌هایشان همان گونه مختلف است از بندگان الله تنها عالمان هستند که از او می‌ترسند. آری الله ارجمند آمرزنده است (۲۸).»

**سوره زمر:** «آیا آن کسی که او در طول شب در سجده و قیام اطاعت می‌کند از آخرت می‌ترسد و رحمت پروردگارش را امید دارد بگو آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟ تنها عالمانند که پند پذیرند (۹).»

**سوره مجادله:** «ای کسانی که ایمان آورده‌اید چون به شما گفته شود در مجالس جای باز کنید. پس جای باز کنید تا خدا برای شما گشایش حاصل کند و چون گفته شود برخیزید پس برخیزید الله کسانی از شما را که گرویده و کسانی را که به آن‌ها علم داده شده درجات بلند گرداند و الله به آن‌چه می‌کنید آگاه است (۱۱).»

**سوره سبا:** «و ما تو را جز بشارتگر و هشداردهنده برای تمام مردم نفرستادیم لیکن بیشتر مردم نمی‌دانند (۲۸).»

**سوره اعراف:** «از تو درباره قیامت می‌پرسند وقوع آن چه وقت است بگو علم آن تنها نزد پروردگار من است جز او آن را به موقع خود آشکار نمی‌گرداند بر آسمان‌ها و زمین گران است جز ناگهان به شما نمی‌رسد از تو می‌پرسند گویا تو از آن آگاهی بگو علم آن تنها نزد خداست ولی بیشتر مردم نمی‌دانند (۱۸۷).»

در میان آیات قرآن می‌خوانیم که حتی اگر فردی از کتب مقدس دیگر هم آگاهی داشته باشد اما مطابق آموزه‌ها و افکار محمد رفتار نکند، فرقی با حیوانات ندارد. آیه ۵ از سوره جمعه یک نمونه در همین راستاست که به صورت بسیار توهین آمیزی یهودیان را به خاطر عدم تطابق رفتار آن‌ها با خواسته‌ها و آموزه‌های محمد، به درازگوشانی تشبیه می‌کند که

بر پشت خود کتاب حمل می‌کنند. سوره جمعه مطابق ترتیب نزول پیشنهادی مسلمانان یکی از آخرین سوره‌های قرآن در مدینه است و گفته می‌شود که پس از صلح حدیبیه بر محمد الهام شده است. از همین‌رو، این سوره پس از یک‌سره کردن تکلیف قبایل بنی‌قینقاع، بنی‌نضیر و بنی‌قریظه در مدینه بر محمد الهام شده که این شرایط کاملاً با محتوای این آیه هم‌خوانی دارد.

**سوره جمعه:** «مَثَلِ كَسَانِي كِه تورات بر آنان بار شد، آن‌گاه آن را به کار نیستند مَثَلِ خری است که کتاب‌هایی را بر پشت می‌کشد. چه زشت است وصف آن قومی که آیات خدا را به دروغ گرفتند و خدا مردم ستمگر را راه نمی‌نماید (۵)».

همان‌طور که اشاره شد بررسی آیات قرآن ما را به این مهم می‌رساند که منظور از علم و دانش در این آیات، آموختن علم پزشکی، ریاضیات، علم صرف و نحو، زبان‌شناسی، ستاره‌شناسی یا حتی علوم کاربردی مانند دانش ساخت کاغذ یا دارو نیست که مسلمانان به‌شدت به آن‌ها محتاج بوده‌اند. در واقع، ما در هیچ‌جای قرآن نمی‌بینیم که حتی یک بار در یک آیه گفته شده باشد که ای مردان مومن بروید و مثلاً علم پزشکی را در جایی مانند ایران بیاموزید تا جان خودتان و دیگران را نجات دهید. ای زنان مومن به‌جای نشستن در خانه و اتلاف وقت خودتان، خواندن و نوشتن را بیاموزید تا حداقل بتوانید کتاب خدا را خودتان بخوانید. با این‌حال، آیاتی داریم که می‌گویند مرگ و زندگی دست خداست یا این‌که بهترین کار برای زنان ماندن در خانه است. این‌ها همه در حالی است که ما در همان قرن ششم و هفتم میلادی، در جایی مانند ایران، فرهنگستان گندی‌شاپور را داشته‌ایم که یکی از مراکز علمی مهم دنیا به حساب می‌آمده است. با این‌حال، پس از ظهور محمد در عربستان، حتی نمی‌توان به یک مکتب‌خانه ساده اشاره کرد که او آن را بنا کرده باشد و در آن مردان و زنان یا حتی زنان به تنهایی به علم‌آموزی مشغول شده باشند.

ختنه زنان که پیش‌تر نیز به آن اشاره شد از جمله موارد دیگری بوده است که در سنت‌های اعراب در پیش از ظهور اسلام وجود داشته و محمد نیز آن را در آموزه‌های مورد تایید خودش راه داد. اگرچه اشاره به این عمل بدوی و به دور از تمدن، در خود قرآن دیده

نمی‌شود اما مطابق روایات خود مسلمانان، محمد نه تنها با آن مشکلی نداشته که آن را توصیه هم می‌کرده است. از همین‌رو، عمل ختنه کردن (مردان و زنان) یا بهتر بگوییم بریدن آلت تناسلی و ناقص کردن افراد را هم می‌توان به فهرستی از آداب و رسوماتی افزود که محمد بی‌کم و کاست از دوران پیش از اسلام قرض گرفت یا حداقل جلوی انجام آن را در میان مسلمانان نگرفت.

مورد دیگری که در دوران پیش از اسلام کم و زیاد در میان اعراب وجود داشته، غنیمت گرفتن زنان و برقراری رابطه جنسی با آن‌ها بوده است. این موضوع در مورد زنان اسیر به این صورت بوده که فرقی نمی‌کرده که آن‌ها مجرد یا متاهل هستند. محمد نیز عینا چنین چیزی را در آموزه‌های خودش دنبال می‌کند و عملا طرز تفکر برخی از اعراب به اصطلاح خودش جاهل را در مورد کالا بودن زنان دنبال می‌کند. موضوع حتی به همین‌جا ختم نمی‌شود و ما شاهد این هستیم که در سوره بقره با جسارت تمام زنان را کشتزارانی می‌خواند که می‌توان از هر سمت و سو به آن‌ها وارد شد. کشتزاری که ابزاری برای زادآوری و لذت مرد است و اصولا حق اظهار نظر یا مخالفت با نحوه برقراری رابطه جنسی با مردان ندارد. موضوعی که حتی قرآن آن را به رسمیت هم نشناخته، چه برسد به این‌که بخواهد با زنان در این مورد کمی صحبت کند و در مورد حق و حقوق برابر آن‌ها با مردان در این زمینه، دیالوگی مستقیم با زنان داشته باشد.

**سوره نسا:** و زنان شوهردار به استثنای زنانی که مالک آنان شده‌اید فریضه الهی است که بر شما مقرر گردیده است و غیر از این برای شما حلال است که به وسیله اموال خود طلب کنید در صورتی که پاک‌دامن باشید و زناکار نباشید و زنانی را که مُتعه کرده‌اید مهرشان را به‌عنوان فریضه‌ای به آنان بدهید و بر شما گناهی نیست که پس از مقرر با یک‌دیگر توافق کنید مسلما الله دانای حکیم است (۲۴).»

**سوره احزاب:** «ای پیامبر ما برای تو آن همسرانی را که مهرشان را داده‌ای حلال کردیم و زنانی که خدا از غنیمت جنگی در اختیار تو قرار داده و دختران عمویت و دختران

عمه‌هایت و دختران دایی تو و دختران خاله‌هایت که با تو مهاجرت کرده‌اند و زن مومنی که خود را به پیامبر ببخشد در صورتی که پیامبر بخواهد او را به زنی گیرد ویژه توسست نه

دیگر مومنان ما نیک می‌دانیم که در مورد زنان و کنیزانشان چه بر آنان مقرر کرده‌ایم تا برای تو مشکلی پیش نیاید و خدا همواره آمرزنده مهربان است (۵۰).»

**سوره بقره:** «زنان شما کشتزار شما هستند. هر جا که خواهید به کشتزار خود درآیید. و برای خویش از پیش چیزی فرستید و از خدا بترسید و بدانید که به نزد او خواهید شد. و مومنان را بشارت ده (۲۲۳).»

اگرچه محمد برخی از رسومات قبلی موجود در میان اعراب شبه‌جزیره در مورد زنان را همچنان دنبال کرد اما در برخی موارد با آوردن محدودیت‌های جدید، وضعیت را برای آن‌ها در مجموع حتی بسیار دشوارتر از قبل هم کرد. مثلاً اگرچه قبل از پیدایش محمد و آموزه‌های او، در برخی از قبایل مخصوصاً در انواع مردتبار، زنان تحت تسلط مردان قرار داشته‌اند اما این تسلط به‌شکلی مطلق و در سرتاسر شبه‌جزیره وجود نداشته و موضوعی مانند تعلق سرپرستی فرزندان به مادران هنوز در میان مردم شبه‌جزیره دیده می‌شده است. با این حال، او و آموزه‌های نشأت گرفته از افکار مردسالارانه‌اش عملاً یک‌بار برای همیشه به این موضوع خاتمه دادند. سوره نسا که به نام زنان است و اصولاً از آن انتظار می‌رود که هدایت زنان یا مسایلی مربوط به آن را ارایه کند، یکی از بازوان اجرایی محمد در اجرایی کردن این آموزه‌ها بوده است. در آیه ۳۴ این سوره می‌خوانیم که قرآن به‌وضوح مردان را برتر و بالاتر از زنان در نظر گرفته که حق سرپرستی آن‌ها را برعهده دارند. موضوع حتی وخیم‌تر می‌شود وقتی که به این توجه کنیم که این آیه استدلالی منطقی برای نتیجه‌گیری خودش ارایه نکرده و علت را تنها به خود الله و بدتر از آن، ثروت مردان نسبت داده است. موضوعی که تاکید بر آن در آیات دیگر قرآن مانند آیه ۲۲۸ از سوره بقره هم دیده می‌شود. آیه ۳۴ از سوره نسا همچنین یکی از برجسته‌ترین آیات قرآن در ترویج طرز تفکر مردسالارانه است زیرا نه تنها مردان را برتر از زنان می‌خواند بلکه حتی مجوز زدن زنان را هم با به‌کار بردن واژه «وَأَضْرَبُوهُنَّ» داده است. از نکات جالب دیگر سوره نسا این است که در این سوره به دیه مردان (مومن) اشاره شده است اما به دیه افرادی که سوره به نام آنان است و زن نامیده می‌شوند، اشاره نشده است. البته این بی‌توجهی، صرفاً به همین سوره محدود نمانده و در سرتاسر قرآن وجود دارد.



**سوره نسا:** «مردان سرپرست زنانند به دلیل آن که الله برخی از ایشان را بر برخی برتری داده و به دلیل آن که از اموالشان خرج می کنند پس زنان درست کار فرمان بردارند به پاس آنچه الله حفظ کرده اسرار را حفظ می کنند و زنانی را که از نافرمانی آنان بیم دارید پندشان دهید و در خوابگاهها از ایشان دوری کنید و آنان را بزنید. پس اگر شما را اطاعت کردند بر آنها هیچ راهی مجوید که الله والای بزرگ است (۳۴). و هیچ مومنی را نسزد که (مرد) مومنی را جز به اشتباه بکشد و هر کس (مرد) مومنی را به اشتباه کشت باید بنده مومنی را آزاد و به خانواده او خون بها پرداخت کند مگر این که آنان گذشت کنند و اگر از گروهی است که دشمنان شمایند و وی مومن است باید بنده مومنی را آزاد کند و اگر از گروهی است که میان شما و میان آنان پیمانی است باید به خانواده وی خون بها پرداخت نماید و بنده مومنی را آزاد کند و هر کس نیافت باید دو ماه پیایی به عنوان توبه ای از جانب الله روزه بدارد و الله همواره دانای سنجیده کار است (۹۲).»

**سوره بقره:** «و زنان طلاق داده شده باید مدت سه پاکی انتظار کشند و اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارند برای آنان روا نیست که آنچه را خداوند در رحم آنان آفریده پوشیده دارند و شوهرانشان اگر سر آشتی دارند به بازآوردن آنان در این سزاوارترند و مانند همان که بر عهده زنان است به طور شایسته به نفع آنان است و مردان بر زنان درجه برتری دارند و خداوند توانا و حکیم است (۲۲۸).»

قرآن حتی به خودش اجازه نداده است که در مورد یکی از خصوصی ترین رخدادهای زندگی زنان یعنی عادات ماهانه، با خود آنها به صورت مستقیم صحبت کند. روشی که دقیقاً مطابق نگاه مردسالارانه قرآن و در نظر گرفتن زنان به عنوان جنسی دوم و کم ارزش تر از مردان است. در واقع، قرآن به جای این که با زنان به خاطر این رنج و مصیبت پیوسته که خدای قادر مطلق برایشان به ارمغان آورده هم دردی کند یا حداقل راهکاری برای کاهش این درد به آنها معرفی کند، دوران قاعدگی زنان را به عنوان ملاکی معرفی می کند که مردان چه موقع می توانند از زنان بهره برداری جنسی کنند و چه موقع باید دست نگه دارند. همانند یک باتری قابل شارژ که وقتی شارژش تمام می شود باید دست نگه داشت تا مجدداً شارژ شود!

**سوره بقره:** «از تو درباره عادت ماهانه می پرسند بگو آن رنجی است پس هنگام عادت

ماهانه از زنان کناره‌گیری کنید و به آنان نزدیک نشوید تا پاک شوند پس چون پاک شدند از همان جا که خدا به شما فرمان داده است با آنان آمیزش کنید خداوند توبه کاران و پاکیزگان را دوست می‌دارد (۲۲۲)».

موضوع ترویج آموزه‌های مردتبارانه و مردسالارانه محمد صرفاً به تبدیل کردن زنان به کالا و دادن اختیار کامل در نحوه برقراری رابطه جنسی به مردان ختم نمی‌شود. در آیات سوره‌ای مانند احزاب، با ممنوعیت‌های بیشتری مانند محدود کردن زنان به خانه و پوشاندن هرچه بیشتر خودشان که شدت آن‌ها حتی بیشتر از دوران پیش از اسلام هم بوده، روبرو هستیم که عملاً آن‌ها را محدودتر از همیشه کرده است. از لحاظ ارزش و جایگاه نیز همان‌طور که در آیه ۱۴ سوره آل عمران می‌بینیم زنان همچون فرزندان، اموال و حتی چهارپایان از جمله مواردی هستند که موجب دلبستگی مردان به زندگی و پرت شدن حواس آن‌ها از فرجام نیکویی می‌شوند که تنها نزد الله است.

**سوره احزاب:** «و در خانه‌هایتان قرار گیرید و مانند روزگار جاهلیت قدیم زینت‌های خود را آشکار مکنید و نماز برپا دارید و زکات بدهید و الله و فرستاده‌اش را فرمان برید الله فقط می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان بزدايد و شما را پاک و پاکیزه گرداند (۳۳). ای پیامبر به زنان و دختران و به زنان مومنان بگو پوشش‌های خود را بر خود فروتر گیرند این برای آن‌که شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند نزدیک‌تر است و الله آمرزنده مهربان است (۵۹)».

**سوره آل عمران:** «دوستی خواستنی‌ها از زنان و پسران و اموال فراوان از زر و سیم و اسب‌های نشان‌دار و دام‌ها و کشتزار برای مردم آراسته شده این جمله مایه تمتع زندگی دنیاست و فرجام نیکو نزد الله است (آیه ۱۴)».

در میان آیات قرآن، موارد فراوانی ملاحظه می‌شود که میله‌های قفسی که محمد برای زنان ساخت را روشن‌تر و پررنگ‌تر نشان می‌دهند. یکی از این موارد، آیه‌ای است که مسلمانان از آن به‌عنوان آیه سقف تعداد زنان یاد می‌کنند. آیه‌ای که برخلاف ادعای مسلمانان، به هیچ عنوان حدی برای تعداد زنان مشخص نمی‌کند و با صراحت تمام می‌گوید که شما در تعداد زنان آزاد هستید و سپس برای تکمیل ماجرا چند مثال عددی هم می‌زند. جالب اما

این جاست که مسلمانان آخرین عدد مثال زده شده را به عنوان سقف تعداد زن در نظر گرفته‌اند. در یک مثال تقریبی می‌توان گفت که مطابق این استدلال، اگر شما به کسی مثلا شیرینی تعارف کنید و مثلا بگویید «هرچندتا که دوست داری بردار، دوتا، سه‌تا، ده‌تا» از نظر فقهای اسلامی یعنی مقصود شما این است که طرف مقابلتان نباید بیشتر از ده‌تا شیرینی بردارد! قرآن اگر واقعا مقصودش ایجاد حد و محدودیت مشخص بود، باید می‌گفت که شما نباید بیش از چهار زن بگیرید، نه این‌که بگوید از زنان هر تعداد که می‌خواهید بگیرید: ۲، ۳، ۴ (و ...). با توجه به عدم اشاره قرآن به امکان وجود گزینه چندشوهری و محتوای این آیه که صرفا چندزنی را ترویج می‌کند، می‌توان گفت که با ظاهر شدن این آیه، عملا بحث چندهمسری برای زنان هم برای همیشه بسته شده است.

**سوره نسا:** «و اگر در اجرای عدالت میان دختران یتیم بیمناکید هر چه از زنان که شما را پسند افتاد دو، سه، چهار به زنی گیرید پس اگر بیم دارید که به عدالت رفتار نکنید به یک یا به آن‌چه مالک شده‌اید این نزدیک‌تر است تا به ستم گرایید (۳)».

یکی دیگر از محدودیت‌های اعمال شده توسط اسلام برای زنان در مقایسه با وضعیت پیش از اسلام، مساله حق طلاق است. موضوعی که اسلام اختیار کامل آن را در اختیار مردان قرار داد. اگرچه زنان یک طرف قضیه هستند اما در جایی مانند قرآن به موافقت یا وجود اختیار برای آنان در گرفتن طلاق، حتی اشاره هم نشده است. این درحالی است که همان‌طور که پیش‌تر به آن پرداختیم، زنان در دوران پیش از اسلام، حداقل در برخی از قبایل مانند قبایل مادرتبار حق طلاق را بدون هیچ مشکل و دردسر خاصی داشته‌اند.

**سوره بقره:** «طلاق دو بار است پس از آن یا به‌خوبی نگه‌داشتن یا به شایستگی آزاد کردن و برای شما روا نیست که از آن‌چه به آنان داده‌اید چیزی بازستانید مگر آن‌که در به پا داشتن حدود الله بیمناک باشند. پس اگر بیم دارید که آن دو حدود الله را برپای نمی‌دارند در آن‌چه که (زن) فدیة دهد گناهی بر ایشان نیست این است حدود احکام الهی پس از آن تجاوز مکنید و کسانی که از حدود احکام الهی تجاوز کنند آنان همان ستمکارانند (۲۲۹)». و اگر او را طلاق گفت پس از آن دیگر برای او حلال نیست تا این‌که با شوهری غیر از او ازدواج کند. پس اگر وی را طلاق گفت اگر آن دو پندارند که حدود الله را برپا می‌دارند

گناهی بر آن دو نیست که به یکدیگر بازگردند و اینها حدود احکام الهی است که آن را برای قومی که می‌دانند بیان می‌کند (۲۳۰)».

در جمع‌بندی این بخش می‌توان این‌طور گفت که اگرچه روند فرهنگی و اجتماعی شبه‌جزیره به سمت افزایش تعداد قبایل مردتبارانه و سلطه تفکرات مردسالارانه بوده است اما محمد و آموزه‌های او بودند که در نقش کاتالیزور، این روند را سرعت داده و به نتیجه رساندند. آموزه‌های محمد اگرچه در برخی موارد محدود، اصلاحات مثبتی را در میان آداب قبایل خصوصاً مردسالار عرب مانند قبیله قریش ایجاد کردند اما این همه ماجرا نبوده است. این آموزه‌ها با دنبال کردن برخی از سنت‌های غلط رایج در میان اعراب مانند ناقص کردن اندام جنسی زنان، عدم اهمیت به آموزش زنان، به ارث بردن زنان همچون کالا و مالکیت زنان از طریق اسارت یا خرید و فروش و همچنین با وضع قوانین سخت‌گیرانه‌تری نسبت به قبل مانند تعیین پوشش سخت‌گیرانه‌تر، محدود کردن زنان به خانه، تعیین مردان به‌عنوان جنسی برتر و در نقش سرپرست آنها، سبک زندگی مردسالارانه را به رویه‌ای مطلق در سطح شبه‌جزیره تبدیل کردند.

این‌که امروز حتی چیزی به اسم فمینیسم اسلامی هم داریم، نشان می‌دهد که برخی از مسلمانان اصلاً کاری ندارند که مطابق قرآن، نگاه اسلام به زنان به چه شکل بوده، محمد چه رفتاری در قبال آنها داشته یا حتی تاریخ شبه‌جزیره در مورد وضعیت زنان در دوران پیش از اسلام و پس از آمدن آن چه می‌گوید. آنها نهایتاً با گشتن در اقیانوس وسیع احادیث اسلامی، حدیثی مناسب در راستای تایید افکارشان می‌یابند که بتوانند با کمک آن همه گفته‌های صریح قرآن درباره نقض آشکار حقوق زنان و محدودیت آنان را ملغی یا حداقل به نحو مطلوبی تفسیر به رای کنند. حقیقت تلخ برای مسلمانان اما همین‌جا است که هیچ‌کدام از این احادیث و روایات اسلامی در مرتبه‌ای نیستند که حتی بتوان از لحاظ تاریخی بر روی آنها تکیه کرد، چه برسد به این‌که آنها بخواهند با تکیه بر گفته‌های انسانی (احادیث) گفته‌های الهی (قرآن) را تفسیر به رای یا در حالتی شدیدتر، کلاً تغییر دهند.

## دموکراسی و حقوق بشر

قبل از پرداختن به این موضوع که جایگاه آموزه‌های اسلامی در مقابل مفاهیمی مانند دموکراسی و حقوق بشر در کجا قرار می‌گیرد، ابتدا بهتر است که ببینیم منظور از این مفاهیم چیست و وضعیت امروز آن‌ها در کشورهای اسلامی چگونه است. واژه دموکراسی (با ترجمه فارسی مردم‌سالاری) خود برگرفته از ترکیب دو واژه یونانی دِموس<sup>۱</sup> به معنای مردم و کِرَاتوس<sup>۲</sup> به معنای قانون است که در مجموع توصیف‌کننده حکومتی مبتنی بر حاکمیت توده مردم (و نه یک شخص یا گروه خاص) است. وضعیتی که اگرچه در کشورهای زیادی در حال حاضر دیده می‌شود اما ۵ کشور هستند که مطلقاً به چیزی به نام دموکراسی باور ندارند و حکومت آن‌ها (در عمل یا از نظر قانونی) پادشاهی مطلقه و مبتنی بر شخص است. از میان این ۵ کشور نیز، به جز کشور گمنام/سواتینی<sup>۳</sup> که پیدا کردن جای آن روی نقشه هم دشوار است (حتی اگر بدانید کدام قاره را باید بگردید)، چهار کشور دیگر یعنی عربستان سعودی، قطر، عمان و بروئی، همگی کشورهایی مسلمان هستند. در مواردی مانند قطر، عمان و بروئی، پادشاه حتی امکان انتخاب شدن هم ندارد و رویه جانشینی مطلقاً بر اساس وراثت است. حتی کشور امارات با آن همه زرق و برق‌های فریبنده و ظاهری این روزهایش را هم می‌توان به فهرست فوق اضافه کرد. کشوری که خود متشکل از مجموعه‌ای از پادشاهی‌های مطلقه یا اصطلاحاً شیخ‌نشین است.

البته اشاره به این ۵ کشور مسلمان که در آن‌ها پادشاهی مطلقه دیده می‌شود به این معنی نیست که دموکراسی در میان سایر کشورهای اسلامی غوغا می‌کند. برای دیدن وضعیت دموکراسی سایر کشورهای اسلامی تنها کافی است که نگاهی به رتبه درآور شاخص دموکراسی<sup>۴</sup> آن‌ها بیاندازیم. در بین بیش از ۵۰ کشور و سرزمین اسلامی<sup>۵</sup>، تنها ۷ کشور دارای رتبه شاخص دموکراسی دو رقمی هستند. از میان آن‌ها نیز تنها کشور مالزی (۳۹)

<sup>1</sup> Demos

<sup>2</sup> Kratos

<sup>۳</sup> این کشور قبلاً سوازیلند نامیده می‌شد. با این حال، از سال ۲۰۱۸ میلادی، نامش به اسواتینی (Eswatini) تغییر کرده است.

<sup>4</sup> Democracy Index

<sup>۵</sup> سرزمین‌ها و کشورهایی که بیش از نیمی از جمعیت آن‌ها مسلمان در نظر گرفته می‌شوند.

دارای رتبه زیر ۵۰ است. جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان نماد اسلام شیعه و عربستان سعودی به‌عنوان نماد جهانی اسلام و همچنین خاستگاه آن، به ترتیب در رتبه‌های فاجعه‌آمیز ۱۵۲ و ۱۵۶ از میان ۱۶۲ کشور قرار دارند. برای درک بهتر فاجعه دموکراسی در کشورهای اسلامی، به این مورد دقت کنید که مالزی به‌عنوان پیشرفته‌ترین کشور اسلامی از نظر شاخص دموکراسی، پایین‌تر از کشور گمنام و در حال توسعه‌ای همچون دماغه سبز<sup>۱</sup> (۳۲) است که به احتمال فراوان حتی اسم آن را هم شنیده‌اید [۱۰۵].

یکی از مولفه‌های مهم دموکراسی، رعایت حقوق بشر است که خود می‌تواند مواردی مانند آزادی بیان، آزادی تجمعات، آزادی عقیده و دین، آزادی تحصیل، داشتن دادگاه عادلانه، مقابله با به بردگی گرفتن انسان‌ها، نسل‌کشی و مواردی از این دست را شامل شود. وقتی به کشورهای اسلامی حال حاضر دنیا نگاه می‌کنیم، به سرعت به این نتیجه می‌رسیم که اگرچه برخی از آن‌ها اوضاع کمی بهتری در مقایسه با دیگر کشورهای اسلامی دارند اما در مجموع هیچ یک از آن‌ها در جایگاه کاملاً مطلوبی از لحاظ مولفه‌های مربوط به حقوق بشر قرار ندارد. مثلاً برای دیدن میزان کلی آزادی در میان کشورهای اسلامی می‌توان به گزارش‌های آرایه شده توسط موسسه غیرانتفاعی خانه آزادی<sup>۲</sup> اشاره کرد (شکل ۲۷).

مطابق آخرین گزارش این موسسه که مربوط به سال ۲۰۲۰ است، به‌جز کشور کاملاً متحول شده تونس با نمره آزادی ۷۱ از ۱۰۰ که به زحمت به یک کشور آزاد تبدیل شده است، هیچ کشور دیگری در میان کشورهای اسلامی دیده نمی‌شود که آزاد تلقی شود. حتی همین کشور تونس که مطابق گزارش خانه آزادی، آزادترین کشور حال حاضر اسلامی به حساب می‌آید، پشت سر کشور گمنامی مانند تیمور شرقی قرار دارد که از لحاظ آزادی نمره ۷۲ از ۱۰۰ را به خود اختصاص داده است. کشوری مانند ترکیه نیز که قبلاً در مورد دوری آن از اسلام بنیادگرا صحبت شد با نمره ۳۲، در وضعیت اسفناکی قرار دارد، به‌صورتی که بر اساس این شاخص، حتی نیمه‌آزاد هم محسوب نمی‌شود. [۱۰۶].

<sup>1</sup> Cape Verde

<sup>2</sup> Freedom House



سراسر است و اولیه از حقوق بنیادین انسانی است، مواردی نیست که به درد مسلمانان بخورد. برای درک علت مخالفت آن‌ها هم کافی است یکبار خود اعلامیه جهانی حقوق بشر را بخوانید (ضمیمه ۱) [۱۰۸]. مشکل آن‌ها را به‌خصوص با مواردی خواهید دید که هر نوع آزادی بیرون از آموزه‌های شرع اسلام را برای انسان‌ها متصور شده باشد. موضوعی که سبب شد، سران برخی از کشورهای اسلامی به‌صورت مذبحخانه‌ای حدود ۵۰ سال بعد از تصویب و انتشار اعلامیه جهانی حقوق بشر در سازمان ملل، خودشان دست به کار شده و چیزی به اسم «اعلامیه حقوق بشر اسلامی» را بسازند. البته که این اعلامیه احمقانه پس از ارایه شدن به سازمان ملل، به‌خاطر به رسمیت شناختن و ترویج رسمی نقض حقوق اولیه انسانی، به‌شدت محکوم شد. برای دیدن میزان مُضحک بودن اعلامیه حقوق بشر اسلامی هم کافی است که برخی از بندهای آن را با بندهای مشابهی در اعلامیه حقوق بشر جهانی مقایسه کنیم (جدول ۱۷).

از نظر این دسته، «دموکراسی دینی» و «حقوق بشر اسلامی» همان چیزی است که واقعا باید همه مردم دنیا آن‌ها را به رسمیت شناخته و دنبال کنند. اصطلاحاتی کاملا ساختگی هستند که این خود نوعی اعتراف مستقیم به فقدان مفاهیمی به نام دموکراسی و حقوق بشر در دین هستند. این که ما کلمات را در کنار هم قرار بدهیم صرفا موجب بامعنی شدن عبارت حاصل نمی‌شود. دموکراسی اساسا واژه‌ای سکولار و غیردینی است که تحمیل الهیات، اعتقادات یا هرگونه باور شخصی را بر تمام جامعه ممنوع می‌کند. با این حال، منظور مسلمانان از عبارت دموکراسی دینی این است که مثلا در یک کشور اسلامی، مسلمانان بر تمام جامعه حکومت کنند و از نظر آن‌ها چنین چیزی همان دموکراسی واقعی است. چون از نظر آن‌ها حداقل در جوامع اسلامی، حق با اکثریت (مسلمان) است و اکثریت حق دارد که باورهای فکری و اعتقادی خودش را بر تمام مردم یک کشور اعمال کند. بگذریم که اگر جایی همین مسلمانان در اقلیت هم باشند، باز هم خواستار این هستند که به نوعی در امور مربوط به کل جامعه اثرگذاری داشته باشند. یک مورد مربوط به این داستان، اعتراضات چندسال پیش مسلمانان کانادا به آموزش مسایل جنسی در کتاب‌های درسی کودکان بود [۱۰۹].



جدول ۱۷: مقایسه چند بند از اعلامیه جهانی حقوق بشر و اعلامیه حقوق بشر اسلامی

اعلامیه حقوق بشر اسلامی	اعلامیه جهانی حقوق بشر
<p><b>ماده ۶: الف)</b> در حیثیت انسانی، زن با مرد برابر است و به همان اندازه که زن وظایفی دارد، از حقوق نیز برخوردار است و دارای شخصیت مدنی و ذمه مالی مستقل و حق حفظ نام و نسبت خویش را دارد.</p>	<p><b>ماده ۱:</b> تمام افراد بشر آزاد به دنیا می‌آیند و از لحاظ حیثیت و حقوق با هم برابرند، همه دارای عقل و وجدان می‌باشند و باید نسبت به یکدیگر با روح برادری رفتار کنند.</p>
<p><b>ماده ۱۰:</b> اسلام دین فطرت است و به کار گرفتن هر گونه اکراه نسبت به انسان یا بهره‌برداری از فقر یا جهل انسان جهت تغییر این دین به دینی دیگر یا به الحاد، جایز نمی‌باشد.</p>	<p><b>ماده ۱۸:</b> هر کسی حق دارد که از آزادی فکر، وجدان و دین بهره‌مند شود. این حق متضمن تغییر مذهب یا عقیده و همچنین متضمن آزادی اظهار عقیده و ایمان می‌باشد و نیز شامل تعلیمات مذهبی و اجرای مراسم دینی است. هر کسی می‌تواند از این حقوق به تنهایی یا جمعی و به صورت خصوصی یا عمومی برخوردار باشد.</p>
<p><b>ماده ۲۲: الف)</b> هر انسانی حق دارد نظر خود را به هر شکلی که مغایر با اصول شرعی نباشد آزادانه بیان دارد.</p>	<p><b>ماده ۱۹:</b> هر کسی حق آزادی عقیده و بیان دارد و حق مزبور شامل آن است که از داشتن عقاید خود بیم و اضطرابی نداشته باشد و در کسب اطلاعات و افکار و در اخذ و انتشار آن با تمام وسایل ممکن و بدون ملاحظات مرزی، آزاد باشد.</p>
<p><b>ماده ۲۴:</b> کلیه حقوق و آزادی‌های مذکور در این سند، مشروط به مطابقت با احکام شریعت اسلامی است.</p> <p><b>ماده ۲۵:</b> شریعت اسلامی تنها مرجع برای تفسیر یا توضیح هر ماده از مواد این اعلامیه است.</p>	<p><b>ماده ۳۰:</b> هیچ یک از مقررات اعلامیه حاضر نباید طوری تفسیر شود که متضمن حقی برای دولتی یا جمعیتی یا فردی باشد که به موجب آن بتواند هر یک از حقوق و آزادی‌های مندرج در این اعلامیه را از بین ببرد و یا در آن راه فعالیت بنماید.</p>

در واقع، از دید مسلمانان میانه‌رو و بنیادگرا، اصطلاح حقوق بشر اسلامی عملاً تمامی حقوقی را شامل می‌شود که هیچ‌گونه مخالفتی با متن شرع اسلام نداشته باشد. از نظر آن‌ها، دموکراسی دینی و حقوق بشر اسلامی چیزی به جز ترویج و تبلیغ همان آموزه‌های

اسلامی نیستند. با این حال، تفاوت مسلمانان بنیادگرا با مسلمانان میانه‌رو در این است که آن‌ها به خاطر طرز فکر سرسختانه‌تر خودشان، معتقدند که حتی بریدن سر کافران یا خارج شدگان از اسلام هم بخشی از همین دموکراسی و حقوق بشر اسلامی است. موضوعی که اگرچه ممکن است میانه‌روها هم در دلشان با آن موافق باشند اما حداقل در ظاهر که چنین چیزی بروز نمی‌دهند.

در مقابل دسته اول، دسته دومی هم وجود دارد که شامل مسلمانان ترقی‌خواه است. واکنش این دسته، واکنشی کاملاً متفاوت در برابر مساله دموکراسی و حقوق بشر در کشورهای اسلامی است. این دسته به صورت کلی معتقد است که اگرچه تعاریف حقوق بشری امروزی مشکلی ندارند اما هم‌زمان اسلام و محمد هم مشکلی با این مفاهیم و تعاریف نداشته‌اند. در واقع، این دسته، با بستن چشمایشان بر روی قرآن و سنت محمد، شروع به بازنویسی اسلام مورد پسندشان کرده‌اند. به صورتی که در این داستان جدید، محمد را در نقش یک معلم اخلاق یا یک رهبر سیاسی-مذهبی مقتدر بازآفرینی کرده‌اند. آن‌هم معلمی که هیچ خشونت بی‌جایی را نمی‌توان به او منتسب کرد. در دنیای آرمانی این دسته، همه چیز در دوران صدر اسلام و زندگی محمد، از روی عدالت، بخشش و اصول انسانی بوده و تمام مشکلات، بدرفتاری‌ها و معضلات امروزی مسلمانان، به خاطر حماقت آن‌هاست و الا محمد و آموزه‌هایش به ذات خود ندارند عیبی.

تا این جا سعی شد که کمی درباره مفاهیمی مانند دموکراسی و حقوق بشر و جایگاه آن‌ها در میان مسلمانان به صحبت پرداخته شود. در ادامه سعی می‌شود تا به اصل ماجرا پرداخته تا بهتر به فاصله میان اسلام و مفاهیمی مانند دموکراسی و حقوق بشر پی ببریم. وقتی به قرآن یا حتی زندگی خود محمد نگاه می‌کنیم، کارنامه درخشانی در زمینه مولفه‌های مربوط به دموکراسی و حقوق بشر دیده نمی‌شود. از لحاظ آزادی بیان که حتی همین امروز هم نقد محمد با مجازاتی مانند مرگ در بسیاری از کشورهای اسلامی همراه است، خود او هم رویه متفاوتی به خرج نداد. در واقع، همان‌طور که در فصل اول اشاره شد، محمد نقدهای شاعران درباره آموزه‌هایش را تحمل نکرد و در اولین فرصت مناسب، دستور قتل آن‌ها را صادر کرد. در میان آیات قرآن هم مواردی وجود دارند که آزادی بیان افراد را به صورت

مشخصی تهدید می‌کنند و با تقلیل حق آزادی بیان افراد به مفاهیم منفی مانند شایعه‌افکنی، کفرورزی یا ستمکاری، این حق اساسی را از افراد سلب می‌کنند.

**سوره احزاب:** «اگر منافقان و کسانی که در دل‌هایشان مرضی هست و شایعه‌افکنان در مدینه باز نایستند تو را سخت بر آنان مسلط می‌کنیم تا جز اندک در همسایگی تو نپایند (۶۰).»

**سوره نسا:** «کسانی که به خدا و پیامبرانش کفر می‌ورزند (گفته‌های او را انکار می‌کنند) و می‌خواهند میان خدا و پیامبران او جدایی اندازند و می‌گویند ما به بعضی ایمان داریم و بعضی را انکار می‌کنیم و می‌خواهند میان این راهی برای خود اختیار کنند (۱۵۰). آنان در حقیقت کافرنند و ما برای کافران عذابی خفت‌آور آماده کرده‌ایم (۱۵۱).»

**سوره اعراف:** «پس کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ بندد یا آیات او را تکذیب کند. اینان کسانی هستند که نصیبشان از آن چه مقرر شده به ایشان خواهد رسید تا آن‌گاه که فرشتگان ما به سراغشان بیایند که جانشان بستانند. می‌گویند آن چه غیر از خدا می‌خواندید کجاست. می‌گویند از ما ناپدید شدند و علیه خود گواهی می‌دهند که آنان کافر بودند (۳۷).»

علاوه بر بحث آزادی بیان، رفتار و کردار محمد و همچنین آیات قرآن به‌عنوان پشتوانه آن، اوضاع خیلی بهتری در زمینه آزادی عقیده و مذهب هم ندارند. رفتار محمد با کافران به‌عنوان انسان‌هایی که تنها می‌خواستند به آموزه‌های آبا و اجدادی خودشان پایبند بمانند، مطابق همان چیزهایی که خود مسلمانان روایت می‌کنند، به پایان دل‌پذیری منجر نشده است. در میان آیات قرآن هم، آیات فراوانی در مورد برخورد با کافران یعنی کسانی که آموزه‌های محمد را انکار می‌کرده‌اند، وجود دارد. جدا از برخورد محمد با مردمان چندخداپرست شبه‌جزیره، او حتی با مردمان اهل کتاب مانند یهودیان و مسیحیان شبه‌جزیره که همانند خودش یکتاپرست بودند و در بسیاری از آموزه‌هایشان با او هم‌سو بودند هم رفتاری انسانی نداشت. به‌گونه‌ای که آن‌ها اگر به سرنوشتی مانند یهودیان مدینه دچار نمی‌شدند، نهایتاً مجبور بودند که مانند مسیحیان نجران و سایر قبایل یکتاپرست برای در امان ماندن از حمله سربازان محمد، هر سال مبلغی را تحت عنوان جزیه بپردازند.

حتی در آیهای مانند آیه ۱۶ سوره فتح، حرفی از جزیه هم نمی‌زند و صرفاً دوراهی جنگ یا مسلمانی را مطرح می‌کند.

**سوره نسا:** «کسانی که به خدا و پیامبرانش کفر می‌ورزند و می‌خواهند میان خدا و پیامبران او جدایی اندازند و می‌گویند ما به بعضی ایمان داریم و بعضی را انکار می‌کنیم و می‌خواهند میان این راهی برای خود اختیار کنند (۱۵۰) آنان در حقیقت کافرند و ما برای کافران عذابی خفت‌آور آماده کرده‌ایم (۱۵۱)».

**سوره فتح:** «به برجای ماندگان بادیه‌نشین بگو به زودی به سوی قومی سخت زورمند دعوت خواهید شد که با آنان بجنگید یا اسلام آورند. پس اگر فرمان برید خدا شما را پاداش نیک می‌بخشد و اگر همچنان که پیشتر پشت کردید روی بگردانید شما را به عذابی پُر درد معذب می‌دارد (۱۶)».

در کنار نقض آزادی بیان و آزادی عقیده، مطابق آن‌چه از برخورد محمد با یهودیان بنی‌قریظه می‌دانیم، او حتی عملاً مرتکب یک نسل‌کشی سیستماتیک و مدون هم شده است. با این حال، نسل‌کشی یهودیان بنی‌قریظه آخرین مورد نقض حقوق بشر و دموکراسی در آموزه‌های محمد و سنت او نیست. موردی که حتی می‌توان آن را دارای اثرات هولناک‌تری در نظر گرفت، موضوع برده‌داری است. برای این‌که ابعاد این رفتار هولناک را بهتر درک کنیم، کافی است به این توجه کنیم که اولین کشور مسلمانی که برده‌داری را لغو کرد، کشور تونس بود که نهایتاً در سال ۱۸۴۶ میلادی چنین کرد [۱۱۰]. این یعنی برای بیش از ۱۲۰۰ سال پس از مرگ محمد، در هیچ یک از ممالک و سرزمین‌های اسلامی برده‌داری رسماً ملغی نشده بوده است. این‌ها همه در حالی است که از لحاظ تاریخی مناطقی وجود دارد که در آن‌ها از قرن‌ها و حتی هزاران سال قبل از ظهور محمد، بر ملغی شدن این رسم غیرانسانی تاکید شده است.

برده‌داری سنتی در میان اعراب پیش از اسلام هم وجود داشته و به نظر اگرچه محمد با آوردن مفاهیمی مانند برادری در میان مسلمانان، کمی شرایط بردگان را در مقایسه با دوران پیش از اسلام بهبود بخشید اما در کل مخالف وجود چنین رسمی نبود و خود نیز با داشتن بردگان متعدد چنین رسمی را مشروعیت می‌بخشید. آیات قرآن هم چنین چیزی

را به رسمیت می‌شناسند و اگرچه در برخی از آیات قرآن حتی شاهد توصیه به آزادسازی و ازدواج بردگان هستیم اما در هیچ کجای قرآن حتی یک آیه هم نداریم که این رسم را نکوهیده و آن را اساساً مَلغی اعلام کرده باشد. این در حالی است که قرآن در مورد ممنوعیت خوردن شراب که نهایتاً مضراتی برای خود فرد و نه دیگری دارد، اشاراتی کرده است اما حتی یکبار هم به ممنوعیت برده‌داری اشاره نشده است که عملاً محروم کردن دیگران از بنیادی‌ترین حق انسانی خودشان یعنی آزادی است. وقتی این را در نظر بگیریم که تملک برده معمولاً تنها از دو طریق به اسارت گرفتن مستقیم یا خرید و فروش میسر بوده است، ماجرا حتی می‌تواند اسفناک‌تر هم در نظر گرفته شود.

**سوره احزاب:** «از این پس زنان بر تو حلال نیستند هر چند زیبایی آن‌ها برای تو مورد پسند افتد. به استثنای کنیزان و خدا همواره بر هر چیزی مراقب است (۵۲).»

**سوره مومنون:** «و کسانی که پاک‌دامنند (۵) مگر در مورد همسرانشان یا کنیزانی که به‌دست آورده‌اند که در این صورت بر آنان نکوهشی نیست (۶).»

**سوره نور:** «بی‌همسران خود و غلامان و کنیزان درست‌کارتان را همسر دهید اگر تنگ‌دست هستند، خداوند آنان را از فضل خویش بی‌نیاز خواهد کرد و خدا گشایش‌گر دانا است (۳۲)» و «ای کسانی که ایمان آورده‌اید قطعاً باید غلام و کنیزهای شما و کسانی از شما که به بلوغ نرسیده‌اند سه بار در شبانه روز از شما کسب اجازه کنند. پیش از نماز بامداد و موقع ظهر که جامه‌های خود را بیرون می‌آورید و پس از نماز شامگاهان سه هنگام برهنگی شماست نه بر شما و نه بر آنان گناهی نیست که غیر از این گرد یک‌دیگر بچرخید. خداوند آیات را این گونه برای شما بیان می‌کند و خدا داناى سنجیده کار است (۵۸).»

موضوع برده‌داری در اسلام، صرفاً دنبال کردن یک رسم قدیمی نیست و در نگاه کمی وسیع‌تر می‌توان فهمید که این موضوع خود ترویج تفکرات و ذات نابرابرخواهانه آموزه‌های اسلامی است. اگرچه مسلمانان با تکیه بر گفته‌های قرآن مانند آفرینش زن و مرد از یک نفس واحد در جایی مانند آیه ۱ در سوره نسا، مدعی این هستند که اسلام دین برابری است اما آیاتی این چنین، تنها توصیفی از خلقت انسان‌ها از دید قرآن هستند و ارتباطی به حقوق انسان‌ها در زندگی روزمره ندارند. حتی آموزه‌های اسلامی و آیات خود قرآن هم

برابری کامل انسان‌ها را تایید نمی‌کنند. به‌عنوان مثال، اگرچه قرآن در آیه‌ای موسوم به آیه اخوت در سوره حجرات، مردان مسلمان را برادر می‌خواند اما حرفی از زنان و مثلاً خواهر بودن آن‌ها با این برادران و یا حتی با خودشان، نه در این آیه و نه در هیچ‌کجای دیگر قرآن نمی‌زند که این خود نشان‌دهنده تمایز آشکار افکار مردتبارانه اسلام در میان زنان و مردان است. علاوه بر این، ما از آیه ۳۴ سوره نسا به‌خاطر داریم که مردان بر زنان برتری دارند و این دو جنس از لحاظ موقعیت با یک‌دیگر برابر نیستند.

**سوره نسا:** «ای مردم از پروردگارتان که شما را از نفس واحدی آفرید و جفتش را از او آفرید و از آن دو مردان و زنان بسیاری پراکنده کرد پروا دارید و از خدایی که به او از همدیگر درخواست می‌کنید پروا نمایید و زنهار از خویشاوندان مبرید که خدا همواره بر شما نگهبان است (۱)».

**سوره حجرات:** «در حقیقت مومنان با هم برادرند پس میان برادرانتان را سازش دهید و از خدا پروا بدارید. امید که مورد رحمت قرار گیرید (۱۰)».

نابرابری اشاره شده، فقط زنان و مردان مسلمان را شامل نمی‌شود و ذات و ماهیت آموزه‌های ناشی از اسلام به‌گونه‌ای است که هر انسانی که پیرو آموزه‌های محمد و قرآن نباشد از نظر ارزش انسانی در جایگاه پایین‌تری قرار می‌گیرد. در واقع، از نگاه قرآن و محمد، کافران (نجس) در آن حدی نیستند که مسلمانان با آن‌ها دوست شوند چه برسد که رازهایشان را با آن‌ها در میان بگذارند، از غذای آن‌ها بخورند، بر سر قبرشان حاضر شوند، برایشان طلب آمرزش و مغفرت کنند، از آن‌ها دستور بگیرند یا حتی با آن‌ها مهربان و ملایم باشند!

**سوره توبه:** «ای کسانی که ایمان آورده‌اید حقیقت این است که مشرکان نجس هستند. پس نباید از سال آینده به مسجدالحرام نزدیک شوند و اگر از فقر بیمناکید پس به زودی خدا اگر بخواهد شما را به فضل خویش بی‌نیاز می‌گرداند که خدا دانای حکیم است (۲۸)».

**سوره نسا:** «ای کسانی که ایمان آورده‌اید به جای مومنان کافران را به دوستی خود مگیرید آیا می‌خواهید علیه خود حجتی روشن برای خدا قرار دهید (۱۴۴)».

**سوره آل عمران:** «ای کسانی که ایمان آورده‌اید از غیر خودتان همراز مگیرید. از هیچ

نابکاری در حق شما کوتاهی نمی‌ورزند. آرزو دارند که در رنج بیفتید دشمنی از لحن و سخنشان آشکار است و آن‌چه سینه‌هایشان نهان می‌دارد بزرگ‌تر است در حقیقت ما نشانه‌ها را برای شما بیان کردیم اگر تعقل کنید (۱۱۸).»

**سوره انعام:** «و از آن‌چه نام خدا بر آن برده نشده است مخورید چرا که آن قطعا نافرمانی است و در خفا شیطان‌ها به دوستان خود وسوسه می‌کنند تا با شما ستیزه نمایند و اگر اطاعتشان کنید قطعا شما هم مشرکید (۱۲۱).»

**سوره توبه:** «و هرگز بر هیچ مرده‌ای از آنان نماز مگزار و بر سر قبرش نایست چرا که آنان به خدا و پیامبر او کافر شدند و در حال فسق مردند (۸۴). بر پیامبر و کسانی که ایمان آورده‌اند سزاوار نیست که برای مشرکان پس از آن‌که برایشان آشکار گردید که آنان اهل دوزخند طلب آموزش کنند هر چند خویشاوند باشند (۱۱۳).»

**سوره فتح:** «محمد پیامبر خداست و کسانی که با اویند بر کافران سخت‌گیر با هم‌دیگر مهربانند. آنان را در رکوع و سجود می‌بینی فضل و خشنودی خدا را خواستارند. علامت آنان بر اثر سجود در چهره‌هایشان است این صفت ایشان است در تورات و مثل آن‌ها در انجیل چون کشته‌ای است که جوانه خود برآورد و آن را مایه دهد تا ستبر شود و بر ساقه‌های خود بایستد و دهقانان را به شگفت آورد تا از آنان کافران را به خشم دراندازد. خدا به کسانی از آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند آموزش و پاداش بزرگی وعده داده است (۲۹).»

**سوره فرقان:** «پس از کافران اطاعت مکن و با قرآن با آنان به جهادی بزرگ بپرداز (۵۲).»

یکی دیگر از مولفه‌های حقوق بشر، حق داشتن دادگاه بی‌طرف، عادلانه و دسترسی به حقی مانند داشتن وکیل است. در قرآن آیه‌هایی وجود دارد که در آن‌ها به محمد می‌گوید که قضاوت عادلانه و منصفانه‌ای میان افراد داشته باشد.

**سوره نسا:** «خدا به شما فرمان می‌دهد که سپرده‌ها را به صاحبان آنها رد کنید و چون میان مردم داوری می‌کنید به عدالت داوری کنید در حقیقت نیکو چیزی است که خدا شما را به آن پند می‌دهد خدا شنوای بیناست (۵۸). ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم تا میان مردم به آن‌چه خدا به تو آموخته داوری کنی و زنه‌ار جانبدار خیانتکاران مباش —

«(۱۰۵)»

**سوره مائده:** «پذیرا و شنوای دروغ هستند. بسیار مال حرام می‌خورند پس اگر نزد تو آمدند. میان آنان داوری کن یا از ایشان روی برتاب و اگر از آنان روی برتابی هرگز زبانی به تو نخواهند رسانید و اگر داوری می‌کنی پس به عدالت در میانشان حکم کن که خداوند دادگران را دوست می‌دارد (۴۲)».

چنین دعوتی، در نگاه اول، فرد (ناآگاه) را به این نتیجه می‌رساند که قرآن به عدالت میان انسان‌ها احترام می‌گذاشته است. همان عدالتی که ما امروزه می‌شناسیم و قرآن آن را در حدود ۱۴۰۰ سال پیش ترویج می‌کرده است. اگر تحت تاثیر قرار گرفته‌اید تا حدودی حق دارید. این آیات از همان دست آیاتی هستند که از جمله شعارهای خیلی واقعی اسلام هم به حساب می‌آیند. آیاتی که قابلیت این را دارند که با نقل قول شدن و منتشر شدن در جایی مانند شبکه‌های اجتماعی، در نقش یک پروپاگاندا خیلی عالی عمل کنند، جوری که حتی با یکبار شنیده شدن فرد را تحت تاثیر قرار دهند. درست است که قرآن واقعا محمد را به برپایی عدالت دعوت می‌کند اما خواندن دقیق تر قرآن و تطبیق آن‌ها با یکدیگر به ما نشان می‌دهد که عدالت مدنظر قرآن آن چیزی نیست که به نظر می‌رسد. برای این منظور، اولین کاری که باید انجام دهیم مشخص کردن منظور قرآن از عدالت است. در قرآن به صورت مشخصی اشاره شده است که فرمان از آن الله است و به مسلمانان توصیه شده که در هرچه به اختلاف برخوردند به الله (یا جانشینان او بر روی زمین یعنی قرآن و محمد) مراجعه کنند.

**سوره انعام:** «بگو من از جانب پروردگارم دلیل آشکاری دارم و شما آن را دروغ پنداشتید آن چه را به شتاب خواستار آنید در اختیار من نیست. فرمان جز به دست الله نیست که حق را بیان می‌کند و او بهترین داوران است (۵۷)».

**سوره یوسف:** «شما به جای او جز نام‌هایی را نمی‌پرستید که شما و پدرانتان آن‌ها را نام‌گذاری کرده‌اید و الله دلیلی بر آن‌ها نازل نکرده است. فرمان جز برای الله نیست. دستور داده که جز او را نپرستید این است دین درست ولی بیشتر مردم نمی‌دانند (۴۰)».



**سوره یوسف:** «و گفت ای پسران من از یک دروازه در نیاید بلکه از دروازه‌های مختلف وارد شوید و من چیزی از خدا را از شما دور نمی‌توانم داشت. فرمان جز برای خدا نیست بر او توکل کردم و توکل‌کنندگان باید بر او توکل کنند (۶۷).»

**سوره شوری:** «و درباره هر چیزی اختلاف پیدا کردید، داوریش با الله است. چنین خدایی پروردگار من است بر او توکل کردم و به سوی او باز می‌گردم (۱۰).»

در راستای آیات قبلی، قرآن در آیه ۶۰ از سوره نسا، به صورت واضحی می‌گوید که عدالت و داوری هر کسی به جز الله (و نمایندگان آن بر روی زمین یعنی قرآن و محمد)، پیروی از شیطان است. معنای سراسر است و بدون ابهام چنین حرفی این است که عدالت همان چیزی است که الله و قرآن می‌گویند، همان چیزی که محمد به انجام آن دعوت شده است.

**سوره نسا:** «آیا ندیده‌ای کسانی را که می‌پندارند به آن چه به سوی تو نازل شده و آنچه پیش از تو نازل گردیده ایمان آورده‌اند می‌خواهند داوری میان خود را به سوی طاغوت ببرند با آن که قطعاً فرمان یافته‌اند که بدان کفر ورزند و شیطان می‌خواهد آنان را به گمراهی دوری دراندازد (۶۰).»

برای این که بدانیم نوع و کیفیت عدالت مدنظر الله و قرآن چیست، کافی است به آیات جزایی قرآن اشاره‌ای کنیم. آیاتی که اگرچه وجودشان برای جامعه مسلمانان ضروری بوده اما بسیار ناچیز و پراکنده هستند. در آیه ۴۵ از سوره مائده به وضوح می‌بینیم که درک قرآن از عدالت و نحوه اجرای آن، همان چیزی است که در قوانین حمورابی دیده می‌شود که بیش از ۲۳۰۰ سال پیش از ظهور اسلام در جایی مانند بابل وجود داشته است [۱۱۱]. یکی از اولین روش‌های جزایی که نوع بشر به آن رسیده است و صد البته که امروز به عنوان روشی بدوی و غیرانسانی (البته نه در بسیاری از کشورهای اسلامی) به حساب می‌آید. برای دیدن الگوبرداری قرآن از مجازاتی که از هزاران سال پیش در سرزمین دیگری مانند بابل وجود داشته به جدول ۱۸ نگاهی بیاندازید.

البته باید به این دقت کرد که بحثی مانند قصاص، صرفاً مختص به محمد و آموزه‌های او نیست و در دوران پیش از اسلام هم وجود داشته و در مورد قتل، اصطلاحاً نوعی انتقام

خونی به حساب می‌آمده است. پیش از ظهور اسلام، اگر فردی از یک قبیله فرد دیگری را به قتل می‌رسانده است، یکی از راه‌های حل و فصل کردن چنین چیزی پرداخت خون‌بها بوده است. با این حال، اگر فرد قاتل رئیس قبیله بوده، معمولاً موضوع به این سادگی‌ها و با پرداخت خون‌بها حل نمی‌شده و از طرف اعضای قبیله فرد کشته شده، این خطای رئیس قبیله ضارب، به کل قبیله او هم تعمیم داده می‌شده است [۱۱۲]. سنتی که کم و زیاد با آمدن محمد نیز دنبال شد و همان‌طور که در مورد برخورد محمد با قبیله بنی‌قینقاع دیدیم، او به خاطر کشته شدن یک مسلمان که خود نوعی عمل متقابل و قصاص بود، بدون هیچ بحث یا حداقل پیش کشیدن موضوع خون‌بها، با بهانه پیمان‌شکنی مستقیماً به کل قبیله حمله کرد.

جدول ۱۸: مقایسه آیات قصاص قرآن با قوانین حمورابی

قوانین حمورابی	قرآن
<p>۱۹۶- اگر مردی چشم مرد دیگری را نابینا کند، باید چشم ضارب نابینا شود.</p> <p>۱۹۷- اگر مردی استخوان مرد دیگری را بشکند، باید استخوان ضارب شکسته شود.</p> <p>۲۰۰- اگر مردی دندان مرد دیگری را بشکند، باید دندان ضارب شکسته شود.</p>	<p><b>سوره مائده:</b> «و بر آنان مقرر کردیم که جان در مقابل جان و چشم در برابر چشم و بینی در برابر بینی و گوش در برابر گوش و دندان در برابر دندان می‌باشد و زخم‌ها قصاصی دارند و هر که از آن درگذرد پس آن کفاره او خواهد بود و کسانی که به موجب آنچه خدا نازل کرده داوری نکرده‌اند آنان خود ستمگرانند (۴۵).»</p>
<p>در قوانین حمورابی میان حقوق بردگان و افراد آزاد، تفاوت کاملاً مشخصی برقرار است. با این حال، قانون مستقیمی برای قصاص ضارب دیده نمی‌شود اما با استناد به برخی از قوانین آن می‌توان دریافت که احتمالاً این مجازات واضح‌تر از آن بوده که به آن اشاره شود.</p> <p>۲۲۹- اگر خانه‌ای ساخته شود که به خاطر اشکال در ساخت، فرو ریخته و صاحب‌خانه در اثر آن کشته شود، سازنده آن خانه باید کشته شود.</p>	<p><b>سوره بقره:</b> «ای کسانی که ایمان آورده‌اید درباره کشتگان بر شما قصاص مقرر شده، آزاد عوض آزاد و بنده عوض بنده و زن عوض زن و هر کس که از جانب برادرش چیزی به او گذشت شود به طور پسندیده پیروی کند و با احسان به او بپردازد این تخفیف و رحمتی از پروردگار شماست پس هر کس بعد از آن از اندازه درگذرد وی را عذابی دردناک است (۱۷۸).»</p>

علاوه بر بحث قصاص، در آیات قرآن دستورات کیفری معدود دیگری نیز دیده می‌شود که همگی به مجازات‌های کیفری خطاکاران اشاره دارند. در آیات سوره‌های نور و مائده، مجازات‌های مرتبط با رابطه جنسی خارج از ازدواج (زنا)، تهمت به زنا و دزدی آمده است. در آیه ۳۳ از سوره مائده اشاره‌ای به بریدن ضرب‌دری دست و پای کسانی شده که با پیامبر خدا می‌جنگند. هرچند که مسلمانان با توسل به روایت‌های خودشان، این آیه را جزای فساد بر روی زمین و مبارزه مسلحانه می‌دانند اما دقیقاً مشخص نیست که منظور این آیه از جنگ با خدا و پیامبرش چیست زیرا کسی که در مقابل حمله محمد و پیروانش از خود دفاع کرده باشد هم می‌تواند عملاً در زیر حکم همین آیه قرار بگیرد.

**سوره نور:** «به هر زن زناکار و مرد زناکاری صد تازیانه بزنید و اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید در دین خدا نسبت به آن دو دلسوزی نکنید و باید گروهی از مومنان در کیفر آن دو حضور یابند (۲)». «و کسانی که نسبت زنا به زنان شوهردار می‌دهند سپس چهار گواه نمی‌آورند هشتاد تازیانه به آنان بزنید و هیچ‌گاه شهادتی از آنها نپذیرید و اینانند که خود فاسقند (۴)».

**سوره مائده:** «و مرد و زن دزد را به سزای آنچه کرده‌اند دستشان را به‌عنوان کیفری از جانب خدا ببرید و خداوند توانا و حکیم است (۳۸)». سزای کسانی که با خدا و پیامبر او می‌جنگند و در زمین به فساد می‌کوشند جز این نیست که کشته شوند یا بر دار آویخته گردند یا دست و پایشان در خلاف جهت یک‌دیگر بریده شود یا از آن سرزمین تبعید گردند. این رسوایی آنان در دنیاست و در آخرت عذابی بزرگ خواهند داشت (۳۳)».

به هر حال، آنچه از قرآن برداشت می‌شود این واقعیت است که عدالت مدنظر قرآن در بهترین حالتش چیزی شبیه قوانین بدوی و اولیه‌ای بوده که از هزاران سال قبل از پیدایش محمد در برخی سرزمین‌های دیگر وجود داشته است. عدالتی که در آن زنان حقوق برابری با مردها ندارند و قوانینی مانند شلاق زدن، بریدن دست و پا و همچنین کشتن افراد به جرم انجام قتل در میان مجازات‌هایش دیده می‌شود. طرز فکر و آموزه‌هایی که فارغ از تعداد باورمندان به اسلام و کشورهای اسلامی اجرا کننده آن‌ها، غیرانسانی‌تر و بدوی‌تر از آن هستند که در تعریف امروز ما از عدالت جایی داشته باشند.

به‌عنوان آخرین موردی که می‌توان به آن در زمینه دموکراسی و حقوق بشر اشاره کرد، اشارات قرآن به مفهوم نظرسنجی است. موضوعی که مسلمانان غالباً آن را به‌عنوان نشانه‌ای در تایید احترام قرآن به نظر عامه مردم و وجود موضوعی مانند دموکراسی در آن می‌خوانند.

**سوره آل عمران:** «پس به رحمت الهی با آنان نرم‌خو شدی و اگر تندخو و سخت‌دل بودی قطعاً از پیرامون تو پراکنده می‌شدند پس از آنان درگذر و برایشان آمرزش بخواه و در کار با آنان مشورت کن و چون تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن زیرا خداوند توکل‌کنندگان را دوست می‌دارد (۱۵۹).»

**سوره شوری:** «و کسانی که پروردگارشان را پاسخ داده و نماز برپا کرده‌اند و کارشان در میانشان مشورت است و از آن چه روزیشان داده‌ایم انفاق می‌کنند (۳۸).»

**سوره طلاق:** «همان‌جا که سکونت دارید به قدر استطاعت خویش آنان را جای دهید و به آن‌ها آسیب مرسانید تا عرصه را بر آنان تنگ کنید و اگر باردارند خرجشان را بدهید تا وضع حمل کنند و اگر برای شما شیر می‌دهند مزدشان را به ایشان بدهید و به شایستگی میان خود به مشورت پردازید و اگر کارتان با هم به دشواری کشید دیگری شیر دهد (۶).»

**سوره زمر:** «و آنان که خود را از طاغوت به دور می‌دارند تا مبدا او را بپرستند و به سوی خدا بازگشته‌اند آنان را مژده باد پس بشارت ده به آن بندگان من که (۱۷) به سخن گوش فرا می‌دهند و بهترین آن را پیروی می‌کنند اینانند که خدایشان راه نموده و اینانند همان خردمندان (۱۸).»

با این حال، وقتی به زندگی خود محمد یا آیات دیگر قرآن رجوع می‌کنیم، متوجه می‌شویم که اشارات قرآن به مشورت و نظرسنجی، ارتباطی به مفهوم امروزی دموکراسی ندارند. شاید محمد در دوران زندگی خودش برای تعیین مکان ساخت یک مسجد یا تعیین فرمانده لشکر یا مامور جمع‌آوری جزیه از غیرمسلمانان با اطرافیان خودش مشورت کرده باشد اما او هیچ‌گاه در دوران زندگی خودش چیزی به اسم انتخابات یا نظرسنجی عمومی را برای شنیدن و اعمال نظر مردم در امر حکومت یا انتخاب سران حکومتی برگزار نکرد. او حتی هیچ‌گاه در اعمال قانون و مجازات‌های اسلامی که توسط قرآن و آموزه‌های او تعیین شده، نظر اعراب شبه‌جزیره را نپرسید، زیرا همان‌طور که قبلاً اشاره شد، از نظر قرآن، فرمان از

آن خداست و پیروی از هر چیزی به جز آن گمراهی است. علاوه بر این، مطالعه بیشتر قرآن هم چیز متفاوتی را به ما نشان نمی‌دهد. قرآن در آیات فراوانی اکثر مردم را انسان‌هایی گمراه می‌داند که حتی پیروی از آن‌ها موجب گمراهی محمد می‌شود، چه برسد به این که محمد بخواهد نظر آن‌ها را در امور حکومت جویا شود و قوانین اسلام و الله را در جهت آسایش بیشتر آن‌ها اصلاح کند.

**سوره انعام:** «و اگر از بیشتر کسانی که در زمین می‌باشند پیروی کنی تو را از راه الله گمراه می‌کنند آنان جز از گمان پیروی نمی‌کنند و جز به حدس و تخمین نمی‌پردازند (۱۱۶)»

**سوره روم:** «پس روی خود را با گرایش تمام به حق، به سوی این دین کن با همان سرشتی که الله مردم را بر آن سرشته است. آفرینش الله تغییرپذیر نیست. این است همان دین پایدار ولی بیشتر مردم نمی‌دانند (۳۰)»

**سوره یونس:** «بدانید که در حقیقت آن‌چه در آسمان‌ها و زمین است از آن الله است. بدانید که در حقیقت وعده الله حق است ولی بیشتر آنان نمی‌دانند (۵۵)»

گذشته از این، همان‌طور که قبلاً اشاره شد، از نظر قرآن فرمان از آن خداست و مردم نمی‌توانند خلاف گفته‌های قرآن و سنت فرستاده خدا یعنی محمد عمل کنند، حتی اگر تمام مردم در انجام آن متفق القول باشند. در نتیجه بهترین کار برای مردم، پیروی از قرآن و محمد است و نه این که خودشان بخواهند برای خودشان تصمیم بگیرند و فرمانی جز فرمان خدا را بر روی زمین اجرا کنند. در واقع، حتی اگر انسان‌ها بخواهند به چیزی مانند مشورت یا نظرسنجی هم روی بیاورند که قرآن هم به آن اشاره کرده است، نتیجه آن نباید به هیچ وجه با آموزه‌های قرآن و محمد مخالفتی داشته باشد. چنین منطقی فقط محدود به مساله مشورت و نظرسنجی نیست و در زمینه‌های دیگر هم به خوبی دیده می‌شود. یکی از این زمینه‌ها موضوع انتخاب دین است. در واقع، اگر شما اصطلاحاً مسلمان زاده باشید یعنی پدر و مادر شما مسلمان باشند، از نظر اسلام شما آزاد هستید که درباره بهترین دین در میان ادیان مختلف به جستجو بپردازید اما این موضوع تا زمانی تحمل می‌شود که نتیجه جستجوی شما رسیدن به اسلام باشد. اگر به چیزی خلاف آن رسیدید، مجازات شما

به‌عنوان مرتد، مرگ است. مورد دیگری مشابه با این وضعیت را هم همین امروزه در کشورهایی مانند جمهوری اسلامی ایران ملاحظه می‌کنیم. جایی که اگرچه انتخابات برگزار می‌شود و ظاهراً روندی دموکراتیک در جریان است اما سران این نظام، همواره مهره‌ها را به‌گونه‌ای چیده‌اند که خروجی آن هیچ‌گاه برخلاف چهارچوب نظام ولایت فقیه و اسلام مورد تایید آن‌ها نباشد.

**سوره انعام:** «این است راه راست من، پس از آن پیروی کنید و از راه‌هایی که شما را از راه خدا پراکنده می‌سازد پیروی مکنید. این‌هاست که شما را به آن سفارش کرده است باشد که به تقوا گرایید (۱۵۳).»

**سوره اعراف:** «آن‌چه را از جانب الله به سوی شما فرو فرستاده شده است پیروی کنید و جز او از معبودان پیروی مکنید چه اندک پند می‌گیرید (۳).»

در مجموع می‌توان گفت که اگرچه محمد با حفظ برخی از قوانین و دنبال کردن برخی قوانین دیگر که تا حدودی به بهبود وضعیت اجتماعی قبایل به‌خصوص پدربار در شبه‌جزیره کمک کرد اما افکار و آموزه‌های او فاصله بسیاری با آن‌چه که امروز دموکراسی و حقوق بشر می‌خوانیم دارد. در واقع، آن‌چه محمد مثلاً درباره مجازات‌های کیفری موجود در آموزه‌های خود دنبال کرد، نوعی گرفتن انتقام و تلافی کردن جرم با عملی مشابه بوده که در آیات قرآن هم به‌وضوح دیده می‌شود.

**سوره بقره:** «این ماه حرام در برابر آن ماه حرام است و حرمت‌ها قصاص دارد. پس هر کس بر شما تعدی کرد، همان‌گونه که بر شما تعدی کرده بر او تعدی کنید و از الله پروا بدارید و بدانید که الله با تقوایبندگان است (۱۹۴).»

شاید در قرن هفتم میلادی و در میان اعراب شبه‌جزیره، تلافی کردن عینی یک عمل مانند قصاص قاتل، امری عادی بوده اما چنین عملی امروزه در بسیاری از کشورهای دنیا، صرفاً حفظ چرخه خشونت به حساب می‌آید. در واقع، فلسفه قوانین جزایی موجود در قرآن، بر این مبناست که برای جلوگیری از وقوع جرم باید به مجرم آسیبی فیزیکی وارد شود تا او یا مانند شلاق خوردن از تکرار عمل بترسد یا مانند بریدن دست، بریدن ضرب‌دری دست و

پا و قصاص قاتل، کلا برای همیشه ناقص و ناتوان شود. این در حالی است که ما امروز می‌دانیم چنین مجازات‌هایی به حل ابعاد اجتماعی جرم و حتی کاهش احتمال وقوع آن توسط دیگران و بعضا خود شخص کمک زیادی نمی‌کند. در واقع، اگر کشتن قاتل جلوی وقوع قتل را می‌گرفت، امروز در کشورهای اسلامی که برای قرن‌ها است که قاتلین را اعدام می‌کنند، نباید هیچ قتلی رخ می‌داد.

حقیقت تلخ احکام اسلامی این است که فرقی نمی‌کند شما به‌عنوان یک مدافع دموکراسی اسلامی، چقدر آیات خشن قرآن را نادیده بگیرید یا آن‌ها را به‌شکل دیگری تفسیر کنید، شما هیچ‌گاه نخواهید توانست آن‌چه که خود مسلمانان از محمد به تصویر کشیده‌اند را تغییر دهید. شما نمی‌توانید دستور اسلام در کشتن مرتد یا فرد نقدکننده محمد را منکر شوید.

## کتابی ناکافی

این‌که محمد به‌عنوان یک شخصیت تاریخی، دقیقا چه کسی بوده و چه کارهایی کرده است، خود حقیقتی بس تلخ و بزرگ است. با این حال، با توجه به این‌که دانسته‌های ما در مورد او، از لحاظ تاریخی موثق و به‌صورت مستقل قابل اثبات نیست، در نتیجه نمی‌توان با اطمینان کافی، رفتار و کردار او را بزرگ‌ترین حقیقت تلخ اسلام نامید. از طرف دیگر، قرآن، این اصطلاحا آخرین گفتگوی خدا با بندگانش، فارغ از میزان وثوق تاریخی‌اش، امروز همچنان موجود است و شاید بتوان آن را بزرگ‌ترین و تلخ‌ترین حقیقت دنیای اسلام دانست. کتابی که به ادعای خودش روشنگر هرچیزی است.

**سوره نحل:** «و روزی را که در هر امتی گواهی از خودشان برایشان برانگیزیم و تو را بر این گواه آوریم و این کتاب را که روشنگر هر چیزی است و برای مسلمانان رهنمود و رحمت و بشارتگری است بر تو نازل کردیم (۸۹).»

قرآن کتابی است که زبانش تنها برای عده‌ای معدود از انسان‌های روی زمین قابل فهم است و در میان محتوایش هم به‌جز پوشش برخی از نکات اخلاقی پایه، داستان‌های نصفه و نیمه،

دستورات توهین‌آمیز و خشن و همچنین یک سری احکام جزایی و اجرایی، حرف زیادی برای گفتن دیده نمی‌شود. کتابی که دغدغه‌های انسانی مطرح شده در آن، بیشتر از این که با دنیای امروز متناسب باشد، به درد مردمان قرن هفتم در همان شبه‌جزیره عربستان می‌خورد. علاوه بر نامناسب بودن قرآن برای هدایت نامسلمانان، این کتاب حتی برای هدایت خود مسلمانان هم مناسب و کافی نیست. موضوعی که برای دیدنش کافی است یک‌بار متن آن را به دقت بخوانید تا ببینید قرآن تقریباً هیچ حکم، توصیه یا حتی داستانی را به صورت کامل و تمام بیان نکرده است. علاوه بر متن قرآن که خود بزرگ‌ترین گواه ما در ناتمام بودن آن است، رفتار، کردار و باورهای خود مسلمانان هم شاهد دیگری است که می‌توان به آن رجوع کرد و بر اساس آن نتیجه گرفت که قرآن کتابی ناکافی و ناقص است.

اگر به منابع مورد استفاده توسط فرقه‌های مختلف اسلامی نگاهی بیاندازیم متوجه می‌شویم که هر کدام روشی متفاوت و اختصاصی را در خوانش اسلام واقعی یا همان اسلام محمد دنبال می‌کنند. می‌توان این منابع و روش‌های موجود در خوانش اسلام محمد را در سه دسته قرار داد که آن سه دسته به ترتیب اهمیت عبارت‌اند از منبع دست اول: قرآن، منبع دست دوم: احادیث بازگوکننده سنت محمد و منبع دست سوم: اجماع سنت خلفای راشدین، قیاس، اجتهاد و حکمت. هر یک از فرقه‌های اسلامی بسته به تعریفی که از اسلام واقعی و نحوه اجرای آن دارند در راه خوانش اسلام محمد به برخی از این منابع پایبند و از برخی دیگر روی‌گردان هستند. مثلاً مبنای تعریف فرقه قرآنیون از اسلام واقعی فقط خوانش صحیح و تعمق در قرآن است. در نتیجه بر روی قرآن متوقف می‌شوند و دیگر به سراغ منابع دیگر نمی‌روند، چرا که هیچ یک از آن‌ها را عاری از خطا یا مبنایی قابل قبول برای خوانش اسلام نمی‌دانند. حنبلی‌ها یک قدم جلوتر گذاشته و با پذیرفتن این حقیقت دردناک که دنبال کردن قرآن به تنهایی برای پیروی از اسلام کافی نیست، علاوه بر قرآن، به احادیث بازگوکننده سنت محمد و همچنین مواردی که خلفای راشدین بر آن اجماع داشته‌اند هم روی می‌آورند. مذهب شافعی به منابع فوق، قیاس را هم افزوده و فرقه‌های مالکی، حنفی و شیعه، علاوه بر قیاس، به اجتهاد هم روی می‌آورند. در نهایت نیز به صوفی‌ها می‌رسیم که در کنار تمامی منابع فوق، به حکمت و بینش درونی هم تکیه می‌کنند.



جدول ۱۹: مقایسه منابع فرقه‌های مختلف اسلامی در خوانش اسلام محمد

فرقه	منابع	
قرآنیون	قرآن	دست اول
حنبل‌ی	سنت محمد (احادیث موثق، ضعیف و قوی)	دست دوم
	اجماع سنت خلفای راشدین	
شافعی	قیاس	دست سوم
مالکی، حنفی و شیعه	اجتهاد	
صوفی	حکمت	

اگر فرقه‌ای مانند قرآنیون را کنار بگذاریم، واقعیت عریان این نگرش متفاوت فرقه‌ها و انشعابات اسلامی این است که عملاً بیش از ۹۹ درصد جمعیت اصطلاحاً ۲ میلیاردی مسلمانان باور دارند که برای پیروی از باورهای اسلامی، قرآن به تنهایی کافی نیست. حقیقتی بسیار برجسته و مهم که نشان می‌دهد این کتاب اصطلاحاً الهی و کامل که مسئولیت هدایت مسلمانان را برعهده دارد، حتی از نظر خود مسلمانان هم آن‌قدرها به درد نمی‌خورد که بتوان به تنهایی بر روی محتوای آن تکیه کرد. در نتیجه، نهایتاً باید به نقل قول‌ها و روایت‌های شفاهی منتسب به افرادی نادیده در دل تاریخ روی آورد که هیچ تضمینی در صحت آن‌ها نیست زیرا به قول مسلمانان هیچ یک از آن‌ها معصوم و عاری از خطا نبوده‌اند.

سوای بحث ناقص بودن محتوای قرآن و ناتوانی آن در کمک به مسلمانان برای بازخوانی و اجرای اسلام، یک سوال بسیار مهم حتی شاید مهم‌تر از تمامی مواردی که تاکنون مطرح شده، این است که اصلاً حرف حساب قرآن چیست؟ این کتابی که مسلمانان آن را برای تمامی مردم دنیا تجویز می‌کنند، فارغ از این که اعراب ساکن شبه‌جزیره در قرن هفتم

میلادی چقدر به آن نیاز داشته‌اند، چه میزان حرف جدید و به‌درد بخور برای سایر مردم دنیا داشته است؟ همان‌طور که در فصل اول و در بخش همه‌گیری جهانی به آن پرداخته شد، زمانی که مردمان شبه‌جزیره عربستان با تحولی مانند پیدایش محمد و آموزه‌های او روبرو شدند، مردم بسیاری از سرزمین‌های دیگر، قرن‌ها بود که خود تحولات فکری عظیمی را پشت سر گذاشته بودند. برای این که بهتر متوجه شویم قرآن به‌صورت چکیده و خلاصه چه چیزی برای مردم دنیا به ارمغان آورده است کافی است مجدداً به متن آن نگاهی بیاندازیم. با کنار زدن آیات خشونت‌آمیز و مردسالارانه، داستان‌های تکه‌پاره، سرگذشت‌های تاریخی غیرقابل پیگیری و به‌درد نخور، احکام دینی و توصیفات مبهم درباره دنیایی نادیده، آن‌چه که مهم‌تر از تمام متن قرآن دیده می‌شود، اخلاقیات آن است. همان خصوصیتی که «مسلمانان روشنفکر» آن‌ها را پیام اصلی قرآن می‌خوانند.

در میان اشارات اخلاقی ناچیز قرآن نیز اگر موارد توهین‌آمیز یا مربوط به اطاعت از خدا و ترس از دنیایی نادیده را کنار بگذاریم و بر روی آیات انسانی و به‌درد بخور تمرکز کنیم، واقعا به توصیه‌ای برنمی‌خوریم که حتی برای مردمان همان قرن هفتم میلادی هم چیز جدیدی باشد. مواردی مانند به پدر و مادر خود نیکی کنید، با مردم به نیکی سخن بگویید، امانت‌ها را به صاحبانش بدهید، به عدالت داوری کنید، به عهد خود وفادار باشید، دروغ نگوئید، به فقرا کمک کنید، یک‌دیگر را مسخره نکنید، حسد نورزید، غیبت نکنید، در کار هم تجسس نکنید و سخن‌چینی و بدگویی نکنید که همگی در قرآن آمده‌اند، اخلاقیاتی پایه به‌حساب می‌آیند. اخلاقیاتی که نوع بشر قرن‌ها پیش از آمدن قرآن، نه تنها به این موارد بدیهی، بلکه حتی به درجاتی بسیار بالاتر از آن‌ها هم رسیده بوده است. به‌عنوان یک نمونه، در این‌جا می‌توان به آموزه‌های پایه و بنیادین بودایی اشاره کرد که از ۱۲۰۰ سال قبل از آمدن محمد و قرآن وجود داشته‌اند. آموزه‌هایی که برخلاف آیات درهم و برهم قرآن، نه‌تنها منسجم و دارای چهارچوب و خط سیر مشخص هستند، بلکه در مجموع، به مراتب بهتر، غنی‌تر و عمیق‌تر از آموزه‌های قرآن هستند (جدول ۲۰).

حتی همان اخلاقیات پایه موجود در قرآن هم با دو مشکل بزرگ روبرو هستند. مشکل اول این است که برخی از این اخلاقیات، صرفاً توصیه اخلاقی اشتباه هستند. توصیه‌هایی که -

جدول ۲۰: خلاصه برخی از آموزه‌های کلیدی بودایی

آموزه‌ها	سه آموزه بنیادین
<p>۱- هیچ چیزی در جهان گم نمی‌شود.</p> <p>۲- همه چیز تغییر می‌کند.</p> <p>۳- قانون علت و معلول</p>	سه حقیقت جهانی
<p>۱- زندگی سراسر رنج است.</p> <p>۲- از دلایل این رنج، وابستگی است.</p> <p>۳- برای وابستگی و در نتیجه رنج، پایانی وجود دارد.</p> <p>۴- برای پایان دادن به رنج، باید مسیر اصیل هشت‌گانه طی شود.</p>	چهار حقیقت اصیل
<p>۱- درک نیک از چهار حقیقت اصیل: داشتن درک و بینش صحیح از چهار حقیقت اصیل</p> <p>۲- تفکر نیک و دنبال کردن حقیقت در زندگی: آرزوی صحیح همان خواسته درست برای رهایی از وابستگی، غفلت و تنفر است.</p>	بصیرت و خرد
<p>۳- گفتار نیک: پرهیز از دروغ، انتقاد، سرزنش کردن، شایعه پراکنی، زبان خشن، نامناسب و نفرت پراکن</p> <p>۴- کردار نیک: خودداری از رفتار آسیب‌زننده مانند کشتن، دزدی یا عمل نامناسب جنسی.</p> <p>۵- امرار معاش نیک: تامین زندگی بدون آسیب زدن به انسان‌ها و حیوانات دیگر</p>	فضیلت و اخلاق
<p>۶- تلاش نیک: پرورش و ترویج افکار صحیح، دوری و غلبه بر افکار ناپسند</p> <p>۷- ذهنیت نیک: آگاهی از بدن، ذهن و احساسات برای غلبه بر امیال، نفرت و غفلت</p> <p>۸- تمرکز نیک: مراقبه برای رسیدن به بالاترین میزان هوشیاری به منظور درک نقص، ناپایداری و عدم جدایی</p>	تمرکز و مراقبه

شاید برای یک فرد قرن هفتمی حتی اشتباه هم به حساب نمی‌آمده‌اند اما قطعاً برای انسان‌های امروزی پذیرفتنی نیست. مثلاً در سوره طلاق می‌خوانیم که قرآن توصیه می‌کند هر کسی بر خدا توکل کند، خدا برای او کافی خواهد بود. شاید یکی از علل عقب‌افتادگی فاحش کشورهای اسلامی در مقایسه با اروپاییان همین توکل بیش از حد مسلمانان بر الله و پیروی کورکورانه از این توصیه غلط است. به‌واقع اگر دولت‌مردان غربی به جای سرمایه‌گذاری بر روی ساخت واکسن کووید-۱۹، به الله توکل کرده و یک‌دیگر را به خواندن قرآن دعوت می‌کردند، معلوم نبود که ما امروز بر روی جسد چه تعداد از کشته‌شدگان این بیماری ایستاده بودیم.

**سوره طلاق:** «و از جایی که حسابش را نمی‌کند به او روزی می‌رساند و هر کس بر خدا اعتماد کند او برای وی بس است خدا فرمانش را به انجام رسانده است به راستی خدا برای هر چیزی اندازه‌ای مقرر کرده است (۳)».

یکی دیگر از توصیه‌های اخلاقی غلط قرآن که تمام آموزه‌های محمد بر مبنای آن استوار است، مجبور کردن دیگران به پیروی از کارهایی است که قرآن آن‌ها را نیک می‌داند. آیه‌ای مانند آیه ۱۰۴ از سوره آل عمران، به آشکارترین شکل ممکن به مسلمانان توصیه می‌کند که در روند زندگی روزمره دیگران دخالت نکنند و آن‌ها را مجبور به پیروی از باورهای مورد پسند قرآن نکنند. اگر می‌بینید در جایی مانند جمهوری اسلامی چیزی مانند گشت ارشاد وجود دارد که زنان را به‌خاطر کوتاه بودن شلوار یا افتادن شال از روی سرشان بازداشت کرده و به کرامت انسانی آن‌ها به شنیع‌ترین صورت ممکن تعرض می‌کند، ریشه آن را باید در مجوزی بیابید که قرآن صادر کرده است.

**سوره آل عمران:** «و باید از میان شما گروهی به نیکی دعوت کنند و به کار شایسته وادارند و از زشتی بازدارند و آنان همان رستگارانند (۱۰۴)».

توصیه‌های اخلاقی و رفتاری غلط قرآن به همین‌جا ختم نمی‌شود. همان‌طور که قبلاً به آن اشاره شد، قرآن با توصیه به پاسخ دادن هرگونه تعدی با رفتاری مشابه، عملاً به‌جای کمک به حل کردن موضوع خشونت و ارایه راهکاری برای جلوگیری از تکرار آن، به حفظ

چرخه خشونت کمک شایانی کرده است. موضوعی که نشانه‌های واضح از آن را در آیات زیادی از قرآن می‌توان ملاحظه کرد.

**سوره بقره:** «این ماه حرام در برابر آن ماه حرام است و حرمت‌ها قصاص دارد پس هر کس بر شما تعدی کرد همان گونه که بر شما تعدی کرده بر او تعدی کنید و از خدا پروا بدارید و بدانید که خدا با تقوایبندگان است (۱۹۴).»

**سوره مومنون:** «و اگر دو طایفه از مومنان با هم بجنگند میان آن دو را اصلاح دهید و اگر یکی از آن دو بر دیگری تعدی کرد با آن که تعدی می‌کند بجنگید تا به فرمان خدا بازگردد پس اگر بازگشت میان آنها را دادگرانه سازش دهید و عدالت کنید که خدا دادگران را دوست می‌دارد (۹).»

بحث دیگری که در مورد توصیه‌های اخلاقی و رفتاری قرآن می‌توان به آن اشاره کرد، موضوع همجنس‌گرایی است. البته قرآن مستقیماً توصیه‌ای در این زمینه نکرده و صرفاً با اشاره به داستان پیامبری به نام لوط، بر زشت بودن عمل همجنس‌گرایی مردان از دید لوط تأکید کرده است. با این حال، با توجه به فقدان هرگونه آیه دیگری در رد این موضوع، می‌توان به صورت ضمنی نتیجه گرفت که نظر قرآن هم نظر متفاوتی نیست و از نظر الله این عمل به صورت کلی یک زشت‌کاری و ردیلت اخلاقی است.<sup>۱</sup>

این‌ها همه در حالی است که ما امروز می‌دانیم، دگرجنس‌گرایی تنها رفتار جنسی طبیعی نیست و مواردی مانند همجنس‌گرایی، چندجنس‌گرایی و حتی بی‌جنس‌گرایی، نه یک ردیلت اخلاقی یا حتی یک اختلال ذهنی که رفتارهایی کاملاً طبیعی و بخشی از ماهیت انسان‌ها هستند. رفتارهایی که منحصر به انسان‌ها هم نبوده و به صورت یک پدیده طبیعی حتی در دنیای حیوانات هم دیده می‌شود. به صورتی که از حشرات تا پستانداران را شامل می‌شود و حداقل در بیش از ۱۵۰۰ گونه جانوری دیده شده است [۱۱۳].

<sup>۱</sup> هرچند در آیه ۲۴ از سوره طور (و برای آنان پسرانی است که بر گردشان همی گردند انگاری آنها مرواریدی‌اند که نهفته است) اشاراتی به پسران بهشتی شده اما مشخص نیست که منظور قرآن از این پسران، ارایه خدمات جنسی در بهشت است یا منظور این است که آن‌ها صرفاً در نقش پذیرایی‌کننده هستند.

**سوره شعرا:** «آن‌گاه برادرشان لوط به آنان گفت آیا پروا ندارید (۱۶۱) من برای شما فرستاده‌ای در خور اعتمادم (۱۶۲) از خدا پروا دارید و فرمانم ببرید (۱۶۳) و بر این اجر از شما طلب نمی‌کنم اجر من جز بر عهده پروردگار جهانیان نیست (۱۶۴). آیا از میان مردم جهان با مردها درمی‌آمیزید (۱۶۵) و آن‌چه را پروردگارتان از همسرانتان برای شما آفریده وامی‌گذارید بلکه شما مردمی تجاوزکارید (۱۶۶)».

**سوره اعراف:** «و لوط را هنگامی که به قوم خود گفت آیا آن کار زشت را مرتکب می‌شوید که هیچ کس از جهانیان در آن بر شما پیشی نگرفته است (۸۰). شما از روی شهوت به‌جای زنان با مردان درمی‌آمیزید آری شما گروهی تجاوزکارید (۸۱)».

در کنار موارد اشاره شده درباره توصیه‌های اخلاقی اشتباه قرآن، واقعیت این است که حتی همان اخلاقیات پایه و بسیار بدیهی موجود در قرآن که ظاهر درستی دارند هم بدون مشکل و کافی نیستند. این اخلاقیات صرفاً به‌صورت توصیه‌ها و بعضاً دستوراتی الزامی در قرآن آمده‌اند که غالباً دلایل منطقی و عقلانی لازم در مورد علت لزوم پایبندی به آن‌ها ارایه نشده است. عقل حکم می‌کند که وقتی قصد آموختن چیزی به اهمیت ارزش‌های اخلاقی را به کسی داریم، نباید نتیجه‌گیری‌های خودمان را دایم بر سر فرد مورد نظر بکوبیم. در واقع، باید روش عقلی و نحوه رسیدنمان به آن نتیجه‌گیری را برای او توضیح دهیم تا منطقی بودن توصیه‌هایمان برایش آشکار شود و آن‌ها را صرفاً یک گفته بدون پایه و اساس یا دستوری قهری نداند. به این صورت که مثلاً برای بد بودن دروغ، به‌جای تکرار مداوم این جمله که «دروغ نگوئید، دروغ بد است»، به علت بد بودن آن اشاره کنیم و به‌عنوان نمونه از اثرات اجتماعی دروغ مانند از دست رفتن اعتماد عمومی و امنیت روانی جامعه نام ببریم. با این حال، در قرآن تقریباً خبری از این حرف‌ها نیست و به‌جای استفاده از روش‌های مبتنی بر استدلال عقلانی و منطقی رایج، با ارجاع به ناراحتی خدا یا ترس از عذاب او کل قضیه جمع شده است. مثلاً قرآن در زمینه بد بودن دروغ این‌طور استدلال می‌کند که خدا کسی که دروغ می‌گوید را هدایت نمی‌کند یا می‌گوید نزد خدا ناپسند است که چیزی را بگوید و انجام ندهید.

**سوره زمر:** «آگاه باشید آیین پاک از آن الله است و کسانی که به جای او دوستانی دیگر رای

خود گرفته‌اند می‌گویند ما آن‌ها را برای این که ما را هر چه بیشتر به الله نزدیک گردانند می‌پرستیم البته الله میان آنان درباره آن چه که بر سر آن اختلاف دارند داوری خواهد کرد. همانا الله آن کسی را که دروغ‌پرداز ناسپاس است هدایت نمی‌کند (۳).»

**سوره صف:** «ای کسانی که ایمان آورده‌اید چرا چیزی می‌گویید که انجام نمی‌دهید (۲) نزد الله سخت ناپسند است که چیزی را بگویید و انجام ندهید (۳).»

برای این که اشکال این استدلال بهتر مشخص شود کافی است به جای کلمه «خدا»، کلمه «من» را قرار دهیم. فوراً به این نتیجه می‌رسیم که چنین استدلال‌هایی پاسخی منطقی برای علت ناپسند بودن دروغ‌ارایه نمی‌کنند و صرفاً با ارجاع آن به چیزی مانند خدا، افراد را از انجام آن نهی می‌کنند. حتی وقتی به نظرات فلاسفه و متفکرانی نگاه می‌کنیم که قرن‌ها قبل از ظهور محمد و قرآن می‌زیسته‌اند، به استدلال‌ها و روش مواجهه بسیار بهتری با موضوعات اخلاقی به مانند دروغ مواجه می‌شویم. آن‌هم افرادی که نه ادعای پیامبری داشته‌اند و نه حتی خود را مسئول هدایت بشر خوانده‌اند. به‌عنوان مثال، سقراط معتقد بوده است که آسیب‌زدن به دیگری مجاز نیست و متوسل شدن به دروغ به‌عنوان مصداقی از این موضوع نادرست است، حتی اگر هدف از گفتن دروغ، فریب دادن دشمن باشد. با این‌حال افلاطون، دروغ را به دو دسته دروغ واقعی<sup>۱</sup> و دروغ لغوی/کلامی<sup>۲</sup> تقسیم کرده است. به این صورت که آن چه در ذات آدمی قرار دارد و برخلاف قطعیات بیرونی مانند اخلاقیات یا واقعیت‌های اخلاقی هستند، دروغ واقعی نامیده می‌شوند که گفتنشان مجاز نیست. از طرفی نیز آن چه که در این دسته جای نمی‌گیرند، مانند داستان‌ها و گفته‌های دروغین، دروغ‌هایی کلامی هستند که اگرچه هنوز نادرست محسوب می‌شوند اما ممکن است در برخی موارد مانند کمک به اصلاح امور توسط حاکمان، مزایایی داشته باشند. از نظر او افرادی که مرتکب نوع دوم دروغ می‌شوند باور ندارند که آن چه می‌گویند صحت دارد زیرا یا حقیقت را می‌دانند یا به این که گفته‌هایشان نادرست است، آگاه هستند [۱۱۴].

روشی که قرآن در مورد موضوعی اخلاقی مانند دروغ در پیش گرفته است بیشتر مانند این

<sup>1</sup> True Falsehood

<sup>2</sup> Falsehood in Words

است که کودک خردسال شما دروغی بگوید و شما به جای توضیح علت بد بودن دروغ، او را تهدید به مجازات، قهر کردن یا حتی محروم کردن او از اسباب‌بازی‌هایش کنید. البته که در قرآن ما حتی شاهد استدلال‌های بسیار بدتری در مقایسه با ارجاع به خدا و ترس از دنیای نادیده هم هستیم. مثلاً در سوره انعام، قرآن می‌گوید به خدای مشرکان توهین نکنید تا آن‌ها به خدای شما توهین نکنند و این را روشی برای اصلاح کردار امت‌ها می‌خواند. در واقع، الله از ترس این‌که مبدا توهینی از طرف مخالفان بشنود، توهین کردن به آن‌ها را ممنوع کرده است. نتیجه ضمنی این استدلال این است که از نظر قرآن، توهین کردن به خدایان مشرکان چیز بدی نیست اما چون آن‌ها هم مقابله به مثل می‌کنند، پس توهین کردن بد است و باید ممنوع شود. البته که تا پیش از الهام شدن این آیه، محمد و پیروانش به عقاید مشرکان توهین می‌کرده‌اند و صرفاً با آمدن این آیه بود که حداقل دست از توهین‌های کلامی خود برداشتند.

**سوره انعام:** «و آن‌هایی را که جز الله می‌خوانند دشنام مدهید که آنان از روی دشمنی به نادانی الله را دشنام خواهند داد. این گونه برای هر امتی کردارشان را آراستیم. آن‌گاه بازگشت آنان به سوی پروردگارشان خواهد بود و ایشان را از آن‌چه انجام می‌دادند آگاه خواهد ساخت (۱۰۸).»

علاوه بر ضعف و ناتوانی قرآن در آوردن استدلال و راهنمایی صحیح در مورد علت ناپسند بودن منکرات یا مجاز بودن توصیه‌های اخلاقی، بسیاری از مسایل مربوط به اخلاق و رفتارهای انسانی نیکو هستند که قرآن حتی به آن‌ها اشاره هم نکرده است. مثلاً اگرچه در میان آیات قرآن می‌بینیم که به نام برخی از حیوانات اشاره شده یا برخی از حیوانات بر اساس این که خوردنشان مجاز است یا خیر دسته‌بندی شده‌اند اما به هیچ‌عنوان نمی‌بینیم که قرآن به مفاهیم مربوط به حقوق حیوانات اشاره کرده باشد. به این صورت که مثلاً به انسان‌ها توصیه کرده باشد که از بیگاری کشیدن، کشتار تفریحی یا استفاده از آن‌ها برای بازی و سرگرمی، پرهیز کنند. با این حال، آیاتی داریم که به صورت مستقیم و غیرمستقیم حیوانات را صرفاً مخلوقاتی می‌خواند که همانند جوایزی برای انسان آفریده شده‌اند.

**سوره بقره:** «اوست آن کسی که آن‌چه در زمین است همه را برای شما آفرید سپس به



آسمان پرداخت و هفت آسمان را استوار کرد و او به هر چیزی داناست (۲۹).»

**سوره انعام:** «و از دامها حیوانات بارکش و حیوانات کرک و پشم‌دهنده را از آن‌چه خدا روزیتان کرده است بخورید و از پی گام‌های شیطان مروید که او برای شما دشمنی آشکار است (۱۴۲).»

در مجموع و به‌عنوان جمع‌بندی این بخش می‌توان گفت که هرچه در قرآن بیشتر جستجو کنید، بیشتر به این نتیجه می‌رسید که این کتاب ناقص‌تر و ناکافی‌تر از آن است که با خواندن آن بتوان به جای خاصی رسید. اسلامی که در آن به تصویر کشیده می‌شود چیزی جز خط‌کشی‌های ناقص، مبهم و کلی نیست. همچنین اخلاقیات موجود در آن نیز مجموعه‌ای از آموزه‌های بدیهی، بعضاً اشتباه و بدون توجیهات عقلانی لازم هستند. اگرچه مسلمانان با متوسل شدن به احادیث فراوانی که خودشان نقل کرده‌اند، سعی می‌کنند این کمبود قرآن را تا حدودی جبران کنند اما حتی با چنین تلاشی هم نمی‌توان این واقعیت که قرآن کتابی ناکافی است را پنهان کرد.

دین باقی‌مانده خرد دوران کودکی ماست که با رشد منطق و علم به‌عنوان راهنمای ما، به تدریج محو خواهد شد.

- برتراند راسل

## سرانجام رویا

هر روز که چشمانم را باز می‌کنم، فوراً سرم را به سمت تقویم دیواری اتاقم می‌چرخانم تا شاید چیزی را ببینم که تا به حال ندیده‌ام. با این حال، هر روز، داستان همان داستان همیشگی است و من همچنان باورم نمی‌شود که در فاصله‌ای به اندازه ۱۵ قرن از زندگانی فردی به نام محمد زندگی می‌کنم اما هنوز باور به او و آموزه‌هایش هستند که تعیین می‌کنند، چه بپوشم، چه بخورم و با چه کسی در رابطه باشم. قلبم مچاله می‌شود وقتی می‌بینم افکار فردی که نه او را دیده‌ام، نه فرهنگ مشترکی با او دارم، نه موقعیت جغرافیایی و محیط زندگی‌ام با او مشترک است، نه منطق، دغدغه و نگاهم به زندگی شبیه اوست و نه حتی اگر همین امروز زنده شود، یک کلمه از جملات عربی او را می‌فهمم، تعیین‌کننده نحوه زندگی امروز من است. فردی که نهایت آمال و آرزوهایش، خوردن شیر و عسل در جنگلِ سرسبزِ دنیایی نادیده و خوابیدن با دخترانی «نورسیده» بوده اما همین چهارچوب فکری قرن هفتمی او، تعیین‌کننده سرعت داندلود من در قرن بیست و یکم است. هر بار چشمانم را می‌مالم و مجدداً نگاه عاجزانه دیگری به تقویم می‌کنم تا شاید آن چه می‌بینم اصلاح شود، شاید از این هزارتوی وحشت بیدار شوم اما چه افسوس که این رویا واقعی‌تر از آن است که خلاصی از آن ممکن باشد. رویایی که «من»‌های زیادی در آن گرفتارند، آن‌هایی که جز دیدن و سرخورده شدن از این حماقت جمعی عامه‌پسند و عالم‌گیر، کار زیادی از دستشان بر نمی‌آید.

اگر اروپاییان یکبار به یکتاپرستی مبتلا شدند، ما دو بار به چنین دردی گرفتار شدیم و در این دو بار نیز هربار با بهانه‌ای تازه، فریب سرابی به اسم معنویت را در قالب شعارهای به‌ظاهر زیبا خوردیم. یکبار، پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک را ساختیم و کمی بعدتر، آن را فراموش کرده و این بار به دنبال برابری و برادری اعراب رفتیم. طنز ماجرا اما این جاست که ما همچنان دم از هوش بالای خودمان می‌زنیم. به هر حال، زرتشت، اسلام و سایر یکتاپرستی‌های کلاسیک فعلی، آخرین آزمون هوش ما نبوده و نخواهند بود. ما امروز در معرض ابتلا به همه‌گیری‌های دیگری هم قرار داریم که یکی از آن‌ها د/د/ارباوری<sup>۱</sup> است. همه‌گیری مدرنی که کم‌کم دارد به شکل‌های مختلفی، به مد روز تبدیل می‌شود. سرنوشتی که از لحاظ سیر تاریخی هم مسیری احتمالاً اجتناب‌ناپذیر حداقل برای عامه مردم است. اکثریتی که نمی‌توانند زندگی را آن‌جور ببینند که هست و حتماً باید به چیزی فراتر از خودشان و بقیه انسان‌ها تکیه کنند تا زندگی برایشان بامعنا باشد. از جمله این باورهای عامه‌پسند می‌توان به ارتباط با کائنات و انرژی‌های سازنده آن تا انواع و اقسام سیر و سلوک‌های عرفانی اشاره کرد که همگی به نوعی، شکل‌های جدیدی از دادارباوری یا چیزی شبیه به آن هستند.

از لحاظ تاریخی می‌توان این‌طور گفت که اجداد بی‌دین و خداناباور ما از حدود ۱۰۰ هزار سال پیش به بعد که توانستند کم‌کم به مفهوم «من» و «چیستی وجود» بیاندیشند، به‌تدریج به جایی رسیدند که توانستند «نبودن» را تصور کنند و در ادامه، «بودن» را جایگزین آن کنند. از حدود ۱۰ هزار سال قبل، ما کم‌کم چیزی به اسم دین را بنا کردیم تا باورهایمان در مورد زندگی پس از مرگ را سامان داده و عدالتی که هیچ‌گاه در زندگی نیافته‌ایم را در دنیای دیگری به خودمان و دیگران وعده بدهیم. ما کم‌کم آموختیم که با این شکل سازمان‌یافته از باورهایمان، حتی می‌توان انسان‌های دیگر را کنترل کرد. در نتیجه، روزبه‌روز بر توسعه این باورهای سازمان‌یافته کوشیدیم و نهایتاً کار به جایی رسید که حداقل از حدود ۶ هزار سال پیش، متولیان این ادیان سازمان‌یافته، اختیار ما و زندگی ما را به‌صورت کامل به‌دست گرفتند. در ادامه نیز متوجه شدیم که وجود خدایان متعدد،

<sup>1</sup> Deism

ایده‌ای احمقانه بوده و می‌توان با حذف اشکالات آن، به ایده‌ای بهتر رسید. از همین‌رو، ادیان یکتاپرست کم‌کم در میان باورهای مبتنی بر چندخدایپرستی شکل گرفتند. حالا اما بعد از حدود ۳ تا ۴ هزار سال ترویج یکتاپرستی به شیوه کلاسیک، روندی رو به رشد در میان عامه مردم دنیا در حال شکل گرفتن است. روندی که خود ناشی از افزایش فهم عمومی مردم در مورد میزان احمقانه بودن چنین باورهایی است. امروز کمتر کودکی است که باور کند، فردی به نام یونس در شکم نهنگ زندگی می‌کرده یا نوح همه موجودات عالم را بر کشتی سوار کرده است زیرا حتی بدون دانش زیست‌شناسی هم می‌توان به احمقانه بودن چنین قصه‌هایی پی‌برد.

همان‌طور که اشاره شد، از این پس، به نظر می‌رسد که نوبتی هم باشد، نوبت فرو رفتن ما در چاله بعدی است. چاله دادارباوری یا همان اعتقاد به وجود یک خالق یا نوعی ناظر نامریی که نمی‌گذارد دنیا آن قدرها هم بی‌حساب و کتاب باشد. نمی‌دانم که چندهزار سال دیگر قرار است که اسیر این باور باشیم اما واقعیت این است که شاکله و هستی انسانی ما علت اصلی ماجراست. ترس از مرگ و داشتن امید، دو مشخصه کلیدی در ما انسان‌ها هستند که از بزرگ‌ترین دلایل اعتیاد ما به پیروی از باورهای شیرین و خلاف واقع هستند. در واقع، مغز ما از لحاظ عملکرد، به‌صورتی شکل نگرفته که قادر باشد از پس پردازش و مدیریت حجم زیادی از واقعیت خارجی یا همان اطلاعات ورودی بربیاید. مغز ما آموخته که راز بقا در این است که واقعیت را دور بزند، از آن تفسیرهای شخصی بسازد، میان‌بر بزند، عادت کند، چشم‌پوشی کند، معنا بیافریند، امید واهی ترسیم کند و خلاصه هرطور شده از روبرو شدن با تمام واقعیت به همان صورتی که دقیقا آن بیرون در جریان است، خودداری کند. مخصوصا واقعیتی به تلخی نبودن، که عملا هستی ما را تهدید می‌کند و آگاهی از آن حتی می‌تواند موجب توقف انگیزه ما برای ادامه حیات شود. در واقع، ما نمی‌توانیم با بی‌معنی بودن واقعیت بیرونی کنار بیاییم و به هر دری می‌زنیم تا معنایی برای آن بسازیم زیرا اساس کار مغز ما، بر مبنای پیدا کردن نقاط، اتصال آن‌ها به یک‌دیگر، کشف الگوهای به‌دست آمده و در نهایت تفسیر و نتیجه‌گیری از آن‌ها است.

فارغ از گفته‌های پیشین، واقعیت امروز این است که ما با چیزی به نام اسلام روبرو هستیم.

پدیده‌ای که بنیان‌گذار آن در آغاز، حتی فکر توسعه آن به جایی خارج از منطقه حجاز در کرانه غربی شبه‌جزیره عربستان را هم در سر نمی‌پرورانده است. با این حال، گریختن او به یثرب یا همان مدینه امروزی و ایفای نقش حکمیت در میان مردمان آن دیار، او را به سمت ساختن جاده‌ای برد که ما امروز در حال قدم زدن در آن هستیم. شاید اگر او به مدینه نمی‌رفت و در جایگاه میانجی‌گری و حکمیت اجتماعی مردمان ساکن آن جا نمی‌نشست، آموزه‌های او هیچ‌گاه حتی از مکه هم بیرون نمی‌رفت. شاید اگر اهالی قریش، تعصب کمتری به آموزه‌های آبا و اجدادی خود داشتند و از توهین‌های محمد به اعتقاداتشان رنجیده خاطر نمی‌شدند، محمد نهایتاً در همان مکه باقی می‌ماند و پیروان او نیز نهایتاً به همان حوالی مکه و حجاز محدود می‌شدند. به هر حال، او که به نظر در آغاز قصد این را داشت که نهایتاً در نقش یک اصلاح‌گر اجتماعی عمل کرده و برخی از افکار و رسومات قبیله پدربار خودش یعنی قریش را تصحیح کند، به مرور افکار جدیدتری پیدا می‌کند. افکاری که تاثیر یهودیان، به‌خصوص یهودیان ساکن مدینه، بر پخته شدنشان کاملاً برجسته است. در نهایت نیز کار محمد به جایی می‌رسد که تمامی قبایل شبه‌جزیره را مجبور می‌کند که یا از او و آموزه‌هایش پیروی کنند یا این‌که برای در امان ماندن، به او پول بدهند. آموزه‌هایی مبتنی بر یکتاپرستی که او پس از رفتنش به مدینه، با تعریف مفهومی به نام «امت»، آن‌ها را از ارزش‌های درون قبیله‌ای به مفاهیمی فراقبیله‌ای تبدیل کرد که مبنایشان همان فرهنگ برادری رایج در میان اعراب بود و حالا تمامی اعراب را در برمی‌گرفت. به‌گونه‌ای که در این آموزه‌ها، تمامی پیروان محمد فارغ از تعلقات قومی و قبیله‌ای، اصطلاحاً برادر و برابر در نظر گرفته می‌شدند. فرهنگی که اگرچه قبلاً در درون هر قبیله به‌صورت مجزا وجود داشت اما محمد آن را به تمام اعراب و قبایل تسری داد. شیوه‌ای که پیروان محمد هم آن را دنبال کردند و چنین آموزه‌هایی را به سرزمین‌های خارج از شبه‌جزیره نیز منتقل کردند. در همین راستا، آن‌ها طی چند قرن پس از مرگ محمد، با سر و سامان دادن به این آموزه‌ها و ساختن شاخ و برگ‌های لازم، این آموزه‌های مبتنی بر پرستش مطلق خدایی واحد به نام الله و فرهنگ برادری اعراب را به دینی اختصاصی و دارای چهارچوب و شناسنامه تاریخی تبدیل کردند.

وقتی به کلیت آموزه‌های منتسب به محمد نگاه می‌کنیم و آن را با فرهنگ رایج در میان اعراب در دوران پیش از ظهور اسلام و در جایی مانند مکه مقایسه می‌کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که آنچه او برای اصلاح قبیله خودش ارائه کرد، کم و زیاد، ادامه همان مسیر رایج در میان طرز فکر اعراب همان دوران و قبیله قریش بوده است. او برای مردم قبیله خودش، خدای جدیدی معرفی نکرد تنها آن‌ها را به سمت پرستش مطلق یکی از خدایان پذیرفته شده که اتفاقاً قدرتمندترین آن‌ها هم بود، سوق داد. روندی که حتی ناگهانی هم نبود و به تدریج صورت پذیرفت. به این صورت که پس از معرفی الله به‌عنوان خدایی یکتا و مطلق، ابتدا خدایان دیگر را به مقام فرشتگان تنزل داد و این کاهش تنزل، نهایتاً به جایی رسید که او آن‌ها را موجوداتی مادی با قدرتهای خیالی اعلام کند. او همانند آنچه در میان قبیله مردتبار خودش جاری بود، رسم ناچیز شمردن زنان و نابرابر بودن آن‌ها با مردان را حفظ کرد. از دید او، زنان «گوهرهایی» بودند که باید در خانه و به دور از چشم غریبه‌ها نگاه‌داشته می‌شدند. در واقع، در دوران او هیچ زنی به سمت خاصی مانند معاونت محمد در امور سیاسی یا نظامی، قضاوت یا حتی پیش‌نمازی نرسید. حتی دختر او فاطمه که بعضاً گفته می‌شود در ۱۸ سالگی مرده است،<sup>۱</sup> احتمالاً حتی سواد خواندن گفته‌های پدرش را هم نداشته و نهایتاً به‌جز بارداری ۵ فرزند، دستاورد خاص دیگری نداشته است. علاوه بر ارزش زنان، مواردی مانند چندهمسری، برده‌داری، قصاص، گرفتن انتقام، فرهنگ برادری، محترم بودن کعبه و آداب مرتبط با آن، نذر کردن، خواندن نماز (دعا به درگاه الله)، قربانی کردن و مواردی از این دست، همگی خصوصیات و رفتارهایی بودند که پیش از ظهور اسلام در میان اعرابی مانند ساکنان قبیله قریش به‌صورت کاملاً مشخصی وجود داشته‌اند.

نکته دیگر این است که اگرچه محکوم کردن محمد به‌خاطر انجام و توصیه به انجام خشونت‌های غیراخلاقی و غیرانسانی، از لحاظ حقوقی موضوعی صحیح است اما باید این

---

<sup>۱</sup> دو عدد حدودی ۱۸ و ۲۸، اعداد رایج برای سن فاطمه در زمان مرگ هستند. تاکید شیعیان بر روی ۱۸ است اما وقتی این عدد با مشخصات دیگر فاطمه مقایسه می‌شود، مشکوک به نظر می‌رسد. اگر او در ۱۸ سالگی مرده باشد، به این معنی است که حتی اگر فرض بگیریم که او از ۹ سالگی قادر به بارداری بوده، در کمتر از ۹ سال، ۵ مرتبه باردار شده است (حسن، حسین، زینب، ام‌کلثوم و محسن). این یعنی او عملاً در نیمی از زندگی خودش یا مشغول زایمان بوده یا این‌که مشغول شیردادن و تر و خشک کردن کودکانش بوده است، آن‌هم نیمی از دوران کودکی‌اش!

را در نظر بگیریم که او چیزی بیش از یک انسان متعلق به قرن هفتم میلادی نبوده است. سقف اندیشه و تفکر او، نهایتاً چیزی همانند مردمان اطراف خودش بوده است اما با این تفاوت که او بر این باور بوده که باید برخی از افکار و رسومات قوم خودش را تغییر دهد. داشتن این توقع که او باید سوپرمنی آسمانی می‌بود که رفتارش هیچ شباهتی به مردمان قبيله و منطقه‌اش نمی‌داشت، هم حاکی از درک نادرست تاریخی از وضعیت فکری و فرهنگی اعراب شبه‌جزیره در قرن هفتم میلادی است و هم نشان می‌دهد که ما هنوز تحت تاثیر ادعای مسلمانان در الهی بودن و بی‌نقص بودن او و آموزه‌هایش هستیم. ادعاهایی که اکثر آن‌ها، سال‌ها و حتی قرن‌ها پس از مرگ محمد، توسط بازماندگان و پیروانش ساخته و به او نسبت داده شده‌اند. از طرفی دیگر، این که ادعای او در رابطه با ارتباط با الله چقدر واقعی بوده، خود بحث دیگری است. در واقع، نمی‌توان با قطعیت گفت که او در زمان شروع الهاماتش، به خاطر مشکلات جسمی و ذهنی واقعا چیزهایی را می‌دیده که دیگران نمی‌دیده‌اند یا این که اساساً تمام ماجرا یک نقشه و صحنه‌سازی از پیش برنامه‌ریزی شده توسط او بوده است.

حتی اگر بخواهیم با بدبینی زیاد به تمامیت محمد و آموزه‌هایش نگاه کنیم و در نتیجه، همه آن‌ها را افسانه‌هایی بخوانیم که به مرور ساخته شده‌اند، واقعیتی که امروز با آن روبرویم تغییر نمی‌کند. واقعیتی که به ما می‌گوید، چند صد میلیون نفر که در سراسر دنیا پراکنده شده‌اند به وجود او و باورهایش، اعتقادی قلبی دارند. آن‌هم اعتقادی که در حالت افراطی می‌تواند به این منجر شود که باورمندان به آن، برای این که به شما نشان دهند که حق با آن‌هاست و شما چقدر در اشتباهید، سرتان را ببرند! به قول /استیون واینبرگ<sup>1</sup> فقید، فرقی نمی‌کند دین داشته باشید یا خیر، انسان‌های خوب کارهای خوب و انسان‌های بد، کارهای بد می‌کنند اما برای این که انسان‌های خوب، کارهای بدی انجام دهند، به دین نیاز است.

وقتی به وضعیت امروز کشورهای اسلامی نگاه می‌کنیم، واقعیتی که کاملاً آشکارا به چشم

<sup>1</sup> Steven Weinberg

می‌آید، فاصله گرفتن روزبه‌روز نسل‌های جدید از تفکرات و آموزه‌های اسلامی است. موضوعی که مختص یک کشور خاص نیست و نشانه‌های آن به خوبی در کشورهای مختلف اسلامی دیده می‌شود. با این حال، اگر خواسته باشیم تصویری کلی از وضعیت فکری مسلمانان در کشورهای مختلف اسلامی ارائه کنیم، یکی از فاکتورهایی که می‌توان آن را ملاک قرار داد، نظر این مسلمانان در مورد قوانین شریعت و حمایت از اجرایی شدن این قوانین به‌عنوان قوانین رسمی کشورهای اسلامی است. فاکتوری که قبلاً در بخش اسلام واقعی کمی در مورد آن صحبت کردیم. موسسه پیو در نظرسنجی خودش در سال ۲۰۱۳ میلادی، ۲۰ کشور و سرزمین اسلامی را پوشش داده است [۲۳]. بررسی این داده‌ها از زاویه‌ای دیگر، یک روند کلی را نشان می‌دهد که به ما می‌گوید، کاهش میزان پایبندی مسلمانان به قوانین شریعت، رابطه مشخصی با افزایش شاخص آموزش<sup>۱</sup> دارد (جدول کامل در ضمیمه ۶). نرخ باسوادی صرفاً توانایی خواندن و نوشتن را نشان می‌دهد اما شاخص آموزش، شاخصی بسیار سودمندتر و مهم‌تر از آن است. در واقع، این شاخص خود میانگینی از دو متوسط «سال‌های تحصیل افراد» و «سال‌های مورد انتظار برای رفتن به مدرسه و دانشگاه» در یک کشور است که در نتیجه به‌نوعی نشان‌دهنده عمق و کیفیت نفوذ علم و دانش در میان یک جامعه است. برای درک این شاخص کافی است این‌طور به آن نگاه کنید که اگر در یک کشور، تمامی افراد تا سن ۲۵ سالگی، حداقل ۱۵ سال درس خوانده باشند و در ادامه نیز حداقل تا مقطع کارشناسی ارشد به تحصیل بپردازند، عدد این شاخص برای آن کشور برابر با ۱ خواهد بود. ارقام مربوط به این شاخص برای هر کشور، هر سال توسط برنامه توسعه سازمان ملل<sup>۲</sup> اندازه‌گیری و اعلام می‌شود [۱۱۵].

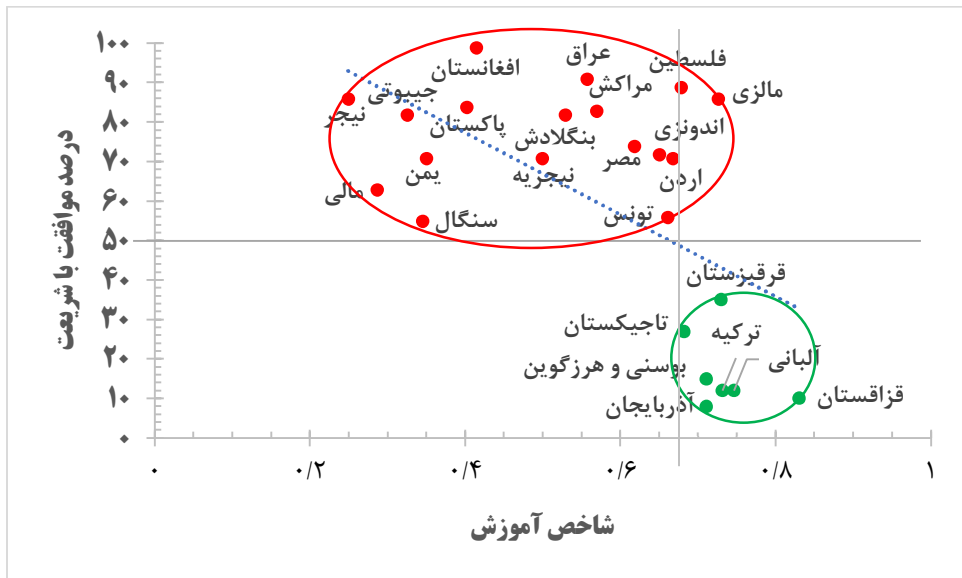
متأسفانه نظرسنجی پیو همه کشورهای اسلامی را در بر نگرفته است اما با تکیه بر همین ارقام فعلی، به نظر می‌رسد که به‌صورت کلی، هرچه سطح تحصیلات عالی در میان مسلمانان افزایش یافته است، میزان اعتقاد سرسختانه آن‌ها به پیروی از قوانین شریعت نیز کاهش می‌یابد (شکل ۲۸). موضوعی که خود حاکی از چشم‌اندازی در آینده است که در

<sup>1</sup> Education Index

<sup>2</sup> United Nations Development Programme



آن جمعیت غالباً جوان کشورهای اسلامی که اقبال بیشتری به آموزش عالی دارند، چگونه سطح فکری این کشورها را تغییر خواهند داد. اگرچه نظرسنجی پپو در کشوری مانند ایران با شاخص آموزش ۰/۷۵۶ به انجام نرسیده است اما با در نظر گرفتن مواردی مانند نتایج نظرسنجی گمان، جامعه جوان ایران و روی گردانی این قشر از اسلام و حکومت دینی و همچنین مشارکت سیاسی بسیار پائین مردم در دو انتخابات اخیر مجلس و ریاست جمهوری به عنوان مهر تاییدی بر موارد قبلی، می توان گفت که به احتمال بسیار بالا، درصد موافقین قوانین شریعت در ایران زیر ۵۰ درصد است. با این حساب می توان کشور ایران را نیز در دایره سبزرنگ و در کنار ۷ کشور اشاره شده در نظر گرفت.



شکل ۲۸: رابطه شاخص آموزش و میزان موافقت با رسمی شدن قوانین مبتنی بر شریعت

همان‌طور که اشاره شد، افزایش دامنه آموزش عمومی، بهبود کیفیت آموزش صحیح و در نتیجه ترویج نگاه سکولار به زندگی روزمره، از بزرگ‌ترین عوامل موثر بر ایجاد فاصله میان مسلمانان و افکار مبتنی بر قوانین شریعت است. در واقع، پس از حق حیات، آزادی بنیادی‌ترین حق هر فرد به حساب می‌آید و روزبه‌روز مسلمانان بیشتری متوجه ابعاد و اهمیت این حق بنیادی و مزاحمت قوانین شریعت برای آن می‌شوند. موضوعی که مخصوصاً با افزایش ارتباط عمومی انسان‌ها از طریق اینترنت و شبکه‌های اجتماعی تشدید می‌شود.

این سبب می‌شود که به تدریج بر میزان نقد شدن این قوانین افزوده شده و فارغ از این که حکومت‌های اسلامی چقدر بخواهند در آموزش خود از چنین نقدهایی پرهیز کرده و حقیقت را ببوشانند، افزایش آگاهی عمومی از واقعیت اجتناب‌ناپذیر شود. اگرچه رشد فکری مسلمانان آن‌ها را روزبه‌روز از احکام شریعت جدا کرده و مجبور به ترک کامل یا حداقل رایه تفسیری کاملاً صلح‌آمیز از اسلام خواهد کرد اما هنوز در سال ۲۰۲۱ میلادی زندگی می‌کنیم و تا رسیدن همه مسلمانان به افکاری صلح‌آمیز فاصله زیادی داریم. هنوز در دورانی زندگی می‌کنیم که شاهد به‌قدرت رسیدن حکومتی بنیادگرا مانند طالبان هستیم که رسماً اختیار یک کشور را در دست دارد و تمام دنیا تنها نظاره‌گر آن هستند.

علاوه بر این، وضعیت دنیای امروز به‌گونه‌ای است که سه دسته مسلمانی که در بخش اسلام واقعی به آن‌ها اشاره کردیم، در جنگی داخلی و سه‌جانبه به سر می‌برند، آن‌هم به‌صورتی که هیچ‌کدام دیگری را قبول ندارد. بنیادگراها، دیگران را به‌عنوان بدعت‌گذارانی منحرف می‌شناسند، میانه‌روها بقیه را خشک‌مغز یا بی‌دین و ایمان‌های فاسد می‌خوانند و ترقی‌خواهان بقیه را عقب‌ماندگانی می‌دانند که هنوز گرفتار افکار قرون وسطایی خود هستند. سه جبهه‌ای که در یک طرف، مسلمانان بنیادگرا قرار دارند که در راستای اجرای اسلام واقعی و به‌خاطر نشان دادن یک کاریکاتور، سر معلمی را می‌برند. در طرف دیگر، مسلمانان میانه‌رو قرار دارند که اگرچه با برخی از رفتارهای مسلمانان بنیادگرا مخالف هستند اما کلیت رفتار آن‌ها را در پایبندی به اسلام و شریعت محکوم نمی‌کنند. نهایتاً در جبهه سوم نیز مسلمانان ترقی‌خواهی حضور دارند که تحت تاثیر آرمان‌هایی همچون رواداری و آزادی‌خواهی یا در حالتی نازل‌تر و تحت تاثیر حس هم‌دردی یا پشتیبانی از باورهای شخصی/قبیله‌ای خود، تقلاً می‌کنند که اسلام را برای مخاطب غربی غالباً ناآگاه، تماماً عاری از خشونت و صرفاً یک تفاوت فرهنگی نشان دهند. به‌طوری که مثلاً مخاطب غربی تصور می‌کند که اسلام واقعی همانی است که توسط مسلمانان بی‌آزار و آرام ساکن آمریکا یا کانادا در حال اجرا است و نه آن چیزی که توسط عربستان، جمهوری اسلامی ایران یا گروه‌هایی مانند داعش و طالبان انجام می‌شود. به‌واقع، در چنین تعریفی حتی اگر نیاز باشد که یک مسلمان در راستای حفظ اسلام خودش، خود محمد و اسلامش را هم

انکار کند، آن‌ها با این مساله مشکلی نخواهند داشت.

با این اوصاف آینده این جنگ سه‌جانبه و این سه نگرش کلی به اسلام به کجا خواهد رسید؟ با توجه به افزایش دانش عمومی، افزایش میزان راحت‌طلبی ناشی از توسعه دسترسی به فناوری‌های روز و همچنین تمایل نوع بشر به دوری از خشونت یا تحمیل عقیده به دیگری که خود ناشی از افزایش دانش عمومی است، می‌توان انتظار داشت که روزبه‌روز بر تعداد مسلمانان ترقی‌خواه افزوده شود. مسلمانانی که اگرچه به‌صورت اسمی مسلمان هستند اما افکار و رفتارشان دیگر شباهت زیادی به آن چیزی ندارد که در قرآن یا سنت محمد آمده است. آینده مسلمانان به‌صورتی خواهد بود که افرادی که خود را به یک فرقه مشخص متعلق می‌دانند به حاشیه رانده می‌شوند و ترقی‌خواهان یا اصطلاحاً *مسلمانان جدید*<sup>۱</sup> جای آن‌ها را خواهند گرفت. موضوعی که نشانه‌های آن از همین امروز هم به‌صورت کاملاً آشکاری دیده می‌شود. مثلاً در نظرسنجی موسسه پیو در سال ۲۰۰۹ میلادی، درصد بسیار زیادی از شرکت‌کنندگان مخصوصاً در کشورهای واقع در آسیای میانه و شرق اروپا خود را فقط *مسلمان*<sup>۲</sup> خوانده‌اند. به این معنی که به هیچ فرقه یا مذهب خاصی متعلق نیستند [۲۱]. البته باید توجه داشت که این آمار متعلق به بیش از ۱۱ سال پیش است و این درصدها با توجه به افزایش میزان دید سکولار در میان مسلمانان در این سال‌ها، امروزه حتماً بیشتر هم شده است.

طبیعی است که دین هم مانند سایر پدیده‌های اجتماعی، دچار تحول و دگرگونی شود و این تحول احتمالاً تا جایی پیش خواهد رفت که امروزه هم نشانه‌هایی از آن را به خوبی در جامعه می‌بینیم. مسلمانانی که نماز نمی‌خوانند، کاری به دعوی شیعه و سنی یا تاریخ اسلام ندارند، پیروی از احکام اسلام برایشان اولویت ندارد و اساساً مسلمان بودن خود را در چهارچوب پیروی از دستورالعمل خاصی نمی‌بینند. در واقع این افراد معتقدند که اعتقادات هر کسی یک موضوع شخصی است و مهم‌تر از این که چه چیزی اسلام واقعی است و چه

<sup>1</sup> Neomuslims

<sup>2</sup> Just Muslim

چیزی نیست، این است که حال دلتان خوب باشد.

جدول ۲۱: درصد مسلمانان بدون مذهب در برخی از کشورهای مسلمان

کشور	درصد مسلمانان بدون مذهب
قزاقستان	۷۴
آلبانی	۶۵
قرقیزستان	۶۴
کوزوو	۵۸
اندونزی	۵۶
مالی	۵۵
ازبکستان	۵۴
آذربایجان	۴۵
تونس	۴۰
مراکش	۳۰

با این حال، سوالی که پیش می‌آید این است که سرانجام ما و اسلام به کجا خواهد رسید؟ آیا برای این ابتدای ۱۴۰۰ ساله، پایانی در کار خواهد بود؟ یا این که همان طور که اسلام جایگزین زرتشت شد، دین دیگری خواهد آمد و ما برای بار سوم مرتکب اشتباه جمعی شده و آن را جایگزین اسلام خواهیم کرد؟ اصلا فارغ از بحث اسلام، به صورت کلی می‌توان پایانی برای دنبال کردن باورهای جمعی مانند ادیان کلاسیک متصور شد؟ آیا روزی دین از روی زمین رخت برخواهد بست و ما سرانجام این رویا را خواهیم دید؟ رویایی که زمانی از امیدی کمرنگ به زندگی پس از مرگ آغاز شد و حالا به جایی رسیده است که ما حاضریم به خاطر آن، خودمان را با هواپیمایی پر از مسافر به یک آسمان خراش تجاری بکوبیم. بسته به این که پایان را چه چیزی بدانیم یا این که دین را چطور تعریف کنیم، پاسخ هم می‌تواند مثبت و هم منفی باشد. در واقع، این ناشی از ساده‌لوحی یا دانش کم ما خواهد بود که تصور کنیم ادیان مختلف، مخصوصا انواع کلاسیک آن، محصولاتی بوده‌اند که در گذشته‌های بسیار دور و توسط افراد مشخصی، به ناگهان از هیچ ساخته شده‌اند. به صورت کلی، ادیان مختلف ریشه در ادیان قبلی و آن‌ها نیز نهایتا ریشه در باورها و داستان‌های کهن تاریخی دارند. داستان‌هایی که نوع بشر زمانی آن‌ها را به خاطر اشتیاق زیادش به

ساختن معنا برای زندگی و پوشاندن جهل عمیقش از واقعیت خارجی با کمک دانش ناقص خودش ساخته است. بسته به این که ما کجای تاریخ را مبنا قرار دهیم هم می‌توان ریشه پیدایش همه آن‌ها را تا زمان پیدایش انسان خردمند یا حتی خود عالم دنبال کرد. روندی که به ما نشان می‌دهد، ادیان مختلف، نتایج اجتناب‌ناپذیری از تلاش فکری نوع بشر برای پیدا کردن پاسخ سوالات مهم زندگی بوده‌اند. پاسخ‌هایی که اگرچه به صورت کلی مزایایی برایمان به ارمغان آورده‌اند اما در مجموع، با نشان دادن راه اشتباه، ما را در چاهی عمیق از گمراهی فروبرده‌اند. چاهی که بعد از ۱۰ هزار سال، هنوز نتوانسته‌ایم حتی از آن خارج شویم، چه برسد به این که بخواهیم مسیر درست برای رسیدن به پاسخ سوالات مهم خودمان را پیدا کنیم.

از همین‌رو، اگر دین را صرفاً در تعریف کلاسیک خودش همانند اسلام و مانند آن در نظر بگیریم، بله می‌توان برای آن پایانی در نظر گرفت و این پایان زمانی خواهد بود که پیروان یک دین، دیگر دنبال کننده دستورات مشخص و واضح آن نباشند. موردی که از همین امروز هم به صورت کاملاً آشکاری در میان مسلمانان دیده می‌شود. آن‌هم به شکلی که به جز اقلیت بنیادگرا که سعی در تکرار موبه‌مو و دقیق قرآن و شریعت دارند، سایر مسلمانان صرفاً در حال پیروی از تفاسیر شخصی یا اصطلاحاً حال دلشان هستند.

از طرفی دیگر، به صورت کلی دین ناشی از نیازهای جمعی و غالباً مشترک ما انسان‌ها است که خود این نیازهای جمعی نیز از نیازهای فردی سرچشمه گرفته‌اند. نیازهای فردی ما هم تعریف‌کننده بخشی از هویت و جوهره انسانی ما هستند. نیازهایی که خود ریشه در نادانی، ترس از روبرو شدن با واقعیت بیرونی و البته ناتوانی در هضم آن دارند. در نتیجه، تا زمانی که این نیازهای فردی مشترک در میان ما انسان‌ها حضور داشته باشند، همواره این امکان وجود دارد که یک طرز فکر جمعی جدید، در نقش یک راهکار جذاب و عامه‌پسند عمل کرده و توده مردم را به خودش جذب کند. به‌واقع، تا وقتی هویت فردی ما مبتنی بر چیزی به مانند مغز است، آن‌هم مغزی که تمایل دارد کمترین میزان انرژی را برای پردازش واقعیت مصرف کند، گرفتار بودن هر یک از ما به باورهایی که دیگران انرژی لازم برای پردازش آن‌ها را تامین کرده‌اند، امری طبیعی است. در پایان نیز می‌توان گفت که تا وقتی

که نوع بشر به شکلی وجود داشته باشد که امروز می‌شناسیم، به نظر، آتش همین و کاسه همان خواهد بود.

# ضمائم

## ضمیمه ۱: اعلامیه جهانی حقوق بشر

### ماده ۱:

تمام افراد بشر آزاد به دنیا می‌آیند و از لحاظ حیثیت و حقوق با هم برابرند. همه دارای عقل و وجدان می‌باشند و باید نسبت به یکدیگر با روح برادری رفتار کنند.

### ماده ۲:

هر کسی حق دارد که بدون هیچ‌گونه تمایز، مخصوصاً از لحاظ نژاد، رنگ، جنس، زبان، مذهب، عقیده سیاسی و غیرسیاسی، خاستگاه ملی یا اجتماعی، ثروت، ولادت و سایر شرایط دیگر، از تمامی حقوق و آزادی‌های مندرج در این اعلامیه بهره‌مند شود. همچنین نباید هیچ تبعیضی در رابطه با وضع سیاسی، اداری، قضایی یا بین‌المللی کشور یا سرزمینی اعمال شود که شخص به آن تعلق دارد، خواه این کشور مستقل، تحت قیمومت یا غیر خود مختار بوده یا حاکمیت آن به شکلی محدود شده باشد.

**ماده ۳:**

هر کسی حق زندگی، آزادی و امنیت شخصی را دارد.

**ماده ۴:**

هیچ کسی را نمی‌توان در بردگی نگه‌داشت و دادوستد بردگان به هر شکلی که باشد ممنوع است.

**ماده ۵:**

هیچ کسی را نمی‌توان تحت شکنجه، ظلم، مجازات یا رفتاری قرار داد که برخلاف انسانیت و شئون بشری باشد.

**ماده ۶:**

هر کسی حق دارد که شخصیت حقوقی او در همه جا به‌عنوان یک انسان در مقابل قانون شناخته شود.

**ماده ۷:**

همه در برابر قانون مساوی هستند و حق دارند بدون تبعیض از حمایت یکسان قانون برخوردار شوند. همه افراد حق دارند که در مقابل هر تبعیضی که ناقض اعلامیه حاضر باشد و برعلیه هر تحریکی که برای چنین تبعیضی به عمل آید، از حمایت یکسان قانون بهره‌مند شوند.

**ماده ۸:**

هر کسی حق دارد که در برابر اعمالی که حقوق اساسی فرد را نقض می‌کند، به‌وسیله قانون اساسی از محکمه‌های ملی استمداد جوید.



**ماده ۹:**

هیچ کسی نباید به صورت خودسرانه توقیف، حبس یا تبعید شود.

**ماده ۱۰:**

هر کسی با مساوات کامل حق دارد که دعوی او به وسیله یک دادگاه مستقل، بی طرف به شکل منصفانه و علنی رسیدگی شود. دادگاهی که درباره حقوق و الزامات او یا هر اتهام جزایی که به او منسوب شده باشد تصمیم گیری کند.

**ماده ۱۱:**

۱- هر کسی که به جرمی متهم شده باشد بی گناه محسوب خواهد شد تا وقتی که در جریان یک محکمه عمومی که در آن کلیه تضمین های لازم برای دفاع او تامین شده است، تقصیر او به صورت قانونی محرز شود.

۲- هیچ کسی نباید برای انجام عملی یا کوتاهی در انجام آن مجرم شناخته شود، آن هم زمانی که عمل مورد نظر در زمان ارتکاب از نظر قوانین ملی یا بین المللی جرم محسوب نمی شده است. به همین طریق، نباید هیچ مجازات شدیدتری در مقایسه با آنچه که قانون، در زمان ارتکاب جرم تعیین کرده بوده است، بر روی فرد اعمال شود.

**ماده ۱۲:**

احدی نباید در زندگی خصوصی، امور خانوادگی، اقامتگاه یا مکاتبات خود مورد مداخله های خودسرانه واقع شود و شرافت و اسم و رسمش نباید مورد حمله قرار گیرد. هر کسی حق دارد که در مقابل این گونه مداخلات و حملات، مورد حمایت قانون قرار گیرد.

**ماده ۱۳:**

۱- هر کسی حق دارد که در داخل هر کشوری آزادانه عبور و مرور کند و محل اقامت خود را انتخاب نماید.

۲- هر کسی حق دارد هر کشوری، از جمله کشور خود را ترک کند یا به آن بازگردد.

**ماده ۱۴:**

- ۱- هر کسی حق دارد در برابر تعقیب، شکنجه و آزار، پناهندگی جستجو کند و در کشورهای دیگر پناه اختیار نماید.
- ۲- در موردی که تعقیب، مبتنی بر جرم عمومی و غیرسیاسی یا رفتارهایی مخالف با اصول مقاصد ملل متحد باشد، نمی‌توان از این حق استفاده نمود.

**ماده ۱۵:**

- ۱- هر کسی حق دارد که دارای تابعیت باشد.
- ۲- هیچ کسی را نمی‌توان خودسرانه از تابعیت خود یا از حق تغییر تابعیت محروم کرد.

**ماده ۱۶:**

- ۱- هر زن و مرد بالغ حق دارند که بدون هیچ‌گونه محدودیت از نظر نژاد، ملیت، تابعیت یا مذهب با یکدیگر ازدواج کنند و تشکیل خانواده دهند. در تمام مدت زناشویی و هنگام انحلال آن، زن و شوهر در کلیه امور مربوط به ازدواج، دارای حقوق مساوی می‌باشند.
- ۲- ازدواج باید با رضایت کامل و آزادانه زن و مرد واقع شود.
- ۳- خانواده رکن طبیعی و اساسی اجتماع است و حق دارد از حمایت جامعه و دولت بهره‌مند شود.

**ماده ۱۷:**

- ۱- هر شخصی به صورت تنها یا به طور جمعی حق مالکیت دارد.
- ۲- هیچ کسی را نمی‌توان خودسرانه از حق مالکیت محروم نمود.

**ماده ۱۸:**

هر کسی حق دارد که از آزادی فکر، وجدان و مذهب بهره‌مند شود. این حق متضمن تغییر مذهب یا عقیده و همچنین متضمن آزادی اظهار عقیده و ایمان می‌باشد و نیز شامل تعلیمات مذهبی و اجرای مراسم دینی است. افراد می‌توانند از این حقوق به صورت تنها یا

جمعی و همچنین به طور خصوصی یا عمومی برخوردار باشند.

**ماده ۱۹:**

هر کسی حق آزادی عقیده و بیان دارد و حق مزبور شامل آن است که از داشتن عقاید خود بیم و اضطرابی نداشته باشد و در کسب اطلاعات و افکار و در اخذ و انتشار آن با تمام وسایل ممکن و بدون ملاحظات مرزی، آزاد باشد.

**ماده ۲۰:**

- ۱- هر کسی حق دارد آزادانه مجامع و جمعیت‌های مسالمت‌آمیز تشکیل دهد.
- ۲- هیچ کسی را نمی‌توان مجبور به شرکت در اجتماعی کرد.

**ماده ۲۱:**

- ۱- هر کسی حق دارد که در اداره امور عمومی کشور خود، خواه مستقیماً و خواه با وساطت نمایندگان که آزادانه انتخاب شده باشند، شرکت جوید.
- ۲- هر کسی حق دارد که با تساوی شرایط به مشاغل عمومی کشور خود نایل آید.
- ۳- اساس و منشا قدرت حکومت اراده مردم است. این اراده باید به وسیله انتخاباتی برگزار شود که از روی صداقت و به‌طور ادواری صورت پذیرد. انتخابات باید عمومی و با رعایت مساوات باشد و با رای مخفی یا طریقه نظیر آن انجام گیرد که آزادی رای را تامین نماید.

**ماده ۲۲:**

هر کسی به‌عنوان عضو اجتماع، حق امنیت اجتماعی دارد و مجاز است به‌وسیله مساعی ملی و همکاری بین‌المللی، حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود را که لازمه مقام و رشد آزادانه شخصیت اوست با رعایت تشکیلات و منابع هر کشور به‌دست آورد.

**ماده ۲۳:**

- ۱- هر کسی حق دارد کار کند، کار خود را آزادانه انتخاب نماید، شرایط منصفانه و —

- رضایت‌بخشی برای کار خواستار باشد و در مقابل بیکاری مورد حمایت قرارگیرد.
- ۲- همه حق دارند که بدون هیچ تبعیضی درمقابل کار مساوی، اجرت مساوی دریافت کنند.
- ۳- هر کسی که کار می‌کند حق دارد مزد منصفانه و رضایت‌بخش دریافت دارد که زندگی او و خانواده‌اش را موافق حیثیت و کرامت انسانی تامین کند و در صورت لزوم با دیگر وسایل حمایت اجتماعی کامل شود.
- ۴- هر کسی حق دارد که برای دفاع از منافع خود با دیگران اتحادیه تشکیل دهد و در اتحادیه‌ها نیز شرکت نماید.

#### ماده ۲۴:

هر کسی حق استراحت، فراغت و تفریح دارد و مستحق محدودیت معقول ساعات کار و مرخصی‌های ادواری با اخذ حقوق می‌باشد.

#### ماده ۲۵:

- ۱- هر کسی حق دارد که سطح زندگی، سلامتی و رفاه خود و خانواده‌اش را از حیث خوراک، مسکن، مراقبت‌های طبی و خدمات لازم اجتماعی تامین کند. همچنین حق دارد که در موقع بیکاری، بیماری، نقص اعضا، بیوگی، پیری یا در تمام موارد دیگری که به دلایل خارج از اراده انسان، وسایل امرار معاش از بین رفته باشد، از شرایط آبرومندانه زندگی برخوردار شود.
- ۲- مادران و کودکان حق دارند که از کمک و مراقبت مخصوصی بهره‌مند شوند. کودکان چه بر اثر ازدواج و چه بدون ازدواج به دنیا آمده باشند، حق دارند که از تمامی حمایت‌های اجتماعی برخوردار شوند.

#### ماده ۲۶:

- ۱- هر کسی حق دارد که از آموزش و پرورش بهره‌مند شود. آموزش و پرورش لاقلاً تا حدودی که مربوط به تعلیمات ابتدایی و اساسی است باید رایگان باشد. آموزش ابتدایی اجباری است. آموزش حرفه‌ای باید عمومیت پیدا کند و آموزش عالی باید با شرایط

تساوی کامل، به روی همه باز باشد تا همه بنا به استعداد خود بتوانند از آن بهره‌مند گردند.

۲- آموزش و پرورش باید طوری هدایت شود که شخصیت انسانی هر کسی را به حد کامل رشد آن برساند و احترام به حقوق و آزادی‌های بشر را تقویت کند. آموزش و پرورش باید با ترویج حسن تفاهم، بردباری و احترام به عقاید مختلف و دوستی بین تمام ملل، و جمعیت‌های نژادی یا مذهبی، توسعه فعالیت‌های ملل متحد را در راه حفظ صلح، تسهیل نماید.

۳- پدر و مادر در انتخاب نوع آموزش و پرورش فرزندان خود نسبت به دیگران اولویت دارند.

#### ماده ۲۷:

- ۱- هر کسی حق دارد که آزادانه در زندگی فرهنگی و اجتماعی شرکت کند، از فنون و هنرها متمتع شود و در پیشرفت عملی و فواید آن سهیم باشد.
- ۲- هر کسی حق دارد از حمایت منافع معنوی و مادی آثار علمی، فرهنگی یا هنری خود برخوردار شود.

#### ماده ۲۸:

- ۱- هر کسی حق دارد که برقراری نظم را بخواهد که از لحاظ اجتماعی و بین‌المللی، حقوق و آزادی‌هایی را که در این اعلامیه ذکر شده است را تامین می‌کند.

#### ماده ۲۹:

- ۱- هر کسی در مقابل جامعه وظیفه دارد، آن‌هم جامعه‌ای که رشد آزاد و کامل شخصیت فرد را میسر سازد.
- ۲- در تحقق آزادی و حقوق فردی، هر کس می‌بایست تنها زیر محدودیت‌هایی قرار گیرد که به واسطه قانون و فقط به قصد امنیت در جهت بازشناسی و مراعات حقوق و آزادی‌های دیگران وضع شده است. مواردی که از پیش شرط‌های اخلاقیات، نظم عمومی

و رفاه همگانی در یک جامعه مردم‌سالار است  
۳- این حقوق و آزادی‌ها، در هیچ موردی نمی‌تواند برخلاف مقاصد و اصول ملل متحد اجرا  
گردد.

#### ماده ۳۰:

هیچ‌کدام از مقررات اعلامیه حاضر نباید طوری تفسیر شود که متضمن حقی برای دولتی  
یا جمعیتی یا فردی باشد که به موجب آن بتواند هر یک از حقوق و آزادی‌های مندرج در  
این اعلامیه را از بین ببرد و یا در آن راه فعالیت بنماید.

## ضمیمه ۲: توصیف اعراب

دیوید نیکول<sup>۱</sup> در کتاب ارزشمند خودش با عنوان «ارتش‌های فتوحات مسلمانان»<sup>۲</sup> سعی کرده است که با استناد به توصیفات شفاهی و مکتوب به‌جا مانده درباره فتوحات آن‌ها در داخل و خارج از شبه‌جزیره عربستان، سیمایی از ظاهر سربازان عرب را به‌تصویر بکشد. در ادامه برخی از توصیفات و تصاویر ترسیم شده آورده شده‌اند.

### فرمانده (از اوایل تا میانه‌های قرن هفتم):

فردی ثروتمند و دارای پوشش زرهی خوب، دارای کلاه‌خود دو تکه بیزانسی و جوشن بسیار بلند که حتی زیر زانو را هم می‌پوشانده است. مجهز به شمشیری که احتمالاً منشایی ایرانی یا هندی داشته است. سپر و کفش چرمی بر اساس نمونه‌های مناطق نزدیکی مانند نوبه<sup>۳</sup> (مصر) ترسیم شده‌اند.

### تیرانداز پیاده (از اوایل تا میانه‌های قرن هفتم):

مردی در مقایسه با فرمانده مسلمانان، به‌شدت فقیرتر که شمشیرش را با پارچه و دستمال و سر خودش را با نوارهایی از جنس چرم می‌پوشانده است. او مجهز به کمانی ساده بوده که با کمک آن تیرهایی با سر سنگی پرتاب می‌کرده است. پوشش کلی او شامل سندل، دزداشه‌ای با آستین بلند و پارچه‌ای موسوم به ازار که روی شانه‌ها و دور بدن او را می‌پوشانده است، می‌شده است.

### رئیس قبیله بادیه‌نشین (اوایل قرن هفتم):

در قرن هفتم میلادی، تفاوت زیادی بین اعراب بادیه‌نشین و اعراب مستقر در شهرهای شبه‌جزیره وجود نداشته است. مطابق رسم آن دوران، موهای خود را به دور سر می‌بسته‌اند. بر روی جوشن، یک لباس جلو باز و در زیر آن نیز یک ازار با لبه‌های ریش‌ریش شده

<sup>1</sup> David Nicolle

<sup>2</sup> Armies of the Muslim Conquest

<sup>3</sup> Nubia

می پوشیده‌اند. زینی که برای شتر استفاده می‌کردند، همانی بوده که برای صدها سال توسط اعراب استفاده می‌شده است. به نظر می‌رسد که رکاب چرمی از جمله مواردی بوده که به این زین‌ها اضافه شده است.

### اعراب انصار (میانۀ قرن هفتم):

اعراب انصار در زمان خلافت خلفای راشدین به نیروهای نخبه نظامی تبدیل شدند. پوششی به رنگ سفید و موسوم به قَلَنْسَوَه بر روی کلاه‌خود خود داشته‌اند. علاوه بر این، عمامه‌ای زردرنگ به دور سر خود داشته‌اند که نماد مشخصی برای انصار به حساب می‌آمده است. از جمله سلاح‌های آن‌ها، نیزه بلندی از جنس بامبو، شمشیر کوتاه، کمان نامتقارن عربی و یک سپر چرمی جلا داده شده بوده است.

### سرباز ایرانی یگان اُساره (میانۀ قرن هفتم):

از جمله سربازان سابق ساسانی که در خدمت اعراب بوده‌اند، یگان اساوره بوده است که کماکان به تجهیزات ارتش ساسانی مجهز بوده‌اند. آن‌ها دارای کلاه‌خود آهنی تقویت شده بودند. جوشن و زرهی در زیر پیراهن تونیک مانند و کوتاه خود می‌پوشیده‌اند. انگشتان دست راست که به منظور تیراندازی استفاده می‌شده، با پوششی از جنس چرم پوشیده می‌شده است. شمشیر بلند، خنجر و ادوات تیراندازی با دو کمر بند مجزا حمل می‌شده است. اسب‌های دارای زره مخصوص و مجهز به رکاب‌های چوبی دست‌ساز بوده‌اند.





ظاهر اعراب در زمان فتوحات انجام شده در داخل شبه جزیره، در زمان حضور محمد



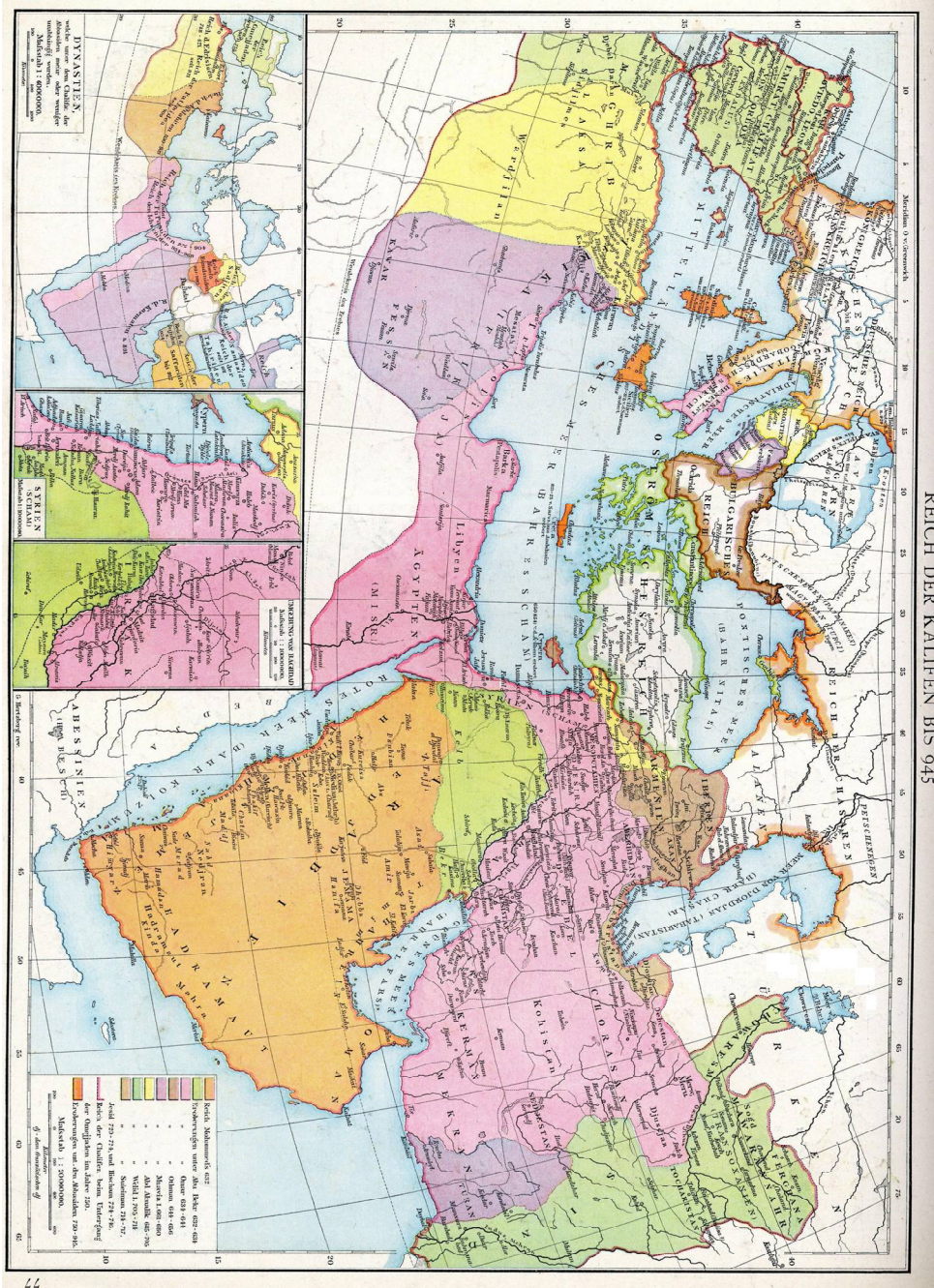
سربازان تحت فرماندهی اعراب در زمان فتوحات خارج از شبه جزیره، پس از مرگ محمد

## ضمیمہ ۳: مقایسہ خط عربی امروزی و خط کوفی

الفبای خط کوفی				الفبای عربی امروزی
جدا	انتہایی	میانی	ابتدایی	
ا	ا	ا	ا	ا
ب	ب	ب	ب	ب ت ث
ج	ج	ج	ج	ج ح خ
د	د	د	د	د ذ
ر	ر	ر	ر	ر ز
س	س	س	س	س ش
ص	ص	ص	ص	ص ض
ط	ط	ط	ط	ط ظ
ع	ع	ع	ع	ع غ
ف	ف	ف	ف	ف
ق	ق	ق	ق	ق
ک	ک	ک	ک	ک
ل	ل	ل	ل	ل
م	م	م	م	م
ن	ن	ن	ن	ن
و	و	و	و	و
ه	ه	ه	ه	ه
ی	ی	ی	ی	ی
ء	-	-	-	ء

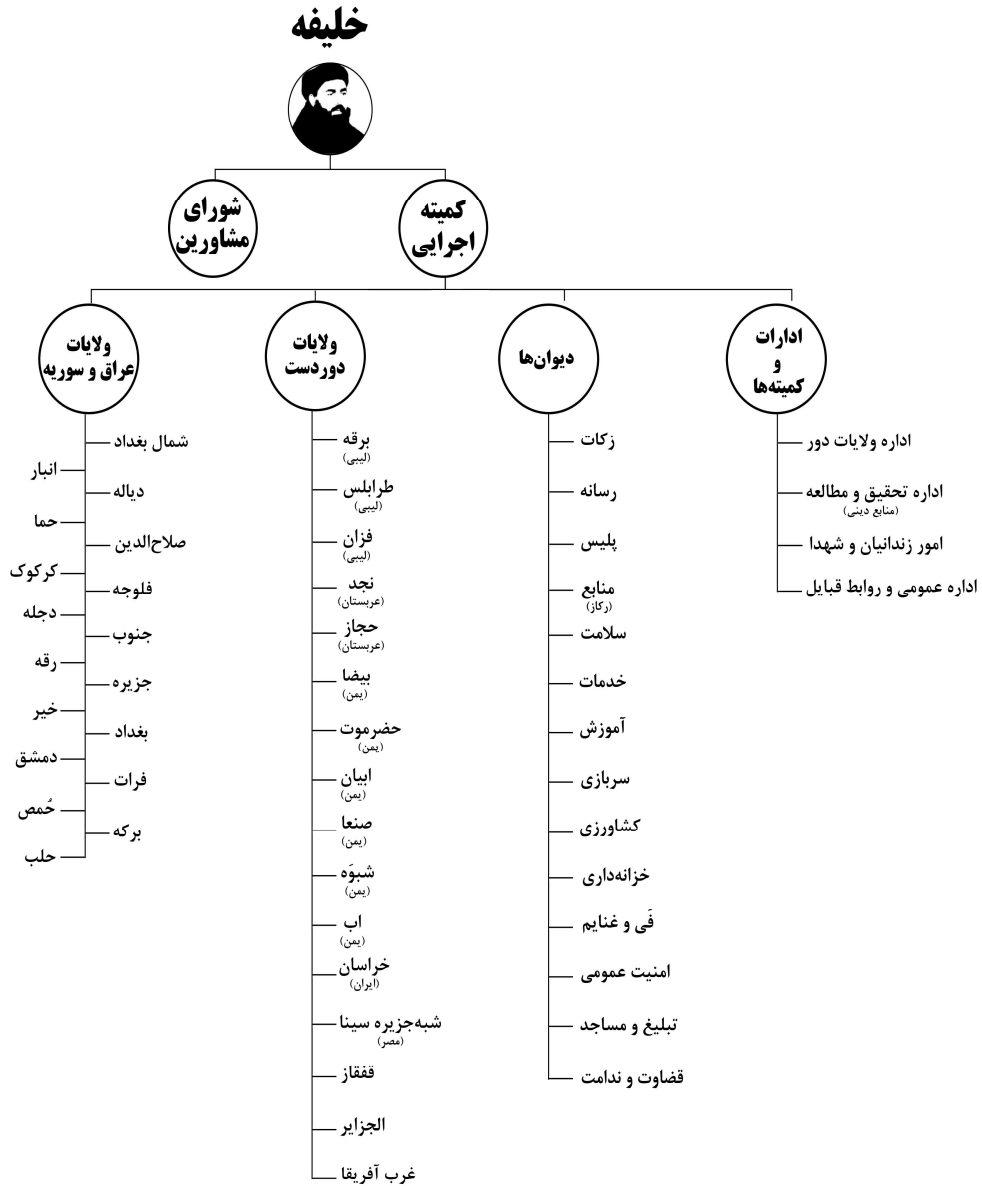


ضمیمه ۴: وسعت سرزمین‌های اسلامی در زمان خلفای مختلف تا سال ۹۴۵ میلادی  
(برگرفته از اطلس تاریخ گوستاو در یوسون<sup>۱</sup>، ۱۸۸۶)



<sup>1</sup> Gustav Droysen

## ضمیمہ ۵: ساختار حکومتی دولت اسلامی (داعش)



## ضمیمه ۶: شاخص آموزش کشورهای مختلف اسلامی (۲۰۱۹)

کشور	شاخص آموزش	کشور	شاخص آموزش
		کشورهای اسلامی	
۰/۶۶۱	تونس		
۰/۶۶۷	اردن	۰/۲۴۹	نیجر
۰/۶۷۲	الجزایر	۰/۲۸۶	مالی
۰/۶۷۸	فلسطین	۰/۲۸۸	چاد
۰/۶۸۲	تاجیکستان	۰/۳۱۲	بورکینافاسو
۰/۷۱۱	آذربایجان	۰/۳۴۵	سنگال
۰/۷۱۸	عمان	۰/۳۴۵	سودان
۰/۷۲۶	مالزی	۰/۳۵۰	یمن
۰/۷۳۱	ترکیه	۰/۳۵۴	گینه
۰/۷۴۶	آلبانی	۰/۳۹۶	موریتانی
۰/۷۵۶	ایران	۰/۴۰۲	پاکستان
۰/۷۶۹	بحرین	۰/۴۰۶	سیرالئون
۰/۷۸۹	عربستان سعودی	۰/۴۰۶	گامبیا
۰/۸۰۲	امارات متحده عربی	۰/۴۱۴	افغانستان
۰/۸۳۰	قزاقستان	۰/۴۱۶	سوریه
	برخی از کشورهای غیر اسلامی	۰/۴۸۲	جزایر کومور
۰/۹۲۰	دانمارک	۰/۵۲۹	بنگلادش
۰/۹۲۴	استرالیا	۰/۵۵۷	عراق
۰/۹۲۶	ایسلند	۰/۵۷۳	مالدیو
۰/۹۲۶	نیوزیلند	۰/۵۶۹	مراکش
۰/۹۲۷	فنلاند	۰/۶۱۰	لیبی
۰/۹۲۸	بریتانیا	۰/۶۱۸	مصر
۰/۹۴۳	آلمان	۰/۶۳۸	کویت
-	-	۰/۶۵۹	قطر
-	-	۰/۶۵۰	اندونزی

## منابع

1. R. Taageper, Expansion and Contraction Patterns of Large Polities: Context for Russia. *International Studies Quarterly*, **1997**, 41, 475–504.
2. R. G. Hoyland, Arabia and the Arabs, from the Bronze Age to The Coming of Islam, Routledge, **2001**.
3. J. P. Berkey, The Formation of Islam, Religion and Society in the Near East, 600-1800, Cambridge University Press, **2002**.
4. M. Ibrahim, Social and Economic Conditions In Pre-Islamic Mecca, *International Journal of Middle East Studies*, **1982**, 14, 343-358.
5. M. D. Bukharin, Mecca On The Caravan Routes In Pre-Islamic Antiquity, Brill, **2009**, p.115–116.
6. T. George, Is The Father of Jesus the God of Muhammad?, Zondervan, **2002**.
7. F. E. Peters, Muhammad and the Origins of Islam, State University of New York Press, **1994**.
8. M. J. Kister, A Bag of Meat: A Study of an Early Hadith, *Bulletin of the School of Oriental and African Studies*, **1970**, 33, 267-275.
9. *WAHY*, in Encyclopaedia of Islam, Second Edition, Brill. **2002**, p. XI:53b.
10. K. Armstrong, Islam, a Short History, Modern library, **2002**.
11. D. S. Margoliouth, Mohammed and the Rise of Islam, Gorgias Pres, **2003**.

12. S. M. Zwemer, Return to The Old Qibla. *The Muslim World*, **1937**, 27, 13-19.
13. M. J. Kister, The Massacre of The Banu Quraiza. A Re-Examination of a Tradition. *Jerusalem Studies in Arabic and Islam*, **1986**, 8, 61-96.
14. A. I. Ghabban, R. Hoyland, The inscription of Zuhayr, The Oldest Islamic Inscription (24 AH/AD 644–645), The Rise Of The Arabic Script and The Nature of The Early Islamic State, *Arabian Archaeology and Epigraphy*, **2008**, 19, 210–237.
15. H. Kennedy, The Great Arab Conquests: How The Spread Of Islam Changed the World We Live, In-Da Capo Press, **2008**.
16. F. M. Donner, Muhammad and the Believers: at the Origins of Islam, The Belknap Press of Harvard UP, **2010**.
17. R. G. Hoyland, Seeing Islam as Others Saw It, A Survey and Evaluation of Christian, Jewish and Zoroastrian Writings on Early Islam, The Darwin Press, **1997**.
18. R. G. Hoyland, In God’s Path: The Arab Conquests and the Creation of an Islamic Empire, Oxford University Press, **2015**.
19. D. Whitcomb, Notes for an Archaeology of Mu‘āwiya: Material Culture in the Transitional Period of Believers, in Christians and Others in the Umayyad State, A. Borrut, F. M. Donner (Eds.), **2016**, p. 11.
20. J. A. C. Brown, Hadith: Muhammad's Legacy in the Medieval and Modern World, Oneworld Publications, **2009**.
21. Mapping the Global Muslim Population: A Report on the Size and Distribution of the World's Muslim Population, *Pew Research Center*, **2009**.
22. M. Janson, Unity Through Diversity: a Case Study of Chrislam in Lagos, *Africa*, **2016**, 86, 646–72.
23. The World’s Muslims: Religion, Politics and Society, *Pew Research Center*, **2013**.
24. S. R. Valentine, Islam and the Ahmadiyyajama’at: History, Belief, Practice, Hurst, **2008**



25. E. E. Curtis, Science and Technology in Elijah Muhammad's Nation of Islam. *The Journal of Alternative and Emergent Religions*, **2016**, *20*, 5-31.
26. W. Madelung, Hasan B. Ali B. Abi Taleb, in *Encyclopædia Iranica*, **2004**. p. 26-28.
27. The Birmingham Qur'an Manuscript, in University of Birmingham, **2015**.
28. S. Günther, Muhammad, the Illiterate Prophet: An Islamic Creed in the Qur'an and Qur'anic Exegesis, *Journal of Qur'anic Studies*, **2002**, *4*, 1–26.
29. M. R. Gordon, I. Coles, Defeat of ISIS in Iraq Caused \$45.7 Billion in Damage to Infrastructure, Study Finds, *Wall Street Journal*, **2018**.
30. Iraq to Build New Hospital in Basra, *Thomson Reuters Projects News*, **2019**.
31. M. Revkin, The Legal Foundations of the Islamic State, The Brookings Project on U.S. Relations with the Islamic World, **2016**.
32. R. Spencer, Militant Islamist Group in Syria Orders Christians to Pay Protection Tax, *The Telegraph*, **2014**.
33. Mapping Militant Organizations, Afghan Taliban, Stanford University, **2018**.
34. G. Vale, Women in Islamic State: from Caliphate to Camps, *ICCT Policy Brief*, **2019**.
35. B. McKee, Afghan Woman Killed for not Wearing a Burqa after Taliban Pledge to Uphold Women's Rights, *Sky News*, **2021**.
36. R. Oliphant, Taliban Set Woman on Fire for Bad Cooking As Protesters Beaten in Brutal Reprisals, *The Telegraph*, **2021**.
37. N. Aizenman, The Taliban Swore to Kill an Afghan Doctor for Giving Birth Control to a Child Bride, *NPR*, **2021**.
38. A. Q. Sediqi, Afghan Woman Shot, Blinded, for Getting a Job, *Reuters*, **2020**.
39. Malaysia Cannot Accept Same-Sex Marriage, Says Mahathir, *Reuters*, **2018**.
40. J. V. Mirbach, The Invisible Scars Left by Strikes of the Cane, *Deutsche Welle*, **2015**.

41. Tunisia: Presidential Statement in Favour of Death Penalty is Shocking, *Amnesty International*, **2020**.
42. A. France-Presse, Tayyip Erdogan hints at return of death penalty in Turkey, *The Telegraph*, **2016**.
43. Artist Enver Aysever detained in Turkey for his drawing calling for scientific approach to coronavirus pandemic, *Sendika News*, **2020**.
44. Turkish pianist charged with insulting Muslim values, *Reuters*, **2012**.
45. The World Factbook, *Central Intelligence Agency*, **2021**.
46. M. Guezou, *Asbāb al-Nuzūl*, Royal Aal al-Bayt Institute for Islamic thought, **2008**.
47. T. Mackintosh-Smith, *Arabs: A 3,000-Year History of Peoples, Tribes And Empires* Tim Mackintosh-Smith, Yale University Press, **2019**.
48. E. F. Sanders, *Lost in Translation: An Illustrated Compendium of Untranslatable Words from Around the World*, Ten Speed Press; Illustrated edition, **2014**.
49. T. Nöldeke, F. Schwally, G. Bergsträßer, O. Pretzl, *The History of the Qur'ān*, Brill, **2003**.
50. D. S. Powers, The Exergetical Genre Nasikh al-Qur'an, in *Approaches to the History of the Interpretation of the Qur'an*, A. Rippen (Ed.), Clarendon Press, **1988**, p. 122.
51. C. HØGEL, An early anonymous Greek translation of the Qur'ān: The Fragments From Niketas Byzantios' Refutatio and the Anonymous Abjuratio, *Collectanea Christiana Orientalia*, **2010**, 7, 65-119.
52. T. Holland, *Persian Fire: The First World Empire and the Battle for the West*, Anchor Books, **2006**, p. XVI.
53. P. Dickson, *Intoxerated: The Definitive Drinker's Dictionary*, Melville House, **2012**.
54. Snow, *Historical Thesaurus of Scots*, **2015**.
55. *Webster's Third New International Dictionary*, Merriam-Webster Dictionary, **1993**.
56. A. Jeffery, *The Foreign Vocabulary of the Qur'ān*, Baroda: Oriental Institute, **2006**.

57. M. Carter, Foreign Vocabulary, in *The Wiley Blackwell Companion to the Qur'ān*, A. Rippin, J. Mojaddedi (Eds.), John Wiley & Sons, **2017**.
58. *The Paper: MSA White Paper*, House of Content, **2019**.
59. K. L. Chan, *Power Language Index*, INSEAD, **2016**.
60. O. Phelps, Why President Obama Won't Use the Term Radical Islam, *ABCNews*. **2016**.
61. N. C. Crawford, Calculating the costs of the Afghanistan War in lives, dollars and years, *The Conversation*, **2021**.
62. R. Burns, How \$83 Billion Spent on the Afghan Army Ended Up Benefiting the Taliban, *Time*, **2021**.
63. S. Qutb, Was Islam spread by the sword? Islam Question and Answer, **2003**.
64. W. M. Watt, *Muhammad at Medina*, Oxford University Press, **1956**.
65. W. Muir, *The Life of Mahomet and History of Islam to the Era of the Hegira*, Smith, Elder & Company, **1861**.
66. Q&A: Supernova Remnants and Neutron Stars, Chandra X-Ray Observatory, **2008**.
67. B. R. Foster, *Before The Muses, An Anthology of Akkadian Literature*, CDL Press, **1996**.
68. F. Rochberg, Mesopotamian Cosmology, in *A Companion to the Ancient Near East*, D. C. Snell (Ed.), John Wiley & Sons, **2020**.
69. W. Horowitz, *Mesopotamian Cosmic Geography*, Eisenbrauns, **1998**.
70. D. Comelli, et. al., The Meteoritic Origin of Tutankhamun's Iron Dagger Blade, *Meteoritics and Planetary Science*, **2016**, *1*, 1301-1309.
71. S. N. Kramer, *The Sumerians Their History, Culture, and Character*, The University of Chicago Press, **1963**.
72. F. C. Philips, Narrative Compression and the Myths of Prometheus in Hesiod, *The Classical Journal*, **1973**, *68*, 289-305.
73. S. L. Budin, Fertility and Gender in the Ancient Near East, in *Sex in Antiquity*, N. S. R. M. Masterson , J. Robson (Eds.), Routledge, **2014**, p. 68.
74. L. Yang, D. An, J. A. Turner, *Handbook of Chinese Mythology*. **2005**.

75. M. Boylan, Galen's Conception Theory, *Journal of the History of Biology*, **1986**, 19, 47-77.
76. S. Amen, The Basis of Everything Is Water: Understanding Risk in Markets, Palgrave Macmillan, **2014**.
77. K. R. Nemet-Nejat, Daily Life in Ancient Mesopotamia, Greenwood Press, **1998**.
78. H. Park, Mapping the Chinese and Islamic Worlds, Cambridge University Press, **2012**.
79. R. T. M. Merrill, W. Michael, The Earth's magnetic field: Its history, origin and planetary perspective, San Francisco: Academic Press, **1983**.
80. R. A. Brown, A. Kumar, A New Perspective on Eratosthenes' Measurement of the Earth. *The Physics Teacher*, **2011**, 49, 445.
81. C. Riggs, The Oxford Handbook of Roman Egypt, Oxford University Press, **2012**.
82. A. F. L. Beeston, T. M. Johnstone, R. B. Serjeant, G. R. Smith, Arabic Literature to the End of the Umayyad Period, Cambridge University Press, **1983**.
83. S. K. Sen , R. P. Agarwal, Zero: A Landmark Discovery, the Dreadful Void, and the Ultimate Mind, Academic Press, **2016**.
84. T. K. Puttaswamy, Mathematical Achievements of Pre-modern Indian Mathematicians, Elsevier, **2012**.
85. T. Darvill, The Concise Oxford Dictionary of Archaeology, Oxford University Press, **2008**.
86. M. Clarke, The Concise Oxford Dictionary of Art Terms, Oxford University Press, **2010**.
87. P. Kemp, The Oxford Companion to Ships and the Sea, Oxford University Press, **2006**.
88. Religious Composition by Country, 2010-2050, *Pew Research Center*, **2015**.
89. T. Naseer, Islamabad ATC Sentences 3 to Death for Sharing Blasphemous Content on Social Media, *Dawn*, **2021**.

90. Kano Court Sentences Singer to Death for Blasphemy, *Premium Times*, **2020**.
91. The Arab World in Seven Charts: Are Arabs Turning Their Backs on Religion?, *BBC*, **2019**.
92. Lebanon Country Report, Wave V. *Arab Barometer*, **2019**.
93. Religion Prevails in the World, *Gallup*, **2017**.
94. D. Raz, Youth in Middle East and North Africa, Wave V, *Arab Barometer*, **2019**.
95. E. Özkök, Türkiye artık yüzde 99'u müslüman olan ülke değil, in *Hurriyet*, **2019**.
96. Gezici Araştırma Merkezi Başkanı Murat Gezici: Türkiye'nin kaderi Z kuşağının elinde, *Gercek Gundem*, **2020**.
97. Iranians' Attitudes Toward Religion: A 2020 Survey Report, *Gamaan*, **2020**.
98. Breakthrough in Saudi Arabia: women allowed in parliament, *Alarabiya*, **2013**.
99. M. Kropp, Free and Bound Prepositions: A New Look at The Inscription Mafray/Qutra 1. *Proceedings of the Seminar for Arabian Studies*, **1998**, 28, 169-174.
100. A. Giladi, Some Observations on Infanticide in Medieval Muslim Society. *International Journal of Middle East Studies*, **1990**, 22, 185-200.
101. L. Iglesias, Las 22 madres y tres madrastras que asesinaron a sus hijos en España, *Elmundo*, **2018**.
102. M. Dyble, et. al., Sex equality can explain the unique social structure of hunter-gatherer bands, *Science*, **2015**, 348, 796-798.
103. N. R. Keddie, The Past and Present of Women in the Muslim World, *Journal of World History*, **1990**, 1, 77-108.
104. O. Spies, *Mahr*, in *Encyclopaedia of Islam*, T. B. P. Bearman, C. E. Bosworth, E. van Donzel, W. P. Heinrichs (Eds.), Brill, **2012**.
105. Democracy Index 2020: In sickness and in health?, *The Economist Intelligence Unit*, **2021**.

106. Freedom in the World Research Methodology, Freedom House, **2021**.
107. Index details: Data of press freedom ranking 2021, *Reporters Without Borders*, **2021**.
108. Y. A. Kaci, The Universal Declaration of Human Rights, *United Nations*, **2015**.
109. L. Brown, Thousands of parents keep kids home from school in sex-ed protest, *TheStar*, **2015**.
110. The Abolition of Slavery in Tunisia 1841-1846, *UNESCO*, **2021**.
111. L. W. King, The Code of Hammurabi, **1910**.
112. W. M. Patton, Blood-Revenge in Arabia and Israel, *The American Journal of Theology*, **1901**, 5, 703-731.
113. E. V. Driscoll, Bisexual Species, *Scientific American Mind*, **2008**, 19, 68-73.
114. J. E. Mahon, Classic Philosophical Approaches to Lying and Deception, in *The Oxford Handbook of Lying*, J. Meibauer (Ed.). Oxford University Press, **2018**.
115. Education index, United Nations Development Programme: Human.

## Blue Jack



# Being Muslim

*and Its Challenges*